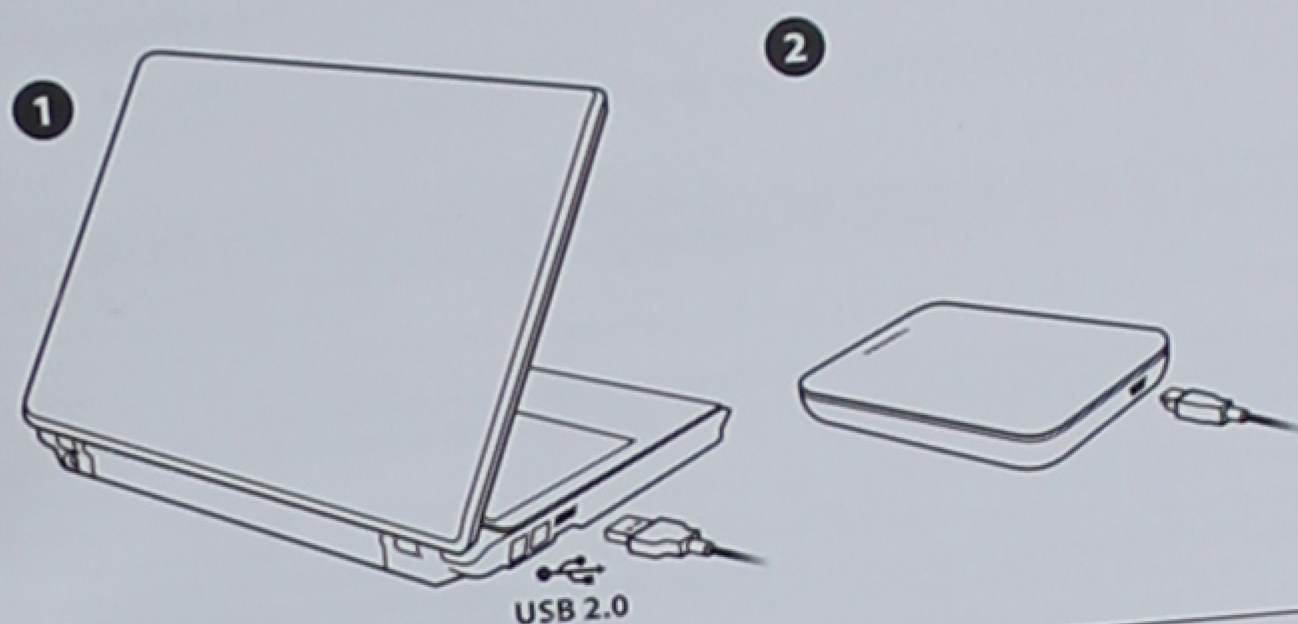
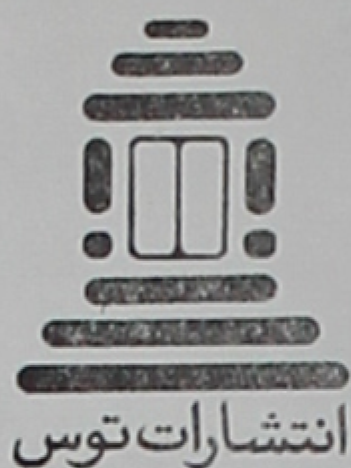
TOSHIBA

Leading Innovation »»



593376-A1





آئین کشورداری

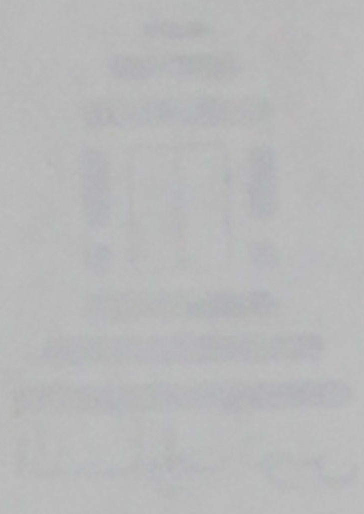
در عهد وزارت

رشیدالدین فضل‌الله همدانی

(متوفی ۷۱۸هـ .)

تألیف :

دکتر هاشم رجب‌زاده



□ آئین کشورداری درعهد وزارت رشیدالدین فضل‌الله همدانی
□ تألیف دکتر هاشم رجب‌زاده
□ چاپ خرمی، پایان چاپ بهمن ماه (۲۵۳۵ شاهنشاهی)
□ انتشارات توس اول خیابان دانشگاه، تهران

فهرست مطالب

در بارهٔ این تحقیق

رشیدالدین فضل‌الله همدانی (متولد۶۳۸ و متوفی بسال ۷۱۸ هجری) طبیب، مورخ، وزیر، اندیشمند وسیاستمدارنامی ایرانی ازبزرگانی است که تاریخ نگار بود وهم دررووند رویدادهای تاریخی دستی داشت. رشیدالدین که وزارت سه‌پادشاه ازایلخانان ایران را در عهد اعتبار و اعتلای این خاندان داشت درزمانی می‌زیست که سازمانهای اجتماعی ایران و سایربلاد شرقی‌اسلامی در اثریورش مغولان ازهم پاشیده شده و فقط میراث قومی برعهدهٔ کسانی چون او گذاشته شده بود. بدین قرار رشیدالدین در مقام یك مدیر و سیاستمدار برجسته تأثیر عمده‌ای درجریانهای سیاسی ایندوره ازتاریخ ایران داشته‌است.

درآبانماه ۱۳۴۸ بمناسبت ششصدوپنجاهمین سال وفات رشیدالدین فضل‌الله همدانی یك مجلس علمی‌ازسوی دانشگاههای تهران وتبریزباهمکاری وزارت علوم وآموزش عالی برگزار گردید که در آن یك سلسله مقاله‌های تحقیقی در بارهٔ احوال وآثار رشیدالدین فضل‌الله وجوانب گوناگون فعالیت علمی، فرهنگی، وسیاسی اوخوانده شد. درپایان این مجلس بزرگداشت لزوم پژوهش گسترده دربارهٔ فعالیت سیاسی وعلمی رشیدالدین وانتشار کتابها ورساله‌های این‌وزیر دانشمند وهم‌نتایج تحقیقات پژوهندگان دراین زمینه توجیه شد.

ازین روچون مقام علمی‌رشیدالدین بعنوان یك وزیر وسیاست پیشه برجسته وصاحب رأی درآئین مملکتداری کمترمورد توجه وتحقیق، خاصه درایران، بوده‌است، «آیین کشورداری در عهد وزارت رشیدالدین فضل‌الله همدانی» موضوع و تدوین این رساله انتخاب گردید.

فراهم آوردن این تألیف یعنی بررسیهای نخستین ویافتن منابع ومأخذ متنوع و استفاده از آنها و تلفیق وترکیب وتدوین حاصل پویشها و پژوهشها در سالهای ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۱ انجام پذیرفت.

دست اندرکاران تحقیق وتألیف خوب می‌دانند که پژوهش بشیوهٔ درست وعلمی آنهم درموضوعی که پیشتر چندان به‌آن پرداخته نشده است وپیش رفتن دراین راه مستلزم مراجعه به مآخذ ومتون تاریخی ودیگر تألیفات متقدمان وهم‌نوشته‌های معاصران بویژه محققان غربی است که بزبانهای متنوع درکتابهایا نشریات تاریخی وعلمی مختلف منتشرشده تا چه مایه دشوار است وبایستهٔ صرف وقت وتلاش وپی کردن فراوان می‌باشد . سخن ازدشواری راه نه برای اهمیت دادن به‌کار بلکه از آنروست که اگرصاحبان نظر وبینش بارأی روشن و اندیشهٔ درست سهوی یاکاستی در این تألیف یافتند بانظر نقاد برآن بنگرند و با یادآوری نکات اصلاحی نویسنده رامباهی وممنون سازند .

تألیف حاضر ازیك مقدمه وکتاب پرداخته شده‌است :

مقدمهٔ به بررسی احوال وآثار رشیدالدین وشخصیت علمی او اختصاص دارد.

عنوان کتاب اول «افکار سیاسی و اقدامات رشیدالدین فضل‌الله درامر حکومت و مملکتداری» است، و درآن اندیشه ومشرب رشیدالدین ورسم وراه او درکار کشورداری بابحث در زمینه‌هایی چون وضع‌وموقع‌رشیدالدین دربرابرجریانها سیاسی وگرایشهای دینی زمان او، طرز فکر وی دربارهٔ حکومت وسلطنت وپیوند دین ودولت پیوند اقتصاد وسیاست ونیز ماهیت ـ هدف وآثار سیاست اصلاحی رشیدالدین بررسی شده است.

کتاب دوم به معرفی نهادها وبنیادهای اداری واجتماعی زمان رشیدالدین اختصاص دارد ودرآن ازچگونگی‌وکارکردستگاههای ادارهٔ امور عمومی مانند سازمان‌های کشوری، قضائی وسپاهی و وضع مالکیت ارضی دراندوره بحث شده است .

درتحقیق موضوع وتدوین رساله سعی‌گردیده است ازمنابع‌گوناگون متعلق به مکتب های مختلف فکری وتاریخی‌ونیز نوشته‌های متقدمان ونتایج تحقیقات تازهٔ پژوهندگان تاریخ سیاسی واجتماعی ایران بهره‌گرفته شود؛ وهم درپی‌جویی رویدادها وروندهای تاریخی و فکری اهتمام برآن بوده است‌که اصول زیررعایت ودنبال‌گردد :

ـ توجه به جنبهٔ تحلیلی وتحقیقی مطالب وسعی دراحراز اصالت و صحت روایات و رویدادها بویژه آنجاکه مربوط است به اندیشه‌های سیاسی وجریانهای فکری. دراین کار ازشیوهٔ برابرنهادن عقایدآراء متعلق‌به مکتب‌های مختلف فکری وارزیابی آنها وبررسی تأثیر عقاید اندیشمندان پیشین در افکار اجتماعی رشیدالدین و دریافت وجوه تشابه و تمایز این پندارها و هم تأثیر نظریات رشیدالدین براندیشمندان و سیاستمداران پس از او استفاده شده است .

- کاویدن ماهیت واساس اندیشه‌ها ونهادهای سیاسی واجتماعی زمان رشیدالدین ومرور درجریان تطوروتحولی که به تکوین آنها دراین دوره انجامید.

- حفظ جنبهٔ بیطرفی وگریز ازتعصب وهواداری بیدلیل پندار وشیوهٔ کاررشیدالدین درنتیجهٔ تأثیرپذیرفتن ازاندیشه‌های این سیاستمدار، که این تأثیرپذیری دربررسی احوال وافکار یک شخصیت برجستهٔ تاریخی بسیار محتمل است. تا آنکه بتوان شیوهٔ تحقیق علمی را دنبال کرد.

نوشته‌های رشیدالدین درزمینهٔ تاریخی و ادبی وآنچه در شرح احوال وعقاید خود نگاشته است منابع عمدهٔ تحقیق حاضر می‌باشد. مؤلفات رشیدالدین برای شیوهٔ نگارش ممتاز ومحتوای ارزنده درعین تنوع موضوعاتی که به آنها پرداخته ووسعت دامنه وزیادی حجم کتابها ورسائل که ازو بجای مانده اعجاب وتحسین پژوهندگان وصاحبنظران رابرانگیخته است. همچنین وی در کار تاریخ نگاری شیوه‌ای علمی وبمعنای امروزی مستند دارد. تنها در بارهٔ مکتوبات اویعنی نامه‌هایی که به مشاهیر زمان وخویشان و گماردگانش در ولایات نوشته نکته‌ای هست: بعضی کسان مدعین که این مکاتیب ازرشیدالدین نیست ومصنوع است یعنی دیگری ساخته وبنام اوکرده است. در این باره هرچند نظریاتی خاصه در یکی دوسال اخیر داده شده اماهنوز تحقیقی بنیادی وجامع پیرامون این موضوع ازجملهٔ در زمینهٔ سبک‌شناسی بعمل نیامده‌است تاصحت مدعا باعتبار علمی مثبت ومحرزگردد. آنچه مسلم است پاره‌ای ایرادها خاصه اشکالهای تاریخی که دربعضی مکتوب‌ها هست (مانند آنکه درحاشیه صفر ۱۷ کتاب حاضر اشاره شده است) اعتبار و سندیت مکاتیب را قابل تأمل می‌سازد (نیز رجوع کنید به صفحه ۱۲۱ و ۱۳۹ کتاب). اما از آنجاکه در رسالهٔ حاضر مطالب مکاتیب اکثراً برای تأکید و تشریح بیشتر مستندات پیشین آورده شده، در صورت اثبات مصنوع بودن مکاتیب نیز به اساس تحقیق ونتیجه‌گیریها وبرآوردهایی که شده است خدشه‌ای وارد نمی‌شود.

درفراآورد این پویش وپژوهش گذشته ازنتیجه کار درزمینهٔ موضوع بررسی اصولی چنداز واقعیت‌های تاریخ وتمدن ایرانی بازجلوه می کند:

- تداوم فرهنگ وتمدن ایرانی درطول تاریخ.
- اصالت عمیق این تمدن و کار آئی آن در غلبه نهایی در رویارویی با تعرض و تهاجم بیگانه.
- خصوصیت ملی واسلامی سیاست وحکومت درایران در دورهٔ مورد بررسی.
- بدینقرار تمدن ایرانی میبایستی مستقلاً بررسی شود نه درچارچوب اندیشه‌ها، مرامها ومکتب‌های فکری جامعه پیش ساخته شده.
- تدبیرهمیشگی مهاجمان وفاتحان بیگانه که برای تثبیت حکومت ودوام دولت خود ناگزیر ازمدبران واندیشمندان ایرانی یاری گرفته‌اند.

رشیدالدین فضل‌الله نخستین‌وزیر بزرگ ومتفکرومورخ ایرانی است که بعدازبرافتادن دستگاه خلافت و در اوضاع واحوال تازه‌ای که روی نموده بود به ابراز واجرای عقاید خود و تدوین آن پرداخت وبدینقرارآراء اوگذشته ازماهیت‌آن، ازنظر احوال وشرایطی که درآن وی به تبلیغ وکاربستن اندیشه‌اش پرداخت نیزممتاز است.

شهامت وتاحدی صراحت رشیدالدین دربیان عقاید و هم در ثبت رویدادها و تاریخ نگاری ازخصوصیات اوست.

کار پژوهش وتدوین این رساله بیاری استادان و صاحبنظرانی که از رأی و بینش ودل آگاهیشان بهره‌مند بوده‌ام به‌انجام رسیده است.

استاد معظم جناب آقای دکتر حمید عنایت درهمهٔ مراحل تحقیق و تدوین طی‌چندسال پیوسته‌باصبر وحوصلهٔ بسیارراهنماومشوقم بوده‌اند وباباریک‌بینی‌درنکات ودقایق کارهمواره ازنظریات فاضلانهٔ خودکریمانه بهره‌مندم فرموده‌اند. بواقع بسابقهٔ توفیق برخورداری از توجهات عالمانه وفروغ رأی روشن و دل آگاهی آن استاد ارجمند براین رساله بوده است که جرأت عرضهٔ آنرا به محضر ارباب نظر یافته‌ام. هموار رهین منتشان خواهم بود واز اینکه‌درپرتو توجهشان بوده‌ام می‌بالم وسپاسگزارم.

استادان عالیقدر جناب‌آقای محمود خواجه نوری وجناب آقای دکتر عبدالحمید ـ ابوالحمد به‌ابراز عقاید وراهنمائیهای فاضلانه ومتمادی که درفراهم‌آوردن این‌رساله بسی‌ـ سودمند بوده است وهم باوسعت نظر و عنایتی که در بررسی وارزیابی حاصل کار مبذول فرموده‌اند ازنهایت مراحم خود بهره‌مند ومباهی وممنونم ساخته‌اند.

ازآقای ایرج افشار که توجهاتشان دسترسی به مآخذ کتابخانه مرکزی ومرکزاسناد دانشگاه‌تهران رابرایم فراهم‌ساخت وهم ازاستاد گرامی خانم دکترشیرین بیانی که همواره از نظریات وراهنمودهایشان بهرور بوده‌ام سپاس فراوان دارم.

هاشم رجب‌زاده

اردیبهشت‌ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی ــ توکیو

پیش گفتار

مقارن هجوم مغول به آسیای غربی و ایران ، در مغولستان اقوامی می‌زیستند که به قبایل متعدد تقسیم می‌شدند. یکی از آنها قبیلهٔ قیات بود که چنگیز به‌آن تعلق داشت. پدر چنگیز از دیگر سلاله‌های ایل خود جدا شد و ایل خاصی را تأسیس کرد وعدهٔ بسیاری ازمغولان راگرد خود آورد . چنگیز نمونه‌ای از رؤسای قبایل مغول است که دارای‌اقتصاد شبانی وزمینهای‌مشترک برای مرتع ، وزندگی وصحراگردی بوده‌اند .

چنگیز برای توسعهٔ تسلط خود برجامعهٔ ایلی مغول باسران دیگر قبایل وارد جنگ شد و برآنها پیروزی یافت . بزرگان صحرا نشین که می‌دیدنددر اردوهای خود احتیاج به نظم دارند و از سوئی هم به جنك با بیگانگان به منظور تحصیل غنائم جنگی‌اهمیت میدادند احساس کردند که رهبرحقیقی خود را یافته‌اند ، رهبری که «اولوس» (یعنی جامعهٔ اداری ــ نظامی صحرانشین) بزرك مغول را بوجود آورد و قدرت بسیار فراهم کرد و به ایجاد امپراتوری عظیم خود درمغولستان وتوسعهٔ آن پرداخت .

مورخان سخت‌کوشی و تحمل لشکر مغول را ستوده‌اند و این عامل همراه با نظام سخت درجامعه ایلی وسپاه مغول ازموجبات عمدهٔ توفیق آنان

در کشورگشائی بشمار آمده است. چنگیز برای امپراتوری بزرك خود «یاسا»ها و قواعدی وضع کرد که همراه با «بیلیك» ها یا پندها وسخنان حکیمانهٔ وی مجموعهٔ مقررات وسیعی را تشکیل میداد. قواعد یاسا در سراسر امپراتوری بشدت اجرا می‌شد وچنگیز آن را همچون اصول نظام اجتماعی مغول برای اخلاف خود بجای نهاد. در دورهٔ مورد مطالعه یعنی در عهد ایلخانان ایران قوانین یاسا خاصه در امور سیاسی ونظامی همچنان کم و بیش اجرا می‌شده است وحتی ایلخانان راه ورسم خود را «یاسا» مینامیده‌اند.

درمیان علل هجوم مغولان به ایران وموجبات پیشرفت آنان ونیز اسباب شکست خوارزمشاه ومسخرشدن بلاد و نواحی این سرزمین بدست سپاه‌مغول، مورخان عوامل متعددی را برشمرده‌اند که بررسی وارزیابی آن مستلزم بحث و مطالعه‌ای دقیق و وسیع است، اما صرف نظر از انگیزهٔ مغولان صحرا نشین برای هجوم به ممالك متمدن‌اسلامی، اسباب شکست خوارزمشاه را در برابر مهاجمان می‌توان در بی‌تدبیری وبی توجهی او به احوال مردم‌مملکت ووجود اختلاف و رقابتهای داخلی در کشور و در دستگاه حکومت و بالاخره تشدید فساد در دستگاه اداری خلاصه کرد.

درمیان عواملی که چنگیزرا به حمله به ایران برانگیخت‌شایدانگیزه‌های اقتصادی مانند آنچه سابقاً اعراب را به‌کشورگشائی واداشت بی تأثیرنبوده و حتی عامل اصلی و عمده باشد. اما آنچه مسلم است يك سلسله‌وقایع درداخل کشورخوارزمشاه زمینه را برای کشورگشائی چنگیز آماده ساخت و بی‌تدبیری سلطان محمد درجریان مناسباتی که بتازگی میان ایران ومغولستان بوجودآمده بود بهانهٔ مناسب و فرصت آماده‌ای برای تکوین وقایعی که روی داد فراهم آورد.

اززمان انقراض سلجوقیان، قسمت شرقی‌امپراتوری اسلامی عرصهٔ‌تاخت وتازترکان شده بودکه با جنگهای متمادی نواحی متمدن را ویران می‌ساختند. سنجر که ازدودمان سلجوقی بود چند صباحی قلمرو حکومت سلجوقیان را در زیرحکومت خود دوباره متحد ساخت.

همزمان با قدرت یافتن چنگیزدرمغولستان ، سلطان محمد خوارزمشاه که درایران حکومت داشت قلمرو خود را توسعه داده و به‌سال ۶۰۷ هجری قراختائیان‌را شکست داده بود. قراختائیان ازطوایف‌ترك آسیای مرکزی‌بودند که درنیمهٔ قرن ششم هجری در ترکستان شرقی در ناحیهٔ کاشغر و چین دولت بزرگی بوجودآورده بودند و بواسطهٔ پیروی ازآئین بودا با مسلمانان دشمنی داشتند .اززمان شکست قراختائیان کشورخوارزمشاه با قلمرو متصرفات چنگیز همسایه شد و بدینقرار خطری دائمی برای ایران از این ناحیه بوجودآورد .

سلطان محمد خوارزمشاه که در برانداختن ناصرخلیفهٔ عباسی سعی کرده ونیزنام اورا ازخطبه انداخته بود ، نسبت به روحـانیون و بطورکلی مردم مسلمان کشور خودکه ازخلیفه اطاعت معنوی داشتند اعتماد نداشت وازهمین روسپاهی ازترکان قپچاقی ترتیب داد . مادر سلطان محمد به‌نام ترکان خاتون نیزازاین‌طایفه‌بودکه به‌سبب کیاست خود در سلطان و در کارحکومت نفوذی تمام داشت و به حمایت او امیران ترك زمام بیشتر امور مملکت را بدست گرفته بودند وسلطان چاره‌ای جز تابعیت از ایشان نمی‌دید . از اینجا میتوان پی‌بردکه مشکلات داخلی خوارزمشاه ودر درجهٔ اول عدم اطمینان به مادرش ترکان خاتون وعدم اعتماد به امیران لشکری واجرای سیاست اقطاع مادام‌ـ العمری که آنها را نسبت به‌سلطان نافرمان وبی اعتنا می‌ساخت وخاصه منجر به ضعف وتزلزل نظام اداری وحکومتی می‌شد اسباب مؤثردرشکست سلطان محمد بوده است .

عده‌ای ازمورخان ازجمله ابن‌اثیر،میرخواند ومقریزی وبعضی روایات دیگردر باب واقعهٔ هجوم مغول به ایران تصریح دارند که ناصرخلیفه که از خوارزمشاه‌دلخوش نبود باچنگیزمراوده داشت واو را علیه سلطان‌محمدتحریك کرد و به فتح بلاد ایران خواند ، ناصر سیاستمداری زیرك بود وکوشید تا باحمایت علمای شیعه ومتشکل ساختن‌شیعیان دراجتماعاتی که‌به «فتوه» موسوم گردید ونیزبا به‌کارگرفتن فدائیان اسماعیلی موقع خود را تحکیم ونقشه‌هایش را اجرا کند .

صرف نظر از اینکه با رویه‌ای که ناصرخلیفه عباسی در راه بسط‌قدرت ونفود خود داشت و در این راه ازهیچ تحریك و توطئه‌ای رویگردان نبود، امکان چنین اقدامی ازجانب او بعید نمی‌نماید، بازحتی تنها تصور وجود چنین ارتباطی میان ناصرخلیفه وچنگیز می‌توانسته است سلطان را نسبت به خلیفه و سیاست اوبدبین سازد وبه یاری مردمی که نسبت به خلیفهٔ عباسی نوعی‌اعتقاد واطاعت معنوی داشتند بی اعتمادکند و اورا به یك فرار مداوم وبی‌هدف از برابرتاتار وا دارد. اما دراین میان مقاومتهای محلی را که بصورت مبارزات ملی علیه مهاجمین بیگانه درآمد وادامه یافت هرچندکه بزودی به نتیجهٔموثری نرسید، نباید ازنظردور داشت.

دربارهٔ انگیزهٔ چنگیز برای حمله به قلمروخوارزمشاه بعضی ازمؤلفان وتاریخ نویسان ماجرای قتل بازرگانان مغول را وسیلهٔ غایرخان حاکم اترار وسپس قتل فرستادهٔ چنگیزکه برای تحقیق درباب علت جریان این واقعه‌آمده بود، ذکر کرده‌اند. حتی درتاریخ ایران «کمبریج» وهم درتاریخ دول وملل اسلامی نوشتهٔ بروکلمان نیزبه‌نقل ازروایات این دسته ازمورخان براین‌عامل تاکید شده است. اما دراین باره نیزصرف نظر از ابهامی که درروایات‌فوق واختلافی که درنوشته‌های مورخان وجود دارد، باز بعنوان انگیزهٔ وقایع باید در پی علتهای عمیق‌تری بود که به برخی ازآنها ازجمله اختلافات داخلی در قلمروسلطان محمد ورقابت میان او وخلیفهٔعباسی ازیکسو ونیاز اقتصادی‌جامعهٔ متحد ایلی مغول که این قوم‌رابه‌هوای جهانگشائی انداخته بود اشاره‌گردید، ودراین میان رویدادی چون قتل تجارمغول تنها جنبهٔ یك تحریك وزمینه سازی را می‌توانست داشته باشد.

دیگرازاسبابی که موجب سقوط سریع کشور خوارزمشاه در برابرمغول گردید این بودکه سلطان محمد درمملکت وسیع خود حکمران مقتدری باقی نگذاشته بود تا پس ازفرار سلطان بتواند با نیروی خود در برابر مهاجمان ایستادگی کند. بعلاوه در این دوره وزیربا تدبیری که بتواند باکاردانی کشور

را اداره نماید وجود نداشت و بزرگان دولت همه ازخاصان وغلامان ترکان خاتون بودند. مجموعهٔ این احوال برای حکومت‌خوازمشاه دربرابروحدت وقدرت لشکرمغول که یاسا و نظامات سخت چنگیزی انتظام خاصی به‌آن داده بود، وضع نا متعادلی بوجود می‌آورد.

چنگیز پس ازآنکه امپراتوری بزرگی بوجود آورد متصرفات خود را میان‌چهار پسرش قسمت کرد وچون اودرگذشت‌میان جانشینانش جنك درگرفت و بلاد اسلامی مدتی از تهاجم مغولان در امان ماند.

بعد از آنکه منکوقاآن نوهٔ چنگیز جانشین اوشد هولاکورا فرستاد تا ممالکی را که در سرزمینهای خلافت اسلامی به تصرف مغول در نیامده بود تسخیر کند. بدینقرارهجوم دوم مغول به‌ایران و ممالك اسلامی آغازشد و به کشتاروویرانی یورش نخستین افزود. هولاکو درسال۶۵۶ هجری واردبغداد شد وطومارخلافت عباسیان را درنوردید.

حملهٔ مغول برای ممالك شرقی اسلام، خاصه ایران، بلیه‌ای خانمان سوز بود. علاوه برکشتارمردم وویرانی بلاد و نواحی، به سازمان اجتماعی واقتصادی کشورلطمهٔ جبران ناپذیر وارد آمد و پیشرفت علم وفرهنك و تمدن مدت زمانی دچار وقفه شد. اما چون در برخوردنظام صحرانشینی قوم فاتح با فرهنك ومدنیت این سرزمین، تمدن ایرانی غلبه‌پیدا کرد مغولان باآداب و رسوم ایرانی خو گرفتند و ایرانیان به دستگاه اداری آنها راه یافتند و امور دولت و ادارهٔ کشور را در اختیاردرآوردند. درواقع غلبه‌ای که صورت‌تاراج سرزمین مفتوح را داشت بیاری مدبران ایرانی مبدل به یك حکومت متمادی با سازمان وسیع ومنظم‌شد ودرمرحلهٔ بعد فرمانروایان مغول‌به صورت‌سلاطین حکومت ملی ایران درآمدند.

هجوم مغول به‌جز کشتار و ویرانی وآثار شوم اجتماعی ــ اقتصادی، نتـایج دیگری هم داشت: ازجمله این موج تهاجم موجب رونق تجـارت میان آسیای شرقی و غربی و بین آسیا و اروپا گردید و نیز تعاطی فرهنك و

تمدن اقوام و ملل مختلف با یکدیگر و راه یافتن فرهنگ و زبان فارسی در ممالك آسیای شرقی و رونق روابط سیاسی میان آسیا و اروپا را بـه دنبال داشت.

هولاکو درایران حکومتی بنیاد نهاد وجانشینان او که به ایلخانان معروف شدند رسم وراه سلاطین پیشین ایران را درپیش گرفتند وچون ارتباط وتابعیت آنها ازسرزمین وحکومت مرکزی مغولستان ازمیان رفت حکومتشان رنك ایرانی یافت . با روی کار آمدن غازان‌خان که هفتمین ایلخانان سلسلهٔ هولاکوئیان بود وگرویدن او به اسلام ، دوران تازه‌ای درتاریخ حکومت این خـاندان آغازگردید و عناصر مغول بسرعت درتمدن ایرانی محو شدند . بدین قرار با آغازحکومت غازان دورهٔ اعتلائی در حکومت ایلخانان ایران پدیدار شد و جانشینان هولاکو که در این زمان ایرانی مآب شده بودند برای تأمین ثبات ودوام حکومت خودیاری مدبران ودبیران یعنی جامعهٔ بوروکرات و اهل قلم ایرانی را ضروری و مغتنم شمردند . بطور کلی چنانکه در این تحقیق بحث خواهد شد مهاجمان بیگانه همواره غلبه خود را که دراصل بی بنیاد و بی دوام بوده است به یاری دبیران ایرانی تثبیت کرده و آن را به حکومتی بر قرار مبدل ساخته‌اند. اعراب نیزپس ازغلبه برایران طبقه دبیران را برجای نهادند و بدست ایرانیان به ایجاد سازمان اداری و کشوری پرداختند . خاندان برمکی دراعتلای دولت بنی عباس تأثیر عمده داشت . بعدها هم نظام‌الملك، بعنوان نمایندهٔ اهل قلم ودبیران ایرانی دردولت سلجوقیان کوشید تا باتقویت قدرت مرکزی ، حکومت سلجوقیان را از تهدید تجزیه و انحطاط برهاند . رشیدالدین نیزکه ازطرف غازان به وزارت اختیارشده بود همان خدمتی را به ایلخانان کرد که پیش از او برمکیان و نظام الملك به ولینعمت خودکرده بودند . او هوادار یك حکومت قوی درمرکز و قدرت مطلق ایلخانان بود و با تمایلات تجزیه طلبانه که سران قبایل وامرای ترك ومغول و متنفذان محلی درسرداشتند مبارزه می کرد . اما وجه تفاوت عمده‌ای که احوال اجتمـاعی

دوران ایلخانان نخستین را ممتاز می‌دارد وجود رقابت وتعارض دینی است که میان جامعهٔ مسلمان ایران وعناصرغیر مسلمان ترك و مغول درگرفته بودکه این جریان سرانجام به تفوق و غلبه اسلام انجامید . بویژه بعد از اسلام آوردن غازان در سال ۶۹۴ هجری بتدریج رقابت میان اسلام و ادیان و آئین‌های متعارض جای خود را به تفوق مطلق اسلام درقلمرو ایلخانان داد . اما تلاش مدبران‌وبزرگان ایرانی درجهت دیگر، یعنی‌تأمین مرکزیت‌وقدرت بلامعارض حکومت بمنظور ثبات و دوام آن به توفیقی پایدار نینجامید ، هرچند که در دوره‌ای خاص و در زمان حکومت سه ایلخان اخیر یعنی: غازان و الجایتو و ابوسعید ـ که از ۶۹۴ تا ۷۳۶ هجری ادامه‌داشت ـ موجب اعتبار واعتلای دولت ایلخانی گردید، وزمینهٔ‌اجرای یك رشته‌اصطلاحات را درامورعمومی و مملکتی فراهم ساخت .

هنگامی که غازان به سلطنت نشست هرج ومرج وفساد درامور عمومی همه جا را گرفته بود . بنابرین اصلاحات وسیع و پردامنه‌ای برای بهبود اوضاع لازم می‌نمود. غازان خان که در این موقع اسلام آورده بود درصد برآمد تا بمنظور اصلاح وضع از یاری دبیران واهل قلم ایرانی بهره گیرد . اورشید الدین فضل‌الله را که از بزرگـان اهل قلم و درخدمت دیوان بود به وزارت برداشت واین وزیر که بعنوان نمایندهٔ جامعهٔ اهل قلم ایرانی وهوادار حکومت ثابت و مقتدرو قدرت مطلق سلطان درتقویت اساس دولت ایلخانان کوشید ، طراح عمدهٔ اصلاحات این دوره وعامل اجرای‌آن‌گردید و هم‌یاری او بودکه ایلخانان اصلاحات پردامنهٔ خود در امورمملکتی پرداخت ودستگاه اداری‌کشور را که شامل دیوانهای متعدد بود ونیز مراجع قضائی را تجدید سازمان نمود و هم نظم نوینی در سپاه بوجود آورد . ازجملهٔ این اقدامـات میتوان وضع مالیهٔ‌کشور وسعی در تأمین امنیت قضائی و تثبیت حقوق مالك و زارع ورونق و توسعهٔ‌کشاورزی و آباد ساختن اراضی وهمچنین اصلاح‌عمال حکومت ونظارت مؤثر برآنان را ذکرنمود که با توفیق نسبی همراه بود .

بگفتهٔ مورخان ومحققان این اقدامات تا حدی‌موجب رونق واعتلای کشاورزی واقتصاد کشور گردید و بهبودی در وضع مردم ایجاد کرد .

رشید الدین فضل‌الله که در سراسر دورهٔ سلطنت غازان خان وجانشین او اولجایتو و هم در ابتدای سلطنت ابوسعید مقام وزارت ایلخان را داشت طبیبی عالم و مورخی دانشمند بود. او بواسطهٔ علم و مهارتی که درطب داشت به‌درگاه ایلخان راه یافت ودرسایهٔ تدبیروسیاستی که ازخودنشان دادمرتبه‌اش به اوج رسید . رشیدالدین بعنوان یك مورخ برجسته نیز مقامی ممتاز دارد و تألیفات‌تاریخی وسیع او که‌حتی تاریخ عالم را شامل می گردد به‌لحاظ وسعت واعتبار وشیوهٔ علمی که درتدوین ونگارش‌آن ــ ازنظراستفاده ازمنابع اصیل و مورد اعتمادوارزیابی مآخذتالیف‌ــ بکار رفته مورد اعجاب وتحسین محققان قرارگرفته است .

نوشته‌های تاریخی رشیدالدین‌تاکنون بطور وسیعی مورد مطالعه وبحث پژوهندگان واقع شده و بسیاری از تألیفات او در این باب به‌اضافهٔ کتب و مقالات تحقیقی متعدد در بارهٔ آن منتشرگردیده است ، هرچند که این‌کار هنوز شامل نشرتمام تألیفات‌تاریخی او نشده است.اما آنچه کمترمورد توجه‌محققان قرارگرفته افکار و نظریات سیاسی رشیدالدین ونیز اقدامات او بعنوان وزیر بزرك درگاه ایلخان است . نوشته‌های رشیدالدین در باب سیاست مدن و مملکتداری همه حاکی از نیات انسانی واصلاحی او درکار حکومت و ادارهٔ اموعمومی است ونیزشرحی که دیگرمورخان معاصرش از تدابیرو اقدامات اصلاحی‌دورهٔ وزارت‌اوبدست‌داده‌اندشخصیت‌وی رابعنوان یك‌سیاستمدارمصلح وانسان‌دوست، که‌مساعی خود رادرجهت بهبود وضع مردم وایجاد نظم وثبات کارحکومت‌ومملکت‌بکار برد، نمایان‌می‌سازد. بهمین‌سبب بودکه درآئین‌یادبود رشیدالدین درآبانماه ۱۳۴۸درکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران برگذار شد مطالعه دراحوال وحیات‌سیاسی‌رشید الدین توصیه‌گردید .

در تحقیق حاضر که بعنوان «آئین کشورداری درعهد وزارت رشیدالدین فضل الله همدانی» تهیه و تدوین شده‌است ، افکار و احوال سیاسی این‌وزیر ومدبر بزرك ایرانی ، با توجه به اوضاع زمان‌او، در بخش خاصی که کتاب اول این رساله راشامل می‌گردد موردمطالعه قرارگرفته ودرکتاب دوم‌سازمان ونظام اداری ، قضائی ایران در این دوره بررسی‌گردیده است .

مقدمه

احوال و حیات سیاسی رشیدالدین فضل‌الله

مقام وزارت ـ وضع و موقع آن

پیش از بحث در احوال سیاسی و فکری رشیدالدین فضل‌الله، که مطالعه در افکارو آثاراو بعنوان یک‌سیاستمدارو وزیردرگاه ایلخان موضوع این بررسی است، جاداردکه درباب مقام وزارت و وضع و موقع آن در زمان حیات رشیدالدین یعنی دردهۀ اخیرقرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری، مطلبی به‌اختصار گفته شود:

وزارت نیز چون پادشاهی ازبنیادهای سیاسی قدیم درایران است، و وزیرانی چون بزرگمهر بواسطۀ علم و سیاست و تدبیر و خردشان در تاریخ و ادب این ملک مقامی ارجمند دارند. اما ازآنجاکه سازمان سیاسی ایران دردوره مورد بحث‌دنبالۀ حکومتهای اسلامی و وارث بنیادهای آن است، مطالعه در باب منصب وزارت در این حکومتها می‌تواند پژوهنده را دردریافت وضع و موقع این مقام در دورۀ مورد بحث‌رهنمون باشد، درعهد خلافت نیزپس‌از خلفای راشدین (۴۲ هجری ببعد) وخاصه درعهد عباسیان (۱۳۲ تا ۶۵۶ هجری) بعد ازمقام خلیفه منصب وزارت قرار داشت که‌آن نیزمانند دیوان و آئین ملکداری، بشرحی که بعد ازین و در بحث از احوال

اداری این‌زمان خواهد آمد، ازایران گرفتند. وزیربجای رئیس حکومت اسلامی کارها را تدبیر واداره می‌کرد و هرچه خلیفه ازکار حکومت فارغ‌تر بود نفوذ وزیر بیشتر می‌شد[1]. البته در حکومت خلفا، فقهای مسلمان درپی توجیه منصب وزارت براساس اصول شریعت و سیاست اسلامی بر آمدند و وزیر را در شمار صاحب منصبانی در دستگاه خلافت دانستندکه خلیفه‌را دراجرای وظایفش یاری‌می‌کنند اما همهٔ‌اختیارات ایشان ناشی ازرضایت‌و اذن اوست،وعده‌ای ازآنان نیزچون ماوردی (۴۵۰-۳۶۴ه.) و ابن‌جماعه (۷۳۳-۶۳۹ ه.) در تعریف منصب وزارت برحسب اینکه وزیر ازجانب خلیفه حق داشته باشد تابه‌رأی و اجتهاد خود به‌تدبیر اموربپردازد یا تصمیم او در هرامری منوط به‌رای واجتهاد خلیفه باشد،آن‌را به‌ترتیب به‌وزارت تفویض ووزارت تنفیذ تقسیم کردند[2].

حکومت ایلخانان در ایران نیز که وارث ملك[3] مغول در این سرزمین بود به دست مدیران و اهل قلم ایرانی به حیات خود ادامه داد. اصولاً میان اعراب و مغولان‌که هریك درمرحله‌ای از تاریخ ایران به‌این‌کشور تاختند و حکومت و نعمت آن‌را دست‌آورد خود ساختند، این تشابه‌را می‌توان دید که هردو اینان، چون برای متمادی ساختن غلبهٔ خود درپی ایجاد یك‌نظام اداری وحکومتی برآمدند، خودرا از استفاده ازقابلیت اداری عنصر مغلوب یعنی ایرانیان و بکاربستن آئین مملکتداری دیرین آنان ناگزیردیدند؛ زیراکه خود فاقد مدنیت و فرهنگی درخوربودند. مدیران ایرانی دراین‌احوال به‌چنان پایه‌ای ازاعتبار می‌رسیدندکه اختیار همه‌کارهارا بدست می‌گرفتند. مورخان ازبرامکه‌که دردستگاه خلافت عباسیان اعتبار و نفوذی در نوع خود بی‌مانند بهمرساندند، چنین‌توصیفی آورده‌اند، نظام‌الملك نیزدردرگاه‌سلجوقیان

---

۱ ــ ر.ك: حتی، ف.ك. ؛ تاریخ عرب ، ترجمه ابوالقاسم پاینده ، تبریز، فرانکلین ۱۳۳۴،۱/۴۴۰.

۲ ــ ر.ك: استاد دکتر حمید عنایت ؛ نهادها و اندیشه‌های سیاسی در ایران و اسلام (قسمت اول)، دانشکده حقوق و علوم سیاسی (پلی کپی)، ۵۱-۵۰ ص ۱۳۰.

۳ــ از اصطلاح «ملك» بعداً بحث خواهد شد.

به‌پایه‌ای بلند ازمقام و قدرت‌رسیده بود،- چنانکه شاید در اشاره به‌موقع خود بود که گفته است «هیچ ملکی بی‌دستور روزگار نتواند گذاشتن»[1] و بازاز منزلت وزیر نزد پادشاه‌که تاچه‌پایه بایدباشد بدین‌گونه سخن آورده است که: «دستورنیك» برای پادشاه قدربسیار دارد زیرا که «ساختگی کار و دخل و آبادانی ولایت و خزینه بوی باشد و آرایش پادشاهی بوی بود و شکوه و توانائی .. بوی پایدار بود»[2]. هرچند که این صاحب‌دولتان بواسطهٔ قدرت واعتباربسیاز که بهم می‌رساندندگاه‌درمعادلات سیاسی بقایشان مخاطره‌آمیزمی‌نمود وحیات خودرا بپای مصالح قدرت‌ها می‌نهادند، یا در کشاکش تعارض رقیبان درگاه مـی‌باختند و آماج تیر کینه و نیرنگ بازی مخالفان می‌شدند تابه‌این واسطه جانها ازدست می‌رفت وخاندانها برباد می‌شد، اما همواره بازکسانی دیگرازاهل قلم و تدبیرایرانی ، به‌موهبت خرد و فرهنگ قومی و ملی خود، ترقی می‌یافتند وزمام دولت‌را درحکومتهائی‌که برشالودهٔ تهاجم و تسلط بیگانه استوارشده بود بدست می‌گرفتند.

بنا برچنین‌راه ورسمی است‌که متفکران و مؤلفانی‌که در باب آئین حکومت و مملکتداری قلم‌زده‌اند به‌اهمیت‌کار وزیر خاصه برای‌پادشاه تأکید دارند ، چنانکه محمد نخجوانی مؤلف دستورالکاتب دربیان این که وزیر واسطه‌هاست میان خلق و پادشاه می‌گویدکه «بدان واسطه امورسلطنت ومملکت منتظم و مصالح کافهٔ خلایق مضبوط و مرتب گردد .. مصالح پادشاه و رعیت بوجود ایشان انتظام یابد»[3] و نیز گفته‌اندکه «بی‌وزرای کاردان کارمملکت تمشیت و حال‌رعیت تمنیت نپذیرد.»[4] در نوشته‌هائی ازاین‌گونه‌که درباب آئین ملك‌داری وسیاست مدن است نکته‌ها ومطالب

---

۱ و ۲- خواجه نظام‌الملك؛ سیرالملوك (سیاست نامه) به‌اهتمام هیوبرت دارك، نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۰

۳- نخجوانی (شمس منشی)؛ دستورالکاتب فی‌تعیین‌المراتب، نسخهٔ خطی- کتابخانهٔ ملی پاریس، فیلم ش، ۷۴۲ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، برگ ۱۸۳ الف.

۴- ــ ؛ اخلاق سلطنت، نسخهٔ خطی کتابخانه مجلس شورای ملی، ش ۵۶۸، برگ ۱۴ ب.

بسیار در بارهٔ شرایط و آداب وزارت. سلوك پادشاه با وزیر ووظایف وزیر نسبت به سلطان و رعایا (بمعنی‌اتباع - مردم کشور) می‌توان یافت[1]. عمدهٔ این وظایف عبارتست ازسعی درترفیه حال‌رعایا و آبادانی‌کشور، ترتیب ادارهٔ مملکت و سپردن کارها به کسان و بالاخره تأمین دخل خزانهٔ پادشاه یا درآمدی که مصارف درگاه و دیوان و ادارهٔ اموردولتی را کفایت‌کند.

لزوم اهتمام دراین‌گونه امور و رعایت بسیاری معانی حساس، برسختی کار وزارت می‌افزاید وشرایط فراوان‌را درصاحب این مقام ایجاب می‌نماید[2]، که اولین آن علم به‌انشاء وکتابت و حساب و استیفا است[3].

بیشتروزرای این‌دوران درابتدا شغل دیوانی داشتند و براثر استعداد ومهارت وشهرت خود درفن انشاء و سیاق موردنظر توجه سلطان شدند و ترقی یافتند[4].

ازوزرای دورهٔ ایلخانان‌کسانی چون‌خواجه نصیرالدین طوسی وزیرهلاگوخان وصاحبدیوان جوینی ورشیدالدین فضل‌الله از مدبرانی بشمارندکه در حفظ و احیای فرهنگ، قومیت و تمدن ایرانی سهمی بسزا دارند. اینان درزمان دولت خود و به‌موهبت علم و تدبیرو سیاست خویش در چنان پایه‌ای از اعتبار بودندکه سرانجام توانستند ماهیت و خصوصیت ملی حکومت ایران را که یکسره مغلوب بیگانه شده بود بازآورند. سهم رشیدالدین دراین تلاش چندان بودکه مورخان وی را با وزیران دربارساسانی مقایسه‌کرده وگفته‌اندکه «وزارت آصف وبوزرجمهر باوزارت وتدبیر او خرد و حقیربود»[5].

۱ـ ازجمله ر.ك: ـــ ؛ «رساله درآداب سلطنت و وزارت» مجموعهٔ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۳۸۳۷، برگ ۳۷ الف تا ۴۴ الف.

۲ـ ر.ك: اخلاق سلطنت، برگ ۱۵ الف.

۳ـ ر.ك: منشی کرمانی، ناصرالدین ؛ نسائم الاسحار من لطائم الاخبار، به‌اهتمام میرجلال‌الدین حسینی ارموی «محدث»، تهران، دانشگاه، ـ،ص ۱۱۱ـ ۱۰۷.

۴ـ ر.ك: همانجا، ص ۱۱۶ـ۱۱۴.

۵ـ مستوفی قزوینی، حمدالله ؛ تاریخ گزیده، به‌اهتمام عبدالحسین نوائی، تهران امیرکبیر، ۱۳۳۹، ص۶۱۲.

موضوع تأثیر وزیران و بزرگان ایرانی در تعدیل خوی مغول و آشتی دادن طبع ایشان با تمدن، و درنتیجهٔ آن حفظ میراث مدنیت و فرهنگ ایران، مسأله‌ای مهم و درخوربحثی دقیق و جداگانه است.

دردوران حکومت ایلخانان درایران که مرحلهٔ خاصی ازآن در این بررسی مورد نظراست نیزمنصب وزارت بعد از سلطان بالاترین مقام حکومتی بود و صاحب آن به‌تناسب موقع خود نزد ایلخان ونفوذش دردرگاه، قدرت و اختیاربسیارداشت. این اعتبار وزیر گاه‌که منصب وزارت با امارات جمع می‌شد به‌حد اعلا می‌رسید و آن بیشتر دروقتی بودکه ایلخان درآغازحکومت یا به‌سبب ناآرامی درکشوراختیار مطلق کارهارا به‌کسی، ومعمولاً به‌یکی از امراء می‌سپرد تا اوضاع را به‌حال عادی بازآورد. زمان دولت این وزیر و امیرصاحب اختیار غالباً کوتاه بود زیرا که این وضع بیش ازهرچیز موقع ایلخان‌را درمخاطره می‌نهاد. نمونه‌هایی از جمع منصب وزارت و امارت‌را دروقایع‌زمان حکومت ارغون (۶۹۰-۶۸۳ه.) . کیخاتو (۶۹۴-۶۹۰ه.) و نیز پایان عهد اولجایتو (۷۱۶ - ۷۰۳ ه.) می‌بینیم[۱].

درآمد و دارائی - اموال و املاك وزرا

وزرای دورهٔ ایلخانی نیزعلاوه برمرسومی که ازدیوان می‌گرفتند[۲] برای خود املاك و اموال دیوانی فراهم می‌آوردند و این دارائی و درآمد هنگفت آن‌را صرف مخارج دستگاه وزارت می‌کردند،وهم ازراههای گوناگون ثروت بسیار می‌اندوختند. دربارهٔ شمس‌الدین جوینی «صاحب دیوان» (مستوفی بسال ۶۸۳ه.) وزیرهلاگو و اباقاخان گفته‌اندکه املاك و اموال بسیار جمع‌کرد، چنانکه حاصل املاکش درروز یك‌تومان (ده‌هزاردینار) بود[۳]. رشیدالدین فضل‌الله نیزبشرحی که خواهد آمد، درتمام

۱- ر.ك: مستوفی؛ تاریخ‌گزیده، ص۵۹۵ ومعین‌الدین نطنزی؛ منتخب‌التواریخ‌معینی، بتصحیح ژان‌اوبن، تهران، خیام، ۱۳۳۶، ص ۱۳۶ و ۱۴۳

۲- برای مرسوم و مواجب وزیرکه حق‌التقریر ازآن جمله بود رجوع کنید به‌مبحث احوال اداری ایران دردورهٔ ایلخانان، درپایان این کتاب.

۳- ر.ك: وصاف‌الحضره ؛ تاریخ وصاف ، باهتمام محمد مهدی اصفهانی ، بمبئی ، ۱۲۶۹ه. (تجدید طبع شده درتهران، ابن‌سینا، ۱۳۳۸) ص ۵۷-۵۶

ایران برای خود املاك و دارائی فراوان فراهم ساخت که عواید آن بیشتر صرف ادارهٔ دستگاه وزارت و ابواب‌البر عظیم او می شد . امـا همین مکنت و دارائی وزیران ایلخان غالباً وسیله به‌دست مخالفان ایشان می‌داد تا آنان‌را به‌استفاده ازموقع خود برای جمع مال و ثروت و تصرف اموال و عواید دیوانی متهم سازند و بسیار می شد که این توطئه مؤثر می‌افتاد و جان ومال وزیربرباد می‌رفت، خاندانش مورد تعقیب‌و آزارمی‌شدند واموالشان ضبط دیوان می گردید. این وضع‌را می توان‌با احوال‌وزارت درزمان خلفاء مقایسه‌کردکه درآن دوران مصادره اموال وزرای معزول منبع‌عایدی خلیفه شده بود[1].

•••

شرح حال رشیدالدین فضل‌الله

رشیدالدین فضل‌الله‌همدانی ،عالم ،مورخ، مدبروسیاستمدارایرانی اواخرقرن‌هفتم واوایل‌قرن‌هشتم هجری،وزیرسه‌تن‌ازپادشاهان‌ایلخانی‌بود.این‌وزیردانشمندبه‌سبب‌مقام علمی‌وتبحری‌که درعلوم متنوع از جمله درطب وحکمت داشت وتألیفات پرارزش تاریخی و علمی‌که ازخود بجای نهاد، وهم بواسطهٔ خدماتی‌که درمقام وزارت‌ایلخان و به‌موهبت تدبیرو افکارعالی سیاسی و اصلاح طلبانهٔ خود به‌حفظ موجودیت قومی و احیای تمدن و فرهنگ ایران نمود ، از مردان بزرگ علم و سیاست ایران بشمار می‌آید.

تولدرشیدالدین درحدود ۶۳۸ هجری بوده ودریکی ازرساله‌هایش لقب خودرا «فضل‌الله بن‌ابی‌الخیربن عالی (علی) » مشهور به «رشید طبیب همدانی»[2] ذکر کرده

۱ـ ر.ك: زرین کوب ، عبدالحسین ؛ تاریخ ایران بعد از اسلام ، ادارهٔ کل نگارش وزارت آموزش و پرورش، تهران، ۱۳۴۳، ص ۵۶۷

۲ـ رشیدالدین؛ رسالهٔ اول ازکتاب لطائف. نقل‌از: جهان بیگلو؛ (مجموعه) تاریخ اجتماعی مغول، اصفهان تأیید،ـ ۱۳۳۶، نیزبرای این مطلب ر. ك: علامهٔ قزوینی ، محمد: نکته‌هایی دربارهٔ رشیدالدین فضل‌الله، گردآوری ایرج افشار مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران، شمارهٔ دوم، سال سوم.

است.

شروع اعتبار و ترقی رشیدالدین

دربارهٔ شروع اعتبار و ترقی رشیدالدین در دستگاه حکومت ایلخانان گفته‌اند که او در عهد اباقاخان (۶۸۰-۶۶۳ه.) منظور نظر عنایت پادشاه شد و در شمار معتبران حکمای زمان درآمد و در عهد ارغون‌خان (۶۹۰-۶۸۳ه.) مرتبه‌اش ترقی یافت تا آنجا که در امور مملکتی مورد مشورت بزرگان و امرای دیوان بود، «وچون کیخاتوخان (۶۹۴-۶۹۰ه.) پادشاه گشت رقم اختیار وزارت را بروی کشیدند»[1] و او بنا به مصلحت وقت نپذیرفت اما بسبب ندیمی و طبیبی پادشاه پایهٔ بلند و مرتبهٔ ارجمند یافت و تدبیر امور دولت آغاز کرد، و چون غازان خان به‌سلطنت رسید او را تصدی کارهای خطیر داد و ملازم پادشاه و مباشر امور بعضی ولایات گردید.

رشیدالدین در «کتاب سلطانی» خود در بیان سابقهٔ تقرب و منزلتی که نزد ایلخان اولجایتو یافته بود می‌نویسد که از جوانی بخدمت نیا و پدر و برادر او (بترتیب اباقا، ارغون، و غازان‌خان) می‌بوده است[2] ونیز در مکتوبی در بیان حال خود مینویسد که درزمان جوانی، به‌سبب صلاح وسلامت درزندگی همواره اسباب نعمت و دولتش فزونی می‌گرفت تا درعلوجاه ومرتبه بجایی رسید که شرف مکتسب بیش از آن بتصور نیاید تا وقتی که ستارهٔ اقبال دولتش به اوج رسید[3]. در مکتوبی دیگر می‌نویسد که درزمان حکومت ایلخان ارغون (۶۹۰-۶۸۳ه.) ازراه دریا به‌رسالت نزد سلاطین هندرفته بود تا «وصف شوکت ایلخانی» را برای آنان بازگوید وبعضی ادویهٔ

۱- منشی کرمانی، ص ۱۱۳ ، همین مضمون در تألیف: عقیلی؛ آثارالوزراء ، به‌اهتمام میرجلال‌الدین حسینی ارموی، «محدث»، تهران، دانشگاه، ۱۳۳۷ ، ص ۲۸۶-۲۸۴ آمده است.

۲ ــ ر.ك: رشیدالدین فضل‌الله ؛ کتاب سلطانی ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ نور عثمانیه (ترکیه)، ش ۳۴۱۵، عکس کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ف‌ش ۴۸۷ برگ ۱۳۴ الف.

۳ ــ ر.ك: همان مؤلف ؛ مکاتیب ، به‌اهتمام محمد شفیع، سلسلهٔ نشریات کلیه پنجاب (لاهور)، ۱۳۶۴ ه.ق. (۱۹۴۵م.)، ش ۲۵، ص ۱۳۶.

نافع و نایاب‌را باخود بایران آورد[1].

نام رشیدالدین درسیاست از زمانی بمیان آمدکه توطئه‌هایی علیه صدرالدین احمد خالدی‌زنجانی (متوفی بسال ۶۹۷هـ.) وزیربزرگ وقت صورت گرفت وصاحب دیوان به‌توهم آنکه رشیدالدین‌که درخدمت دیوان بود دراین‌کار دست داشته است‌از او نزد غازان‌خان شکایت برد . اما بعد معلوم شدکه اتهام به‌صاحب دیوان از ناحیهٔ دیگران ناشی شده است که سرانجام هم به عزل و قتل صدرالدین زنجانی انجامید[2]. سرانجام‌کار صاحب دیوان، که اورا به‌تصرف درمال دیوان متهم ساختند، بنابه‌معمول زمان و چنانکه اشاره گردید نتیجهٔ کشاکش مخالفان در درگاه و سعایت بعضی از اصحاب دیوان بود ، زمینه سازی امرای مغول مـانند تورین نوئین و قتلغشاه که صدرالدین بعضی تصرفات و مظالم آنان‌را درولایات بنظرایلخان میرسانده است نیز دراین‌میان نقش عمده داشت . بنابراین احتمال نمی‌رودکه قتل صدرالدین ، چنانکه مؤلف آثار الوزراء میگوید [3]بسبب سعایت رشیدالدین فضل‌الله بوده باشد . بحث در این‌باره هرچندکه میتواند ماهیت ضمیرو نیز مسلك و آئین سیاسی رشیدالدین را تا حدی روشن سازد با موضوع این بررسی ارتباط مستقیم ندارد . از این‌رو بذکر این مختصرو ارجاع به‌منابع تاریخی‌که ذکرشد اکتفا می‌گردد.

۱ــ ر.ك: همانجا ، ش ۲۹ ، ص ۱۶۱ ، این مکتوب مانند بعضی دیگر از نامه‌های منسوب به رشیدالدین اشکالهای تاریخی دارد؛ برای این مطلب ر.ك : همانجا ، ص ۱۵۹ و ۱۶۱، ح.

۲ــ ر.ك: مستوفی؛ تاریخ گزیده، ص ۶۰۴. خواندمیر؛ تاریخ حبیب‌السیر، تهران ، خیام. ۱۳۳۳، ۱۵۱/۳. میرخواند؛ تاریخ روضة‌الصفا ، تهران، خیام ، ۱۳۳۹، ۴۰۲/۵، منشی‌کرمانی، ص ۱۱۲ و تاریخ ایران «کمبریج» :

Boyle,J ' A. , (editor); The Cambridge History of Iran Vol. 5, The salJuq and Mongol periods . Cambridge . 1968 . P . 3 98 .

۳ــ ر.ك: عقیلی، ص ۲۸۳.

وزارت یافتن رشیدالدین

بعد ازعزل وقتل صدرالدین صاحب دیوان، غازان خان وزارت‌را به‌سعدالدین محمد ساوجی و رشیدالدین فضل‌الله داد تا با شرکت هم امور دولت را اداره کنند. (۶۹۷ ﻫ.)[۱] دربارهٔ وزارت مشترك این دو، مؤلف نسائم‌الاسحار می‌نویسدکه درآغاز تا مدت ده سال میان دو وزیر اتفاق و اتحاد باقی بود[۲]. بعد از جلوس اولجایتو نیز رشیدالدین و سعدالدین همچنان در مقام وزارت ایلخان برقرار ماندند؛ بگفتهٔ وصاف، اولجایتو رشیدالدین‌را صدارت‌داد ومرتبهٔ اوازآنچه بود برترشد[۳]. رشیدالدین خود در این باره می‌گوید که اولجایتو درحق او مرحمت و عطا و توقیر و احترام بسیار دارد و «شروع در امور کلی و جزئی داده و در محل هراعتماد آورده» و این معنی هرروز روبه‌فزونی است[۴]. وفاق میان رشیدالدین و سعدالدین در این احوال چنان بودکه مخالفان هردو را آماج توطئه می‌ساختند. در زمان غازان‌خان هنگامی که ایلخان ازدومین جنگ خود با مصریان بازآمد (سال ۷۰۰ ﻫ.) براو معلوم‌شدکه تنی چند از اعیان دولت بنام قاضی صائن سمنانی و شیخ‌المشایخ محمود و سید قطب‌الدین شیرازی و معین‌الدین غانچی با وزراء نفاق می‌ورزند، و چون به‌واقعیت حال و منظور مخالفان و تصرفاتی‌که در مال دیوان‌کرده بودند پی برد فرمود تا همه

۱ــ تاریخ این‌تفویض را مورخان وتذکره‌نویسان باختلاف از ۶۹۷ تا ۶۹۹هجری نوشته‌اند. به تصریح علامه محمد قزوینی («نکته‌هائی دربارهٔ رشیدالدین فضل‌الله»، پیشین) این تاریخ ۶۹۷ هجری یعنی همان سال قتل صدرالدین صاحب دیوان بوده است.

۲ــ منشی کرمانی، ص ۱۱۵.

۳ــ ر.ك: وصاف، ص ۴۷۱ــ ۴۷۰ وتاریخ ایران «کمبریج»، ۳۹۸/۵ منشی کرمانی (ص ۱۱۳) نیز می‌نویسدکه چون اولجایتو به‌سلطنت‌رسید «منزلت اورا بردرجات‌اصحاب حکم و فرمان بیفزود».

۴ــ رشیدالدین؛ کتاب سلطانی، برگ ۱۳۶ ــ ۱۳۴.

را بقتل آوردند مگر شیخ‌المشایخ که به‌وساطت یکی از محارم پادشاه‌جان بدربرد[1]. و باز در سال ۷۰۵ هجری، در عهد اولجایتو، جمعی به‌مخالفت با وزراء و سعایت از ایشان پرداختند ، و چون سوءنیتشان برپادشاه معلوم شد فرمود تا برخی‌از مخالفان از جمله سید تاج‌الدین گورسرخی را به قتل رساندند و دیگران را هریك بنوعی مجازات‌کردند[2]. اما اتفاق دو وزیر دیرزمانی پایدار نماند وبعداز چندی آثاراختلاف میانشان پدید آمد ، بعضی از اطرافیان سعدالدین او را به‌دشمنی با رشیدالدین و ایذای او برانگیختند ، درحالی که «خواجه رشیدالدین به سبب علم و فضل بزرگتر می‌زیست»[3] و شاید همین امر موجب حسد وعناد سعدالدین نسبت به‌او گردید. حمایت رشیدالدین از خواجه علیشاه که آن زمان درخدمت دیوان و مانند رشیدالدین شافعی بود، و سعدالدین که شیعه بود از ترقی او بیم داشت ، نیز سبب دیگر دشمنی دو وزیر بود. دربرابر این عناد وکینه‌وری سعدالدین، ایلخان که به‌واقعیت حال پی‌برده بودگناه را از او می‌دانست، اطرافیان رشیدالدین هم که زمینه را برای برانداختن رقیب آماده می‌دیدند ، کارهای سعدالدین را که مخالف طبع ایلخان بود به نظر اولجایتو می‌رساندند و او را به‌تصرف درمال دیوان متهم ساختند . یاران سعدالدین هم این‌گونه‌کارها را به‌رشیدالدین نسبت دادند، تا ایلخان به‌تحقیق موضوع فرمان داد و گناه برسعدالدین ثابت شد و او را با چند تن از دستیارانش مقتول ساختند (۷۱۱ هـ.) و اموال آنان را مصادره‌کردند[4].

۱ــ ر. ك: همان‌مؤلف: تاریخ مبارك‌غازانی، باهتمام کارل یان، اوقاف‌گیب،هرتفورد (انگلیس)، ۱۳۵۸ هـ. (۱۹۴۰ م)، ص ۱۳۵ــ۱۳۴ و ۱۷۹. وصاف، ص ۴۲۰ــ۴۱۹ و خواندمیر ۱۵۴/۳.

۲ــ ر. ك: وصاف، ص ۴۷۸.

۳ــ حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبدالله، ذیل جامع‌التواریخ رشیدی ، بخش نخستین ، باهتمام خانبابا بیانی، تهران، علمی، ۱۳۱۷، ص ۴۱.

۴ــ ر. ك: همانجا ، ص ۴۳ ــ ۴۱ . میرخواند ، ۴۳۹/۵ ــ ۴۳۸ و عقیلی ، ص ۲۸۴ــ۲۸۳.

«بلوشه» در مقدمهٔ خود برتاریخ مغول[1] ازجامع‌التواریخ رشیدالدین به‌استناد قسمتی از تاریخ اولجایتو نوشتهٔ ابوالقاسم کاشانی می‌گوید که رشیدالدین برای از میان‌برداشتن سعدالدین با علیشاه همدست‌شد، اما نوشتهٔ کاشانی را که با رشیدالدین آشکارا دشمنی می‌ورزید و مدعی بود که مؤلف واقعی جامع‌التواریخ خود اوست[2] نمی‌توان دوراز غرض دانست و اصولاً از نوشتهٔ او هم برنمی‌آید که رشیدالدین آغاز دشمنی کرده باشد . در تاریخ ایران «کمبریج» هم آمده است که سعدالدین در مقام وزارت دشمنانی برای خود فراهم ساخت که ازآن جمله رشیدالدین بود و گزارش او به‌ایلخان درباب تصرف اموال دیوان بوسیلهٔ سعدالدین و یارانش بود که به‌قتل‌آنان انجامید[3]. مؤلف «مسامرةالاخبار» نیز به‌اقدام رشیدالدین علیه سعدالدین اشاره دارد

1- Blochet (Ed); Introduction a l'Histoire des Mongols de Fadl Allah Rashid ed-Din-Leyden, Brill, 1910 (Coll, E. J. W. Gibb Memorial Series, Vol, XIII).

۲- کاشانی (تاریخ اولجایتو، به‌اهتمام مهین همبلی، تهران، نشر کتاب، ۱۳۴۸، ص ۵۴) ضمن شرح وقایع سال ۷۰۶ هجری می‌نویسد : «دستور ایران خواجه رشیدالدین کتاب جامع‌التواریخ که تألیف و تصنیف این بیچاره بود، به‌دست جهودان مردود برأی پادشاه عرضه‌کرد و جایزه آن.. بستد.. و باوجود وعده به‌تنصیف یك درم به‌مؤلف ومصنف آن نداد.

«رنج من بردم ولی مخدوم من آن بنام خویشتن بردار کرد» . نیز برای این مطلب ر. ك: استاد عباس زریاب خویی ، سه نکته دربارهٔ رشیدالدین فضل‌الله همدانی ــ «مجموعه خطابه‌های تحقیقی درباره رشیدالدین فضل‌الله همدانی»، تهران، دانشگاه ۱۳۵۰، ص ۱۳۵-۱۳۴.

۳- ر. ك: تاریخ ایران «کمبریج»، ۴۰۲/۵ . با اینجال: بویل «Boyle» مؤلف بخش تاریخ مغول این کتاب، سقوط سعدالدین را از جهتی نیز نتیجهٔ خودبینی و استبداد رایی می‌داند که براثر متمادی‌شدن دورهٔ وزارت در او پیدا شده بود.

و سرانجام شوم این یك را نتیجهٔ توطئه آن دیگر می‌داند[1]. از مجموع این‌روایات برمی‌آید که ابتدا سعدالدین دشمنی آغاز کرده و بعضی ناسازی‌ها که ناگزیر میان دو وزیر در کار دیوان پدید می‌آمده‌است، همراه با رقابت‌ها و فرصت‌طلبی‌های اطرافیان، موجب تشدید اختلاف میان آن دو گردید و در این میان ایلخان که مدتی بود تا در کار سعدالدین فرصتی می‌طلبید، چون گناه تصرف درمال‌دیوان براو ثابت شد به‌قتل وی فرمان داد.

بعدازقتل سعدالدین اولجایتو به‌جای وی تاج‌الدین علیشاه راکه براثر کیاست و نکته‌دانی خود مورد توجه ایلخان واقع شده[2] و هم در این زمان مورد حمایت رشیدالدین بود، با او در وزارت شرکت داد (۷۱۱ ﻫ.). به‌قول مؤلف تاریخ‌گزیده، قرار شدکه علیشاه تابع تدبیر و صوابدید رشیدالدین باشد و بدین‌قرار تا مدتی تدبیر کارها با رشیدالدین بود ، امـا مهر و نشان وزارت (برای تسجیل اسناد و مکاتبات دیوانی) و امور مالی مملکت را علیشاه دراختیار داشت . تا آنکه بعد از چهار سال میان این‌دو وزیر مخالفت پیدا شد و موجب آن این بودکه در آخر عهد اولجایتو، علیشاه به‌ایلخان بسیار نزدیك شده‌بود و برخی‌کارهای مهم‌را بی‌مشورت رشیدالدین انجام می‌داد . در همین احوال ایلخان چون در پی تأمین مخارج لشکر خراسان بود حساب مال و عواید دیوان را از وزراء باز خواست، اما رشیدالدین مسؤولیت آن را مطلقاً متوجه علیشاه دانست زیرا که نشان و مهر اسناد مالی و نیز صدور حواله‌ها و استیفای اموال دیوان دراختیار او بود. بعداز آن اولجایتو هردو وزیر را در همهٔ کارهای وزارت شرکت داد. اما فرمود تا ولایات ایران را میان وزراء بخش کردند

۱ــ ر . ك : کریم‌الاقسرایی ، محمودبن محمد، مسامرةالاخبار و مسایرةالاخیار ، به اهتمام عثمان توران، انجمن تاریخ ترك، آنقره (ترکیه)، ۱۹۴۳ م، ص ۳۱۴.

۲ــ مؤلف ذیل جامع (حافظ ابرو، ص ۴۶) دربارهٔ علیشاه می‌نویسد: «درعلم دفتر و سیاقت شروعی نداشت ، فامامردی معامله‌دان بـود کدخدائی در خانهٔ پادشاه را بغایت نیك می‌دانست». نیز برای این مطلب رك: میرخواند ۵/۴۴۰-۴۳۹، معین‌الدین، ص ۱۴۱.

تا هرکدام به امـور قسمتی از کشور پردازند[1]. ادارهٔ امور نواحی مرکزی و جنوبی قلمرو ایلخان به رشیدالدین و نواحی شمال غـربی ، بین‌النهرین و آسیای صغیر به علیشاه سپرده شد و برای هریك از وزراء نایبی معین گشت (۷۱۵ ه.). اما اختلاف میان دو وزیر همچنان‌ادامه‌یافت وچون معلوم شدکه علیشاه ویارانش‌در اموال‌دیوان تصرف کرده‌اند او رشیدالدین را نیز متهم ساخت که به‌بهانهٔ بیماری ازخدمت‌پادشاه اعراض می‌کند و هم به‌ایلخان تقریرکرد کـه چهار یك عواید دیوان را رشیدالدین به‌سود خود تصرف می‌نماید[2]. این‌زمینه‌سازی‌ها هرروز از اعتبار رشیدالدین‌می‌کاست و مقدمهٔ عزل و قتل او را فراهم می‌کرد.

عزل و قتل رشیدالدین

بعدازوفات اولجایتو (۷۱۶ ه.) و هنگام ورود ابوسعید به‌پایتخت برای‌جلوس به‌سلطنت ، خواجه رشید فرزند خـود غیاث‌الدین را به‌استقبال او فرستاد و به‌سابقه کدورتی‌که با یکی از امرای ابوسعید به‌نام امیر سونج داشت، خواست تا خود را به

۱ــ به‌قول کاشانی(تاریخ اولجایتو. نقل ازحافظ ابرو،ذیل جامع،ص ۶۹-۶۵،ح.): « از آب آمویه و کنار پول زره عراق عجم و فارس و کرمان و شبانکاره و لوربزرگ وکوچك تا سرحد خراسان به‌رشیدالدوله سپرد و تبریز و دیاربکر و دیار ربیعه و موغان و اران و بغداد و بصره و واسط و حله و کوفه به‌خواجه تاج‌الدین و علی‌شاه وزیر تفویض فرمود».

۲ــ حکایت تاریخ اولجایتو چنین‌است:«به‌چند وجه از حق تقریر که وجوه‌نقدرایج آنست و از مال اوقاف غازانی و از مال شهر یزد چندین و از مال خواتین چندین وازانعام پادشاه جایزهٔ جامع‌التواریخ هشت تومان هرساله و از بغداد و تبریز که قسم منست (چنانکه ذکر شد ایلخان ولایات را میان‌وزراء قسمت کرده بود) ثلثی از مستدرکات و محصولات آنجا به‌رشید عاید می‌شود بغیر رشوت و خدمتی کـه روز بروز از عمال و رعایا می‌گیرد بی‌حصر و عد» (کاشانی. نقل از همانجا).

رقیب او امیر چوپان نزدیك سازد و در این راه بـا علیشاه و امرای طرفدار چوپان همراه‌شد و سرانجام هم به‌تدبیر و اهتمام ایشان‌بود که این امیر درمقام امیرالامرائی برقرار ماند[1] . در نتیجهٔ حمایت این امیر نیز رشیدالدین و علیشاه هـر دو در مقام وزارت برجای ماندند ، اما عمدهٔ کـارها در اختیار علیشاه افتاد که در مخالفت با رشیدالدین استوار و از دوستی امیر چوپان با وی بیمناك بود زیرا کـه در این زمان این امیر درکـارها اختیار مطلق داشت . مخاصمهٔ دائم میان دو وزیر کار دیوان را مختل می‌ساخت . به‌روایت مورخان : اعیان دولت خواستند تا علیه علیشاه اقدام کنند اما رشیدالدین به رعایت پیمان مصالحه‌ای که با او داشت به‌این‌کار رضا نداد بعد از آن عده‌ای جانب علیشاه را گرفتند و به تحریك او از رشیدالدین نزد ایلخان سعایت‌کردند، تا خواجه از وزارت عزل شد، از سلطانیه به‌تبریز رفت و گوشهٔ انزوا گرفت (ماه رجب ۷۱۷ هجری)[2]. مدتی بعد امیر چوپان‌که به‌حوالی تبریز رفته بود رشیدالدین را به قبول مجدد وزارت خواند و او که ظاهراً این کـار را به مصلحت نمی‌دید از قبول آن امتناع‌کرد، اما علیشاه‌که از اصرار امیر چوپان دراین‌کارمتوهم شده بود به‌توطئه پرداخت تا کـار رشیدالدین را یکسره سازد، او و جمعی دیگر به سلطان ابوسعید جوان القاءکردندکه رشیدالدین توسط فرزندش ابراهیم‌که شربت‌دار اولجایتو بود او را با زهر هلاك ساخت. پس ایلخان به‌قتل رشیدالدین فرمان‌داد، و او را بـا فرزندش ابراهیم هلاك ساختند (جمادی‌الاولی ۷۱۸ هجری)[3].

۱ـ ر. ك: اقبال، عباس: تاریخ‌مغول، تهران، امیر کبیر، چاپ‌دوم، ۱۳۴۱، ص۳۲۶.

۲ـ ر. ك: حافظ ابرو، ذیل جامع، ص ۷۷ ببعد.

۳ـ علامه محمدقزوینی (نکته‌هایی دربارهٔ رشیدالدین فضل‌الله، پیشین) دربارهٔ مدت عمر رشیدالدین می‌نویسدکه ۸۰ سال یا قریب بآن‌بوده، پس تولد او درحدود سال ۶۳۸ هجری بوده است، قتل او درقریه خشکدر از نواحی ابهر زنجان بود. درماده تاریخ وفات اوگفته‌اند: «رشید ملت و دین چون رحیل‌کرد به‌عقبی نوشت منشی تاریخ اوکه طاب‌ثراه» (خواند میر، ۲۰۱/۳).

بعد ازقتل رشیدالدین، که مغضوب ایلخان‌واقع‌شده وقتل‌اوقتلی‌سیاسی‌بود، بنا به‌معمول زمان اموال وی و اولادش را مصادره کردند و املاکشان به‌تصرف دیوان درآمد یا به‌تاراج رفت[1]. اما به‌روایت مؤلف ذیل جامع: «جماعتی که در خون او سعی کرده بودند هم در آن سال به‌قتل آمدند»[2]. زمانی بعد از آن در عهد تیموریان میرانشاه نوهٔ تیمور از سر جنون فرمان‌داد تا استخوانهای رشیدالدین را به‌این‌بهانه که او اصلاً یهودی بوده است، از زیر خاك بیرون آورند و در گورستان یهود به خاك سپارند[3].

مدت وزارت رشیدالدین به‌روایت اکثر مورخان ۲۰ سال بوده است. دربارهٔ او گفته‌اند: کمر به‌تدبیر مصالح ممالك بست و در انصاف و معدلت برخاص و عام برگشاد و در وضع «قوانین» نیکو و محو رسوم مذموم و بذل خیرات و تشییداساس مبرات و بنای ابواب‌البر و مدارس» که برعلو همت صاحب دولتان مقبل والانهمتان کامل دلیلی واضح تواند بود سعیی به‌غایت‌کرد،

«چنان سازیم قانون جهان را   چنان داریم ملك خسروان را»[4]

۱– «چون خواجه رشید کشته شد قوم و خلق او را مجموع غارت‌کردند و در تبریز ربع‌رشیدی تمام به‌غارت بردند. بعداز آن اسباب و املاك اورا با دیوان‌گرفتند و وقفهائی که‌کرده‌بود بازبستند» (حافظ ابرو، ذیل‌جامع، ص ۷۹). این عواقب بعداز قتل‌غیاث‌الدین محمد وزیرا به‌سال ۷۳۶ هجری) پسر رشیدالدین که وزیر ایلخان ابوسعید (۷۳۶ – ۷۱۶ ه.) بود نیز براین خاندان و ربع رشیدی روی نمود (ر. ك: همانجا، ص ۱۵۱).

۲– حافظ ابرو، ص ۸۰.

۳– ر. ك: کلاویخو، سفرنامه، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، تهران، نشر کتاب، ۱۳۳۷ ص ۱۷۱–۱۷۰.

۴– منشی کرمانی، نسائم‌الاسحار، ص۱۱۳، برای تفصیل‌احوال رشیدالدین فضل‌الله همدانی ر. ك: وصاف، ص ۳۴۶ ببعد. منشی کرمانی، نسائم‌الاسحار ص ۱۱۳–۱۱۱ و همان مؤلف، سمط‌العلی، ص ۸۵–۸۴. عقیلی، ص ۲۸۶–۲۸۴. الدررالکامنه، ۳۳۳/۳–
←

مقام علمی رشیدالدین

رشیدالدین همچنانکه وزیری با تدبیر و سیاستمداری توانا به‌شمار می‌آید در قلمرو علم نیز مقامی ممتاز دارد، علاوه‌برتألیفات تاریخی عظیم و معتبر او وکتب و رسائل بسیاری کـه درفلسفه و حکمت اسلامی نوشته است، فعالیت‌های علمی وی از چند جهت اهمیت دارد: کتبی که در علوم و بخصوص در طب اسلامی نگاشت، سهمی که در اشاعه علوم چینی داشت و بالاخره تأسیسات علمی که بنیاد کرد.

سهم رشیدالدین درپیشرفت علوم و تفکر اسلامی

رشیدالدین در پیشرفت علوم و تفکر اسلامی سهمی بسزا دارد و هـرچند که موضوع این بررسی افکار سیاسی اوست، جا دارد که به مشرب فلسفی وی نیز دراینجا به‌اختصار اشاره شود. با آنکه براثر حملهٔ مغول و با ازبین‌رفتن بسیاری از

→ ۳۳۲. المنهل‌الصافی، ۵۲۰/۲. نهایت الارب نویری، در حوادث سال ۷۱۷ هجر، نزهة‌العیون، ص ۲۰۵. شذرات الذهب، ۴۴/۶، معجم‌الاطباء ص ۳۴۰. حافظابرو، ذیل‌جامع، ص ۵۱-۴۱ و ۸۰-۷۷. اقبال،ص ۲۶۵ ببعد. تذکرهٔ دولتشاه، ص. ۲۳۰ عزاوی، عباس، تاریخ‌العراق بین‌احتلالین، جلد ۱، حکومه‌المغول، ۱۳۵۳ ه. ق. (۱۹۳۵ م.)، ص ۴۵۵. «هوارث»، ۵۸۹/۳

E. Quatremèr Rasohid-Eldin Histoire des Mongols de la Perse, Trad. annot, Par Etienne Quatremere, Paris, 1836 (Amsterdam, Oriental Press, 1968), PP. II-LVIII,

«بلوشه»: مقدمه برجامع‌التواریخ. بروکلمان، تاریخ ادبیات ایران، ۲۵۶/۲و۲۷۳ و نیز منابع ذکر شده درمقالهٔ استاد مجتبی مینوی: ترجمهٔ علوم چینی به‌فارسی در قرن هشتم هجری، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات، تهران، شماره هشتم، سال دوم.

دانشمندان و مراکز علمی لطمه‌ای به‌پیشرفت علوم درایران وارد آمد، این‌دوره را سرآغاز تحول عمیقی درحیات فکری اسلامی، خاصه درایران، دانسته‌اندکه به‌تدریج به‌ظهور حوزه‌های بزرگ حکمی و دینی درعصر صفوی انجامید. از قرن هفتم هجری به‌بعد حکمت اشراق در ایـران گسترش یافت و مکتب‌های مختلف فلسفهٔ اسلامی و کلام و عرفان به‌یکدیگر نزدیك شد. رشیدالدین فضل‌الله خود با مکتب‌های گوناگون فلسفی وعلمی اسلامی آشنائی داشت، ازنظر کلامی اورا می‌توان متعلق به‌مکتب قدیم کلام اشعری دانست که پس از امام فخررازی با فلسفه آمیخته شد. رشیدالدین بارها از امام‌فخر نام برده و نیز در چهاردهمین رساله از «التوضیحات‌الرشیدیه» به دفاع از غزالی پرداخته‌است. او متکلمان را «حکمای اسلام» می‌خواند، و برروی‌هم طریقهٔ اهل سنت را برنظر فلاسفه ترجیح می‌دهد . لکن در عین حال کلام او کلامی فلسفی است. رشیدالدین در رسائل فلسفی خودکوشیده است تا بین فلسفه وکلام و تصوف آشتی دهد و اصولاً طـرفدار تفکر فلسفی بوده است . علاوه‌بر نوشتن رساله‌ای در دفاع از عقل، درهرمناسبت کوشیده است تا نظر متکلمان و فیلسوفان را یکی جلوه دهد و علوم عقلی ونقلی یا عقل وایمان را باهم تلفیق کند. این سعی در نزدیك‌ساختن مکتب‌های گوناگون فکری اسلامی خـود از خصایص قرن هشتم هجری به شمار می‌آید[1].

توجه رشیدالدین به‌تصوف

رشیدالدین به‌تصوف توجه و علاقهٔ فراوان داشت و در مکاتیب خود چند جا ضرورت سلوك به‌آن را به فرزندانش یادآور می‌شود ، می‌گویدکه طلب استاد کامل و شیخ عالم برمرید فرض‌است تا او را به‌تهذیب اخلاق رهنمون‌گردد «تا دم ازعرفان

۱ــ رك: نصر، سیدحسین ؛ مقام علمی رشیدالدین فضل‌الله در تـاریخ فلسفه و علوم اسلامی؛ مجله ایران‌شناسی، دانشکده ادبیات، تهران، تابستان ۱۳۴۹، شماره اول. و طبع شده در: مجموعه‌خطابه‌های تحقیقی...، پیشین، ص ۳۳۲-۳۱۸.

و توحید و وجدان و تجرید تواند زدن»[1] و باز فرزندش را پند می‌دهدکه خود را به زیور طریقت و خرقهٔ حقیقت مزین دارد. فقر راکه مسلک درویشان است دارای شش رکن یعنی: توبه، تسلیم، صفا، رضا، قناعت و عزلت می‌داند . ارکان طریقت را : خرقه، سجاده. یقین، صدق، توکل و تفکر، و ارکان خرقه را نیز: علم، حلم، سخا، وفا، شکر و اخلاص می‌شمارد[2]. سخنان رشیدالدین درباره ارکان و مراحل فقر چنان است‌که علم و علاقهٔ او را به‌تصوف می‌رساند . تصوف در نظر او جنبه‌ای از دین محمدی و همان حقیقت قرآن و پیام درونی وحی نبوی است[3]. در پی نصیحت به فرزندش به‌گرایش به‌تصوف، او را به‌توسل هرچه بیشتر به‌پیامبر وکلام خدا سفارش می‌کند[4].

در زمان رشیدالدین، تصوف رواج و اهمیت داشت[5]. اما هنوز علما ومشایخ دوگروه کاملاً متمایز به‌شمار نمی‌رفتند[6]. غازان‌خان به‌نشانهٔ اعتقاد درونی خود ،

۱ــ مکاتیب رشیدی، ش ۴۸، ص ۲۸۹.

۲ــ ر. ك: همانجا، ش ۲۲، ص ۱۰۳–۱۰۲

۳ــ رك: نصر، سیدحسین؛ مقام علمی رشیدالدین‌فضل‌الله درتاریخ‌فلسفه وعلوم‌اسلامی، مجله ایران شناسی، دانشکده ادبیات، تهران، تابستان ۱۳۴۹، شماره اول. وطبع شده در: مجموعه خطابه‌های تحقیقی..، پیشین، ص ۳۳۲–۳۱۸.

۴ــ ر. ك: همانجا

۵ــ ر. ك: یوسفی، غلامحسین؛ انعکاس اوضاع اجتماعی درآثار رشیدالدین فضل‌الله، مجموعه خطابه‌های‌تحقیقی..، پیشین، ص ۴۲۷ ببعد.

۶ــ ر. ك: پتروشفسکی، ای. پ؛ کشاورزی ومناسبات ارضی در ایران، ترجمهٔ‌کریم کشاورز، تهران، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۳۰/۲،۱۳۴۴ .. در دوره‌های بعد بتدریج تمایز میان علمای دین و صوفیان پدیدار می‌گردد. برای مثال ر. ك: نخجوانی – (شمس منشی)، دستورالکاتب فی تعیین المراتب، باهتمام ع. ع. علی‌زاده، جزء اول ازجلد یکم، آکادمی علوم‌اتحاد شوروی، ۱۹۶۴ میلادی، ص ۲۶۹–۲۶۳ که ناظربه‌فرق میان‌علما و مشایخ وفضل مرتبه علما برمشایخ است.

مزار ائمهٔ دین و تربت اولیای اسلام و مشایخ و صوفیان را زیارت می‌کرد[1].

رشیدالدین نیز چون صوفیان عصر خود به‌ضرورت مرشد اعتقاد راسخ داشت. ازلحاظ مشرب صوفیانه، هرچندکه درتألیفات او بعضی اصطلاحات خاص «ابن‌عربی» دیده می‌شود، شیوهٔ وی دربیان مطالب بیشتر به‌متصوفهٔ طریقهٔ سهروردیهٔ قرن ششم هجری، و نیز غزالی، شباهت دارد[2].

نظر رشدالدین به تاریخ‌ادیان

جنبه‌ای از عقاید رشیدالدین که هنوز آن‌طورکه باید موردتوجه قرار نگرفته، نظر او درباب تاریخ ادیان است. رشیدالدین بهترین شرح را از آئین بودا در طول تاریخ تفکر اسلامی آورده است، و نیز شرح او از معارف چینی درنوع‌خود درمتون اسلامی بی‌مانند است. رشیدالدین با این دید علمی جهانی‌که داشت وسیلهٔ‌نفوذموج تازه‌ای از علوم اسلامی درغرب شد و در عین حال وسیله‌ای برای اشاعهٔ علوم شرقی در اروپاگردید[3].

اشاعهٔ علوم چینی و ترجمهٔ‌کتابهای علمی

در زمینهٔ اشاعه علوم چینی درایران و ترجمهٔ کتابهای علمی، رشیدالدین از اهتمامی‌که در این راه در زمان او شد یاد کرده است[4]. معرفی علوم چینی در ایران خود وسیله‌ای برای انتشار طب چینی در غرب شد[5]. نمونه‌ای از فعالیت رشیدالدین در این زمینه‌کتاب «تنکسوق‌نامهٔ»[6] اوست که به‌تنکسوق‌نامهٔ ایلخان در فنون علوم ختائی» یا «طب اهل‌ختا» موسوم‌است. این‌کتاب درعهدغازان‌خان به‌اهتمام‌رشیدالدین فضل‌الله فراهم‌شده وترجمهٔ بخشی‌ازکتب طبی و علمی چینی به‌زبان فارسی است[7].

۱ــ ر. ك: رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۲۰۸.

۲، ۳ و ۵ــ برای تفصیل مطلب ر. ك: نصر، پیشین.

۴ــ ر. ك: مقالهٔ استاد مینوی، ترجمهٔ علوم چینی به فارسی. پیشین.

۶ــ این تنکسوق نامه غیر ازکتاب دیگری بنام «تانکسوق نامه ایلخانی»است‌که در فن‌جواهرشناسی و مؤلف آن خواجه نصیرالدین طوسی می‌باشد.

۷ــ ر. ك: استاد مجتبی مینوی، تنکسوق نامهٔ رشیدالدین‌فضل‌الله، مجموعهٔ خطابه‌های تحقیقی...، پیشین، ص ۳۱۷ـ۳۰۷. و نیز تاریخ ایران «کمبریج»، ۱۳۷/۵ـ۱۳۵.

مراکز علمی که رشیدالدین بنیادکرد

مراکز و مجامع علمی که رشیدالدین به‌وجود آورد از نظر تاریخ پیشرفت‌علوم اسلامی اهمیت فراوان دارد. احیای‌مدارس و حوزه‌های علمی که درحملهٔ مغول منهدم شده بود به همت مردان دانشپروری چون خواجه نصیرالدین طوسی و رشیدالدین فضل‌الله صورت گرفت . ربع رشیدی را درواقع می‌توان وارث مرکز علمی خواجه نصیر دانست.

مهمترین حوزه‌های علمی در زمان ایلخانان درتبریز و سلطانیه ومراغه‌ایجاد گردید. حوزهٔ علمی مراغه به‌اهتمام خواجه نصیرالدین بنیاد شده بود . رشیدالدین مدارس و حوزه‌های تدریس متعدد در نقاط مختلف‌کشور ایجادکرد، در مکتوبی به «مدرسه ارزنجان‌که بمال خاص‌خود انشاء و احداث‌کرده»[1] اشاره دارد امابزرگترین بنیاد علمی اوکه صورت یك مجتمع علمی را یافت ربع رشیدی بود . رشیدالدین در مکتوبی تأسیسات ربع رشیدی را شرح داده است و می‌نویسدکه در آنجا گروههائی از اصناف مدرسان و طالب علمان را ساکن‌گردانید[2]. از جمله چهارصد نفر از علما و فقها و محدثان را درمحله‌ای موسوم به‌کوچهٔ علما و هزار طالب علم مستعد را در محله‌ای به‌نام محله طلبه ساکن ساخت و نیز شش هزار طالب علم دیگر را که از ممالك اسلامی در طلب علم به‌آنجا آمده بودند درتبریز مقیم‌گردانید و وجه‌معیشت و مقرری ایشان را برقرار داشت . رشیدالدین در کار این مرکز علمی نظارت دقیق داشت، چنانکه خود معین کردکه هرگروه از طالب علمان پیش کدام مدرس تحصیل علم‌کنند و با ملاحظهٔ استعداد هرمتعلمی او را به خواندن علمی‌که مناسب او بود، از اصول و فروغ و عقلی و نقلی، امرداد[3]. بعلاوه دانشمندانی ازچین وهند و روم

۱ــ مکاتیب رشیدی، ش۳۱، ص۱۷۲

۲ــ ر. ك: همانجا، ش ۵۱، ص ۳۱۹.

۳ــ ر. ك: همانجا

برای تدریس دعوت کرد و آنها را در ربع رشیدی ساکن گردانید و درواقع این مرکز را به‌صورت یك مجمع علمی بین‌المللی درآورد.

در وقف‌نامهٔ ربع رشیدی که قسمتی از آن به‌خط خود رشیدالدین است[1] به تأسیسات این مرکز علمی مانند «مدارس»، «بیت‌التعلیم»، «بیت‌الکتب»، «دارالمصاحف»، «دارالحفاظ» و همچنین صنوف ساکنان آنجا از مدرسان و معیدان و فقیهان و معلمان و متعلمان اشاره شده است[2].

***

دانش‌اندوزی رشیدالدین

دربارهٔ کیفیت تحصیل علم و کسب معرفت خویش، رشیدالدین در برخی از کتب ومصنفات خودازجمله در: «توضیحات» و «مفتاح‌التفاسیر» و «سلطانیه» وچند رسالهٔ‌دیگراشاره‌دارد، وباآنکه می گوید که قرآن‌را درطفولیت نزدپدرش آموخته‌بود[3] اما می‌نویسدکه «در ایام جوانی پیش معلمان در تعلیم علوم متنوع زیادت شروعی نکرده و رنجی نبرده وبدان مشغول شدن نتوانسته»[4] با اینحال تصریح دارد که با وجود پرداختن به‌امور دیوانی، غالباً از فکر در صنع واحوال صفات حق‌تعالی‌فارغ نمی‌بود و در علومی که دیگران جهت تحصیل آن زحمتها کشیده و سعی‌ها نموده

۱ـ ر.ك: افشار، ایرج ، معرفی نسخهٔ اصل وقف نامهٔ رشیدالدین فضل‌الله. مجلهٔ بررسیهای تاریخی، سال پنجم، شمارهٔ ۱، ص ۲۶۸ـ۲۴۶.

۲ـ برای تاسیسات علمی رشیدالدین ر. ك: سلیم، غلامرضا، تعلیم و تربیت در ربع رشیدی، مجموعه خطابه‌های تحقیقی ::، پیشین، ص ۱۸۳ـ۱۶۲ وهمایونفرخ، رکن‌الدین، تاریخچه کتاب وکتابخانه در ایران (۱۴)، مجله هنر ومردم، شماره ۶۲ـ۶۱، ص۱۴ـ۱۲.

۳ـ این مدعا اگر درست باشد دلیل آنست که پدر رشیدالدین مسلمان بوده است در حالیکه چنانکه بحث خواهد شد به‌احتمالی قوی رشیدالدین از خانواده‌ای یهودی برآمده وخود درجوانی اسلام آورده است.

۴ـ رشیدالدین، رسالهٔ اول ازکتاب لطایف (نقل ازجهانبگلو، پیشین، ص سی‌ویك).

بودند، «تصرفی می‌نمود و تصوری می‌کرد وازآن باخود در تعجب می‌افتاد»[۱] و در معنی، علم او علمی ناخوانده و لدنی بوده وآنرا ازفضلی دانسته است که حق‌تعالی درباره او کرامت کرده بود[۲]، و نیز درتوجیه این علم ناخوانده به‌آیاتی ازکلام‌مجید استناد می‌کند[۳].

نحوهٔ تألیف رشیدالدین

درباب نحوهٔ تألیف کتب وتصنیف رسالات خود رشیدالدین شرح جالبی‌بیان کرده است. در دیباچهٔ «کتاب سلطانی» خود می‌گوید که از جملهٔ کراماتی‌که حق تعالی دربارهٔ او نموده یکی آنست که توفیق آن داد تا باوجود اشتغال به امور بسیار، به تألیف کتب چهارگانهٔ «مجموعة‌الرشیدیه»[۴] شروع نمود و درکما بیش مدت یکسال این چهارکتاب راکه در این مجموعه گرد کرده شد تصنیف کرد»[۵]. دربارهٔ تصنیف برخی دیگر ازکتب و رسائل خود می‌گوید که در مدت یازده ماه با وجودکثرت‌کار وملازمت سلطان و ترتیب امور دولت و پرداختن به مهمات‌مملکت و انشاء مقالات متنوع، احیاناً بوقت فرصت و سحرگاهان به تصنیف این کتب می‌پرداخت تا سه‌کتاب مطوّل مثل «توضیحات» و «مفتاح‌التفاسیر» و «سلطانیه» و دیگر رسالات را به قلم آورد و این‌کار چنان عظیم بودکه به قول خود او برای باز نویسی از روی مسودات آن ، کاتبان تندنویس‌که همه روزه بدان پردازند، در مدت دوسال هم ازکتابت‌آن برنیایند[۶].

۱ـ همانجا، ص. بیست‌ودو.

۲ـ «وذلك فضل‌الله یوتیه من یشاء». همانجا، ص بیست وپنج.

۳ـ ر.ك : همانجا، ص. بیست‌وسه.

۴ـ کتب‌چهارگانهٔ «مجموعة الرشیدیه» عبارت‌از: توضیحات، مفتاح‌التفاسیر، لطایف و سلطانیه است.

۵ـ رشیدالدین، کتاب سلطانی، برگ ۲۹.

۶ـ ر. ك: همان مؤلف، رسالهٔ اول ازکتاب لطائف، پیشین، ص. بیست‌ونه‌ـ سی.

بدین قرار رشیدالدین تألیف وتصنیف کتب ورسائل خودراهمزمان باامورديوانی انجام می‌داده و با در نظرداشتن اینکه دورهٔ فعالیت علمی اودر اواخر عمروهمزمان با وزارت وی بوده است، اهمیت و شگفتی کار او بیشتر نمایان می گردد. دربارهٔ شوق رشیدالدین به تحقیق معانی و تحریر رسائل، علمای معاصر او نوشته‌اندکه در عن کارسازی امور دولت ذهنش همواره بحل دقایق معانی مشغول بود و می‌خواست تا در هروقت در حال تصنیف رساله یا تفسیر آیه‌ای باشد[1]. وصاف نیز رشیدالدین را بخاطر تألیفات عظیم وی یگانهٔ قرن خود شمرده است[2].

***

تألیفات رشیدالدین

تألیفات رشیدین مانند دیگر زمینه‌های فعالیت علمی او موضوعات وسیع و متنوعی را از جمله درتاریخ، جغرافیا، طب، فلسفه وحکمت دربرمی گیرد. بعلاوه نوشته‌ها وتقریرات او درباب سیاست‌مدن وآئین ملکداری، حاکی‌از احاطهٔ وی براین فن ونشان دهندهٔ افکارمترقی او درکار سیاست وحکومت است.

موضوع تألیفات رشیدالدین با بررسی حاضرارتباط مستقیم ندارد، واز اینرو تنهابمنظور معرفی بهترمقام‌علمی اوتألیفات مهم‌وی به‌اختصار یادمی‌شود و منابعی که برای مطالعهٔ تفصیلی آنها بکار می‌آید معرفی می گردد.

جامع‌التواریخ: این‌تألیف، که جزء منابع اصلی تحقیق حاضر است، درواقع یك دائرةالمعارف تاریخی است که همواره مورد استفادهٔ پژوهندگان بوده است و اکثر مورخان بعداز رشیدالدین آنرا مأخذ خود قرار داده‌اند.

مهمترین امتیاز جامع‌التواریخ، متکی‌بودن آن به‌اصول علمی به‌لحاظ اشتناد

۱ــ ر. ك: تقریظات علما برکتاب سلطانی رشیدالدین، کتاب سلطانی، برگ ۱۱۸ الف و ب.

۲ــ ر. ك: وصاف، ص ۵۳۹.

به‌منابع معتبر تاریخی و نیز شرح وقایع از قول شهود عینی و راویان معتبر است. این تألیف تاریخی از نظر کثرت واهمیت منابعی که در فراهم‌ساختن آن مورد استفاده بوده و وسعت موضوع چنانکه حتی از تاریخ اروپا نیز در آن ذکری رفته است[۱] و نیز وضوح درشرح مطالب و روانی انشاء که نقطهٔ مقابل تاریخ و صاف است، در زبان فارسی مانند ندارد[۲].

بخشی از جامع‌التواریخ کـه به «تاریخ مبارک غازانی یا داستان غازان‌خان» موسوم است به‌شرح وقایع زمـان سلطنت این ایلخان و اصلاحاتی که در این دوره تدبیر و اجراگردید اختصاص‌دارد و مطالب و حکایات چهل‌گانهٔ آن متضمن‌نظریات رشیدالدین درباب حکومت و مملکتداری و عقاید عالی اصلاح‌طلبانهٔ اوست[۳].

۱ـ ر. ك:

J. A. Boyle; Rashid al-Din and the Franks; Central Asiatic Journal, XIV (1970), PP. 62-67.

K. Jahn, Rashid al-Din as world Historian; Yá-dn-ám-ye-Jan Rypka, Czechoslovak accademy of sciences, Prague, 1967, PP. 79-87.

Rasid al-Din Fadl allah, Histoire des Francs, -, Leiden, Brill, 1951.

(نقل از استاد دکتر عبدالحمید ابوالحمد و ناصرپاکدامن، کتاب‌شناسی تمدن‌ایرانی در زبان فرانسه، جلد اول، تهران، دانشگاه، ص ۱۳۹، ش ۶۳۸).

۲ـ ر. ك: هـ. ماسه (H. Masse)، ادبیات فارسی در قرن هفتم هجری، (مجموعهٔ تمدن ایرانی، ترجمه عیسی بهنام، نشرکتاب، ۱۳۴۶، ص ۲۷۱-۲۷۰.

۳ـ قسمت‌اعظم جامع‌التواریخ تاکنون‌چندبار درایران و خارج‌چاپ‌شده، وتحقیقات وسیعی نیز دربارهٔ محتوی و سبک تألیف وتحریر و ارزش علمی و تاریخی این‌کتاب به‌عمل آمده است. برای چاپهای جامع‌التواریخ ر. ك: نشریهٔ کتابخانه مرکـزی دانشگاه تهران ←

مکاتیب (رشیدی) : مجموعه ۵۳ مکتوب است منسوب به رشیدالدین‌فضل‌الله و بعضی خطاب به‌او،که بعداز مرگش محمد ابرقوهی منشی وی آنهارا جمع آورده است . این نامه‌ها که بیشتر به‌نام فرزندان و گماردگان رشیدالدین در ولایات و روحانیون معاصر اوست، مشحون از عقاید عالی وی درباب اداره و سیاست مدن و تدبیر حکومت است و درآنها شخصیت رشیدالدین به‌عنوان سیاستمدار وسیع‌النظری که وارث و حامی سنت‌های سیاسی و اجتماعی قدیم ایران است، تجلی دارد،که در عین‌حال به زیور تمدن اسلامی که از منبع قرآن و حدیث و اقوال امامان دین و

→ به‌مناسبت انعقاد مجلس تحقیقی و علمی دربارهٔ احوال و آثار رشیدالدین فضل‌الله همدانی. تهران ـ تبریز، آبان ۱۳۴۸، ص ۲۹ به‌بعد: برای تحقیقاتی‌که براساس جامع‌التواریخ یا درباره آن درایران و دیگر کشورها به‌عمل آمده است ر. ك: همانجا و نیز منابع زیر:

E. Quatremère: Raschid-Eldin (Introductior : Memoire sur la vie et les ouvrages de Raschid-Eldin-seconde partie.), op. Cit. PP. LVIII-CXLVI.

Ed. Blochet: Introduction a' l'Histoire des Mongols de Fadl Allah Rashid ed-Ḍin-Leydon, Brill, 1910 (Coll. E. J. W. Gibb Memorial Series, Vol. XIII).

A. K. Arends: The study of Rashid al-Din's Jämiu : Ṭ-Tlwarikh in the soviet Union, C. A. J., XlV, (1970), PP, 49-61

-L. Hambis: L'Histoire des Mongols avant Gengis-Khan d'après les sources Chinoises et Mongoles, et la documentation conservée par Rasidu-d-Din, C. A. J., XIV (1970), PP. 125-133.

Z. V. Togan, The Composition of History of the Mongols by Rashid al-Din, C. A. J. VII (1962), P. 60.

معارف معقول و منقول زمان سرچشمه گرفته نیز آراسته است[1].

بیان الحقایق : شامل هفده رساله درمباحث مختلف و جواب سئوالات و تفسیر بعضی آیات و بیان کیفیت مباحثاتی است که رشیدالدین با علما داشته است[2].

توضیحات رشیدیه : شامل نوزده مقاله یا رساله است که اکثراً درامور و مباحث دینی و از جمله چند مقالهٔ آن درتفسیر سوره‌ها و آیات قرآنی است[3].

مفتاح التفاسیر : این کتاب نیز شامل مقالات و رسائلی درمباحث دینی و کلامی است[4].

کتاب الطایف : در مباحث دینی و کلامی و یکی از کتب چهارگانهٔ «مجموعة - الرشیدیه» است.

کتاب سلطانی : این کتاب هم جز در آنچه که مربوط به‌شرح خصال و فضایل پادشاه اسلام (اولجایتو) و احوال مصنف است، عموماً درمباحث دینی است[5].

مجموعة الرشید (مجموعهٔ رشیدی): مشتمل برچهار کتاب اخیر یعنی توضیحات، مفتاح التفاسیر ، لطایف و سلطانیه است . رشیدالدین فرموده بود تا از مؤلفات و مصنفات او مجلداتی به‌صورت مفرده ومجموعه، هم به‌فارسی و هم به‌عربی بنویسند ونیز جمیع مصنفات او به‌تازی وفارسی‌را درنسخهٔ کبیره‌ای موسوم به «جامع التصانیف

۱ـ برای مکاتیب رشیدی ر. ک: دانش پژوه، محمدتقی. سوانح الافکار رشیدی، مجموعهٔ خطابه‌های تحقیقی...، ص ۱۰۹ــ۱۰۱. حبیبی، عبدالحی (افغانی): روزگار وآثار وشخصیت نیکوکار رشیدالدین وزیر، همانجا، ص ۱۰۰ــ۹۱.

۲ـ نسخه‌ای از روایت عربی این کتاب درکتابخانهٔ سلیمانیه (ترکیه) به‌شماره ۸۳۴ قدیم (۸۵۴ جدید) موجود است. ر. ک: استاد مینوی، ترجمه علوم چینی به‌فارسی.. پیشین.

۳ـ برای توضیحات رشیدیه ونوزده رساله ودیباچه آن ر. ک: محقق، مهدی رشیدالدین در دفاع از غزالی، مجموعهٔ خطابه‌های تحقیقی، پیشین، ص ۲۴۳ــ۲۲۴.

۴ـ برای مفتاح التفاسیر. ر. ک: رشیدالدین، کتاب سلطانی، برگ ۱۳۷.

۵ـ برای مباحث کتاب سلطانی ر. ک: مقدمهٔ مصنف براین کتاب، برگ ۳ و ۴.

رشیدی»[1] جمع آورند. جامع التصانیف رشیدی شامل المجموعة الرشیدیه، جامع التواریخ، الآثار والاحیاء و بیان الحقایق بـود . به گفتهٔ وصاف، رشیدالدین در زمان حیاتش تدوین جامع مصنفات خود را به‌انجام رساند که مشتمل بوده است برده مجلد و هر مجلدی دویست من؟ و در مجموع سه هزار ورق» که زیادت از شصت هـزار دینار رایج در اجرت نسخ و تحریر و نقش و تصویر و جلد و تـرسیس؟ آن صرف شده ، مشتمل بر تأویلات قرآنی و توضیحات برهانی و مباحث سلطانی ولطائف صاحبقرانی و اسؤله و اجوبهٔ متفرق و اخبار و آثار درفلاحت و عمارت و ابطال مذاهب تناسخ و ناسخ؟ ایشان درمنع و معارضهٔ استدلال؟ به‌آیات بیست و دو گانه از مصحف مجید و بیان الحقایق و صفت اقالیم سبع و علم تواریخ و انساب مبتنی بر جداول انشعاب» که درسال ۷۱۲ هجری مرتب و مدون گشت[2].

کتابهای آثار و اخبار «ـ که این به‌احتمال نزدیك به یقین همان کتاب «الاثار والاحیاء» بایدباشد[3] ـ، «طب اهل ختا» یا «تنکسوق نامهٔ ایلخانی» «ادویهٔ مفردهٔ ختائی»، «ادویهٔ مفردهٔ مغولی» و کتاب «سیاسات و تدبیر پادشاهی» نیز از تألیفات اوست. بسیاری از مؤلفات رشیدالدین تاکنون به‌دست نیامده است[4].

علاوه بر طبع و انتشار وسیع تألیفات رشیدالدین که هنوز تمام آثار موجود او را شامل نگردیده، شیوهٔ تألیف و نگارش و نیز اهتمام وی در ترتیب و تدوین و

۱ـ ر. ك: همانجا، برگ ۲۹ و ۳۰

۲ـ وصاف، ص ۵۳۹، نیز ر. ك: میرخواند، ۳۴۹/۵، که او هزینه این کار را ۶۰۰ هزار دینار نوشته است.

۳ـ استاد مینوی، ترجمهٔ علوم چینی به‌فارسی... پیشین.

4- K. Jahn, The Still Missing Woks of Rashid al - Din, C. A. J. IK (1967), PP. 113-122.

حفظ آثار خود، موضوع تحقیقات متعدد و وسیعی بوده است[1].

***

دارائی رشیدالدین

رشیدالدین درطول خدمت دیوانی و زمان وزارت خود اموال واملاك فراوان جمع آورد که به‌روایت خود عواید آن را همه برای دستگاه عظیم وزارت خویش ودر راه عمران ولایات و نواحی مملکت و نیز ایجاد و ادارهٔ بنیادهای خیریه و دینی و بذل و احسان و اعطای مـرسوم و مقرری به علما و زهـاد و دیگر صاحبان فضل یا حاجتمندان خرج می‌کرد. او در مکاتیب خود از املاك فراوانی که در بیشتر ولایات ایران و حتی دیگر ممالك مانند توران و شام و یمن[2] و هند[3] فـراهم آورده بود یاد می‌کند، چنانکه درجائی[4] از اراضی مزروع خودکه در ولایات پراکنده بود فهرستی

۱ـ برای این مطلب علاوه برمنابعی که ذکرشد ر. ك. تاریخ ایران، کمبریج، ۳۹۳/۵ به‌بعد. ع. علی‌زاده، تحقیق و نشر آثار علمی رشیدالدین فضل‌الله دراتحاد شوروی، مجموعهٔ خطابه‌های تحقیقی...، ص ۲۲۳ ـ ۲۰۳. ج. شهیدی سبك آثار فارسی خواجه رشیدالدین؛ همانجا، ص ۲۰۲ ـ۱۸۳ م. ج. مشکور، ربع‌رشیدی. مجلهٔ هنر ومردم، شمارهٔ هشتاد وچهارم ۳۷ـ۳۵ و طبع شده در مجموعهٔ خطابه‌های تحقیقی...، ص ۲۸۳ به‌بعد. جوینی، عطاملك، تاریخ جهان‌گشای، به‌اهتمام محمد قزوینی ، جلد اول، لیدن (هلند) اوقاف‌گیب، ۱۹۱۱ م.، ص کا ـ کط (دیباچه به‌قلم محمد قزوینی). اقبال، ص ۴۸۸.

K. Jahn, Some Ideas of Rashid al-Din on Chinese Culture, C. A. J. XIV (1970), PP. 134-147.

Storey. C. A: Persian Literature, a Bio-Bibliographical Survey, London, 1935, Vol 1. PP. 71-78.

۲ـ مکاتیب رشیدی، ش ۳۶، ص ۲۳۳.

۳ـ همانجا، ش ۲۹، ص ۱۶۶، ش ۴۳، ص ۲۶۰.

۴ـ همانجا ش ۳۶، ص ۲۴۰ـ۲۲۰.

آورده است[1]. رشیدالدین در جمع مال و ثروت به‌اعتبار عقاید معمول زمان و محیط خود از راه مشروع عمل کرد و همانطورکه خود اشاره دارد این املاک را همه از راه عمران و احیای اراضی بایر[2] یا انتقال‌شرعی ازطریق بیع[3] و همچنین سیورغال(عطیهٔ سلاطین تملک نموده بود[4].

با توجه به‌رسم و راه رشیدالدین درحکومت و ادارهٔ کشور، که بطوریکه‌شرح آن خواهد آمد بر پایهٔ مردم‌داری و توجه به احوال رعایا و رفاه عامهٔ خلق استوار بوده است، می‌توان این بنیاد خیریهٔ عظیم و فعالیت‌گسترده و پرمایهٔ و بذل و عطای بی‌دریغ رشیدالدین را در این راه وسیله‌ای برای پیشرفت سیاست این وزیر ایلخان دانست. از این‌رو آگاهی از دامنه و نحوهٔ فعالیت و اهتمام رشیدالدین در این راه می‌تواند درشناخت بهتر نظرگاه و شیوهٔ سیاسی او سودمند باشد.

رشیدالدین علاوه‌بر درآمد املاک خود، از محل «حق‌التحریر» (حق‌التقریر یعنی مالیاتی که درآمد آن به‌وزیر متعلق بود؛ حق‌التولیهٔ اوقاف غازانی، جایزهٔ جامع‌التواریخ و نیز از محصول و مالیات بعضی ولایات‌که به‌او اختصاص یافته‌بود عوایدی داشت[5]. او بیشتر درآمد املاک‌فراوان خودرا به‌جنس دریافت می‌داشته‌است.

۱ـ این املاک بر رویهم ۱۲۵۵۰ فدان (واحد زمینی که در یك فصل و با یك جفت گاو شخم وکشت می‌شد) بوده و اگر هرفدان را معادل ۷ هکتار به‌حساب آوریم، اراضی مزروع رشیدالدین جمعاً به‌مساحتی حدود ۸۷۸۵۰ هکتار می‌رسیده است (ر. ك: ستوده، عواید و درآمدهای خواجه‌رشیدالدین فضل‌الله وکیفیت مصرف آن، مجلهٔ تحقیقات‌اقتصادی، شماره‌های ۱۹ و ۲۰ پائیز و زمستان ۱۳۴۸ـ ص ۵۳ ـ ۳۳). صورتی از املاك او نیز در وقف‌نامه‌اش مذکور است (فصل‌اول از باب دوم آن)، رك. افشار، معرفی‌نسخهٔ اصل‌وقف‌نامهٔ رشیدالدین فضل‌الله، پیشین، ص ۲۵۶ـ۲۵۵.

۲ـ برای مثال ر. ك: مکاتیب رشیدی، ش ۳۳، ص ۱۸۱:

۳ـ ر. ك: همانجا، ش ۳۳، ص ۱۷۷، ۱۷۹ و ۱۸۲ و ش ۳۶، ص ۲۲۴، ۲۳۳ و ۲۳۶.

۴ و ۵ـ ر. ك: ستوده، پیشین.

به‌روایتی رشیدالدین بخش عمدهٔ ۳/۵۰۰/۰۰۰ دینار دارائی نقدی خود را به تجار امین سپرده بود تا با آن تجارت کنند[۱].

کارهای عمرانی و تأسیسات نیکوکاری رشیدالدین

رشیدالدین به‌آبادانی املاک و اراضی خود توجه بسیار داشت و همواره دراین باره به‌فرزندان و گماردگان خود در ولایات سفارش می‌کرد . او همچنین اقدام به ایجاد شبکه‌های آبیاری و احداث نهرها و کاریزهای متعدد نمود[۲] و از محل عواید املاک خود به‌احداث و ترمیم پل‌ها و سدها و دیگر بناهای عمومی پرداخت[۳].

بعداز سامان‌دادن به‌کاراوقاف وکوتاه‌ساختن دست متصرفان وغاصبان ازآن، رشیدالدین برای مدارس و خانقاه‌ها و سایر ابواب‌الخیر موقوفاتی معین کرد. او در نامه‌های خود به حکام و فرزندانش کـراراً آنان را به‌عمارت مساجد و خانقاهها و مزارات متبرکه و دیگر بنیادهای خیریه و دینی و سعی در رونق این اماکن سفارش می‌کند[۴] و از عواید خود نیز مبالغی را صرف احسان و اتفاق می‌نماید[۵]. در مکتوبی می‌نویسد: «دراین رباط دو در تا توانستم اساس عدل را محکم و ارکان احسان را مشید گردانیدم و به‌مال فانی بقای جاودانی حاصل کردم»[۶] و به‌فرزند خویش نیز پند می‌دهد که از املاک و اموالی که فراهم آورده است به‌اهل علم و ورع واصحاب فضل

۱ـ ر. ك: همانجا، و مکاتیب رشیدی، ش ۳۶، ص ۲۳۸ و تاریخ ایران «کمبریج»، ۵۱۰/۵ـ۵۰۹.

۲ـ ر. ك: مکاتیب رشیدی، ش ۳۸، ص ۲۴۶ـ۲۴۴.

۳ـ ر. ك: همانجا، ش ۳۳، ص ۱۷۸ و ۱۸۱.

۴ـ ر. ك: همانجا، ش ۶، ص ۱۳ـ ش ۱۰، ص ۲۷ـ۲۶: ش ۲۱، ص ۸۸ـ۷۷، ش ۲۷، ص ۱۴۵ و ش ۲۸، ص ۱۵۹ـ۱۵۶.

۵ـ ر. ك: همانجا، ش ۸، ص ۱۹. ش ۱۰، ص ۲۶ و ش ۱۵، ص ۴۳ـ۴۰.

۶ـ همانجا، ش ۳۶، ص ۲۲۴.

ارزانی دارد زیراکه «هرچه در دنیی است همه درمعرض زوال است»[1].

از اقـدامات دیگر رشیدالدین ایجاد «دارالشفاها» یا بیمارستانهای متعدد در نواحی کشور بود. در نامه‌ای به‌فرزندش جلال‌الدین حاکم روم از او می‌خواهدکه از ادویهٔ رومی به تفصیلی که ذکر شده هرساله جهت دارالشفاهایی کـه رشیدالدین در «ممالك ایران» ساخته است به‌تبریز بفرستد[2]، و نیز در مکاتیب دیگر خود برای‌تهیه دارو و طبیب جهت ایـن بیمارستانها از جمله دارالشفاء تبریز و ربـع رشیدی[3] و دارالفشاء و داروخانهٔ همدان[4] سفارشهایی می‌دهد. رشیدالدین در نامه‌هایش از دیگر بنیادهای خیری که ساخته‌بود مانند دارالمسافرین ناحیهٔ‌بم کرمان[5]، آتش‌خانه وخانقاه همدان[6] و مدرسهٔ ارزنجان[7] یاد می کند.

عظیم‌ترین بنیاد خیر رشیدی ، به‌قول حمدالله مستوفی[8] «شهرچه»ای بـود در شمال‌شرقی تبریز در دامنهٔ ولیان‌کوه‌که اکنون آن‌را کوه سرخاب‌گویند. این‌شهرچه را به‌نام بانی آن «ربع رشیدی» نامیدند. ربع رشیدی درواقع یك دانشگاه و مرکز علمی بود به‌اضافهٔ تاسیسات متنوع تـولیدی و صنعتی . رشیدالدین در وصف آن می‌نویسدکه در آنجا ۲۴ کاروانسرای رفیع و هزار و پانصد حجره و سی‌هزارخانه[9] و

۱ـ همانجا، ش ۱۰، ص ۲۶.

۲ـ ر. ك: همانجا ش ۲۱، ص ۹۳.

۳ـ ر. ك: همانجا، ش ۱۸، ص ۵۶-۵۳

۴ـ ر. ك: همانجا، ش ۴۲، ص ۲۵۹-۲۵۶

۵ـ ر. ك: همانجا، ش ۶، ص ۱۴.

۶ و ۷ـ ر. ك: همانجا، ش ۳۳، ص ۱۸۳.

۸ـ حمدالله مستوفی، نزهة‌القلوب (بخش نخست از مقالهٔ سوم)، به‌اهتمام محمددبیر سیاقی، تهران، طهوری، ۱۳۳۶، ص ۸۷.

۹ـ احتمالاً عدد سه‌هزار صحیح‌است. ر. ك: تاریخ ایران «کمبریج» ۵۱۱/۵ ح ۲.

حمامها و بساتین باصفا و آسیاهای متعدد و کارگاهها وکارخانه‌های پارچه‌بافی و کاغذسازی و رنگرزی و دارالضرب و غیرآن احداث گردید و دربارهٔ ساکنان آنجا می‌گوید که «از هرشهری و ثغری جماعتی‌آوردیم و در ربع مذکور ساکن گردانیدیم[1] از جمله در «دارالقرآن» ۲۰۰ نفر حافظ‌قرآن، و از علماء و فقها و محدثان‌چهارصد نفر و از طالب علمان هزار نفر در آنجا مقیم ساختند و برای همه آنان وجه معاش و مقرری برقرار شد. اطبا و معالجان و متعلمان طب درمحلهٔ خاصی از ربع رشیدی ساکن بودند که آنجا درواقع صورت یك مدرسه طب را داشت و صاحبان حرفه‌های متنوع را نیز هرکدام درمحله‌ای جدا مقیم ساختند.

ربع رشیدی دارالشفاء و دارالقرآن و دارالحدیث و دارالضیافه و دارالحاج و موقوفات فراوان داشت[2] که از حاصل آن هرسال مقرری‌ها و نفقات به ارباب استحقاق می‌دادند. در دو «بیت‌الکتب» یاکتابخانهٔ ربع رشیدی هزار مجلد مُصحف از نسخه‌های مُذّهب و بسیاری هم به‌خط خوشنویسان معروف، ودیگر شصت هزار مجلد کتاب در انواع علوم و تواریخ و اشعار و امثال و حکایات و غیرآن که از نواحی ایران و ممالك دور و نزدیك فراهم آورده و وقف بیت‌الکتب ربع رشیدی نموده بودند، وجود داشت. رشیدالدین درجوار ربع‌رشیدی باغی وسیع احداث‌کرده و درآن پنج قریه بنا نموده بود و در هرقریه غلامانی را از یك ملیت ساکن ساخته بود. او ربع رشیدی را نظر به‌وسعت و اهمیتی‌که داشت «شهرستان رشیدی» خوانده است[3] . بعد از قتل رشیدالدین ربع رشیدی هم به‌تاراج رفت و رو به ویرانی نهاد

۱ـ مکاتیب رشیدی، ش ۵۱، ص ۳۱۸–۳۱۷.

۲ـ ر. ك: همانجا، ش ۳۶، ص ۲۳۷–۲۳۴،

۳ـ وقف‌نامهٔ رشیدالدین فضل‌الله، فصل شانزدهم . ر ك: افشار، معرفی نسخهٔ اصل وقف‌نامه..، ص ۲۵۹.

(۷۱۸ ه.) اما در زمـان وزارت غیاث‌الدین محمد (متوفی به‌سال ۷۳۶ ه.) فـرزند رشیدالدین، برای مدتی کوتاه این بنیاد خیر تا حدودی رونق گذشته را بازیافت.[۱]

۱- برای ربع رشیدی و تاسیسات آن، علاوه‌برمنابعی که ذکر شد ر. ک:
م. عرفان، بزرگترین بنیاد خیر درایران، یادنامه دینشاه ایرانی، بمبئی، ۱۹۴۳ م.
م. رهنما، رشیدالدین و ربع‌رشیدی، مجموعهٔ خطابه‌های تحقیقی...، ۱۲۲-۱۱۰.
م. مرتضوی، تبریز در روزگار خواجه رشیدالدین، همانجا، ص ۲۷۶-۲۶۲.

کتاب اول

افکار سیاسی و اقدامات رشیدالدین فضل‌الله در امر حکومت و مملکت‌داری

فصل اول

رشیدالدین در برابر دو گرایش سیاسی و دو شیوهٔ حکومتی متعارض

برای شناخت طرز فکر رشیدالدین دربارهٔ حکومت، بررسی دوگرایش سیاسی عمده‌که در زمان او وجود داشت ، ضرورت دارد. نقطهٔ این دو گرایش یکی تجزیهٔ فئودالی صحرانشینی، یعنی در دولت مغول نظام حکومتی مرکب‌از اولوسهای‌نظامی و واحدهای قبیله‌ای ، و دیگری عبارت از یك حکومت قوی در مرکز با سازمان اداری ناشی از آن درسطح مملکتی بودکه تصادم میان آن‌دو از خصوصیات‌مهم‌عصر حیات سیاسی رشیدالدین فضل‌الله می باشد.

وجود دو جریان تمایل سیاسی مذکور و تعارض دائم میان آنها در این‌دوره هم مانند دورهٔ سلجوقی سبب عمده‌ای در تکوین رویدادها و تحولات سیاسی بود . مطالعه و تحلیل عوامل و عناصر این جریانها تأثیر حیاتی اقتصاد برسیاست و رابطهٔ حتمی این‌دو را به‌روشنی نشان می‌دهد.

ماهیت این جریانهای تمایل و ریشه‌ها و آثار آن‌را پتروشفسکی دقیقاً بررسی

کرده است[1] او «ماهیت امپراطوری هلاگوئیان» را در مرحلهٔ ادامه تعارض میان دو گرایش مذکور، یعنی پیش‌از غلبهٔ نسبی یکی‌بردیگری «تلفیقی از سنن مغولی‌دوران متقدم فئودالیتهٔ صحراگردان با رسوم دولتمداری جامعهٔ متکامل فئودالی ایران»[2] تشخیص می‌دهد.

هواداران طرز معیشت بدوی و تجزیهٔ سیاسی در کشور که در اینجا از آن اصطلاحاً به «گرایش نخستین» یاد می‌شود در درجهٔاول عبارت بودند ازبزرگان‌نظامی صحرانشین مغول و ترک (که به‌مغولان پیوستند). این‌دسته از رسوم زندگی قبیله‌ای مغول و شیوهٔ معیشت و اقتصاد صحرانشینی و خانه‌بدوشی جانبداری می‌کردند و مخالف زندگی ثابت و سکونت دریك محل،کشاورزی و زندگی شهری، وبرعکس خواهان بهره‌کشی غیرمحدود از روستائیان و مردم شهرنشین بودند. یاسای‌چنگیزخان مقرر می‌کردکه مغولان زندگی خانه‌بدوشی و صحرانشینی را حفظ کنند و در شهرها سکونت نگزینند . این طرز معیشت با تمدن شهرنشینی و نحوهٔ زندگی مردم ثابت مکان‌که از خصوصیات آن‌چیزی است‌که دراین بحث از آن به‌عنوان‌گرایش دوم یاد خواهد شد تعارض آشکار دارد.

پیش‌از پتروشفسکی نیز بارتولد[3] مسألهٔ عدم تمایل طبقات بالای فاتحان‌مغول و ایلخانان را به‌زندگی شهری، به‌درستی دریافته بود[4].

تعارض میان زندگی بدوی و شهرنشینی مشکل همیشگی تاریخ ایران در مواجههٔ بامهاجمان خارجی‌بوده‌است: در «گاثا» می‌بینیم که «گوشورون»(روان‌گاو)

۱ــ ر. ك: پتروشفسکی، کشاورزی:، ۷۷/۱ به‌بعد و همان مؤلف:

(I. P. Petrushevsky), Rashi al – Din's Conception of the State C. A. J., Vol. XIV, No. 1–3, 1970, PP. 148–162.

۲ــ پتروشفسکی؛ کشاورزی..، ۷۹/۱

3– V. Barthold.

۴ــ ر. ك: پتروشفسکی، کشاورزی، ۸/۱ به‌بعد

خطاب به‌اهورمزدا از آزار مردمان گله می‌کند و از او امن و آسایش و چراگاه خوب می‌طلبد، «عباراتی از این گونه در آموزش زردشت نمودار کشاکش میان صحراگردان متجاوز و برزگران صلحجو و بی‌پناه در زمان ظهور آئین مزدیسناست[1]» هجوم عرب هم‌رنگ بدوی داشت و تمایلات ضد شهرنشینی در آن نمایان بود. ـ صرفنظر از تاکید و توصیه‌ای که عمر به‌امراء خویش می‌کرد که اعراب را در شهرها ننشانند، حتی مدتها بعد اعراب کارهای مربوط به‌کشت و صنعت را به‌موالی وا می‌گذاشتند و خود فقط سر و کارشان با جنگ بود که لازمهٔ حیات بدوی آنها محسوب می‌شد. حتی بعدها فقیه معروف شافعی به‌نام «ابوالحسن ماوردی» در کتاب «الاحکام السلطانیه» در جزو وظایف امیر تصریح می‌کرد که باید نگذارد لشکریانش به‌تجارت یا کشاورزی بپردازند، زیراکه این امر مخالف روحیهٔ جنگجوئی بود. این قبیل روایات حاکی از طبیعت ضد مدنی هجوم عرب است که برای آنان گرایش به زندگی شهری نوعی محدودیت به‌شمار می‌آمده و مخالف با طبع بوده است. در عهد سلاجقه هم این خاصیت ضد مدنی بین ترکمانان وجود داشت که فتح بلاد را وسیله غارت و تاراج دهات و شهرها می‌دانستند، از این‌رو در دولت ملکشاه نیز سعی نظام‌الملک از آغاز متوجه ایجاد مرکزیت بود و تمایل سلطان وسایر عناصر ترك «درگاه» متوجه عدم مرکزیت. نظام‌الملك که از خانوادهٔ یك دهقان طوسی بود و بنابه‌علائق قومی به‌سنت‌های قدیم حکومت ساسانی ـ که به‌صورتی نزد سامانیان راه یافته و از آنجا به‌غزنویان منتقل شده بود ـ آشنائی داشت، پیوسته سعی می‌کرد در دولت سلاجقه نوعی مرکزیت ایجاد کند تا دوام و بقای آن‌را ممکن سازد. او در سیاست‌نامه بهربیان کوشید تا «درگاه» و «دیوان» هماهنگی و همزیستی لازم را به‌وجود آورد و این‌همه به‌قصد آن بود که وحدت و تمرکز دولت برقرار بماند. اما در «درگاه» که خویشان وخاصان سلطان و بخصوص ترکان غلبه داشتند خاصیت عدم تمرکز یك میراث زندگی شبانی وبیابان‌گردی بود. تاریخ وزارت درعهد سلاجقه در یك کشمکش پی‌گیر میان دیوان که به‌پیروی از

۱ـ دکتر حمید عنایت: نهادها واندیشه‌های سیاسی درایران و اسلام، ص ۵۵-۵۴.

سیاست نظام‌الملك و بنا به‌ضرورت اداری متوجه ایجاد مرکزیت بود و درگاه- که بنا به‌خوی بدوی ترکمانان به‌عدم مرکزیت گرایش داشت- خلاصه می‌شود. این وضع نه‌تنها سلاجقه‌را بعداز نظام‌الملك وملکشاه تضعیف کرد، بلکه اتابکان وخوارزمشاهیان را نیز درگیر ساخت و بی‌تردید یك عامل مؤثر درشکست خوارزمشاه در برابر مغول همین عدم مرکزیت یاعدم وحدت‌بودزیراکه ترکان خاتون مادرسلطان دو دستگی در سپاه به‌وجود آورد و آن‌را از وحدت دور ساخته بود.

اما آنچه درعهد سلاجقه و مغول تصادم بین این‌دو طرز زندگی، یعنی‌معیشت بدوی وزندگی شهری راشدیدترمی کردسیستم «اقطاع»[1] بودکه دهات ومزارع راتحت نظارت و تسلط امراء بدوی طبع قرار می‌داد و آنان غارت همگانی رعایای‌ثابت‌مکان کشاورز و شهرنشین را وسیلهٔ معیشت و ثروت‌اندوزی می‌شمردند. بعلاوه همین تمایلات‌گریز از مرکز بودکه در عهد سلاجقه و خوارزمشاهیان تصرف ولایات تازه را غالباً درحکم غارت و چپاول آن نواحی می‌کرد، وهم در دولت مغول هرچندکه شهرها و ولایات مطیع که بی‌مقاومت تسلیم‌می‌شدند ازقتل وکشتار مصون‌می‌ماندند، باز گرفتار عواقب شوم و خانه ویران‌کن تسلط امرای بدوی طبع و تعدی حکام و صاحب‌منصبان دیوانی می‌شدند. این نمایندگان اریستوکراسی صحرانشین نظامی - قبیله‌ای، یعنی بادیه‌نشینان مغول وترك، خودرا دریك‌اردوگاه نظامی تصورمی‌کردند که درکشور دشمن قرار دارد و تفاوت چندانی میان ساکنان مطیع و غیرمطیع این

۱- سیستم اقطاع، در تاریخ، صرفنظر از اسباب وجودی آن، از تاثیرات سیاسی‌نیز خالی نبوده است. در دولت عباسیان، در ولایات‌تابع خلافت، امراء بزرگ‌که غالباً صاحب اقطاع بودند درحوزه امارت خویش داعیهٔ استقلال پیداکردند، مخصوصاً در ولایاتی که از مرکز خلافت دور بود و زودتر می‌توانستند به‌مقصود برسند، چنانکه در خراسان طاهریان امارت خویش را به‌نوعی سلطنت مستقل موروثی تبدیل کردند (۲۱۴ ه.). در زمان غازان خان سیستم اقطاع به‌صورت واگذاری محدود و مشروط زمین به‌امرا و لشکریان اجرا شد. ر ك: رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۳۰۱ تا ۳۰۹.

سرزمین قائل نبودند. غازان‌خان سران بادیه‌نشین مغول را سرزنش کرد که فرقی بین رعیت مطیع و متمرد نمی‌نهند و به‌آنها گفت: «باید که رعیت ایل از یاغی پیدا باشد و فرق آنست که رعایای ایل از ما ایمن باشند و از یاغی ناایمن. چگونه شاید که ایل را ایمن نداریم و از ما درعذاب و زحمت باشند، من شما را همواره این نصیحت می‌کنم و متنبه نمی‌شوید»[1].

اما فاتحان مغول می‌خواستند رعایای یاغی و مطیع هردو را غارت کنند: اولی را با غلبهٔ برایشان و تحصیل غنائم جنگی و دومی را با تحمیل و مطالبهٔ مالیات‌های سنگین. برای مهاجمان اهمیتی نداشت که این وضع به‌افلاس و نابودی روستائیان و شهرنشینان می‌انجامد زیراکه توجهی به بقای آنان نداشتند. حتی بعدها، با آنکه چند نسل از عهد چنگیزخان گذشت و با وجود بعضی اصطلاحات غازان‌خان، امراء مغول هنوز سرزمین مفتوح را به چشم همان همراهان چنگیز می‌نگریستند و گوئی برای خود ماموریتی جز تاراج مردم نمی‌شناختند. ماجرای املاک نازخاتون، دختر امیر کردستان نمونه‌ای از این طرز فکر را نشان می‌دهد: در اواخر عهد اولجایتو امیرالامرای او امیر چوپان به‌تحریک یك خطیب همدانی به‌نام قاضی محمد به‌بهانهٔ اینکه درعهد هلاگو پدر امیرچوپان این نازخاتون را به‌اسارت گرفته بود، و اکنون اموال و املاك اوکه در سراسر مملکت بسیار بود همه به‌این امیر تعلق دارد، عده‌ای از افراد خود را با قاضی محمد همراه کرد تا با کمك این قاضی مسلمان بسیاری از املاك مردم را به‌دروغ و تزویر منسوب به‌نازخاتون کردند و به‌زور از صاحبان آنها می‌گرفتند. کار به‌جائی رسید که هربزرگر که از مالك خودکینه داشت به‌دروغ ادعا می‌کرد که این ملك از املاك نازخاتون است و مالك را گرفتار تعریض امیر چوپان می‌ساخت و بساکه ملکی راکه به‌چند هزار دینار می‌ارزید از بیم آنکه نگویند ملك

۱ـ همانجا، ص ۲۶۹. همین مضمون را نخجوانی با عبارات مشابه از قول پادشاه نقل کرده است، ر. ك: نخجوانی، دستورالحکاتب، طبع علی‌زاده، ۱/۲۰۲ـ۲۰۱.

نازخاتون بوده است به‌چند دینار می‌فروختند[1].

برای فرمانروایان مغول موضوع ادارهٔ بلاد و نواحی مفتوحه غالباً چنان کم‌اهمیت بود که فی‌المثل اوکتای قاآن، باوجودی که به‌احیای قدرت‌تولیدی‌ممالک مغلوب توجه داشت، برای آبادکردن مجدد هرات که درعهد چنگیزخان خراب و غارت شده بود یکی‌از جامه‌بافان آن‌شهر را به‌نام عزالدین که سالها پیش در موقع هجوم مغول در رأس دویست تن جامه‌بافان شهر هریك باده تا جامهٔ قیمتی از هرات بیرون آمدند و از مغول امان یافتند و سپس فاتحان آنان را به پایتخت مغول کوچانیدند، در سال ۶۳۴ هجری به‌نام امیر به آن شهر فرستاد. پسر این جامه‌باف که سال بعد به‌جای پدر حکومت آنجا را یافته بود چون از عهدهٔ اداره این ولایت- با جمعیت اندك آن- برنمی‌آمد، به‌اردوی مغول رفت و خواست تا یك شحنهٔ مغول‌را به‌همراه وی روانه‌کنند تا آنجارا اداره نماید. امثال این روایات[2] عدم‌علاقهٔ فاتحان مغول را به‌مسألهٔ اداره و عدالت در نواحی متصرفه و بی‌اعتنائی آنان را به‌وضع رعایای شهرنشین و بقای سازمان و نظام اجتماعی ایشان ثابت می‌کند.[3]

نمایندگان‌گرایش نخستین، یعنی هواداران طرزمعیشت بدوی، در دولت‌مغول عبارت بودند از: خود چنگیزخان و اخلاف او، خان اولوس جغتای‌خان و خان بزرگ کیوك‌قاآن و غیره. از میان ایلخانان ایران چندتن نخستین در سیاست خود دراین‌باره تردید نشان می‌دادند و این به‌سبب تناقضاتی بودکه درسازمان دولتی آنها

۱ــ نخجوانی نیز از رویه تصرف و ضبط اموال و املاك مردم از راه تزویر و تهدید و ایذاء متمولان و مالکان یاد می‌کند، ر. ك: همانجا، ص ۳۰۲.

۲ــ ر. ك: صیفی، تاریخ‌نامه هرات، تصحیح محمد زبیرالصدیقی، کلکته، ۱۹۴۴ م. ص ۱۰۵ و جوزجانی، طبقات ناصری، کلکته، ۱۸۶۴ م. ص ۴۰۲-۴۰۱.

۳ــ برای تفصیل این مطلب ر ك: ع. زرین‌کوب، ملاحظات انتقادی در باب تاریخ ایران «کمبریج» (مجلد پنجم)، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات، تهران، شماره اول‌ــ سال هفدهم، ص ۱۲-۹. و همان مطلب در روزنامه آیندگان، ۱۸ و ۲۲ آذرماه ۱۳۵۰.

وجود داشته و ناشی از تضاد مقررات یاسا با سنن حکومت ایرانی بوده است . اما اینان بطورکلی به‌سران نظامی صحرانشین متکی بودند و به‌جریان موردبحث گرایش داشتند. عمال دیوانی و نیزکسانی‌که مالیاتهای دیوانی را به مقاطعه می‌گرفتند (و از صاحب‌منصبان دولتی و بازرگانان ممتاز وکلان بودندکه با فاتحان رابطهٔ نزدیك داشتند) به‌هواخواهان این گرایش پیوستند.

جریان دوم یعنی گرایش به‌مرکزیت، درمیان فاتحان ابتدا به‌گروه کوچکی از اشراف نظامی صحرانشین، که به‌واسطه خدمت در اردو و در اینجوی‌خان بااوروابط ناگسستنی داشتند، متکی بود. هواداران این گرایش بخصوص از طرف منکوقاآن[1] ونیزاوکتای‌قاآن[2] همراهی می‌شدند واین‌دوقاآن طرفداروجودیك‌حکومت مقتدرخان، احیای نیروهای‌تولیدی نابود شده و نزدیکی با اشراف وبزرگان اقوام مغلوب‌بودند. گرگوز، باسقاق (حاکم) بزرگ اوکتای قاآن درایران (۶۴۱-۶۳۷ هـ.) همین‌سیاست را پیوسته معمول می‌داشت. اما این سیاست به‌طورعمده به‌اکثریت اهل‌قلم وبزرگان ایرانی، یعنی‌صاحب‌منصبان دیوان و روحانیون مسلمان وتجار متکی بود. نمایندگان این گرایش سیاسی از ایجاد یك قدرت مرکزی نیرومند در ایلخان و اتخاذ شیوهٔ قدیم حکومت ایرانی یعنی مرکزیت سیاسی و لزوماً جلوگیری ازتمایلات نامطلوب گریز از مرکز اریستوکراسی قبیله‌ای و صحراگردی جانبداری می‌کردند. در اجرای این منظور ، آنان درصدد متوافق‌ساختن بزرگان ایرانی و ایلخان، احیای اقتصاد و بخصوص کشاورزی مملکت که بعداز غلبه مغول متلاشی شده بود، و رونق‌بخشیدن به‌زندگی شهری، معاملات و بازرگانی بودند. برای این منظور تعدیل بار مالیاتها، تثبیت حقوق و عوارض دیوانی و بهبودوضع رعایا ضروری بود[3].

به‌شرحی‌که بیان شد، مبارزهٔ بین هواداران دوگرایش یاد شده، منحصراً برسر

۱ـ ر. ك: رشیدالدین، جامع‌التواریخ (طبع بلوشه)، ص ۳۱۴-۳۰۸

۲ـ ر. ك: جوینی، ۱۹۱/۱-۱۵۸

۳ـ برای تفصیل این مطلب ر. ك: پتروشفسکی، کشاورزی.. ۹۰/۱-۷۹

اینکه آیا قبایل مغول باید همچنان صحرانشین باقی بمانند و سنن قبیله‌ای و بیابان‌گردی را حفظ کنند یا در محلی سکونت گزینند و فرهنگ و تمدن مردم ثابت مکان را بپذیرند، نبوده‌است. حتی گاه نمایندگان سران نظامی ـ قبیله‌ای بدون اینکه زندگی صحرانشینی را ترک گویند به‌گرایش دوم می‌پیوستند. ماهیت اصلی اختلاف این دو جریان برسر شیوهٔ بهره‌کشی از سرزمینهای مغلوب و در درجهٔ اول از روستائیان ثابت مکان تابع ملاکین و سران نظامی، یعنی مسأله‌ای اقتصادی بود، و در عین‌حال مربوط می‌شد به‌آمیزش با اریستوکراسی اداری و روحانی این سرزمینها و قبول شیوهٔ حکومت و اداره و معتقدات و سنن فرهنگی آنها. دراین میان مبارزهٔ بین دوگرایش قدیمی آسیا، یعنی تمایلات تجزیه‌طلبی فئودالی و مرکزیت سیاسی و حکومتی نیز به‌شرحی که ذکر شد با عوامل مذکور توام شده بود.

گرایش سیاسی رشیدالدین

بارزترین نماینده و رهبر فکری گرایش دوم یعنی مرکزیت سیاسی در میان عناصر ایرانی همانا وزیر ایلخان غازان و عامل اصلاحات او یعنی رشیدالدین فضل‌الله بوده است که افکار و سیاست وی درباب مملکتداری و شیوهٔ حکومت و ادارهٔ کشور ناظر به مرکزیت سیاسی و احیای سنن حکومت ایرانی بود و هم به‌تدبیر و ابتکار او بود که اصلاحات چندی برای بهبودی وضع مردم و تثبیت موقع حکومت اجرا گردید و درنتیجهٔ آن، اقتصاد کشور، که براثر غلبه و تاراج مغولان به‌انحطاط کلی گرائیده بود، تاحدی احیاء شد و مرحلهٔ تازه‌ای در سیاست و اقتصاد ایران در تاریخ حکومت ایلخانان آغاز گردید.

در عین حال، صرفنظر از دورهٔ کوتاه اصلاحات ایلخان غازان و وزیر او رشیدالدین، به‌طور کلی در دوره ایلخانان نیز مانند عهد سلجوقیان درگاه ایلخان غالباً جاذبهٔ گریز از مرکز بود و دیوان وزراء نقطهٔ گرایش به‌مرکزیت. وزرای بزرگ ایلخانان مانند خواجه‌نصیرالدین طوسی، صاحب دیوان جوینی و رشیدالدین فضل‌الله

برای بهبود وضع مردم و تثبیت حکومت کوشیدند . همکاری عناصر دیوانی مایهٔ بقای حکومتهائی بود که با غلبه مهاجمان بنیاد یافت: چه درحکومت سلاجقه و چه در دولت ایلخانان همکاری صاحب‌منصبان و ارباب قلم ایرانی ، رژیم ضد مدنی فاتحان راکه بنا به‌طبیعت آن یك‌نوع تاراج طولانی اما در اصل بی‌بنیاد و بی‌دوام بود، متمادی می‌ساخت و درواقع بین دو طرز معیشت بدوی و مدنی که نمی‌توانند دیرزمانی با هم بسر برند واسطه نمی‌شد[1]. حتی در همکاری بعضی از شیعیان مانند خواجه نصیرالدین طوسی و مؤیدالدین ابوطالب محمدبن احمدالعلقمی (۶۵۶ هـ.) ، وزیر معتصم با ایلخانان، احتمال اینکه شاید می‌خواسته‌اند به‌دست مخالفان دیرین خود از قبیل اسماعیلیان و عباسیان را براندازند، بحثهای فراوان پدید آورده‌است[2].

سیاست وتدبیر حکومت‌رشیدالدین فضل‌الله که درتحقیق حاضر بررسی‌می‌گردد مظهر تلاشی است‌که درعین توجه به‌بهبود وضع مردم، درجهت دوام نظام حکومتی موجود مؤثر بوده است.

۱ـ ر. ك: ع. زرین کوب، پیشین.

۲ـ ر. ك: یوسفی، انعکاس اوضاع اجتماعی...، پیشین، ص ۴۲۱.

فصل دوم

تعارض دینی همراه با تضاد سیاسی

وضع متغیر دین در دولت ایلخانان موجب گردیدکه مبارزهٔ میان دو گرایش سیاسی یاد شده با تعارض دینی توام شود. کشمکش دینی در آغاز میان طبقات بالای فاتحان مغول بروز کرد و به‌تدریج توسعه یافت تا آنجا که در عهد ایلخانان و در دوره‌های خاصی زمینهٔ تحولات عمدهٔ سیاسی و اجتماعی شد.

به‌طور کلی در دولت مغول درایران تعارض دینی درآغاز میان عناصربودائی و نیز مغولانی‌که دین مسیح را اختیارکرده بودند از یک‌سو، و عناصر مسلمان یعنی امرای ترک‌که از طرف اهل قلم واشراف و روحانیون مسلمان ایرانی‌حمایت می‌شدند از سوی دیگر، وجود داشت. در این جریان، عنصر مسیحی به‌طور عمده شامل افراد قبیلهٔ مغولی (یا ترکی) «کرائیت» بودکه از آغاز قرن یازدهم میلادی (قرن پنجم هجری) به‌مذهب نستوری مسیحی درآمده بودند. بعد از آن در دوره‌ای خاص یعنی به‌طور عمده در زمان‌فرمانروائی ایلخان‌ارغون (۶۹۰-۶۸۳ ﻫ.) یهودیان‌نیزبه‌شرکت درمبارزه علیه مسلمانان متهم شدند.

دین بودا در ایران

دین بودا در ایران سابقه‌ای دیرین دارد . دراین‌باره اشپولر با استناد به‌منابع متعدد می‌گویدکه این دین تقریباً از ۱۵۰ سال پیش از میلاد مسیح در میان ایرانیان رواج پیدا کرده بود[1]، اما در قرنهای ششم و هفتم میلادی در برابر دین زرتشت عقب‌نشینی کرد و فقط درنقاط محدودی مانند بعضی نواحی کابل و بلخ دین بودا تا حدی توانسته بود به‌صورت دین اکثریت و حاکم درآید و دراین نقاط مراکز متعدد تعلیم و تعلم بودائی وجود داشته است تا آنکه این مدارس ومعابد بودائی در موقع فتح این نواحی به‌دست مسلمانان ویران شد . با این حال در بعضی از این نقاط از جمله در بخارا حتی تا قرن دوازدهم میلادی بودائیان هنوز وجود داشته‌اند.

بدین‌قرار با رواج دین بودا در ایران و دیگر ممالك اسلامی از رونق افتاد ، اما درعین حال آثاری ازخود برجای‌نهاد چنانکه شیوه و نوع مدارس بودائی‌موسوم به «وهاره» در وجود مدارس اسلامی به‌زندگی خود ادامه داد، یعنی درمدارس عالی روحانی‌که اول‌بار درقرن چهارم و بخصوص درقرن پنجم هجری در قلمرو حکومت سلجوقیان و در شرق عالم اسلام ایجاد شد . همچنین عقیده به‌تناسخ ارواح در دین بودا بعداً به‌صورتی در دین زرتشت و درمعتقدات بعضی‌از فرقه‌های اسلامی[2] متجلی گردید.

۱ــ اشپولر، برتولد، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمهٔ جواد فلاطوری نشر کتاب، ۱۳۴۹، ص ۳۹۷ به‌بعد.

۲ــ از آن جمله «غلاه» یا «غالیان» از فرق شیعه‌اند» در بیان عظمت مقام علی (ع) غلو می کنند مثلاً گروهی از ایشان برآنندکه روح‌القدس که همان خدای عز وجل است به هیئت آدمی درمی‌آید چنانچه درپیامبر (ص) حلول کرده و پس‌از او به‌فرزندزادگان اوانتقال یافته است یاگروهی به‌الوهیت علی (ع) اعتقاد دارند» (استاد دکتر حمید عنایت، نهادها و اندیشه‌های سیاسی درایران و اسلام، پیشین، ص ۱۲۰).

با غلبهٔ مغول و بخصوص در آغاز دورهٔ ایلخانان، دین بودا برای مدتی کوتاه بازدرایران رونق گرفت. درجامع التواریخ آمده است که زمانی، حتی پیش از قدرت یافتن چنگیز، کوشلوك خان از قوم نایمان، پس از استقرار در قراختای مسلمانان را آزار می کرد و به ترك اسلام و قبول بت پرستی یا نصاری مجبورشان می ساخت، تا به دست چنگیز برافتاد. درحکومت اوکتای قاآن، امیری اویغور شخصی مسلمان را که نتوانسته بود دین خود را به او بدهد الزام می نمود که یا از اسلام برگردد و به بت پرستی درآید یا او را برهنه دربازار بگردانند و صد چوب بزنند تا سرانجام اوکتای قاآن از مسلمان حمایت کرد و اویغور را مجازات نمود[1].

دربارهٔ رواج بت پرستی در زمان مغول، رشیدالدین می گوید که شیوهٔ بت پرستی که با ظهور اسلام درجمیع ممالك اسلامی متروك شده بود، در زمان ایشان باز ظاهر گشت و آن طایفه قوی حال شدند «و اصناف بخشیان بت پرست را از بلاد هند و کشمیر و ختای و اویغور به اعزاز و اکرام تمام بیاوردند و در هرموضع بتخانه ها ساخته و اموال فراوان برآن صرف کردند و کار مذهب ایشان به عیوق رسید»[2]..

از سلاطین ایلخانی چند تن بودائی و چند نفر مسلمان بودند. بعضی از فرمانروایان مغول نیز از نصاری حمایت می کردند. اولین ایلخان یعنی هولاگو دین بودا داشت، و دراحوال او آمده است که در خوی بتخانه ها بناکرد اما مادر او ونیز همسرش به نام «دوقوزخاتون» مسیحی بودند و هولاگو به رعایت خاطر آنان عیسویان را محترم می داشت و آنان را به کارهای بزرگ گماشت و امر داد تا برایشان کلیساها بسازند. پسر و جانشین هولاگو یعنی اباقا نیز بودائی بود و دربسیاری از نقاط ایران معابد بودائی ساخت[3]، اما جانشین او «تکودار» خود را مسلمان اعلام کرد و به نام «سلطان احمد» به سلطنت رسید، منتها به زودی یعنی بعد از دو سال حکومت با یك

۱ــ ر. ك: یوسفی، انعکاس اوضاع اجتماعی..، پیشین، ص ۴۲۱.

۲ــ رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۱۶۶.

۳ــ ر ك: جوینی، ۱۱/۱.

عکس‌العمل بودائی از ناحیه ارغون ازپا درآمد (۶۸۳ ه.) و این نشان می‌دهد که دین بودا دراین زمان هنوز در میان امرا و بزرگان دولت غلبه داشته و عناصر مسلمان را یارای مقابله با آن نبوده است.

ارغون و سعدالدولهٔ یهودی

ارغون که جای سلطان احمد را گرفت یك بودائی بود، اما او ادارهٔ مملکت را به سعدالدوله یهودی سپرد. این وزیر درصدد اجرای اصلاحاتی برآمد و یك چند جلوی استفاده اشراف مغول را گرفت و به‌روایت مستوفی «او ضبطی تمام پدید کرد و دست متغلبان از اموال کوتاه گردانید و اخراجات مقرری را ایلغا میشی کرد»[1] و هم بعضی همکیشان خودرا ازیهود به‌جای دیوانیان مسلمان گماشت و زمام پاره‌ای امور دولت درکف آنان افتاد. حتی وصاف می‌گوید که امر شد که هیچ مسلمانی را به‌کار دیوانی نگمارند[2]. همین‌ها کافی بود که سعدالدوله را در دربار ایلخان به‌همه‌چیز متهم کنند و عمال دیوان با کنایه و تعریض همه‌جا برضد یهود فریاد برآورند[3]. درواقع یهود در ادوار قبل از مغول نیز درجامعهٔ اسلامی بسی آسوده‌تر بوده‌اند تا در جامعهٔ مسیحی اروپا، و بخصوص در طبابت و تجارت نقش عمده داشتند و در اکثر بلاد ایران پراکنده بودند چنانکه مقارن عهد مغول بنابه‌روایت «بنیامین تطیلی» به‌ندرت در ایران شهری وجود داشته است که عده‌ای از این قوم درآن نبودند[4].

سعدالدوله را مخالفانش کمی پیش‌ازمرگ ارغون (۶۹۰ ه.) ازپای درآوردند و درمرگ او شادیها کردند[5]. اما شایدراجع به‌این وزیر یهودی رقیبانش قدری بیش

۱ـ مستوفی، تاریخ‌گزیده، ص ۵۹۸.

۲ـ ر.ك: وصاف، ص ۲۴۱.

۳ـ ر.ك: همانجا، ص ۲۴۷.

۴ـ ر.ك: زرین کوب، ملاحظات انتقادی..، ص ۲۱.

۵ـ ر.ك: وصاف، ص ۲۴۵.

از حد مبالغه کرده‌اند و وزارت او درواقع به‌هیچ‌رو درحکم حمایت قاطع ازدین یهود در دستگاه ارغون نبود و آنچه آن را بیشتر به‌صورت یك مسألهٔ اجتماعی درآورد مخالفت دیوانیان بود که این‌بار می‌خواستند رقبای خود را به نام یهودی‌بودن از میدان‌بدر کنند. مغول اصولاً عدم تعصب دینی نیاکان خود راحفظ کرده بود، یاچنین تصوری از دین درسر نداشت ، چنانکه یك مسلمان به‌نام مجدالدین محمد یلواج در دستگاه چنگیز و پسرش اوکتای و اولاد او منکوقاآن وکیوك‌خان مقام‌داشت وسالها نیز در زمان اوکتای قاآن او را دربلاد ختا وماوراءالنهر و خوارزم حکومت‌دادند، بی‌آنکه این امر قرینهٔ حمایت از مسلمانان باشد . صاحب آثارالوزراء می‌نویسد که او اول کس بود (از مسلمانان) که در دولت مغول به تدبیر ملك و وزارت قیام کرد[1] .

عنصر مسیحی درمبارزه با مسلمانها

با تقویت عنصر مسیحی در میان مغولان، آنها نیز در مبارزهٔ علیه مسلمانها شرکت می‌کردند. امرای قبیلهٔ «کرائیت» حتی ازقرن پنجم هجری به‌مذهب مسیحی نستوری‌درآمده بودند. «کیوك‌خان»[2] به‌سبب نفوذ دو تن ازمربیان و معاشرانش که عیسوی بودند به‌نصاری توجه داشت و مسیحیان از ممالك مختلف به‌درگاه او روی می‌آوردند و «چون از انکار دین اسلام خالی نبود.. کار نصاری درعهد او بالاگرفت و هیچ مسلمانی را یارای آن نبودکه با ایشان بلند سخنی‌گوید»[3] و اختیارکارهادر دست امرای نصرانی بود . همچنین عده‌ای از شاهزادگان مغول به‌مذهب مسیحی

۱ــ عقیلی: آثارالوزراء ، ص ۲۷۳.

۲ــ نوادهٔ چنگیز و پسر و جانشین اوکتای قاآن (۶۴۷-۶۳۹ هـ).

۳ــ رشیدالدین، جامع‌التواریخ (طبع بلوشه)، ص ۲۴۹ و ۲۵۴.

نستوری گرویده بودند[1]. لشکریان ایلخان دراولین تهاجمات به‌سوریه[2] مؤتلف جامعهٔ مسیحی ومخالف مسلمانان بودند. توجه مغولان به‌مذهب نستوری و کلیسای «سنت ژاکوب» نفوذ قابل توجهی به‌مسیحیت دراین حوزه می‌داد و پیروان آن توانستند دراین فرصت مراکز دینی خودرا دوباره بناکنند وبه‌فعالیت تبلیغی خویش بیافزایند. ادبیات سریانی به نقطهٔ اوج خود رسید و کشیشان و راهبان مسیحی مکرر به‌قصد تبلیغ به‌بلاد ایران آمدند و حتی دربعضی شهرها مثل تبریز و مراغه و دهخوارقان و سلطانیه مراکزومعابدتاسیس کردند. دراین دوره‌ارامنه نیزمانند نصارای فرنگ گذشته از سعی در امر تجارت، جهت تبلیغ آئین عیسی هم اهتمام می کردند. بنابه‌روایات «روبروکی»[3] یکی از ارامنه در دربار منکوقاآن منصب عالی داشت. همچنین این قوم در ترکستان صومعه برپاکرده بودند[4]. به‌موجب بعضی روایات دراین اوقات در خراسان، مازندران، هرات، توس و نیشابور «عماره‌داران از نساطره و ارمن وغیره»

۱ـ ر ک: کاترمر، ص ۹۴، ح ۱۶ و ۱۷ و:

B. Spuler; Rachid ad - Din; Homme d'Etat et son Epoque; Irān-Shināsi, Tehran University, Vol. 11. No. 1., summer 1970.

از این نوشته بعداز این به‌عنوان «رشیدالدین، سیاستمدار و عصر او» یاد خواهدشد.

۲ـ به‌روایت مستوفی (تاریخ گزیده، ص ۵۹۰-۵۸۹) اول بار هولاگو بعدازتصرف بلاد عرب و خوزستان و دیاربکر عازم تصرف شام شد اما در دمشق خبر وفات منکوقاآن به‌او رسید و مراجعت کرد و امیر کیتبوقانوین را درآنجا گذاشت. از مصر سلطان قدوز به‌جنگ او آمد و در نبردی که در تاریخ به‌واقعهٔ «عین‌جالوت» معروف است سپاه مغول شکست خورد (۶۵۸ ﻫ.) و این اولین شکست مغول بود در میدان جنگ. بعد از آن اباقاخان (در سال ۶۷۹) و چند بار نیز غازان و اولجایتو به‌عزم تصرف شام به‌آنجا لشکر بردند اما دراین راه توفیقی نیافتند.

3- Rubruquis

۴ـ ر ک: زرین کوب، تاریخ ایران، ص ۷۳.

بوده‌اندکه مقارن خروج مغول پدران و اجدادشان به‌این ولایتها آمده بودند[1].

وجود مذاهب و فرقه‌های متعدد دراسلام و مبارزه دائم میان آنها در ضعف جامعه مسلمان بی‌تأثیر نبود ، اما مسیحیت نیز خود به‌شاخه‌های متعدد تقسیم شده بود. با این حال زمانی فرمانروایان مغول در مقابله با مسلمانها از عناصر مسیحی حمایت می‌کردند. درعهد قوبیلای قاآن (۶۹۳ - ۶۵۸ ﻫ.) چون ترسایان با مسلمانان به‌شدت تعصب می‌ورزیدند ، برای غلبه برآنها توطئه‌های خطرناك می‌کردند چنانکه وقتی عرضه داشتند که در قرآن آیتی هست که «قاتلوا المشرکین کافةً»، به‌تقریری که‌قاآن از آن رنجید ، و اگرنکته دانی «مولاناحمیدالدین‌سابق‌سمرقندی» نبود جان گروهی مسلمان برسر این بحث می‌رفت[2].

تأثیر برافتادن خلافت در وضع دینی این زمان

خصوصیت کلی وضع دینی در عهد مغول ، تنها تساهل مذهبی فرمانروایان مغول یا بی‌تفاوتی آنها نسبت به‌مفهوم دیانت و شریعت به‌معنایی که در دنیای‌اسلام فهمیده می‌شود نبود ، بلکه برافتادن خلافت یعنی «مرکزسیاسی -روحانی» اسلام و

۱- ازمقدمهٔ ترجمه فارسی «دیاتسارون»، نقل از زرین‌کوب، ملاحظات انتقادی.. پیشین، ص ۴۲-۴۱.

۲- روایت رشیدالدین چنین است که قاآن «دانشمندان را طلب داشت و از بزرگ ایشان بهاءالدین بهائی پرسید که این آیت درقرآن شما هست یا نه؟ گفت: هست. گفت: قرآن خدایی شنوید؟گفت بلی.گفت: چون خدا فرموده که کافران را بکشید چرا نمی کشید؟ جواب داد که هنوز وقت آن درنیامده است و ما را دست نمی‌دهد . قاآن در خشم شد و فرمودکه مرا باری دست دهد و فرمان داد تا او را بیاسارسانند . امیر احمد وزیر و قاضی بهاءالدین و.. به‌بهانهٔ آن که‌ازدیگران نیز بپرسیم مانع‌شدند مولانا حمیدالدین سابق‌سمرقندی راکه قاضی بود طلب داشتند و ازاو همین سخن پرسید اوگفت:.. تو چون نام خدای‌بزرگ بریرلیغ می‌نویسی مشرك نباشی.. قاآن را به‌غایت خوش آمد.. ودیگران به‌سخن او خلاص یافتند» (جامع‌التواریخ، طبع بلوشه_، ص ۵۲۴-۵۲۳).

حذف عنوان خلیفه ـ که هولاگو درسال ۶۵۶ هجری بساط خلافت او را در بغداد در هم‌ریخت ـ محیط تازه‌ای ایجاد کرد که در آن نه یهود و نصاری تابع قیود و حدود مندرج درعنوان «ذمی» بودند و نه اهل مذاهب مختلف اسلامی محدودیتی از لحاظ شریعت می‌دیدند و نه مذاهب تسنن در خلافت تکیه‌گاهی خاص داشتند. این‌امر نه‌فقط مذاهب مختلف را در ابراز عقاید خود آزاد می‌کرد، بلکه یهود و نصاری را نیز از قید جزیه و محدودیتهای مربوط به‌اهل کتاب معاف می‌داشت. به‌همین سبب بود که مسیحیان و موسویان نیز مثل بودائیان مغول توانستند درقلمرو اسلام مراکز دینی تازه بناکنند و فعالیت خود را توسعه دهند.

حمایت سلاطین مغول از مسلمانها

حتی در این احوال نیز گاه سلاطین مغول از مسلمانها حمایت می‌کردند. اوکتای قاآن امرا و خوانین مغول را از آزار مسلمانان منع می‌کرد. درسیاست این قاآن همچنین تمایل به‌مرکزیت سیاسی را می‌بینیم که دراصل از خصوصیات سیاست مدبران ایرانی بود. «مونکوقاآن»[1] نیز گرچه عیسوی بود، علما و مشایخ اسلام را از عطایای خود بهره‌ور می‌داشت، و فرمود در بخارا مدرسه‌ای ساختند به تولیت سیف‌الدین باخزری و براین مدرسه و مدرسان و متعلمان آن دیه‌ها وقف کرد. جوینی به‌رعایت حریم اسلام و مسلمانان درعهد این قاآن اشاره دارد[2].

گاه نیز می‌شد که شاهزادگان مغول به‌واسطه هدایت مربیان خود به اسلام می‌گرویدند: «اننده» نوادهٔ قوبیلای قاآن به‌این‌واسطه مسلمان شد و به‌زودی صد و پنجاه‌هزارمغول ازلشکرخود را مسلمان کرد[3]. جوینی دربارهٔ اسلام‌آوردن شاهزادگان مغول در عهد اوکتای قاآن می‌گوید: «اولاد و احفاد چنگیزخان چندپادشاه زاده‌اند که شرف اسلام ایشان را بادولت دنیا جمع شده است»[4].

۱ـ پسر تولوی‌خان و نوادهٔ چنگیزخان (۶۵۵–۶۴۸ هـ).

۲ و ۴ـ جوینی، ۱۱/۱:

۳ـ ر ك: رشیدالدین، جامع‌التواریخ (طبع بلوشه)، ص ۵۹۹ به‌بعد.

مقدمه غلبهٔ اسلام

چنانکه گفته شد ، از میان ایلخانان ایران اول بار «تکودار» اسلام آورد و خودرا «سلطان احمد» نامید (۶۸۱ هـ.) این ایلخان دست به‌اقداماتی درجهت تقویت دین اسلام‌زد ونیز به‌واسطهٔ شیخ کمال‌الدین عبدالرحمن رافعی که اورا به‌«شیخ‌الاسلامی و تولیت کل ممالك ایران» منصوب کرده بود مستمری‌های یهود و نصاری را از دفاتر دیوان حذف نمود و معابد بودائی و کلیساها رابه‌مساجدمبدل‌ساخت[1] اوهمچنین سعی کردبا حکومت ممالیك[2] صلح کند وبه‌دشمنی ومنازعهٔ‌دیرین پایان‌دهد. اقدامات این ایلخان به‌قدرت مسلمانان افزود و مبارزه‌ای راکه میان آنها و بودائیان وجود داشت تشدید کرد. اماهمانطورکه گفته شد، حکومت‌این اولین‌ایلخان‌مسلمان دیرزمانی دوام نکرد و درعهد ارغون (۶۹۰-۶۸۳ هـ.) که خود کیش بودائی‌داشت یهودیان نیز در دیـوان نفوذی یافتند . مبارزهٔ میان پیروان ادیان مختلف بخصوص بودائی و مسلمان در زمان‌دوجانشین ارغون‌یعنی کیخاتو (۶۹۴-۶۹۰ هـ.) و «بایدو» (۶۹۴هـ.) نیز ادامه داشت . اما از زمان سلطان احمد اسلام پیروان فراوان در میان مغولان و درطبقهٔ حاکم به‌دست آورده و عدهٔ زیادی از بزرگان مغول به‌آن گرویده بودند، تا سرانجام این جریان به غلبه مسلمانان در دوره غازان‌خان انجامید. دراین زمان بود که اسلام در قلمرو ایلخان برادیـان متعارض تفوق یافت و به‌موازات غلبهٔ تمایل به‌مرکزیت سیاسی و احیای سنن حکومت ایرانی و نیز اجرای یك سلسله اصلاحات اساسی، اسلام دین رسمی کشور اعلام شد.

***

مقارن جلوس غازان‌خان به‌سلطنت (۶۹۴ هـ.) اعتبار دین بودا درایران پس از

۱ـ رك: وصاف، ص ۱۱۰.

۲ـ ممالیك یا سلاطین مملوکی همزمان با ایلخانان ایران، درمصر حکومت‌داشتند. به‌این مطلب بعداً پرداخته خواهد شد.

یك‌دورهٔ کوتاه رونق، روبه‌زوال می‌رفت. این امر تاحدی نتیجهٔ ضعیف‌شدن‌حکومت مرکزی مغول یعنی دربارقاآن نیزبودکه زمینه را برای استقلال رأی ایلخانان درامر حکومت و ادارهٔ کشور و در زمینهٔ اجتماعی فراهم کرد و سبب رونق مجدد اسلام پس‌از یك‌دوره تعارض آن با آئین بوداگردید.

دراین زمان چنانکه گفته شد بسیاری از امرا و بزرگان مغول اسلام آورده بودند و خود را حامی و مبارز معتقد این دین نشان می‌دادند. با تفوق اسلام در دولت ایلخان، موضوعی که یك‌چند بود تحت‌الشعاع مبارزه میان ادیان متعارض شده بود بازچون یك مسأله اصلی ظاهرشد و آن کشمکش مذاهب وفرقه‌های مختلف اسلامی بود.

یکی‌ازمباحثی که درتاریخ این‌دوره مورد توجه پژوهندگان‌بوده بررسی اسباب اسلام آوردن غازان‌خان و اعتلای مجدد و پایدار این دین در «درگاه» است بطور کلی درتاریخ ایلخانان و بخصوص تاریخ سلطنت غازان خان و اولجایتو، گرویدن ایلخان به یك دین یا یك فرقهٔ مذهبی نتیجهٔ تلاش گروههای متعارض در«درگاه»بوده است. تلاش امیرنوروزوصدرالدین‌زنجانی برای به اسلام‌آوردن غازان خان دراصل بمنظورسرنگون ساختن «بایدو»ی بودائی ومعدوم‌کردن امیران هم کیش او بود[1].

بسیاری از مورخان ترغیب امیر نوروز را سبب اصلی اسلام‌آوردن غازان‌خان دانسته و نوشته‌اند که این امیر مسلمان چون اعتقاد باطنی و زمینهٔ قبولی برای گرویدن به‌اسلام در غازان‌خان می‌دید بااو عهدکردکه هرگاه‌اسلام آورد، وی«بایدو» راکه بعد از کیخاتو مدعی سلطنت شده بود از سرراه غازان بردارد و او پذیرفت. امیر نوروز همانطورکه تعهدکرده بود «بایدو» راازمیان برداشت و غازان‌به‌سلطنت

1- A. Zaryab ، The STruggle le of Religious Sects in the court of Ilkhanids and the Fate of Shi'ism in that time, Irān- Shinasi, Vol.II. No. 2. Summer 1971. P. 103.
از این مقاله ازاین‌پس به‌عنوان «تعارض دینی در درگاه ایلخانان» یاد خواهد شد.

نشست (۶۹۴ هـ.) . اما رشیدالدین سبب اسلام‌آوردن این ایلخان را چیزی نمی‌داند الا «هدایت ایزدی»[۱]، و می گوید که هرچند او نزد بخشیان بت‌پرست تربیت یافت و «کمالیتی تمام حاصل کرد»[۲]، اما از تأثیر عنایت ازلی درحقیقت ادیان و ملل تأمل می کرد و «از فیضان الهام اشعهٔ انوار دین محمدی برضمیر منیرش ساطع و لامع گشت»[۳] و به‌سبب تشویق امیر نوروز[۴] به‌حضور شیخ صدرالدین ابراهیم حموی (حمویه)[۵] کلمهٔ توحید گفت و به‌تبع او و بسیاری از امراء و بزرگان لشکر مغول مسلمان شدند[۶] رشیدالدین اسلام غازان‌خان را حقیقی و برمبنای اعتقاد باطنی می‌داند و می گوید که او حتی پیش‌از قبول اسلام به‌شعائر آن و بزرگان دین علاقه نشان می‌داد چنانکه درخراسان به‌زیارت مشهد مقدس رفت و تربت بعضی مشایخ مانند سلطان بایزید (بسطامی) و شیخ ابوالحسن خرقانی و شیخ ابوسعید ابوالخیر را زیارت کرد و بعد از آن چون مسلمان شد به‌زیارت مشاهد اولیای دیگر رفت[۷].

۱ـ رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۱۶۸.

۲ و ۳ـ همانجا ص ۷۸.

۴ـ نوروز پسر ارغون‌آقا که درجوانی اسلام آورده بود ابتدا درخدمت ارغون‌خان بود و چون ایلخان امیربوقا جنکسانک (چینکسانک) را با اتباعش از میان برداشت نوروز که به نزدیکی با او متهم بود یاغی شد و به‌بلاد شرقی قلمرو ایلخان تاخت (۶۸۸ هـ.) و هرچندگاه در خراسان آشوبی بپا می کرد تا به‌غازان پیوست و بعداز جلوس وی به‌سلطنت امیرالامرای او شد و ابتدا در کارها اختیارمطلق داشت تا آنکه اورا به‌داشتن‌رابطه باسلطان مملوکی مصر که ایلخان باوی خصومت دیرینه‌داشت متهم کردند و برادران نوروز را که در اردوی غازان بودند مقتول‌ساختند. نوروز که درخراسان‌بود سر به‌شورش برداشت تا پس از مدتی به‌یاری ملك فخرالدین کرت ملك‌هرات‌گرفتار و کشته شد (۶۹۶ هـ.).

۵ـ برای ترجمهٔ حال شیخ صدرالدین ابراهیم حموی، ر: ك: مقدمهٔ علامه قزوینی برتاریخ جهانگشای، جوینی، ۱/ سج.

۶ـ ر. ك: رشیدالدین، تاریخ‌غازانی، ص ۸۰-۷۹.

۷ـ ر. ك: همانجا، ص ۲۰۷.

صرفنظر از اینکه، همانطور که اشپولر می‌گوید، مرگ‌خان بزرگ قوبیلای-قاآن (به‌سال ۶۹۳ ﻫ.) زمینه را برای تغییردینی ایلخان فراهم ساخته یا این‌امرنتیجهٔ تلاش عناصر مسلمان در «درگاه» مانند امیرنوروز و صدرالدین زنجانی بوده باشد، عامل ضرورت سیاسی نیز دراین جریان نقش عمده داشته است. غازان‌که در پی یك دورهٔ نابسامانی‌سیاسی به‌سلطنت‌می‌رسید وباوجودانحطاط اقتصادی و ازهم گسیختن نظم ادارهٔ‌کشور و طغیان امرا، که به‌هوای تجزیه و استقلال سر به‌نافرمانی برداشته بودند، اساس حکومت و سلطنت خود را متزلزل می‌دید، راه چاره را در تـأمین مرکزیت سیاسی‌یافت‌وازاین‌روبه‌هواداران‌این جریان‌که معتقدبه‌قدرت مطلق حکومت ایلخان‌ومبارزه با اسباب ضعف وتباهی‌آن بودند پیوست. نمایندگان این طرزتفکر، چنانکه‌گفته شد در درجهٔ اول صاحب‌منصبان دیوان، ارباب قلم، اعیان و روحانیون مسلمان‌ایرانی بودند همین زمینهٔ مساعددر سرکوبی مخالفت‌هائی که اسلام غازان-خان برانگیخته بود نیزموثربود. ازمیان‌این مخالفت‌ها می‌توان به‌طغیان بعضی امراء که‌از اسلام غازان‌خان وتلاش امیرنوروز دراین راه ناراضی بودند اشاره‌کرد[1].

تشدید رقابت بین سه حزب بزرگ اسلام

بعد از اسلام‌آوردن غازان‌خان، رقابت بین سه‌حزب بزرگ مذهبی و سیاسی اسلام یعنی حنفیان، شافعیان، و شیعه تشدید گردید، درحالیکه‌کار برپیروان سایر ادیان‌سخت‌شد. هرچندبودائیان یك‌سره ازفعالیت بازنماندند، اما، چنانکه‌رشیدالدین می‌گوید: «اکثر جماعت بخشیان بت‌پرست را مسلمان‌کردند»[2]. غازان‌خان فرمان‌داد تا همهٔ بت‌ها را شکستند و بتخانه‌ها را خراب کردند و بت‌پرستان مغول را به‌اسلام

۱ــ ر. ك: اقبال، عباس، تاریخ مغول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۱ (چاپ دوم) ص، ۲۶۲.

۲ــ رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۱۶۹.

درآورد[1]. معابد بودائی و کلیساها به‌مسجد تبدیل شد[2] و «آفتاب دین محمدی تابان گشت»[3]. جناح روحانی کوچکی هم که به‌پائین بودا وفادار ماند در محیط عقیدتی خود منزوی گردید. و باز هرچند دراین زمان نفوذ عنصر مسیحی در دربار ایلخان و میان بزرگان مغول قابل‌توجه بود، اما به‌تدریج موقع آنان متزلزل گردید و نفوذ کشیشان نصاری و اعتبار «یبهلاهای سوم»[4] پیشوای کلیسای مسیحی از میان رفت. عیسویان مانند ادوار پیشین حکومتهای اسلامی مجبور به‌پرداخت جزیه شدند. در این احوال نصاری در قلمرو ایلخان هرچه بیشتر به اسلام می‌گرویدند یا به‌نقاط دورافتادهٔ شمال بین‌النهرین می‌رفتند و گوشه می‌گرفتند.

غازان‌خان باآنکه‌مذهب‌تسنن‌را اختیارکرد برخلاف‌سلاطین مسلمان‌سلسله‌های پیشین، خاصه غزنویان‌که آنها نیز مسلمان سنی بودند، به‌مبارزه با تشیع نپرداخت، حتی به‌آن تمایل نیز داشت و جمعی از امراء و ملازمان او مذهب شیعه داشتند که از آن‌جمله یکی «امیر طرمطاز» بود که در حضور پادشاه تقویت آن مذهب می‌کرد، احتمالاً به‌تقریر او بودکه غازان فرمان داد چند دارالسیاده درشهرهای بزرگ چون بغداد و اصفهان وکاشان و سیواس روم و غیرآن ساختند و املاك بسیار برآنهاوقف نمود و نیز جهت سادات رسوم و مقرری برقرار کرد[5] بدین‌قرار غازان‌خان بی‌آنکه

۱ــ ر. ك: همانجا.

۲ــ ر. ك:

B. Spuler, Les Mongols dans l'Histoire, Paris, Payot, 1961, P. 64.

(از این‌کتاب بعداز این به‌عنوان «تاریخ مغولان» یاد خواهیم‌کرد)، وهمان مؤلف، رشیدالدین، سیاستمدار و عصر او. (مطالب این مقاله با فصل مربوط درکتاب مذکور این مؤلف تقریباً یکی است) و نیز: تاریخ ایران «کمبریج» ۳۸۰/۵.

۳ــ مستوفی، تاریخ‌گزیده، ص ۶۰۲.

4- Yabhallah III.

۵ــ ر. ك: رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۱۹۰.

تظاهر زیادی به‌تشیع کند تمایلات شیعی خود را نیز پنهان نمی‌ساخت[۱]، حتی صاحب تاریخ اولجایتو می‌نویسد که این ایلخان می‌خواست نام سه خلیفهٔ اول (از خلفای چهارگانه راشدین) را از خطبه بردارد و گفت که فقط ذکر نام اهل بیت و علی (ع) واجب است، اما به‌صوابدید رشیدالدین فضل‌الله، که به‌رعایت عمدهٔ جماعت مسلمانان که مذهب سنی داشتند این کار را به‌مصلحت نمی‌دید، از آن منصرف شد[۲].

دربارهٔ علاقهٔ خاص غازان‌خان به تشیع، رشیدالدین می‌گوید که ایلخان دو نوبت پیامبر اسلام را در خواب دید درحالیکه علی، حسن و حسین علیهم‌السلام نزد او بوده‌اند و به‌امر رسول میان فرزندان او و پادشاه عهدبرادری بسته شد، واز قول غازان‌خان نقل می‌کند که به‌این سبب است که او با اهل بیت رسول دوستی بسیار می‌ورزد. اینگونه روایات‌را می‌توان به‌منزلهٔ سعی دراثبات مقام معنوی برای‌پادشاه واستظهار او به‌تایید الهی دانست. رشیدالدین می‌گوید که به‌سبب تایید الهی پادشاه را بسیاری توفیق‌ها دست داده است و این آثار خیر و ترتیب عدل و سیاست را در عالم برقرار گردانید.

این تمایلات شیعی ایلخان پیش‌از آنکه به‌قول مؤلف بخش اوضاع دینی‌ایران عهد مغول درتاریخ ایران «کمبریج»[۳] ناشی ازدلتنگی او از اختلافات حنفی وشافعی باشد، شاید تا حد زیادتری به‌سبب آن بود که قبول تسنن و همآهنگی باسلاطین سنی دیگر تا حدی ملازمه داشت با قبول تابعیت‌روحانی از خلیفهٔ عباسی[۴] که هولاگو بساط او را از بغداد برچیده بود اما هنوز یک بازمانده خاندان عباسی در مصر به‌عنوان

۱ـ ر. ك: همانجا، ص ۲۸۶-۲۸۵ و ۱۹۲-۱۹۱.

۲ـ ر. ك: کاشانی، ص ۹۴-۹۳.

3- A. Bausani: Religions Under the Mongols.

(تاریخ ایران «کمبریج»، ص ۵۴۴).

۴ـ ر. ك: زرین‌کوب. ملاحظات انتقادی.. ص ۳۸.

دست‌پرورده یا دست‌نشاندۀ ممالیك عنوان خلافت داشت[1].

حکومت غازان درواقع برویرانه‌های خلافت عباسیان بغداد بنا شده بود و ایلخان ظاهراً میل نداشت باقبول نظریه‌های اهل سنت درباره خلافت- که حکومت را دراین جهان، لااقل از جهت نظری، از آن خلیفه می‌دانستند- اساس سلطنت خود و خاندانش را سست و حتی بی‌پایه کند. داستان دشمنی پیگیر ایلخانان باممالیك مصر از اینجا ریشه می‌گرفت، چنانکه وقتی غازان سلطان مصر[2] را از اسلام خود خبرداد و از او خواست تا نام وی را در خطبه و سکه بیاورد[3] ناصر جواب دادکه در این صورت می‌بایست نام او در زیر نام خلیفه عباسی باشد. این پاسخ زیاده ازحد موجب خشم ونومیدی غازان‌خان‌گردید وظاهراً همین‌امر بودکه او- وجانشین‌وی اولجایتو- را برانگیخت تا درتمایلات شیعی تکیه‌گاهی تازه پیداکنند درمبارزه باممالیك‌مصر، که به اتکاء بازماندۀ خاندان عباسی که او را در قلمرو خویش علم کرده بودند حکومت خود را مشروع جلوه می‌دادند - در مقابل سلطنت ایلخانان که یك عصیان مستمر برضد خلیفه پیغمبر و به‌هرحال ازنظر شریعت یك سلطنت نامشروع بود[4]. سلطان مملوکی به‌انواع وسایل علیه ایلخانان توطئه می‌کرد، چنانکه‌فدائیان

۱- ازکشتار مغول تنها یکی‌از افرادخاندان‌عباسی جان بدربرد و او عم خلیفه‌مستعصم بودکه نخست به‌شام و سپس به‌مصر گریخت. مصر در آن زمان زیرفرمان ممالیك بود و رکن‌الدین بیبرس سلطان مملوکی برای آنکه حکومت خویش را اعتبار و تقدس دینی به‌بخشد مقدم عم‌خلیفه مستعصم را گرامی داشت وسپس همراه با طبقات‌گوناگون مردم مصر با او بیعت‌کرد و وی را با لقب مستنصر خلیفۀ برحق مسلمین خواند و به‌فرمانداران نواحی مملکت نیز نوشت تا نام خلیفه را در خطبه‌ها بیاورند و برسکه‌ها نقش‌کنند (ر ك: استاد دکتر حمید عنایت، نهادها و اندیشه‌های سیاسی درایران و اسلام، ص ۱۳۹).

۲- سلطان مصر دراین زمان الملك‌الناصر ابوالفتح ناصرالدین محمد نهمین سلطان مملوکی بودکه از ۶۹۳ تا ۷۴۰ هجری سلطنت داشت (ر ك: ابن‌بطوطه، سفرنامه، ۳۲/۱).

۳- ر ك: وصاف، ص ۳۷۲.

۴- ر ك: زرین‌کوب، ملاحظات انتقادی...، ص ۳۹.

اسماعیلی راکه در دژهای متعدد در قلمرو او پناه داشتند برای کشتن دشمنان خود آماده داشت و نیز میان او و اولاد پادشاه جغتای مکاتبه بود و به‌ایشان تقریر می‌کرد که این ممالک که هولاگو و فرزندان او- ایلخانان ایران- تصرف کرده‌اند به‌شما تعلق دارد[1].

حتی اولین تهاجم غازان‌خان به قصد تصرف شام و جنگ او با لشکر مصر مورد قبول عامه نبود زیرا سلاطین مصر به عنوان مدافع اسلام شهرت یافته بودند درحالیکه متحد ایلخان دراین‌گیر و دار صلیبیون سوری و پاپ روم و فرنگ ودیگر دول مسیحی ، مانند دولت ارمنی «کیلیکیه» بوده‌اند[2] . شاید به‌همین سبب بود که در تهاجمات به‌مصر و شام- که در زمان غازان‌خان برروی‌هم سه‌بار بود و در عهد اولجایتو نیز تکرار شد- ایلخان به‌اقدام خود رنگ‌دینی داد و گفته شدکه لشکرمصر در بلاد اسلامی بین‌النهرین حرمت شعائر دینی و مساجد را نداشته واز مسلمانان‌قتل و غارت بسیار کرده‌اند، پس غازان‌خان قصد خوانخواهی مسلمانان کرد و نخست در این باب از علماء و ائمهٔ مسلمان فتوی خواست و به اجماع گفتند که حمایت از حریم اسلام برپادشاه عادل فریضه است[3].

ضدیت ایلخانان با ممالیک مصر تا به‌حدی بود که رقیبان در درگاه مخالفان

۱- ر. ک: سواد مکتوب امیرتیمورگورکان به‌ملک‌ناصر پادشاه‌مصر، «مجموعه‌مکاتیب و منشآت و فتح‌نامه‌ها»؛ مجموعهٔ خطی کتابخانهٔ مجلس شورای‌ملی ، ش ۴۱۲۵، عکس ش ۵۳۹۱/۳ و فیلم ش ۲۳۲۴ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ، برگ ۱۰۲، این موضوع اشاره به‌آن است که چنگیزخان متصرفات خویش را میان فرزندان خود تقسیم کرده بود ، اما بعداز مرگ او منکوقاآن با آنکه به‌رسم مغول جانشینی به او نمی‌رسید سلطنت را به دست‌گرفت و هولاکوخان راکه ازبرادران او بود، چون پادشاه جغتای درگذشت، فرستاد تا ایران و عراق راکه سهم پادشاه جغتای بود تصرف‌کرد وحکومت ایلخانی‌را بنیاد نهاد.

۲- ر. ک: پتروشفسکی، کشاورزی...، ۲۷۹/۲.

۳- ر. ک: وصاف، ص ۳۷۳-۳۷۲.

خود را به‌رابطه با سلطان مصر متهم می‌ساختند. تدبیر مخالفان برای برانداختن خاندان جوینی نمونه‌ایست از توسل به‌این دست‌آویز[1]. امیر نوروز را نیز مخالفانش با این اتهام مغضوب درگاه ساختند. حتی درعهد اولجایتو زمانی عالم بزرگ‌عصر، شیخ شهاب‌الدین سهروردی را غلامان به تهمت اتفاق با مصریان گرفتند و به‌درگاه آوردند تا بعداز تحقیق، واهی‌بودن این نسبت به‌ثبوت رسید[2].

به‌قول مورخان غازان‌خان در سالهای آخر سلطنت هرچه بیشتر در تعظیم شعائر اسلام کوشید و حتی به‌لباس اهل تقوی درآمد و نزدیکان خود را نیز فرمود تا چنین کنند و نیز به‌تحریم ربا و اجرای موازین اسلامی امر داد[3].

آثار اسلام آوردن غازان‌خان

اسلام‌آوردن غازان‌خان و بزرگان مغول در ایران که به‌تأمین وحدت دینی و رسمیت‌یافتن اسلام درکشور انجامید آثار عمیقی در حیات سیاسی ایران داشت زیرا که این وحدت دینی مبارزهٔ دو جناح متعارض یعنی طرفداران مرکزیت سیاسی و هواداران تجزیهٔ فئودالی را، که هریک در اصل متکی به‌نظام اجتماعی جداگانه‌ای بودند، تاحد زیادی تعدیل کرد و درایجاد وحدت و محو عناصر ناهمساز در جامعهٔ ایرانی مؤثر افتاد. از طرفی نیز حکومت ایلخان در کار احیای اقتصاد و سازمان اداری کشور بیش از پیش از همکاری عناصر مسلمان ایرانی برخوردار شد و زمینه برای اجرای اصلاحات چندی در زمان این ایلخان فراهم‌گردید. از این‌پس حکومت جانشینان هولاکو در ایران هرچه بیشتر رنگ ایرانی پیدا کرد چنانکه زبان مغولی دیگر چندان در اسناد و مکاتبات رسمی به‌کار نرفت[4] و ایلخانان از سلسله‌های ملی

۱ــ ر. ك: همانجا، ص ۹۱ به‌بعد و اقبال، ص ۲۲۰–۲۱۹.

۲ــ ر. ك: کاشانی، ص ۸۴–۸۳.

۳ــ ر. ك: وصاف، ص ۳۴۴.

۴ــ به‌گفته کارل بروکلمان (تاریخ ملل و دول اسلامی، ترجمه هادی جزایری، نشر کتاب، ۱۳۴۶، ص ۳۵۷) در دوره غازان‌خان زبان فارسی مانند ترکی به‌صورت زبان سیاسی بین‌المللی زمان درآمد و اهمیت زبان مغولی از این نظر ازبین رفت.

پادشاهی ایران به‌شمار آمدند.

گرویدن اولجایتو به‌مذهب شیعه

در زمان اولجایتو، گرویدن این ایلخان به مذهب شیعه درگاه او را صحنهٔ مبارزه‌ای سخت میان حنفیان و شافعیان و میان اینان با پیروان تشیع ساخت. اولجایتو درخراسان و درمیان مسلمانان بخصوص حنیفان بزرگ شد وهمراه‌برادرش غازان‌خان ازکیش بودا به‌دین اسلام درآمد[1]. درموقع جلوس وی به‌سلطنت در سال ۷۰۴ هجری، وزرای بزرگ او یعنی رشیدالدین فضل‌الله و سعدالدین ساوجی حنفی نبودند. رشیدالدین مذهب شافعی داشت و سعدالدین شیعه بود. این مطلب نه‌تنها در روایت نورالله شوشتری آمده ، بلکه از نوشتهٔ دانشمند معروف شیعه، علامهٔ حلی ، درتألیف او به‌نام «کتاب‌السعدیه» نیز معلوم می‌شود[2] .

شخصیت متنفذ دیگر درگاه یعنی تاج‌الدین علیشاه نیز شافعی بود.

در این شرایط رقابت میان سه حزب بزرگ مذهبی و سیاسی یعنی حنفیان ، شافعیان، و شیعه آغاز شد. حنفیان درکنایه به‌رشیدالدین فضل‌الله‌که مذهب شافعی داشت اما اصل اورا از خانواده‌ای یهودی دانسته‌اند، یهودرا لعن‌می‌کردند. در برابر اینان رشیدالدین، نظام‌الدین عبدالملك مراغه‌ای را منظور نظر ایلخان ساخت واورا به‌مقام «قاضی‌القضاة ممالك ایران» رساند و به‌وی توصیه کرد تاایلخان را به مذهب شافعی درآورد[3] و او سلطان را به‌این‌مذهب متمایل‌کرد تا جائی‌که ایلخان درمحضر

۱ــ اشپولر؛ رشیدالدین، سیاستمدار و عصر او، پیشین.

۲ــ استاد زریاب، تعارض دینی در درگاه ایلخانان، ص ۱۰۳.

۳ــ به‌قول مؤلف «مجمع‌التواریخ»، رشیدالدین «مذهب شافعی‌داشت و سخت مایل بودی به‌ائمه و علمای شافعیه و مجالست و مباحثهٔ او با این طایفه بودی وازتعصبات حنفیان به‌غایت ملول بودی اما جهت خاطر پادشاه اظهار نکردی وبا آن در ساختی و مولانا سعید قاضی‌القضاة نظام‌الدین عبدالملك‌مراغهٔ.. را طلب داشته ملازم سلطان‌گردانید و قضاء ممالك ایـران بدو مفوض شد» (ر.ك: حافظ ابرو مجمع‌التواریخ ، نسخهٔ کتابخانهٔ ملك، برگ ۲۳۷/۳ــ نقل از حاشیهٔ ذیل جامع، ص ۴۸ به‌بعد ــ).

خود ائمه و علمای حنفی مذهب را به‌مناظره با این فقیه شافعی الزام می‌نمود- تا که وقتی پسر صدر جهان با او در حضور سلطان به‌مناظره پرداخت و کیفیت مباحثات و مطالبی که هریك به‌مذهب دیگری نسبت می‌داد بروجهی بود که ایلخان و امرا از آن رنجیدند و حتی نزدیك بود که سلطان را میل از اسلام برگردد. در این احوال زمینه برای پیشرفت مقصود هواداران شیعه مساعد شده بود: در نتیجهٔ فعالیت سعدالدین ساوجی وزیر بزرگ دیگر ایلخان که مذهب شیعه داشت، یار نزدیك او به‌نام تاج‌الدین آوجی که‌شیعهٔ متعصبی نیزبود موردعنایت ایلخان‌شد ومقام «اشراف ممالك ایران» یافت. موفقیت تاج‌الدین برای‌تغییر مذهب ایلخان بیش‌از رقیب‌او نظام‌الدین عبدالملك مراغه‌ای بود که رشیدالدین او را بر کشیده بود. علمای شیعه و جمعی از امراء نیز که به‌این مذهب مایل بودند اولجایتو را به قبول آن ترغیب می کردند، چنانکه یکی‌از ملازمان سلطان به‌نام «امیر طرمطاز» روزی به‌او گفت که تشیع مبتنی است برتصدیق حکومت موروثی، درحالی که درتسنن خلافت موروثی اصولاً مطرح نشده است[1]. در چنین احوال با خصومتی که میان ایلخان و سلاطین مملوکی سنی مصر وجود داشت طبیعی بود که ایلخان به‌تشیع روی آورد و اگر هم در اواخر عهد اولجایتو شعائر سنت تجدید شد سببش ظاهراً تغییر اعتقاد ایلخان نبود بلکه علت آنرا باید درنوعی مصالحهٔ‌ایلخان با امراء سنی وتجدیدنظر در سیاست کلی او راجع به‌ممالیك و مصر دید.

بعد از آنکه اولجایتو مذهب امامیه اختیارکرد (۷۰۹ هـ.) بنابه‌روایت مؤلف مجمع‌التواریخ فرمان داد تا درتمام ممالك ایران خطبه و سکه را تغییردادند و آنرا

۱- دراین‌باره روایت‌مؤلف مجمع‌التواریخ چنین‌است که طرمطاز روزی به‌اولجایتو گفت «شیعه آنست که می گویند که پادشاهی بعداز چنگیز ازآن اوروق (اخلاف) او باشد و سنی آنست که‌گویند پادشاهی بعدازچنگیزخان ازآن امراء قراجو باشد که نزدیکان‌چنگیزخان باشند» (حافظ ابرو، نقل از همانجا). ابن بطوطه طرح این مطلب را نزد اولجایتو به‌علامهٔ حلی نسبت می‌دهد (سفرنامه، ۱۹۶/۱).

از نام صحابه به‌نام امیرالمومنین علی (ع) تبدیل کردند و «در تمام ممالک اولجایتو سلطان این معنی منتشر شد.. و مذهب شیعه رونقی و رواجی تمام گرفت و ائمهٔ آن طایفه را ازاطراف طلب داشتند»[1]. از آن‌جمله شیخ جمال‌الدین حسن بن‌المطهرالحلی فقیه معروف شیعه[2] و پسرش مولانا فخرالدین محمد بن جمال‌الد ین سنجاری و سید بدرالدین نقیب مشهور طوس[3] و جمعی دیگر ازعلماء درمجلس سلطان حاضرمی‌شدند» و او دائماً باعلما درمناظره و مباحثه می‌بود و اهل علم‌را رونقی‌تمام»[4].

دربارهٔ این مسأله که اشپولر مطرح ساخته است دائر براینکه تغییر مذهبی اولجایتو و حمایت او از شیعه تا چه اندازه موجب توسعهٔ این مذهب درایران‌گردید می‌توان گفت که آثار این واقعه محدود بود یعنی به‌برتری قاطع شیعه برمذاهب

۱ــ حافظ ابرو دراین‌باره می‌گوید که سید تاج‌الدین آوجی و جمعی‌از علمای شیعه دائماً اولجایتو را به‌این مذهب تحریض می‌کردند اما مولانا نظام‌الدین عبدالملک با ایشان به‌مناظره برخاست تا در سال ۷۰۹ هجری پادشاه عزم بغداد کرد و به‌زیارت مرقد علی علیه‌السلام‌رفت. دراین اثنا «خوابی دید که دلالت می‌کرد درتقویت دین مسلمانی» وچون با امراء شیعه بازگفت او را تحریض کردند براختیار این مذهب و سلطان مذهب شیعه اختیار کرد و امراء و ملازمان خود را به‌قبول آن خواند «بعضی رعایت حال سلطان‌را وبعضی‌از کم‌اعتقادی و بعضی به‌طبع خود مایل بودند، بیشتر آن مذهب اختیار کردند و شیعیان راکار بالاگرفت» (حافظ ابرو، مجمع‌التواریخ، نقل‌از حاشیه ذیل جامع، ص ۴۸ به‌بعد).

۲ــ به‌قول مؤلف مجمع‌التواریخ، او مردی دانشمند و متبحر بود از تلامذهٔ خواجه نصیرالدین طوسی و درعلوم معقول و منقول مشهور و یگانهٔ جهان و تصنیفات بسیار ساخته چون به‌حضور سلطان آمد دو نسخه به‌نام پادشاه تصنیف کرد و به‌رسم تحفه آورد. یکی «نهج‌الحق و کشف‌الغمه و الصدق» درعلم کلام و دیگر «منهاج‌الکرامه من‌باب‌الامامه» در مذهب شیعه (حافظ ابرو، نقل از همانجا).

۳ و ۴ــ ر. ک: همانجا.

متعارض در آن روزگار نیانجامید[1]، و مبارزهٔ ارباب مذاهب مختلف اسلامی چنانکه خصوصیت تمام دوران سلجوقیان و مغول بود باز ادامه پیدا کرد. علت این امر شاید در این واقعیت باشد که تغییر مذهبی ایلخان تماماً به ضرورت محیط اجتماعی و ملاحظات داخلی، یعنی به‌بیان دیگر به‌غلبهٔ یك مذهب در نزد عامه مردم متکی نبود. ابن‌بطوطه اشاره دارد که اهالی بغداد، شیراز و قزوین از تغییر خطبه در نماز جمعه خودداری کردند.

شرح مفیدی را از اوضاع دینی و توزیع جغرافیائی مذاهب در این ادوار می‌توان از نوشته‌های جغرافی‌نویسان یافت. در این باره یاقوت حموی نویسندهٔ معجم‌البلدان اطلاعات جالبی به‌دست می‌دهد چنانکه دربارهٔ ساوه می‌گوید که اهل آن سنی شافعی هستند درحالی که نزدیك آنجا شهر آوه است که اهل آن شیعه‌اند و با مردم ساوه از قدیم نزاع داشته‌اند و درباره ری می‌گوید که سواد اعظم اهل آن شیعه بودند و باقی بیشتر حنفی و کمتر شافعی. در رستاق حنفی و شافعی متحد شدند و شیعه را از بین بردند و بعد هم بین خودشان جنگ افتاد[2] همچنین مستوفی در جغرافیای خود راجع به‌آوه می‌نویسد که مردم آنجا شیعهٔ اثنی‌عشری‌اند و در آن مذهب به‌غایت متعصب‌اند و با هم اتفاقی نیکو دارند[3]. در باب اصفهان می‌نویسد اکثر سنی و شافعی مذهب‌اند[4] و درباره ری می‌گوید اهل شهر و اکثر ولایات شیعهٔ اثنی‌عشری‌اند مگر چند موضع که حنفی می‌باشند[5] و از قزوین چنین می‌گوید: «مردم آنجا بیشتر شافعی مذهب‌اند و در کار دین به‌غایت صلب و زیرك، اندکی حنفی و

۱ـ ر. ك: استاد زریاب، تعارض دینی در درگاه ایلخانان، ص ۱۰۴.

۲ـ زرین‌کوب، ملاحظات انتقادی..، ص ۳۳.

۳ـ مستوفی، نزهةالقلوب، ص ۶۶.

۴ـ همانجا، ص ۵۳.

۵ـ همانجا، ص ۵۹.

شیعی نیز باشد و باوجود قرب جوار هرگز مأسور ملاحده نشدند»[1]. اما درباب اشکور و دیلمان و ولایت طوالش و اطراف آن می‌نویسد: «چون کوهی‌اند ازمذهب فراغتی دارند اما به‌قول شیعه و به‌واطنه نزدیکتراند[2].

دربارهٔ مبارزهٔ میان پیروان مذهب اسلامی، پتروشفسکی می‌نویسدکه دربعضی شهرهای ایران هم از آغـاز قرن هفتم هجری مبارزه برسر نفوذ و قدرت میان دو مذهب سنی شافعی و حنفی و میان این دو بـا شیعیان به‌صورت تصادمات مسلحانه درآمدکه دربعضی موارد صورت یك جنگ خانگی را به‌خودگرفت. به‌روایت یاقوت حموی در «معجم‌البلدان» درری اهالی یك محله علیه محلهٔ دیگر به‌حرب پرداختند و در جنگهائی‌که درشهر روی داد برروی هم حدود صدهزار نفر هلاك شدند. همانند این مبارزه میان‌گروههای مذهبی دراصفهان و نیشابور و دیگر شهرها نیز رخ داد. «بارتولد» دراین‌باره می‌گوید: تصور اینکه علت واقعی آشوبهای ممتد اختلاف‌نظر ناچیز مذهبی وحقوقی میان پیروان مذاهب اسلام‌بوده دشوار است وظاهراً مبارزه‌ای اقتصادی زیر این عنوان میان اصناف مردم شهر و بخصوص میان شهرها و روستاها جریان داشته است- به‌این شرح‌که درایران آن زمان سنیان شافعی نماینده معتقدات قشر بالای شهری بوده‌اند و سنیان حنفی به قشرهای متوسط شهریان اتکاء داشتند و شیعیان را روستایان اطراف شهر تشکیل می‌دادند و به‌این قرار مبارزه‌ای طبقاتی زیر لفافهٔ دین جریان یافته بود. این نظر بارتولد[3] که مبارزهٔ مذاهب مختلف اسلامی‌را برمبنای‌اقتصادی تبیین می‌نماید، دست‌کم مبارزه‌ای راکه درقشر بالای‌جامعهٔ‌روحانی و اهل حکومت در زمان موردبحث جریان داشت توجیه نمی کند زیرا چنانکه گفته شد عوامل سیاسی و اجتماعی خاصی دراین میان مؤثر بوده است.

۱ــ همانجا، ص ۶۳.

۲ــ همانجا، ص ۶۵.

۳ــ ر. ك: ای. پ. پتروشفسکی؛ اسلام‌درایران (از هجرت تا پایان قرن‌نهم‌هجری)، ترجمهٔ‌کریم کشاورز، تهران، پیام، ۱۳۵۰، ص ۱۵۲.

مبارزهٔ میان اهل مذاهب مختلف اسلام بعداز اولجایتو نیز ادامه پیدا کرد. ابن‌بطوطه که در عهد ابوسعید (۷۳۶ـ۷۱۶ ﻫ.) جانشین اولجایتو از اصفهان دیدن کرده است می‌نویسد که آن شهری بزرگ و زیبا است اما قسمت زیادی از این شهر درنتیجهٔ اختلافاتی که بین سنیان و شیعیان روی می‌دهد به‌ویرانی افتاده ومردم آنجا دائم درمنازعه وقتال به‌سر می‌برند[1].

چنانکه گفته شد تغییر مذهبی اولجایتو قبول عامی نیافت و فرمان او دائر به تغییر خطبه و سکه با مقاومت اهالی برخی نواحی روبرو گردید. فهرست جالبی از این نواحی درشرحی که وسیلهٔ یک مؤلف شیعهٔ معاصر شاه طهماسب صفوی نگاشته شده آورده شده است. این تألیف یك تاریخ عمومی است به‌نام: تکملة‌الاخبار که استاد عباس زریاب در مقاله خود درباب تعارض مذهبی در دربار اولجایتو که از مآخذ مورد استفاده دربحث حاضر می‌باشد از دو نسخه خطی موجود آن نشان داده است[2]. به‌روایت مؤلف «تکملة‌الاخبار» درمیان شهرهایی که در برابر فرمان تغییر خطبه حداکثرمقاومت راکردند اصفهان قرارداشت. اولجایتو درصدد بود تا ۲۰/۰۰۰ سپاهی برای تنبیه اهالی اصفهان بفرستد. رهبر مخالفان در این شهر یك شیخ سنی بود به‌نام ابواسحق که او راگرفتند و به‌درگاه آوردند اما درهمین احوال اولجایتو درگذشت و مجازات شیخ ابواسحق معوق ماند. باز همان مؤلف می‌گوید که پس از آن تمام بلاد ایران غیراز شهرهایی که اهالی آن از قبل شیعه بودند از قبول تشیع امتناع کردند. به‌روایت تکملة‌الاخبار شهرهای شیعه عبارت بودند از: قم، آوه، ورامین و شیراز، و از ایالات شیعه مازندران، رستمدار و استرآباد را نام می‌برد.

۱ــ ر. ك: ابن‌بطوطه، سفرنامه، ترجمه محمدعلی موحد، تهران، نشرکتاب، ۱۳۳۷، ۱۹۰/۱.

۲ــ ر. ك: زریاب، تعارض دینی در درگاه ایلخانان، ص ۱۰۴. نسخهٔ خطی «تکملة‌الاخبار» موجود درکتابخانهٔ ملك تهران، مورداستفادهٔ نویسندهٔ مقالهٔ یادشده بوده‌است.

از ایالت خراسان فقط تون و سبزوار شیعه بودند. اهالی شهرهای دیگر به پیروی از تسنن ادامه دادند. بعد همان مؤلف می‌گوید که درشیراز خطبهٔ جمعه به‌طریقهٔ شیعه بود و حاکم آنجا شیخ ابواسحق و یکی از اعیان شیراز به‌نام قوام‌الدین‌حسن‌مذهب شیعه را تبلیغ می‌کردند. اما پس‌از آنکه امیر مبارزالدین مظفر شیراز را فتح کرد متن خطبه و صورت سکه‌ها باز به‌نوع سنی درآمد[1].

دربررسی وقایع این زمان ملاحظه می‌شودکه بعداز قتل وزیر بزرگ ایلخان سعدالدین ساوجی و یار نزدیك او تاج‌الدین آوجی که از حامیان متنفذ شیعه بودند از اشتیاق ایلخان به‌تشیع کاسته شد. چنانکه‌گفته شد تخفیف خصومت میان ایلخان با سلطان مملوکی مصرکه اولجایتو با او نوعی مصالحه برقرار ساخته بود نیز در این امر مؤثر بوده است. درهمین احوال بودکه بعداز یك‌مباحثه دینی میان‌نظام‌الدین شافعی و علامهٔ شیعه، اولجایتو نظام‌الدین را تحسین‌کرد و این دلالت برآن داردکه اولجایتو از تعصب خود نسبت به‌مذهب شیعه کاسته بود یا به‌بیان دیگر نوعی‌تزلزل و تردید در او پدید آمده بود . ایجاد مدرسهٔ سیاره نشانهٔ دیگری است از این تردید درونی اولجایتو، زیراکه دراین‌مدرسه فقهای شیعه و سنی در مقامی مساوی تدریس می‌کردند. همچنین بطوریکه مورخ معاصر او وصاف می‌گوید اولجایتو در واپسین روزهای عمر چون امید از زندگی برید ، فرمانی صادر کرد تا اسامی خلفای راشدین را به‌ترتیبی که خلافت یافته‌اند درخطبه‌ها ذکر کنند[2] .

مسلم است کـه مذهب شیعه بعد از اولجایتو از رونق پیشین افتاد این امر را نه‌تنها ازنوشتهٔ مؤلفان ایرانی وعرب، بلکه حتی از منابع شیعه نیز می‌توان‌دریافت. پسر علامهٔ حلی‌که با پدرش در دربار اولجایتو حاضر بود و در مدرسهٔ سیاره وظیفهٔ مدرسی داشت، درسال ۷۲۶ هجری یعنی نه‌سال بعد از مرگ اولجایتو از ملال خاطر

۱ــ ر. ك: همانجا.

۲ــ وصاف، ص ۶۱۶.

خویش و از دشمنانش شکوه می‌کند زیرا که مجبور به‌ترک زادگاه خود شده بود[1].
با این‌حال مؤلفان شیعه از تغییر مذهبی ناپایدار زمان اولجایتو به‌عنوان اولین موج
غلبهٔ مذهب شیعه درایران یادکرده‌اند[2].

۱ـ این امر از عبارتی به‌خط خود او که درحاشیهٔ یکی‌از تألیفات پدرش علامهٔ حلی نوشته است معلوم می‌شود (استاد زریاب، تعارض دینی در درگاه ایلخانان، ص ۱۰۶).

۲ـ ر. ک: قاضی نورالله شوشتری؛ «مجالس المؤمنین» و «احقاق‌الحق» وشرح‌احوال این فقیه درتألیف‌مرعشی، سیدشهاب‌الدین حسینی: اللئالی‌المنتظمه والدرر الثمینه (به‌عربی)، به‌اهتمام حسن‌غفاری، جزء اول، ۱۳۸۴ـ۱۳۷۶ ﻫ. ق.

فصل سوم

دین و اعتقاد مذهبی رشیدالدین فضل‌الله

از آنجا که تمایلات دینی از زمینه‌ها و عوامل عمده و مؤثر در سیاست رشیدالدین فضل‌الله و هم در تحولات سیاسی زمان اوست، نسبت یهودی‌بودن که بعضی به‌وی‌داده‌اند بحث‌هایی رامیان عده‌ای ازپژوهندگان وپیش ازهمه‌بین کاترمر[1] و بلوشه[2] برانگیخته است: درحالیکه کاترمر از حقیقت اسلام رشیدالدین دفاع می‌کند و انتساب او را به‌یهودیت جعل‌مخالفان این وزیر می‌داند[3]، بلوشه درمقدمهٔ خود برتاریخ‌مغول‌مطلبی‌را ازذیلی بر ابن خلّکان‌نقل‌کرده است‌که می‌نویسد: چون، «رشیدالدوله ابوالفضل» را پیش امیر چوپان آوردند از او به‌امر پادشاه پرسیدند آیا تو اولجایتو را کشته‌ای؟ گفت چگونه می‌توانم قاتل او باشم درحالیکه من مردی یهودی و عطاری طبیب بودم، توسط این‌خاندان برکشیده شدم و به‌مقام وزارت‌رسیدم و مال و املاك بسیار پیداکردم[4].

1- E. Quatremère.

2- Ed. Blochet-

۳ـ ر. ك: کاترمر، ص VI به‌بعد.

۴ـ ر. ك: «بلوشه»، مقدمه برتاریخ مغول رشیدالدین، ص ۲۹.

علامه محمد قزوینی دربارهٔ اصل دینی رشیدالدین می‌نویسدکه دلیلی صریح بریهودی‌الاصل‌بودن خانوادهٔ او کتاب صفوةالصفای ابن‌بزاز است و نیز گفتهٔ دولتشاه که یکی از اولاد تیمور یعنی میرانشاه استخوانهای او را از خاك بیرون آورد و در مقبرهٔ یهودیان دفن کرد، دیگر حکایت تحریك رشیدالدین به‌کشتن تاج‌الدین آوجی با دو پسرش برای اینکه در مشهد نبی مناره و حرم و غیره بناکرده بودند و به‌قول عبدالله‌کاشانی صاحب تاریخ اولجایتو، رشیدالدین‌که یهودی‌الاصل بود ایشان را به کشتن داد[1]. و باز قزوینی به‌مطایبه‌ای اشاره دارد در دیوان عبید زاکانی حاکی‌از اینکه رشیدالدین اصلاً یهودی بوده است، وهم اینکه مؤلف مسالك‌الابصار (ج۲۳) در شرح وقایع سال ۷۱۸ هجری می‌نویسد که در این‌سال «رشیدالدین فضل‌الله‌بن ابی‌الخیر عالی همدانی وزیرممالك تاتار کشته‌شد. وی نخست عطاری یهودی وگمنام بود وکار او به‌آنجا رسیدکه وزیران و امیران زیر فرمان او بودند[2] بعضی دیگر از مؤلفان نیز مانند شبانکاره‌ای در مجمع‌الانساب وابن‌حجر عسقلانی در الدررالکامنه تصریح دارندکه خانوادهٔ رشیدالدین یهودی بوده‌اند و خود او هم دین یهود داشته و بعد به‌اسلام‌گرویده است. مورخ معاصر و مخالف او عبدالله‌کاشانی نیز درتاریخ اولجایتوچندجا به‌یهودی‌بودن او اشاره‌دارد. دشمنان سیاسی رشیدالدین وسخن‌گویان

۱ــ چنانکه بعداً شرح داده خواهد شد دشمنان رشیدالدین و رقیبان سیاسی او خواسته‌اند تا قتل تاج‌الدین آوجی‌را با یهودیت رشیدالدین مربوط سازند اما قتل تاج‌الدین آوجی‌که از نزدیکان سعدالدین ساوجی وزیر بود و درسال ۷۱۱ هجری یعنی کمی بعد از قتل او واقع شد قتل سیاسی بود و در اصل انگیزه دینی نداشت. برای شرح این مطلب همچنین رجوع کنید به‌مقاله: استاد زریاب: «سه نکته دربارهٔ رشیدالدین فضل‌الله»، مجموعه خطابه‌های تحقیقی...، پیشین، ص ۱۳۴ــ۱۳۰.

۲ــ ر. ك: علامهٔ قزوینی: نکته‌هائی دربارهٔ رشیدالدین فضل‌الله، پیشین، نیز برای این مطلب ر. ك: مشکور، ربع‌رشیدی، مجله هنر و مردم، پیشین، ص ۳۵ــ۳۳ و حافظ ابرو، ذیل جامع، ص ۸۰-۷۸.

ایشان هم پیوسته این‌معنا را یادآورد شده‌اند.

قرینهٔ دیگر بریهودی‌الاصل‌بودن رشیدالدین را لقب نخستین او «رشیدالدوله» ولقب پدرش «عمادالدوله» وعمویش «امین‌الدوله» وجدش «موفق‌الدوله» دانسته‌اند. توضیح اینکه یهودیان مأمور دیوان درعهد مغول سعی می‌کرده‌اند لقب مضاف به «دوله» داشته باشند و این ظاهراً برای آن بود که القاب مضاف به‌دین راکسی‌غیراز مسلمانان نمی‌توانست داشته باشد، به‌دلیل آنکه دین مطلق اسلام است («ان‌الدین عندالله‌الاسلام»)[1]. ازیهودیانی که لقب مضاف به «دوله» داشته‌اند می‌توان‌سعدالدوله وزیر ارغون و برادران او مهذب‌الدوله و فخرالدوله حاکم بغداد و شمس‌الدوله حاکم شیراز در زمان ارغون و کیخاتو، و نجیب‌الدوله معاصر رشیدالدین را ذکر نمود. مؤلف تاریخ‌وصاف به‌این‌معنی تصریح‌دارد و می‌نویسد «بی‌دولتان قوم‌یهود... لقب مقلوب خود را بررسم آل‌بویه[2] به‌دولت اضافه کردند اما نه اضافتی معنوی»[3]. لقب مضاف به «دوله» درحکومتهای‌اسلامی ابتدا خاص امرای بزرگ یافرمانروایان نواحی و ولایات بود، چنانکه مؤلف سیرالملوك می‌گوید: «پیوسته لقب امرا و ترکان حسام‌الدوله و سیف‌الدوله و امین‌الدوله و شمس‌الدوله و مانند این بوده

۱ــ ر. ك: استاد زریاب؛ سه‌نکته دربارهٔ رشیدالدین‌فضل‌الله، پیشین، ص ۱۲۴ به‌بعد.

۲ــ آل‌بویه یا فرزندان بویه، سه‌برادر به‌نام احمد، علی و حسن بودند که در دوره ضعف خلافت عباسی اصفهان و پس‌از آن شیراز و نیز ولایت فارس را گرفتند (۳۲۳ ه.) وطی دوسال بعد ولایت اهواز (خوزستان) وکرمان را به‌تصرف آوردند وشیراز راپایتخت ساختند. پس‌ازآن‌احمد روی‌به‌بغدادکرد ودرزمان خلافت المستکفی‌بالله‌آنجا را متصرف‌شد و خلیفه به‌وی منصب «امیرالامرائی» و لقب «معزالدوله» داد. احمد اصرار کرد تا نام‌وی با نام خلیفه درخطبهٔ جمعه قرین شود و هم نام او را بسکه بزنند. بعد درسال ۳۳۵ مستکفی را ازخلافت برداشت و مطیع را به‌جای او نشاند.

۱ــ وصاف، ص ۲۳۸.

است[1]. حتی خلیفه عباسی به سلطان محمود لقب مضاف به «دوله»: «چون سلطان محمود به‌سلطانی نشست از امیرالمؤمنین القادربالله لقب خواست او را یمین‌الدوله لقب فرستاد[2]. و باز همان مؤلف در بارهٔ القاب وزرای دولتهای اسلامی می‌گوید: «نخستین وزیری که در لقب او دین آورده‌اند نظام‌الملك بودکه لقب او قوام‌الدین کردند»[3] و می‌افزایدکه: «دین و اسلام درلقب چهارگروه رواست، یکی پادشاه و دوم وزیر و سیم عالم و چهارم امیری‌که پیوسته به‌غزا مشغول‌باشد ونصرت اسلام کند»[4].

رشیدالدین را نیز دوستان و هوادارانش به‌همین لقب خوانده‌اند وفقط‌دشمنان او وکسانی‌که به‌یهودی‌بودنش تکیه کرده‌اند (چنانکه گفته شد از قبیل ابن‌کثیر در البدایة والنهایه، ابن‌حجرعسقلانی در الدررالکامنه وکاشانی در تاریخ اولجایتو) او را رشیدالدوله نامیده‌اند. از اینجا احتمال داده‌اند که رشیدالدین تا زمانی‌که به‌دین یهود بوده لقب «رشیدالدوله» داشته و بعد از گرویدن به‌اسلام «رشیدالدین» نامیده شده است و موافقانش که اسلام وی را حقیقی دانسته‌اند همه او را «رشیدالدین» یا «رشیدالدوله والدین» خوانده‌اند.

عده‌ای از محققان و مؤلفان ازجمله اشپولر[5]، و «بویل»[6] مؤلف بخش تاریخ مغول در تاریخ ایران: «کمبریج» به یهودی‌الاصل‌بودن رشیدالدین نظرداده‌اند[7]، اما اسلام رشیدالدین ازروی صدق و اخلاص بوده است و دلیل آن تناسیر متعددی است

۱و۲ــ نظام‌الملك، سیرالملوك، ص۱۸۹. اشارهٔ‌مؤلف دراینجا به‌دوره‌ای‌است که به‌سبب ضعف‌خلفاء، امرا بردستگاه‌خلافت غلبه یافته بودند واین‌تقریباً ازآغاز قرن سوم‌هجری‌بود.

۳ و ۴ــ همانجا، ص ۱۹۹.

۵ــ ر.ك: اشپولر، تاریخ مغول، ص ۶۵ و همان مؤلف، رشیدالدین سیاستمدار و عصر او، پیشین.

6- Boyle.

۷ــ تاریخ ایران «کمبریج»، ۴۰۷/۵.

که او بر آیات قرآنی نوشته و شبهات مخالفان از جمله یهود را جواب گفته است. در فایدهٔ پنجاهم از رسالهٔ سوم کتاب لطایف می‌گوید: «تقریر آنك آنچه یهود از «ما اُوتیتم مِنَ العلمِ الاقلیلاً» آن فهم کردند که درقرآن علم اندکست خطائیت آن بس ظاهر است چه مخاطب آدمیان‌اند و مراد نه‌قرآن است» و درفایدهٔ پنجاه ویکم از همین رساله گوید«تقریر آنك یهود که آن لاف زده‌اند درغایت جهل وحماقت‌اندر بوده‌اند»[1] و این دلیلی صریح است براینکه او از روی اعتقاد ویقین مسلمان شده‌بود.

دشمنان سیاسی رشیدالدین برای خوار کردن وی در نظر مردم سعی نموده‌اند اسلام او را ظاهری و ریایی جلوه دهند و در رأس آنان رقیب سیاسی وی سعدالدین ساوجی واطرافیان او قرارداشته‌اند. پس‌ازآنکه میان سعدالدین و رشیدالدین اختلاف افتاد، سعدالدین روزی از روی خشم او را یهودی خواند و نیز اطرافیان خود را تحریك کرد که در همه‌جا اسلام اورا ریایی بنمایانند واز جملهٔ این‌اشخاص قطب‌الدین شیرازی بود . این قطب‌الدین از احسان سعدالدین ساوجی متنعم بود و کتاب «التحفةالسعدیه» را درشرح قانون ابن‌سینا به‌نام اوکرد. او درهرجا فرصت می‌یافته اشاره به یهودی‌بودن رشیدالدین می‌کرده است ، چنانکه وقتی رشیدالدین تفسیری برقرآن نوشت او از سر کنایه‌گفت که می‌خواهد تفسیری برتورات بنویسد. اما همین قطب‌الدین برکتاب رشیدالدین به‌نام «التوضیحات‌الرشیدیه» که مشتمل برتفسیر قرآن هم هست تقریظ نوشته و در آن ستایش را ازحد گذرانده است[2] . عده‌ای دیگر از دشمنان سیاسی رشیدالدین نیز پرداختن اورا به‌علوم عقلی بهانه قرار داده وبا اشاره به‌رساله‌ها و مقاله‌هایی که درتحلیل و تفسیر قرآن نوشته است گفته‌اندکه او اینهمه تفسیر از دین اسلام را از راه «علوم عقلی» برای تضعیف اسلام و تقویت دین یهود به‌کار می‌برد.

۱ـ رشیدالدین، لطایف‌الحایق، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ایاصوفیا (نقل‌از استاد زریاب، سه‌نکته دربارهٔ رشیدالدین فضل‌الله، پیشین).

۲ـ ر. ك: استاد زریاب، همان مآخذ.

در باب اصالت اسلام رشیدالـدین چنانکه پتروشفسکی نیز استدلال می‌کند[1] عقیدهٔ بعضی مانند بارتولد واشپولر به‌اینکه رشیدالدین دین اسلام‌را به‌تبع غازان‌خان و در زمان این ایلخان اختیارکرد به‌نظر قابل‌قبول نمی‌آید: صرفنظر از نوشته‌های‌او در زمینهٔ حکمت و الهیات ، مکاتیب رشیدالدین علم اساسی او را به‌احکام اسلامی نشان می‌دهد واین علم چنان عمیق و وسیع بود که مشکل می‌توان آنرا از کسی که درمیان‌سالی اسلام آورده است باور داشت. اگر این گفتهٔ رشیدالدین درست باشدکه درکودکی قرآن را نزد پدر آموخته بود، پدر وی یعنی ابوالخیرعلی (عالی)همدانی نیز مسلمان بوده است[2] . شاید پدر رشیدالدین به‌خاطر آن نام فضل‌الله را براونهاد که فرزند خـویش را همنام صوفی مشهور قـرن پنجم هجری ابوسعید فضل‌الله‌بن ابی‌الخیر میهنی سازد. قرینهٔ دیگر در رد متابعت رشیدالدین ازغازان درقبول اسلام آن است‌که این ایلخان سنی بود و تمایل داشت به‌شیعه اما رشیدالدین مذهب‌شافعی داشت . حتی در زمـان اولجایتو بعد از آنکه ایلخان مـذهب تشیع را پـذیرفت ، رشیدالدین به‌مذهب خود یعنی تسنن باقی ماند.

رشیدالدین در جامع‌التواریخ و نیز در مکاتیب خود از مخالفتش با یهودیت می‌گوید[3]، وشادی خودرا از ویران‌شدن‌کلیساها وکنیسه‌ها در دورهٔ غازان‌خان ابراز می‌کند[4]، و نیز در ستایش غازان‌خان سبب اسلام او را هدایت ایزدی می‌داند[5]. او

۱ـ ر. ك: پتروشفسکی، طرزفکر رشیدالدین، درباب حکومت، پیشین.

۲ـ ر: ك: کاترمر، ص V–VII.

۳ـ ر. ك: همانجا، ص CXXIV.

۴ـ رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۱۶۹.

۵ـ همانجا، ص ۱۶۸.

او همچنین به‌اعدام رافضیان[1] و اسماعیلیان امر می‌دهد[2] . و نیز در کتاب سلطانی خود می‌گوید: «پیش از این به‌مدت صد سال.. جماعت کفار از بت‌پرستان و ارباب ادیان و ملل که دین ایشان منسوخ گشته.. معابد ایشان که باطل شده بود بنیاد نهادند.. در این وقت.. همهٔ آثار آن کفار ناچیز ومضمحل گشت.. وکار دین رونق یافت واسلام بالا گرفت»[3]. رشیدالدین در یکی از رسائل خود شرح می‌دهد که رسول (ص) و امیرالمؤمنین علی (ع) و صحابه را درخواب دیده، و براثر آن نور معرفت در دل او تابیده است[4]. او در کتابخانهٔ ربع رشیدی در تبریز ۱۰۰۰ جلد قرآن که به‌خط بهترین خوشنویسان استنساخ شده بود جمع‌آورد[5] و در همانجا دارالقرآنی بنا کرد[6] و مساجد و مدارس متعدد ساخت.

۱ــ مخالفت با «رافضیان» و «شیعیان» سابقه‌ای دیرین در تاریخ ایران بعد از اسلام دارد، چنانکه نمونهٔ آنرا در دوره سلجوقیان می‌توان دید. درجریان تعارضات مذهبی،عده‌ای حتی مخالفان سیاسی خودرا به‌رفض متهم می‌کردند. نظام‌الملک پس‌از آنکه می‌گوید: «در همهٔ جهان دو مذهب‌اند که نیک‌است و برطریق راست‌اند ، یکی حنفی و دیگر شافعی.. و دیگر همه هوا و بدعت است» سیرالملوك، ص ۱۲۲) ، شرح تهمت‌زدن سفیر خان سمرقند را به‌او که رافضی است بیان می‌کند و می‌افزاید که باهمهٔ بی‌گناهی سی هزار دینار خرج کردم و مقرری‌هائی چند قرار دادم تا این سخن به‌سلطان نرسید (ر. ك: همانجا، ص۱۲۴). درهمان کتاب او فصلی دارد» اندر بازنمودن احوال بد مذهبان که دشمن ملك و اسلام‌اند» (ص ۲۳۶ به‌بعد) و در مذهب خارجیان می‌گوید : «هیچ‌گروهی شوم‌تر و نگون‌سارتر و بددین‌تر از این قوم نبوده‌اند که ازپس دیوارها بدی این مملکت می‌سگالند و فساد دین می‌جویند.. و دعوی شیعت کنند و امداد قوت‌ایشان بیشتر از روافض و خرم‌دینان باشد».

۲ــ ر. ك: مکاتیب رشیدی، ش ۲۲، ص ۸۶.

۳ــ رشیدالدین، کتاب سلطانی برگ ۱۲۲.

۴ــ ر. ك: رشیدالدین ، رسالهٔ اول از کتاب لطایف (نقل از جهانبگلو. پیشین، ص بیست و نه).

۵ــ ر. ك: مکاتیب رشیدی، ش ۳۲، ص ۲۳۶.

۶ــ ر. ك: همانجا. (۵، ص ۳۱۸.

اختلاف سیاست سعدالدین و رشیدالدین

پتروشفسکی برنظر بارتولد که از سعدالدوله وزیر ارغون و رشیدالدین به‌نام «دو وزیر یهودی» یاد کرده است بی‌آنکه به‌تضاد سیاست این‌دو اشاره نماید، ایراد کرده است و می‌گوید که سعدالدوله به‌منظور راضی‌ساختن دشمن مسلمانان یعنی ارغون درصدد برآمد که نفوذ بزرگان مسلمان ایرانی را ازبین ببرد و تمام مشاغل دیوانی را به یهودیان سپارد، درحالیکه رشیدالدین به‌عنوان اساس سیاست خود به متنفذین و ارباب قلم مسلمان ایرانی تکیه کرد و مدافع این سیاست بود. او در نوشته‌های خود همه‌جا به‌عنوان یك مسلمان سنی معتقد ویك سیاستمدار ایران‌دوست سخن می‌گوید. ارتباط دائم رشیدالدین با علما و فقهای اسلامی در مکاتیب او منعکس است، چنانکه از مجموع آن‌ها ۱۱ نامه خطاب به‌روحانیون مسلمان‌است[1]. بعلاوه او درنامه‌های متعدد به فرزندانش، و هم به‌حکام ولایات و مقامات کشوری، آنان‌را به‌رعایت اصول شرع و احکام اسلامی در کار حکومت و اداره مردم، و نیز در زندگی فردی و اجتماعی، امر می‌کند. همچنین از توصیهٔ غازان‌خان به‌قضاة و مشایخ وزهاد و اهل علم‌که آنها را به‌رعایت معنای واقعی دین و شریعت می‌خواند سخن می‌گوید[2].

به‌شرحی که گذشت، مسلم است‌که اسلام رشیدالدین حقیقی و برمبنای اعتقاد باطنی بوده است. عده‌ای از مؤلفان مانند شبانکاره‌ای (در مجمع‌الانساب) و صاحب «وفیات‌الاعیان» که گفته‌اند رشیدالدین ابتدا دین موسوی داشته است، باز به‌حقیقت اسلام او اشاره دارند. و از مجموع اقوال مورخان برمی‌آید که متهم ساختن رشیدالدین به اینکه اسلام او صوری و ریائی بوده نتیجه نیرنگ سازی رقیبانش

۱ـ از جمله ر. ك: مکاتیب‌رشیدی، شماره‌های ۱۲، و۳۶ و۳۷ خطاب به‌صدرالدین محمد ترکه وشمارهٔ ۱۲ که خطاب به‌روحانی معروف آن‌زمان صدر جهان بخارائی است.

۲ـ ر. ك: رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۲۰۰ـ۱۹۷.

بوده است[1].



توجه رشیدالدین به‌اهل علم و علمای اسلام

ارتباط و موانست رشیدالدین با علمای اسلام، مشایخ و عرفا و حمایت وی از ایشان، چنانکه ذکر شد، صرفنظر ازطرزفکر سیاسی این وزیر نشانهٔ واقعیت‌اعتقاد دینی او می‌باشد. توجه رشیدالدین به‌اهل علم و ارباب معرفت چنان بودکه خود را «خادم علماء زمان و چاکر افاضل دوران»[2] می‌خواند، و می‌خواهدکه در زمان‌دولت او علما و اصحاب فضل درامن و راحت به‌سر برند وبه‌هدایت متعلمان پردازند[3]. او کراراً فرزندانش را به‌خدمت به‌علما واهتمام در اکرام ایشان توصیه می‌کند[4]، وهیچ فضیلتی را بالای مرتبهٔ علوم شرعی نمی‌داند، و نیز بارها از صحبت خود با علما و مشایخ زمان و مباحثاتی‌که با ایشان در باب مسائل علمی و کلامی داشته یاد کرده

۱– برای تفصیل این مطلب ر. ك: استاد زریاب: سه نکته درباره رشیدالدین‌فضل‌الله، پیشین، ص ۱۳۰–۱۲۳.

۲– مکاتیب رشیدی، ش ۱۹، ص ۶۹.

۳– ر. ك: همانجا، ش ۲۸، ص ۱۵۷.

۴– همانجا، ش ۶، ص ۱۳. ش ۲۱ ، ص ۸۶. ش ۳۱ ، ص ۱۷۲ و ش ۴۹، ص ۳۰۱–۳۰۰. چنین نصایحی درنامهٔ‌طاهر به‌پسرش عبدالله نیز آمده است ر. ك: ابن‌خلدون، ۶۱۱/۱ و ۶۲۳. طاهر بن‌حسین (متولد ۱۵۹ هـ.) سردار مأمون بودکه برادر او امین‌راکه به‌خلافت نشسته بود مغلوب و مقتول ساخت و مأمون به‌این واسطه خلافت یافت (۱۹۸ هـ.) مأمون طاهر را یك چند امارت بغداد داد و بعداز مدتی او را به‌امارت خراسان فرستاد. وقتی مأمون امارت رقه و مصر وبلاد واقع دربین این دوناحیه را به‌فرزند طاهر به‌نام‌عبدالله داد، طاهر نامهٔ مشهور خود را به‌پسرش عبدالله نوشت و او را به‌همهٔ آنچه که در دولت و فرمانروائی به‌کار می‌آید اندرز داد. ابن‌خلدون درمقدمهٔ خود این نامه را از تاریخ طبری نقل کرده است، ر. ك: ابن‌خلدون، ۶۰۹/۱ به‌بعد.

است. بنا به‌همین توجه، رشیدالدین به‌وضع مقرری برای علما و تقدیم‌هدایا به‌ایشان اهتمام می‌کند و به‌فرزندان و منصوبانش در ولایات امر می‌دهد تا ایشان را از خراج و مالیات دیوانی معاف دارند و متعرض املاك و اموالشان نشوند.

چنانکه گفته شد از مجموع مکاتیب رشیدالدین ۱۱ نامه به مشایخ و علمای اسلام‌است[۱]، و از آن‌جمله مکتوبی‌است به‌یکی از مشایخ‌صوفیه به‌نام شیخ‌صفی‌الدین اردبیلی همراه با هدایایی گرانبها برای او . همچنین در مکتوبی[۲] اسامی ۵۱ نفر از علما و مشایخ را آورده است که هدایائی ازنقد و پوستین و اسب دریافت می‌دارند، وهم در این مجموعه نامه‌هایی راجع به بنیاد موقوفات و اختصاص عواید آن برای مقرری و «معایش» علمای دین، زهاد، سادات، مشایخ و قراء قرآن وجود دارد[۳].

عقیدهٔ رشیدالدین را درباب لزوم مشورت با علما درکار دولت و بزرگداشت اینان می‌توان با نظریات مؤلفان اصول سیاست و حکومت اسلامی دراین خصوص مقایسه‌کرد. نظرخواهی از علما از جانب همهٔ نویسندگی در باب امامت قلم‌زده‌اند و بخصوص کسانی‌که در آداب سیاست و حکومت رساله دارند ، به‌عنوان یك وظیفه مهم خلیفه و فرمانروا بیان شده است. ابن‌مقفع بعد از آنکه می‌گوید مردم دانا و خردمند حق حکومت‌دارند، علما را افرادی شایسته برای‌مشورت زمامداران وهدایت آنان می‌داند[۴]. به‌عقیدهٔ غزالی خلیفه (فرمانروا) باید با علما مشورت و به‌صوابدید ایشان عمل‌کند[۵] . توجه و علاقهٔ ابن‌جماعه به علما نیز از فصل پنجم تألیف او :

۱ـ همانجا، شماره‌های ۲، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۹، ۳۶، ۳۷ و ۴۵.

۲ـ همانجا، ش ۱۹.

۳ـ همانجا، شماره‌های ۸، ۱۰، ۱۴، ۱۹، ۲۱، ۲۸، ۴۰، ۵۰ و ۵۱.

۴ـ ر. ك:

Rosenthal, E. I. J.: Political Thought in Medievel Islam (An Introductory outline), Cambridge, universitv Press, 1958, P. 70.

۵ـ همانجا، ص ۴۱.

«تحریر الحکام فی تدبیر الاسلام»، که در باب حفظ احکام شریعت است، معلوم می‌شود و او درآنجا تصریح می کندکه امام از جملهٔ وظایف خود باید دین‌را در برابر رفض صیانت کند و آنـرا از تعرض معاندان نگاهدارد و او این کار را به‌یاری علما انجام می‌دهد. بعلاوه امام یا سلطان باید در اعمال خود تابع ارشاد علما باشد زیرا کـه مقررات شریعت وسیلهٔ علما برای او تشریح می گردد[1].

توجه رشیدالدین نسبت به علمای دین و روحـانیون را، صرفنظر از دواعی معنوی- باید اقتضای سیاست و ملکتداری او دانست. نفوذ و حمایت علمای دین می‌تـوانست در پیشرفت سیاست و اصلاحات رشیدالدین تأثیر عمده داشته باشد. از طرفی نیز سیاست ایلخان غازان و وزیر او رشیدالدین متوجه احیای سنن حکومت ایرانی و اسلامی، قراردادن‌اسلام به‌عنوان دین رسمی کشور، و درنتیجه تحکیم‌پیوند دین و دولت به منظور تأمین ثبات حکومت بود که با مصلحت و خواست جامعه روحانی مسلمان ایران تطبیق می کرد و به‌همین جهت نیز از سوی اینان تـایید و حمایت شد.

رشیدالدین از توجهی هم کـه علما و مشایخ به‌او داشته‌اند یاد کـرده است چنانکه می گوید: «درگاه بارگاهم مجمع علما و مربع فضلاگشت»[2]، و نیز بسیاری ازدانشمندان عصرکتب ورسائلی به‌نام او تألیف کرده وبرمصنفاتش تقریظ نوشته‌اند[3]، و درآن مقام علمی رشیدالدین و مصنفات و رسائل اورا درباب علوم عقلی وحکمت اسلامی ارج نهاده و از وی با عناوینی چون «مقتدای افاضل و علماء ملك وملت»[4] و «عمادالاسلام و غیاث‌المسلمین»[5] نام برده‌اند. رشیدالدین همچنین درمکاتیب خود

۱ــ ر. ك: همانجا، ص ۵۰-۴۸.

۲ــ مکاتیب رشیدی، ش ۲۵، ص ۱۳۶.

۳ــ برای تقریظهایی که علما بر کتب و رسائل رشیدالدین نوشته‌اند، ر. ك: همانجا ص ۱۳۷، ح ۱.

۴ــ رشیدالدین، کتاب سلطانی، برگ ۸۵ الف.

۵ــ همانجا، برگ ۸۶ ب. نیز ر. ك: برگ ۸۳ ب تا ۱۱۴ب.

ازکتبی که علمای زمان به‌نام او نوشته‌اند یاد کرده است ازجمله «صدرالدین محمد ترکه» «حکمة‌الرشیدیه» را به‌نام او تألیف کرد[1]، و نیز رساله‌ای به‌نام «کنوزالافراح فی‌معرفة‌الاشباح والارواح» به نام او نوشت[2]. دیگری از علمای معاصر رشیدالدین به‌نام «محمدبن‌الیاس» نیزکتاب «لطایف‌الرشیدیه» را به‌نام او تألیف و به‌وی اهداء کرد[3]. درمکتوبی هم که رشیدالدین به‌نایب خود در روم نوشته است «درباب علمای دیار مغرب»[4]، فهرست ده کتاب راکه ایشان تألیف و برایش ارسال نموده‌اند، ذکر کرده است.

از جملهٔ مشاهیر علماکه با رشیدالدین معاصر بوده‌اند یکی شیخ جمال‌الدین مطهر حلی معروف به «علامه حلی» ازبزرگان علمای اسلام[5]، و دیگر شیخ‌صفی‌الدین اردبیلی ، شیخ رکن‌الدین علاءالدولهٔ سمنانی، قطب‌الدین شیرازی، ابوسلیمان داود بناکی و شیخ عبدالرحمن خراسانی را می‌توان نام برد[6].

۱ــ ر. ک: مکاتیب رشیدی، ش ۲۵، ص ۱۳۸.

۲ــ ر. ک: همانجا، ش ۳۷، ص ۲۴۱ــ۲۴۰.

۳ــ ر. ک: همانجا، ش ۴۱، ص ۲۵۴ــ۲۵۳.

۴ــ همانجا، ش ۴۰، ص ۲۴۷ به‌بعد.

۵ــ به‌روایت مؤلف تاریخ حبیب‌السیر، سلطان محمد اولجایتو به‌اشارهٔ او متابعت مذهب امامیه نمود (ر. ک: خواندمیر، ۱۹۷/۳).

۶ــ برای شرح‌احوال بزرگان علما وفضلای این‌دوره ر. ک: خواندمیر ۱۳۳/۳ به‌بعد و ۲۲۱/۳ــ۱۹۰، مستوفی، تاریخ‌گزیده، ۷۵۷ــ۶۲۴ وکتب تذکره.

فصل چهارم

طرز فکر رشیدالدین درباب حکومت و سلطنت
و
پیوند دین و دولت

خصوصیت «اسلامی» و «ایرانی» اندیشهٔ سیاسی رشیدالدین

نظر رشیدالدین در باب حکومت ایران و توصیف او از پادشاه یا سلطان، همچنانکه از اندیشه‌های سیاسی اسلامی مایه می‌گیرد، نشانهٔ وفاداری او به‌سنت‌های حکومت ایرانی نیز هست. و هم درحالیکه گرایشهای تجزیه‌طلبی عناصر مغول و ترک در درگاه ایلخان برقوانین «یاسا» قرار داشت، اساس سیاست رشیدالدین فضل‌الله مبتنی بود بروجود یك دولت قوی متکی به‌شریعت اسلامی و آئین حکومت ایرانی. درنظر او، ایلخان مسلمان ایران یعنی غازان‌خان و جانشینان وی نه خان اولوس یا فرمانروای مغول، بلکه «سلطان اسلام» و «پادشاه ایران» بودند. دراندیشهٔ رشیدالدین، چنانکه از نوشته‌های او برمی‌آید، حکومت ایلخان سلطنتی است قانونی و مشروع از نظر اصول سیاسی شریعت اسلامی و ایلخان، «پادشاه اسلام» همانا پاسدار دین، برقراردارندهٔ اساس شریعت و منظور نظر عنایت و تأیید الهی یا به‌بیانی دیگر، سایهٔ

لطف‌خدا در زمین‌است که درعین‌حال ازدولت «خسروان» نشان‌دارد و وارث‌شهریاری ایران است.

دراین مبحث سعی می‌شود تا با بررسی ماهیت بنیادها و اندیشه‌های سیاسی اسلامی و ایرانی، ماهیت تفکر سیاسی رشیدالدین دراین دو جهت شناخته شود.

اندیشه‌های سیاسی دراسلام درباب خلافت و سلطنت

برای تبیین طرز تفکر رشیدالدین درجهت اول، یعنی تعبیر اسلامی وروحانی او از مقام سلطنت، مطالعه دراندیشه‌های سیاسی در اسلام در باب خلافت و سلطنت و تطور این عقاید به‌تناسب تحولات تاریخی که از آغاز پیدایش اسلام تازمان مورد بحث روی نموده، ضروری است. درپی این‌بررسی به‌مسألهٔ پیوند دین و دولت ونیز موضوع منشاء الهی سلطنت اشاره می‌شود وآنگاه جهت دوم تفکر رشیدالدین‌درباره پادشاهی ایران، با نگاهی به‌بنیاد «شهریاری» قدیم ایران و موضوع احیای این فکر درحکومتهای ملی ایران اسلام بررسی خواهد شد.

دراندیشهٔ رشیدالدین، چنانکه گفته‌شد، ایلخان مسلمان ایران همان‌فرمانروای اسلامی است که او را «پادشاه اسلام»[1] و «موطد اساس اسلام و ایمان»[2]، «منبع زلال لطف یزدانی»، «منظور نظر توفیق یزدانی، مخصوص به‌مناسبت و تأیید یزدانی»[3] و نیز حافظ ثغور دین و نظم امورجمهور مومنین[4] می‌خواند. او ازاین مرتبه نیز فراتر می‌رود و ایلخان را «حضرت خلافت‌پناهی»[5] و «پادشاه دین‌پناه» که «سایهٔ‌لطف‌اله»[6]

۱ـ رشیدالدین، : تاریخ غازانی، ص ۱۷۵، ۱۷۷، ۲۵۱، ۲۵۶، ۱۹۰ و ۱۹۱ و مکاتیب، ش ۳۹، ص ۲۴۶.

۲ـ همان مؤلف : جامع‌التواریخ، طبع علیزاده، ۴/۱.

۳ و ۶ـ همان‌کتاب، طبع کاترمر، ص ۱۴ـ۱۰.

۴ـ رك: مکاتیب رشیدی، ش ۷، ص ۱۵.

۵ـ همانجا، ش ۲۶، ص ۱۴۱.

یا «ظل‌الله فی‌الارضین» است، خطاب می کند.

دین و دولت

این طرز فکر دربارهٔ مقام پادشاه و فرمانروا، صرفنظر از افکار سیاسی در اسلام درتاریخ سیاسی قدیم ایران یا تاریخ شهریازی این ملك اندیشه‌ای دیرپا است. «زردشتیان معتقد بودند که دین و پادشاهی دو برادرند.. دین، بنیاد شهریاری است و شهریاری پاسدار دین»[1]. اسلام نیز دین دولت را از هم جدا نمی‌داند و شریعت و سیاست درآن با هم یگانه‌اند. از پیامبر اسلام نقل کرده‌اند که فرمود: «دین و دولت توأمانند»[2]. اما در جریان تطور تاریخی عقاید راجع به خلافت و سلطنت یا رابطهٔ حکومت دین و دنیا، با نگاهی به‌تاریخ خلافت اسلامی وحکومت دین و دنیا در نظر اهل سنت و تحولاتی که طی چند قرن بعد از تأسیس این بنیاد در آن روی داد و نیز مرور درعقاید آن‌دسته از فقها و علمای سنی که کوشیده‌اند تا وضع موجود زمان را که در پی این تحولات تکوین یافته بود با اصول و موازین شریعت اسلامی تطبیق دهند، می‌توان اندیشهٔ سیاسی رشیدالدین را در باب حکومت و سلطنت که برجمع حکومت دین و دنیا و تعلق این هردو به‌پادشاه و مخدوم خود یعنی ایلخان نظردارد تحلیل نمود:

درجامعهٔ اسلامی که پیامبر (ص) تشکیل داد، الله مظهر قدرت مطلق بود و پیامبر اسلام خلیفهٔ او و صاحب حکومت دین و دنیا، و از این رو او را صاحب شریعت نیز می‌نامند. به‌این‌قرار محمد (ص) علاوه‌بر جنبهٔ ریاست روحانی مرتبهٔ سلطنت‌سیاسی نیز داشت. عرب درصدر اسلام با ظهورپیامبر مبدل به «امت»[3] وقومی

۱ــ استاد دکتر حمید عنایت: نهادها واندیشه‌های سیاسی درایران واسلام، ص ۵۷.

۲ــ رك: همانجا، ص ۷۰ و ۸۲ــ۸۰.

۳ــ اصطلاح «امت» در آغاز پیدایی اسلام صرفاً بمعنای جماعت پذیرندهٔ رساله پیامبر (ص) یا بعبارت دیگر گروه مسلمانان بکار می‌رفت. برای این اصطلاح رك: همانجا، ص ۹۲ــ۹۱.

شده بودکه اساس سازمان و وحدت آن دین و عقیده بود. اما با رحلت پیامبر (سال ۱۱ هـ.) بحث و مناقشهٔ سیاسی درمیان مسلمانان درگرفت و امت پیامبر خود را با مسألهٔ خطیر انتخاب جانشین او روبرو دید. دراین زمان مناقشاتی میان مهاجران و انصار درگرفت تا سرانجام هردو طرف ابوبکر را به‌ریاست جامعهٔ اسلامی و در عین حال رئیس حکومت شناختند، چه درآن‌زمان میان مفهوم‌جامعهٔ دینی و دولت‌تفاوتی نمی‌شناختند وابوبکروجانشینان‌وی را «خلیفه»[1] خواندند-یعنی «جانشین»(پیامبر).

دوران سی سالهٔ حکومت نخستین خلفای چهارگانه یعنی ابوبکر (۱۱ تا ۱۳ هـ.)، عمر (۱۳ تا ۲۴ هـ.)، عثمان (۲۴ تا ۳۶ هـ.) و علی‌بن‌ابیطالب (۳۶ تا ۴۱ هـ.) عهد فتوحات بزرگ اعراب بوده است. مورخان این چهار تن را خلفای راشدین نامیده‌اند. اما بعد از آن مرام اصیل اسلام به‌کنار نهاده شد وعصر جمهوریت خلافت پایان یافت؛ خلفا دین را دستاویز فرمانروائی ساختند و خلافت را به‌صورت‌سلطنت درآوردند. موسس خلافت بعد یعنی معاویهٔ اموی (۴۱ تا ۶۰ هـ.) پسر خود را به جانشینی برگزید، و به‌اینان یک‌خاندان شاهی بنیاد نهاد و قضیهٔ وراثت‌را درخلافت دخالت داد و از آن زمان این آئین پیوسته به‌جا ماند. خلافت اموی در تاریخ اسلام نخستین سلطنت بود که درآن موضوع انتخاب را، به‌صورت بیعت، ظاهراً حفظ کردند[2]. بیشتر مورخان معاویه را به‌دیدهٔ نخستین پادشاه اسلام نگریسته‌اند. این عنوان نزد عرب اصیل چنان منفور بود که آنرا غالباً به‌ملوک غیرعرب می‌دادند. معاویه را مورخان متهم داشته‌اند که اسلام را به یک سازمان سیاسی مبدل کرد و

۱- خلیفه درقران‌کریم بمعنای جانشین خدا برروی زمین آمده است. پس‌از پیامبر، اعراب ابوبکر جانشین اورا خلیفه خواندند اما اوبه‌این عنوان اعتراض‌کرد وخودرا صرفاً خلیفهٔ رسول‌الله نامید. برای این اصطلاح رک: همانجا، ص ۹۰-۸۹.

۱- رک: حتی، فیلیپ ک.؛ تاریخ عرب، ترجمهٔ ابولقاسم پاینده، تهران، فرانکلین، ۱۳۴۴، ص ۲۳۷ به‌بعد.

خلافت پیامبر را به‌صورت سلطنت یا قدرت دنیوی درآورد.

معاویه با موروثی‌ساختن خلافت درخاندان خود اصطلاح «مُلک»[1] را درتاریخ خلافت اسلامی واردکرد، درحالیکه در آن‌زمان ملک کلمه‌ای بودکه نزداعراب بیشتر برای‌توصیف شهریاری فرمانروایان غیرعرب به‌کار می‌رفت (ملک قیصر وکسرایی). هنگامی که عباسیان درسال ۱۳۲ هجری حکومت‌را به‌دست‌گرفتند خلافت‌ایشان‌دولت

۱ـ درتداول اصطلاح «ملک» می‌بینیم که طاهر درنامهٔ معروف خود می‌نویسد:

بدان‌که ملک (کشور وپادشاهی) متعلق بخداست (ابن‌خلدون، عبدالرحمن : مقدمه، ترجمه‌استادمحمد پروین‌گنابادی، نشرکتاب، تهران، ۱۳۳۶، ۶۱۴/۱). ابن مقفع‌ازسه نوع «ملک» نام می‌بردکه اولی مبتنی بردین است، دومی ازتمایل بقدرت ناشی می‌شود ونوع‌سوم که همان حکومت مطلقه است بزودی فساد می‌یابد (روزنتال، ص ۷۱). اما ابن‌خلدون در مقدمهٔ خود ونیز ابن‌طقطقی مؤلف تاریخ‌فخری، که‌این‌دو ازمؤلفان نام‌آور تاریخ اسلام‌اند، حکومت بنی‌امیه را ترکیبی از «دین» با «ملک» می‌دانند (رك: روزنتال، ص ۲۵۰-۲۴۹ وابن‌خلدون، ۳۷۸/۲ و ۳۷۱ ح ۲ ۰) غزالی در «نصیحةالملوك» وهم در «المستظهری» اصطلاح ملک را آورده است (رك: روزنتال، ص ۲۴۰). برای شرح موضوع «حاکمیت» دراسلام واصطلاحات «مُلک»، «مَلِک» و «سلطان» دراسلام ودر دورهٔ امویان وعباسیان رجوع کنید به‌تألیف E. Tyane، مذکور در: روزنتال، ص ۲۴۹.

درتألیفات دورهٔ موردبحث نیز اصطلاح «ملک» به‌کار رفته است. مستوفی درتاریخ گزیده (ص ۶۲۱) می‌گوید : «امرا.. درکار ملک فتنه اندیشیدند وقصد ارکان دولت داشتند» و رشیدالدین درشرح وقایع آغاز سلطنت غازان خان می‌نویسدکه «نوروز مدتی تدبیر ملک ومال می‌کرد» (تاریخ غازانی، ص ۱۸۳)، تابعدازآن غازان‌خان خود اختیار اموررا به‌دست گرفت و «امور ملکی..» را به‌اصلاح آورد ومرتب گردانید، «همانجا،ص ۱۷۵). و باز رشیدالدین فرزندش را ازصحبت نااهلان چنین زنهار می‌دهدکه «می ترسم که به شومی صحبت ایشان و وخامت قربت آنان از ملک وملت ودین ودولت برآیی» (مکاتیب، ش ۲۲، ص ۹۴ .) ، نیز برای اصطلاحات «دولت» و «مملکت» رك: دکتر حمید عنایت : نهادها واندیشه‌های سیاسی درایران واسلام، ص ۹۰.

نامیده شد. این اصطلاحات در تألیفات متعلق به‌قرون بعد ، و از جمله دوره مورد بحث، فراوان به‌کار رفته است.

درپی این تحولات و به‌مرور زمان آراء و عقاید اهل سنت نیز به‌اقتضای آن دگرگونی بسیار یافت[1]. از مؤلفان سنی که در تعریف خلافت از سنت اسلامی فراتر نرفته‌اند شاید «ابویوسف» آخرین آنها باشد . او که به‌فرمان هارون خلیفهٔ عباسی مجموعه‌ای از مقررات مالیات ارضی و «خراج» را فراهم آورد، فرمانروای اسلامی را درحد اعلای قدرت مطلقه‌ای که مقتضی مقام اوست توصیف می‌نماید ومی‌گوید که او این قدرت را به خاطر حفظ «امت» دراختیار دارد ، باید جهان باقی را بردنیا برگزینند و به‌عدالت حکومت کند[2].

اما درپی تحولات سیاسی، اندیشهٔ فقهای سنی نیز به ملاحظهٔ شرایط زمان و محیط تطور یافت . متفکران و فقهای اهل سنت عقاید خود را در باب حکومت و خلافت تا به‌آن حد تعدیل کردند یا تغییر دادند که حتی عده‌ای صرف‌نظر از اینکه زمامداران از چه راه حکومت به‌دست آورده‌اند ، اتباع را ملزم به‌اطاعت از ایشان دانستند. با مرور در جریان این تطور عقاید در باب ماهیت، شرایط و اقتدار منصب خلافت می‌توان مبنای اندیشهٔ رشیدالدین را،که حکومت دین ودنیا هردو را به‌ایلخان پادشاه مسلمان ایران، متعلق می‌داند، دریافت.

نظریهٔ ماوردی

نخستین فقیه سنی که دربارهٔ خلافت به‌تفصیل و دقت سخن گفته ابوالحسن ماوردی (۳۶۴ تا ۴۵۰ هـ.) است . او معاصر خلیفةالقادر (۴۲۲-۳۸۱ هـ.) و خلیفه

۱ــ حال‌آنکه شیعه چون مسألهٔ امامت‌را مقطوع می‌دانند درست‌کم دربارهٔ این‌مسألهٔ خاص کمتر درجریان مناقشه واختلاف افتاده‌اند و اصول عقایدشان باوجود گذشت زمان و دگرگونی احوال ثابت مانده است (رك: همانجا، ص ۸۶).

۲ــ روزنتال، ص ۷۴.

المقتدی بود که دوران خلافتشان مقارن بود با افول قدرت آل بویه و اقتدار روزافزون غزنویان. ماوردی درتألیف خود به‌نام: «الاحکام‌السلطانیه» کوشیده است تا از یك سو اهل سنت را به‌وجوب احترام سلیقه و پیروی از او آگاه سازد و از سوئی دیگر ضعف خلافت را به‌نحوی توجیه کند[1]. او درعین‌حال مسألهٔ مبارزه برای مقام خلافت (میان خلیفهٔ حاضر و مدعی خلافت) را مطرح می‌سازد و می‌گوید اگر دراین مبارزه مدعی خلافت پیروز شود و خلیفه را مقید سازد او با فقدان آزادی مقام خود را نیز از دست می‌دهد، دراین‌صورت مدعی پیروز پس از «بیعت» و انعقاد «عهد» میان او و جماعت، در منصب خلافت قرار می‌گیرد. به‌قول روزنتال شاید در پس این تعبیر مبارزه‌ای میان یك خلیفهٔ برحق و یك مدعی من غیرحق خلافت نهفته باشد، که در اینجا تئوری به‌منظور توجیه یك اضطرار سیاسی به‌کار آمده است.

نظریهٔ غزالی

غزالی (۴۵۰-۵۰۵ ه.) اتباع را به‌اطاعت از سلطان می‌خواند به‌دلیل آنکه حکومت استوار ولو ظالم بهتراز هرج و مرج‌است. او میان منصب خلافت ومنصب حکومت یا کشورداری تفاوت می‌گذارد و می‌گوید خلیفه کسی است که به‌موجب «عهد» با مسلمانان پیشوائی آنان را احراز کرده است و از اینرو همهٔ اختیارت ازاو ناشی‌می‌شود. اما حکومت یاکشورداری به‌شهریاران یا سلاطین تعلق دارد که‌صاحبان شوکت یا نیروی مادی و درعین‌حال به‌خلیفه وفا دارند و این وفاداری را با قید نام او درخطبه و سکه ابراز می‌دارند. مسلمانان باید از چنین سلطانی اطاعت کنند حتی اگر ظالم باشد. بدین قرار واقع‌بینی سیاسی غزالی را به‌تعبیر نادرست حکم شریعت واداشته است. علت این طرز تعبیر غزالی را باید درشرایط و احوال سیاسی محیط و زمان او و تحولاتی که موجب تکوین آن شد یافت. در این زمان با روی کارآمدن

۱ــ رك: استاد دکتر حمید عنایت، نهادها واندیشه‌های سیاسی درایران و اسلام، ص ۱۲۶ به‌بعد.

سلاجقه (۴۳۲ هـ.) خلافت عباسیان بیش‌ازپیش روبه‌ضعف می‌رفت. درواقع‌از زمانی بسیار دورتر قدرت خلفا با سربرداشتن امراءکه در ولایات هوای استقلال پیداکرده بودند به‌انحطاط‌گرائیده بود. دراین احوال فقهای سنی می‌کوشیدند تاقدرت اینان‌را با توسل به‌تأسیس «امارت» توجیه کنند. امارت از جملهٔ مناصبی است‌که اختیارات آنها از خلیفه ناشی می‌شود و این اختیارات برحسب اینکه امارت از نوع «عامه» باشد یا «خاصه» وسیعتر یا محدودتر است. در اماراتی‌که امیر اختیارات خود را از روی رضای خلیفه احراز کرده باشد اگر قوانین شرع را رعایت‌کند و حقوق امت و حرمت مقام خلافت را پاس دارد، امارت او مجاز است. در پرتو همین اصل بود که ماوردی و دیگر فقهای سنی امارت آل بویه و غزنویان و سلجوقیان را معتبر می‌دانستند. حتی ابن‌جماعه (۶۳۹–۷۳۳) که شرح عقاید او خواهد آمد، نظریهٔ «امارت» را توسعه داد و نوعی از آن را مترادف با « خلافت » و نوعی دیگررا در ردیف «سلطنت و پادشاهی» توصیف‌کرد.

درچنین شرایطی‌طبیعی بودکه غزالی، که بیشتر به‌حال و مصلحت خلیفهٔ زمان خود نظر داشته است، درحالیکه مخالفان خلیفه به ویژه باطنیان فقدان پاره‌ای‌شرایط لازم را درخلیفه مجوز عصیان برضد وی‌می‌شمردند، بکوشد تا ضرورت‌آن شروط را نفی‌کند و درعین‌حال نشان دهدکه قدرت سلاطین سلجوقی‌که به‌ظاهر به‌خلیفه وفادار بودند ضامن بقای خلافت است. او با اشاره به‌مفاد این حدیث‌که «دین و دولت توأمانند» استدلال‌می‌کندکه دین‌به‌منزلهٔ «بنیاد» است‌وسلطان‌پاسدار آن. به‌تعبیری‌دیگر خلیفه ناگزیر باید قدرت را به‌کسی‌که واجد شوکت‌است بسپاردکه اونیز به‌نوبهٔ‌خود وفاداری به‌خلیفه را می‌پذیرد. اما به‌هرحال دراین تئوری این جعل حقوقی باقی‌است که صلاحیت نهائی با خلیفه است[1].

دراین جریان تطور عقاید درباب خلافت، حتی برخی‌از فقهای سنی وجودچند خلیفه را دریك زمان روا دانستند، بعضی براطلاق و بعضی دیگر مشروط براینکه در

۱ــ ر. ك: روزنتال، ص ۴۱–۳۹.

کشورهای اسلامی دور ازهم خلافت کنند[1].

نظریهٔ ابن‌جماعه

تا این زمـان فقهای سنی در عین توجیه حقانیت حکومت سلاطین ، صاحبان «نجدت» و قدرت، شأن خلافت و مقام خلیفه را نیز به‌عنوان رئیس جامعهٔ اسلامی محفوظ می‌داشتند . و معتقد به‌تابعیت ظاهری سلطان از خلیفه بودند. اما در پایان راه تطور عقاید اهل سنت درباب خلافت به‌نظریهٔ یکی از علمای سنی می‌رسیم که در این راه از پیشینیان خود فراتر رفته است و او بدرالدین ابن‌جماعه (۷۳۳-۶۳۹ه.) است که حتی حقانیت خلیفه‌ای را که به‌زور براین مسند قرارگرفته توجیه نموده و موضوع تحصیل قاهرانهٔ مقام خلافت را مطرح ساخته است. پیش‌از آنکه باز به‌طرز فکررشیدالدین درباب‌حکومت‌وماهیت مقام‌واقتدارسلطان پرداخته گردد عقایدابن‌جماعه به‌اختصار مرور می‌شود. او می‌گوید اگر فرمانرواکه از راه زور براین‌منصب دست یافته است قـوانین شریعت را نداند و حتی ظالم و فاسق و فاجر باشد باز باید ، به‌خاطر صلاح جامعه مسلمین، ازاو اطاعت کرد[2]. ابن‌جماعه تقریباً معاصررشیدالدین می‌زیست به‌این‌قرار کتاب خود «تحویرالاحکام فی‌تدبیرالاسلام» را زمانی نوشت که خلافت عباسیان در بغداد واژگـون شده بود (۶۵۶ ه.) و خلافتی هم کـه سلاطین مملوکی در مصر علم کرده بودند جز صورت ظاهری نبود. در چنین احوالی است که ابن‌جماعه برخلاف علمای پیشین سنی که می کوشیدند تا با به‌کاربردن «حیل» شرعی اصول خلافت را با شرایط زمان وفق دهند، بی‌محابا درخود آن اصول دست‌می‌برد.

عقاید ابن‌جماعه را درباره خلافت می‌توان با تلقی رشیدالدین ازمقام ایلخان که او را به‌عنوان رئیس واحد دینی- سیاسی یا صاحب حکومت دین و دنیا در نظر دارد مقایسه نمود، صرفنظر از اختلافی که میان این‌دو دربعضی اصول حکومت و از

۱ــ ر. ك: ابن‌خلدون، ۳۸۰/۱-۳۷۹ و روزنتال، ص ۳۲.

۲ــ ر. ك: پتروشفسکی، اسلام درایران، ص۱۶۶.

جمله در باب عدالت وجود دارد که بعداً شرح آن خواهد آمد. ابن‌جماعه کراراً لفظ سلطان و امام و خلیفه را به‌یك معنی به‌کار می‌برد. این را باید کوششی دانست در شناختن صلاحیت عالی برای فرمانروا به‌عنوان رئیس واحد حکومت دینی، اجتماعی و سیاسی درمورد «امت‌الاسلام»، حال کسی که قدرت عملی را درکشور در دست دارد هرکه باشد. او همچنین با مشروع‌دانستن حکومت کسی که فرمانروائی را با زور به‌دست آورده است، به تعبیر دیگر با بیان اینکه «قهر صاحب‌الشوکه» می‌تواند مجوز خلافت به‌شمار آید[1]، به‌آخر راهی رسیده است که غزالی درآن پیش رفته‌بود.

تعلق دین و دنیا به‌پادشاه در نظر رشیدالدین

با شرحی که گفته شد طبیعی است درحالی که مؤلفان و فقهای سنی قبل از رشیدالدین درتعبیر و تبدیل اصول شریعت درباب حکومت و خلافت تا به‌آنجا پیش رفته‌بودند که سلطان، امام و خلیفه را به‌جای هم و به‌معنی فرمانروا به‌کار می‌بردند[2] و لزوم شرایط مقرر برای احراز این منصب را صریحاً نفی‌کرده بودند ــ و به‌این‌قرار مسلمانان عملاً به‌حکومت سلطان به‌جای خلیفه تن می‌دادند ــ این وزیر ایلخان، پادشاه مسلمان ایران را «حضرت خلافت پناهی» و «پادشاه اسلام» بخواند و او را به‌عنوان «موطّد اساس اسلام و اسلامیان، مظهر شعار شریعت نبوی، محیی مراسم ملت مصطفوی، منبع زلال لطف یزدانی» توصیف کند و درواقع او را صاحب دولت دنیا و وارث حکومت دین، یا پاسدار شریعت و سیاست هر دو به‌شمار آورد، خاصه که در این زمان بساط‌خلافت پوشالی عباسیان نیز از بغداد برافتاده و دیگر موردی برای تابعیت ظاهری سلطان از خلیفه وجود نداشت و خلافتی هم که ممالیك مصر در قلمرو حکومت خویش و به‌خاطر مصالح سیاست خود برپاکرده بودند، گفته شد،

۱ــ ر. ك: استاد دکتر حمیدعنایت: نهادها و اندیشه‌های سیاسی درایران و اسلام، ص ۱۴۰-۱۳۸.

۲ــ ر. ك: روزنتال، ص۲۴۲، ح ۵۵.

مورد قبول ایلخان نبود. بعلاوه رشیدالدین نه به‌عنوان یك فقیه و عالم دین بلكه درمقام یك سیاستمدار و وزیر ایلخان یا دست‌كم یك‌تاریخ‌نگار مسلمان‌كه درخدمت دستگاه سلطان بوده است، سخن می‌گوید. به‌بیان دیگر درتعبیر طرزفكر رشیدالدین در باب سلطنت ایران و اعتقاد وی به‌خصوصیت آن به‌عنوان یك حكومت اصیل اسلامی می‌توان دیدكه او به‌عنوان یك مسلمان سنی شافعی هرچند در پی طرز فكر شیعه مبنی‌بر نفی خلافت سنی نمی‌رود، خلافتی را هم در عهد ایلخان نمی‌شناسد و در نتیجه حكومت دنیا و دین هردو را متعلق به‌پادشاه زمان و مخدوم خود ایلخان ایران می‌داند.

یك قرن بعد از دوره مورد بحث، ابن‌خلدون (۸۰۸، ۷۳۳ هـ.) مورخ نامدار عرب‌كه نظریهٔ سیر تاریخی مبنی‌بر تأثیر عوامل طبیعی درتكامل جامعه و تمدن‌را فرا آورده است نیز نظریهٔ خلافت را مطرح می‌كند. او ماهیهٔ حكومت روحانی را رد می‌كند و صریحاً خلافت را قدرتی غیرروحانی می‌داند كه پایهٔ اقتدار آن باید بر «شمشیر و قلم» باشدكه به‌ترتیب عبارتند از نیروی نظامی و سازمان‌كشوری[1]. وی بعداز آنكه خلافت را «جانشینی ازصاحب شریعت درحفظ دین وسیاست دنیا» تعریف می‌كند به‌بحث درتحول و تبدیل خلافت به‌پادشاهی می‌پردازد و می‌گویدكه در صدر اسلام نامی از پادشاهی درمیان نبود و خلفای راشدین ازآن دوری می‌جستند تاآنكه «عصبیت» عرب در زیر لوای دین متحد گردید، از این‌رو به‌كشورهای ایران و روم تاختند و سرزمین‌هائی راكه خدا به‌آنان ارزانی داشته‌بود مطالبه‌كردند وحق‌سلطنت را به‌زور باز گرفتند؛ و به‌این‌گونه خلافت به‌پادشاهی مبدل شد و در آغاز معنای خلافت از جهت دینی نیز در آن باقی بود اما به‌تدریج خلافت به عصبیت و قدرت مبدل گردید،تا آنكه یك‌سره به‌سلطنت محض تبدیل یافت. ابن‌خلدون وضع‌پادشاهان ایران را، كه امور سلطنت در معنی تماماً به‌ایشان اختصاص داشت اما تنها بنا به میمنت به‌اطاعت از خلیفه معتقد بودند، از این قبیل می‌داند[2]، و باز در تعریف

۱ـ پتروشفسكی: اسلام درایران، ص ۱۶۶.

۲ـ رك: ابن‌خلدون، ۳۷۶/۱ و ۴۱۱ـ۴۰۱.

پادشاه یا سلطان می‌گوید که سلطنت امری نسبی است میان دوطرف، از اینرومفهوم سلطان آن است که او را اتباعی باشد و رعایا گروهی را می‌گویند که زیر فرمان سلطانی به‌سر برند و صفت مشترکی را که موجب نسبت‌دادن سلطان به‌اتباع می‌شود «مملکت» می‌نامند.

در نظر رشیدالدین ایلخان ایران همانا «پادشاه اسلام» و حافظ ثغور دین‌است، همچنانکه حکومت دنیا رانیز دارد. این تعبیر رشیدالدین از پایگاه دینی سلطان ایران همان است که نظام‌الملك دربارهٔ پادشاه سلجوقی بیان کرده است[1].

نشانه‌ای از اعتقاد رشیدالدین به پایگاه روحانی و معنوی ایلخان به‌عنوان پاسدار دین مطالبی است که او از قول غازان‌خان نقل می‌کند. در جامع‌التواریخ می‌گوید که غازان‌خان قضاة و مشایخ و اهل علم و تقوی را نصیحت کرد که باید همه طریقه و سنت رسول (ص) را پیش گیرید و آنچه را وظیفهٔ شماست به‌جای آرید، دیگران را راه راست بنمائید و از فساد و ناراستی دوری جوئید» و هرچه در اصل شرع نباشد به‌سبب تأویل روا ندارند»[2] و اندیشهٔ خود را نیکوگردانید، ونیز گفت که باید تعصب نورزید حتی با سایر اقوام و اهل دیگر مذاهب» و اگر من چیزی خلاف شرع و عقل کنم مرا تنبیه و اعلام کنید[3]. نظرخواهی از علما از طرف تقریباً همهٔ کسانی که درباب‌تدبیرمدن وسیاست وممملکتداری قلم‌زده‌اند، ازنویسندگان‌پندنامه‌ها و مطالب حکمت‌آموز گرفته تا فقهایی که در مسألهٔ دین و دولت بحث‌کرده‌اند، به‌عنوان یك‌وظیفهٔ مهم فرمانروا تأکید شده‌است. چنین توصیه‌ای درنوشتهٔ ابن‌مقفع[4] و هم درنامهٔ پندآمیزطاهر به‌پسرش عبدالله‌آمده است[5] غزالی تصریح دارد که خلیفه

۱ـ رك: روزنتال، ص ۸۳.
۲ـ رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۱۹۸.
۳ـ همانجا، ص ۱۹۹.
۴ـ رك: روزنتال، ص ۷۰ و ۲۳۸.
۵ـ رك: ابن‌خلدون، ۶۱۱/۱ و ۶۲۳.

باید با علما مشورت کند[1] و ابن‌جماعه در فصل پنجم کتاب خود «تحریرالاحکام فی تدبیرالاسلام» که درباب حفظ احکام شریعت است، همکاری علما را برای امام وفرمانروا دراجرای وظایفشان ضروری می‌شمارد زیراکه عالمان دین مناصب شرعی‌را به‌کفایت عهده‌دار می‌گردند[2]. از فلاسفهٔ اسلام نیز ابن‌سینا در موضوع نظرخواهی خلیفه و فرمانروا درامور مربوط به «سیاست مدنیه» از «اهل‌المشوره» صراحت دارد[3].

پیوند دین و دولت درنظر رشیدالدین

تعبیر رشیدالدین از پایگاه دینی سلطان، علاوه‌بر تعلق حکومت‌دنیا به‌پادشاه، دو نکته دیگر را در تفکر سیاسی او درباره حکومت و پادشاهی می‌رساند که یکی پیوند دین و دولت و دیگری منشاء الهی مقام سلطنت است.

مطالبی که رشیدالدین از قول غازان‌خان درخطاب او به علما نقل می‌کند به رابطهٔ دین و دولت اشاره دارد، همچنان که توصیف او از پادشاه‌که وی را شعار شریعت نبوی، حضرت خلافت پناهی و حافظ ثغور دین توصیف می‌کند براین معنی صریح است[4]. این نحوهٔ تلقی از موقع پادشاه و سلطان، چنانکه گفته شد، در تاریخ شهریاری ایران و نیز دراندیشه‌های سیاسی دراسلام سابقه‌ای دیرین دارد. بیشترحکما و متفکران مسلمان به‌لزوم دینداری پادشاه تأکید کرده‌اند، چنانکه مصنف رساله‌ای به‌نام «آداب سلطنت و وزارت» ضمن برشمردن وظایف سلطان می‌گوید که چون او «بردیگران پادشاه شد و خلعت خلافت‌پوشید» باید‌که درایفای وظایف این‌مقام‌اهتمام کند و درآن کوشد تا «دولت را از دین حصنی سازد» و آن چنان است‌که پادشاه از

۱ـ رک: روزنتال، ص ۴۱. ۲ـ رک: همانجا، ص ۵۰-۴۸.

۳ـ رک: همانجا، ص ۱۵۵.

۴ـ مقایسه کنید بانوشتهٔ نخجوانی: دستورالکاتب، طبع علیزاده، ۳۷۴/۱ و ۳۷۷.

فرمان خدا و روش اولیای دین متابعت کند و نیز خلق درحریم مملکت او آسوده باشند[1] و نیز در سیاست‌نامه فصلی است «اندر بازنمودن احوال بدمذهبان که دشمن ملک و اسلامند» ، و پیداست که نظام‌الملک با مترادف‌ساختن دشمنی با ملک و با اسلام ، یگانگی دین و دولت را درنظر دارد[2]. او حتی از به‌کارگرفتن غیرمسلمانان («بدمذهبان») مانند یهودیان، مسیحیان ، روافض، قرامطه و باطنیان در دیوان نیز انتقاد می‌کند[3]. ابن‌خلدون هم در تعریف خود از سلطنت و کشورداری، منشاء ایجاد دولتهائی راکه برجهان استیلا می‌یابند و کشورهای عظیم و پهناور ایجاد می‌کنند اصول و عقاید دینی می‌داند و باز درفصلی از مقدمه‌اش[4] که درآن به‌اثبات نظرخود درناآشنائی طبایع تازیان باسیاست وکشورداری‌می‌پردازد، رابطهٔ حتمی دین ودولت را هم درنظر دارد.

منشاء الهی سلطنت

درباب منشاء الهی سلطنت و بیان رشیدالدین در این معنی، او علاوه‌برآنکه پادشاه را «سایهٔ لطف‌خدا» یا **ظِلّ‌اللّه فی‌الاَرضِیْن** و منظورنظر عنایت و تاییدخاص یزدانی توصیف می‌کند- و این‌همه نشانهٔ آنست که می‌کوشد تا ارتباط بی‌واسطهٔ‌مقام و اقتدار پادشاه را با ارادهٔ الهی اثبات‌کند- روایات تاریخی او نیز براین امر دلالت دارد: درنقل نصایح غازان‌خان به‌قضاة و مشایخ و زهاد و اهل علم، می‌نویسدکه او گفت: «حق تعالی مرا جهت آن پادشاهی داد و برسر خلق گماشت تا تدبیرکارایشان کنم و عدل و سویت میان ایشان نگاه دارم و برمن واجب‌گردانیدکه حق‌گویم وحق

۱ـ رساله «آداب سلطنت ووزارت»، پیشین، برگ ۲۷ الف و ب.

۲ـ رك: نظام‌الملك، سیرالملوك، ص ۲۳۶ ونیز روزنتال، ص ۸۳. منظور نظام‌الملك از «بد مذهبان» دراینجا روافض و باطنیانندکه دستهٔ اخیر مخالف سیاسی سلطان سلجوقی نیز بوده‌اند.

۳ـ رك: سیرالملوك، ص ۲۰۱ و روزنتال ص ۸۳.

۴ـ فصل بیست‌وششم (ابن‌خلدون، ۲۹۶/۱ به‌بعد).

کنم»[1]. این معنی یعنی پاسداری عدل و دادگستری همان است که در شریعت و اصول سیاسی اسلام نیز چون یکی از پایگاههای منصب خلافت برآن تاکید شده است[2]. در اینجا باز می‌توان به‌نظریهٔ ابن‌خلدون اشاره کرد که سیاست و پادشاهی را عهده‌داری امور خلق و خلافت از جانب خدا در میان بندگان او می‌داند و می‌گوید که خدا پادشاهی را به‌کسانی که دارای خصال نیکو و عصبیت باشند ارزانی می‌دارد[3].

نظریهٔ منشاء الهی سلطنت که با عقیدهٔ به‌پیوند دین و دولت ملازمه دارد در نوشته‌های حکمت‌آموز و تالیفات سیاسی در ایران و اسلام همواره تکرار شده است. طاهر در نامهٔ خود به‌فرزندش یادآور می‌شود که پادشاهی و «ملك» ویژهٔ خداست، آنرا به‌هر که بخواهد می‌دهد و از آنکه بخواهد باز می‌ستاند[4]. غزالی نیز در نصیحةالملوك می‌گوید که خدا دوگروه را برگزید و آنانرا بردیگران فضل نهاد: یکی پیامبران و دیگر ملوك را، و باوضع این مقدمه درپی اثبات آن است که مخالفت باملوك وسلاطین روا نیست و اطاعت از آنان واجب است[5].

تصور منشاء الهی برای مقام پادشاه و فرمانروا در میان مغولان در دوره امپراطوری هم به‌وجود آمده بود، زیرا ایجاد و ارادهٔ امپراطوری بزرگ مغول مستلزم آن بود که خان علاوه‌برقدرت مادی به‌نوعی نیروی معنوی نیز متکی باشد، از اینرو برای چنگیزخان مقامی روحانی و آسمانی قائل شدند، و با افسانه‌هائی که دربارهٔ

۱ــ رشیدالدین: تاریخ غازانی، ص ۱۹۸.

۲ــ رك: ابن‌خلدون، ۴۳۲/۱ به‌بعد.

۳ــ رك: همانجا، ۲۸۱/۱ــ۲۷۸. مقایسه کنید باسخن منقول ازغازان‌خان که «روزی به‌حضور امرا وبزرگان دولت فرمود که بهترین‌کارها که آدمی کند آن باشد که تخلق به‌خدا کند، خصوصاً پادشاهان را» (رشیدالدین: تاریخ غازانی، ص ۱۸۶).

۴ــ اشارهٔ به آیهٔ «تؤتی الملك من تشاء»، سورهٔ آل‌عمران، آیهٔ ۲۵. رك: ابن‌خلدون، ۶۱۴/۱ وروزنتال، ص ۷۵.

۵ــ غزالی: نصیحةالملوك، مجموعهٔ خطی کتابخانهٔ فاتح ترکیه، ش ۵۴۰۶، نسخهٔ عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۲۵۹۹ و ۲۶۰۰ وفیلم ش ۵۹، ص ۴۰ــ۳۹.

اجدادوی پرداخته گردید !این مقام برای خانواده و اعقاب او تثبیت شد. درجامع التواریخ شواهد زیادی براین امر وجود دارد، از جمله آنکه دربارهٔ چنگیز آمده است: «چون در ازل آزال خواست خدای تعالی چنان بوده که او پادشاه عالم شود» یا «بعداز خروج او عالمیان مشاهده کردند که به انواع تاییدات آسمانی مخصوص بوده»[1].

دادگستری: پایگاه خاص پادشاه

در اندیشهٔ رشیدالدین ، پادشاه با این مرتبه که با جمع حکومت دین و دنیا ـ بنا به ارادهٔ الهی و تـایید یزدانی ـ دارد، ازمسئولیت برکنار نیست، منتهی تنها در برابر مرجعی مسؤول است که اختیار و قدرت او و از آن ناشی گـردیده که همانا مقام الهی است. مهمترین وظیفهٔ پادشاه «رعیت‌داری» و «دادگستری» است که این دو از جهتی باهم ملازمه دارند یا در اصل یکی‌اند. درنظر رشیدالدین، همانطور که دربحث ازسیاست‌مردم‌داری‌وی گفته‌خواهدشد، مراقبت‌حدودملک‌داری، «دادگستری» و«رعایت رعایا» برپادشاه واجب و لازم است[2]. وظیفهٔ خاص سلطان درپاسداری عدل بارها در نظریات و تألیفات راجع به‌حکومت و سلطنت درمفهوم اسلامی آن عنوان‌شده‌است. درحکومت اسلامی مقام قضا یکی‌از پایگاههای خلافت است واین وظیفه‌را خلیفه‌خود برعهده دارد ، چنانکه خلفا در صدر اسلام خویشتن عهده‌دار آن می‌شدند[3]. در ایران پیش از اسلام نیز پادشاه پاسدار عدل بـود و قضاوت و سیاست‌کردن در اصل به‌او تعلق داشت. نظام‌الملک شرحی دارد دراین معنی که اگرکسی بی‌فرمان‌پادشاه به‌آنچه که خاصه به‌پادشاه تعلق‌دارد، یعنی قضا و سیاست، بپردازد، حتی درمورد بنده‌خود،

۱ـ رشیدالدین : جامع‌التواریخ (نقل‌از : بیانی، شیرین، بـررسی اوضاع اجتماعی ایران ازخلال جامع‌التواریخ: مجلهٔ بررسی‌های تاریخی ش ۳ سال پنجم، ص ۷۹-۷۵.

۲ـ رك: مکاتیب رشیدی، ش ۷، ص ۱۵.

۳ـ رك: ابن‌خلدون، ۴۳۶/۱.

اورا باید مجازات کرد ودراین باب حکایتی ازشاهان ساسانی نقل می کند[1]. نخجوانی نیز حکایتی منسوب به‌سلطان محمود غزنوی را در «دستورالکاتب» آورده است، که وقتی برادر سلطان غلامی را از آن خود رنجانید، «سلطان فرمود اگر سلطنت حق منست تو با تادیب غلام خود چه تعلق داری»[2]. بروظیفه پادشاه در دادگستری و توجه به‌حال خلق و نیز صلاحیت خاص او درامر قضا و سیاست - به‌مفهوم اجرای عدالت و مجازات- در نوشته‌های دیگر اندیشمندان هم تاکید شده است[3] ونیز حقوق پادشاه بررعیت‌راکه مهمترین آن لزوم اطاعت از پادشاه و بزرگداشت او و ادای مال و خراج است، برشمرده‌اند[4].

بنابراین، از آنجاکه درنظر رشیدالدین نیز عدل درکار حکومت و ملک‌داری ناگزیر است، جا دارد که این معنی در سیاست و اندیشه او مورد مطالعه‌ای دقیق‌تر قرارگیرد.

عدل در نظر رشیدالدین

رشیدالدین به ضرورت عدل تاکید دارد و این معنی را لازمهٔ حکومت و ملک‌داری می‌داند. او بارها به‌رابطهٔ عدل و رعیت‌داری تاکید می کند و ملازمهٔ این معانی را به‌صورت دایره‌ای نشان می‌دهد: می گویدکه پادشاهی حاصل نمی‌شود مگر با لشکر و لشکر را به‌مال توان جمع آورد و مال از رعیت حاصل می گردد و رعیت

۱- رك: نظام‌الملك: سیرالملوك، ص ۹۱.

۲- نخجوانی، دستورالکاتب، طبع علیزاده، ۱۷۳/۱.

۳- رك: روزنتال، ص ۴۹ و ۷۹.

۴- برای نمونه رك: ابن‌طقطقی ابوجعفر صفی‌الدین محمدبن علی بن طباطبا: تاریخ فخری، ترجمهٔ محمد وحید گلپایگانی، تهران، نشر کتاب، ۱۳۵۰، ص ۳۳ به‌بعد وآملی، شمس‌الدین محمدبن‌محمود، نفایس‌الفنون فی عرایس‌العیون، به‌تصحیح سیدابراهیم میانجی، جزء دوم، تهران، اسلامیه، ۱۳۷۹ ه. ق. ، ص ۴۳۸.

را نیز به‌عدل می‌توان نگاهداشت[1]، پس همهٔ آنچه که موجب آبادانی مملکت واصلاح حال مردم و حصول آمال است به‌عدل و رعیت‌داری باز می‌گردد و به‌این‌قرار درنظر او اهتمام دراین باب لازمهٔ سیاست مملکت‌داری و سبب دوام دولت وحکومت‌است[2]. اعتقاد رشیدالدین به ملازمه قدرت حکومت با لشکر، رعیت‌داری و عدالت مشابه نظریه‌ای است که مؤلف قابوسنامه در تألیف خود می گوید: کیکاوس دربیان‌وظایف وزیر می‌گوید که او باید پادشاه را وادارد تا در کار مردم توجه خاص کند، و می‌افزاید: «حکومت خوب بالشکر تأمین‌می‌شود، لشکر را با زر می‌توان‌نگاه داشت، زر از راه فلاحت حاصل می‌آید و فلاحت با دادن حق‌کشاورز به او یعنی با معدلت و نصفت حفظ می‌شود، پس عادل ومنصف باش[3] به‌عقیدهٔ روزنتال، این گفتهٔ کیکاوس که برو ابستگی مفاهیم قدرت حکومت، لشکر، ثروت، کشاورزی و عدالت تاکید دارد چیزیست که ابن‌خلدون احتمالاً نظریهٔ خود را در باب ظهور و افول محتوم دولت (کشور حاکم) برآن بنیادکرده است. ابن‌خلدون درمقدمهٔ خود بنیادکشور را بردو اساس حتمی استوار می‌داندکه اولین آن لشکر است که قدرت و «عصبیت» را تأمین می کند و دیگری پول یا ثروت که لشکر با آن نگهداشته می‌شود و بنابراین

۱ــ رك: مکاتیب رشیدی، ش ۲۲، ص ۱۲۰.

۲ــ نخجوانی همین معنی را چنین آورده است: «ضبط مملکت بی‌لشکر میسر نشود وازلشکر بی‌مال کاری نیاید ومال حاصل نشود مگر به‌عمارت وعمارت دست ندهد الا به عدل وسیاست.. اساس مجموع آبادانی ومملکت‌داری برعدل وسیاست‌است» (دستورالکاتب: طبع علیزاده، ۱۵۸/۱ وهمان‌کتاب نسخه سپهسالار، ص ۲۱۶). خواجه نصیرطوسی در نصیحت‌نامه خود به اباقا می‌نویسد که پادشاه باید تا «کم‌آزاری پیشه کند ونیکان و بیگناهان را نرنجاند.. دیگر درآبادانی سعی نماید تا مال بسیار بی‌ظلم و رنج مردم حاصل آید» (نصیحت‌نامه خواجه نصیرالدین براباقا: سرگذشت و عقائد خواجه نصیرالدین طوسی به انضمام بعضی‌از رسائل ومکاتبات وی، به‌اهتمام و نگارش محمد مدرسی، تهران، دانشگاه، ۱۳۳۵، ص ۵۰-۴۷).

۳ــ رك: روزنتال، ص ۸۰.

وسیله تأمین قدرت را برای حاکم فراهم می‌نماید[1].

خواجه‌نصیر نیز درباب لزوم معدلت می‌گوید که برپادشاه واجب است برحال رعیت نظر کند ودرحفظ قوانین معدلت به‌نهایت بکوشد زیرا که «قوام‌مملکت به‌معدلت بود»[2]. صفت عدالت در نظر رشیدالدین بزرگترین موهبت ملوك و حکام[3] و بهترین فضیلت اهل دولت است[4]. او اولین صفت لازم را برای حاکم عدل و راستی می‌داند که درطبع وی سرشته باشد تا «انصاف تواند داد و تواند ستاند»[5] و نیز فرزندان و گماردگانش راکراراً به‌عدل گسترش توصیه‌می کند[6]، به‌فرزندش عبداللطیف که حکومت اصفهان را داشت می‌نویسد: «باید که حدیقهٔ حکومت را به‌ازهار معدلت و انوار نصفت آراسته گردانی»[7] و به فرزند دیگرش جلال‌الدین حاکم روم تاکید سفارش می کند که «سعی کن که حق درمرکز خود قرار گیرد»[8].

نظررشیدالدین درباب‌لزوم عدل را می‌توان با عقیده فقهاومتفکران اسلامی‌نیز مقایسه کرد که شرط عدالت را برای خلافت و حکومت ضروری می‌دانند، چنانکه ماوردی و ابن‌خلدون دراین باره تأکید دارند[9]. و هم در نوشته‌های حکمت‌آموز و پندنامه‌ها موضوع لزوم‌عدالت پادشاه وحاکم کراراً آمده‌است که از آن‌جمله می‌توان به‌نظر ابن‌مقفع، ابویوسف، طاهر و کیکاوس مؤلف قابوس‌نامه در این باب اشاره

۱ــ رك: همانجا، ونیز ابن‌خلدون، ۳۷۱/۱.

۲ــ خواجه نصیرطوسی، محمدبن‌حسن: اخلاق ناصری، چاپ سنگی، ص ۳۶۶.

۳ــ رك: مکاتیب رشیدی، ش ۲۲، ص ۱۱۲ و ش ۲۷، ص ۱۴۸.

۴ــ رك: همانجا، ش ۴۹، ص ۳۰۷.

۵ــ همانجا، ش ۲۲، ص ۱۱۸.

۶ــ همانجا، ش ۲۰، ص ۷۴. ش ۲۱، ص ۸۱. ش ۲۷، ص ۱۴۸ و ۱۵۳ و ش ۴۹، ص ۳۰۸.

۷ــ همانجا، ش ۲۰، ص ۷۲.

۸ــ همانجا، ش ۲۱، ص ۸۱.

۹ــ رك: روزنتال، ص ۲۹ و ۲۳۶ وابن‌خلدون، ۳۸۰/۱.

کرد[1]، بخصوص نظر مؤلف قابوسنامه دراین‌باره که او هم به‌وابستگی مفاهیم اقتدار حکومت و پادشاه، نیروی نظامی، مالیه کشور و عدالت و ترتب این معانی تصریح دارد، جالب است.

غزالی نیز درپی بحث از حکومت دین ودنیا، امامت‌مبتنی‌برعدالت‌را برترین عبادات می‌داند[2]، و نیز در نصیحة‌الملوك با اشاره به‌حدیثی دراین معنی که عدل قوت سلطان و صلاح رعیت است،کسی را به‌جاه و پادشاهی سزاوارتر می‌داند که دل او جایگاه عدل باشد، و باز عدل ودین را درپادشاه علامت بقای‌شوکت‌او می‌شمارد[3]. جاحظ دربحث از لزوم عدالت درپادشاه از دادگستری شاهان قدیم ایران یاد می‌کند. درنظر نظام‌الملك نیز عدالت والاترین خصلت فرمانروای مسلمان است: عدل ونیکی همچون موازنه‌ایست برحکومت مطلقه و روزگار نیك آنست که درآن‌پادشاهی عادل باشد[4]. با رجوع به‌بحثی‌که درباب تطور مفهوم خلافت و حکومت اسلامی و بررسی جوانب آن از دیدگاه فقه سنی و حکمت اسلامی در آغاز این فصل شد، پیداست که متفکران ایرانی و اسلامی در بیان نظریه راجع به‌لزوم عدالت حاکم و تأثیر عدل در ثبات حکومت و دوام دولت ، همه اصول سیاسی اسلام یا آئین حکومت ایرانی را در نظر داشته‌اند ، همچنانکه احوال زمان ایشان نیز چنین تعبیری را از حکومت و پادشاهی- دست کم از جهت مطلق تئوری خلافت و حکومت در اسلام- هنوز اقتضا می‌کرده است.

نظریهٔ ابن‌جماعه

اما در پایان راه تطور عقاید در باب عدالت حاکم هم باز به‌نظریهٔ ابن‌جماعه

۱- رك: روزنتال، ص ۷۰-۷۹ وابن‌خلدون (برای نوشته طاهر به‌فرزندش عبدالله)، ۶۱۱/۱-۶۰۹.

۲- روزنتال، ص ۴۱.

۳- رك: غزالی، نصیحة‌الملوك، ص ۸۱-۸۰.

۴- رك: روزنتال، ص ۷۳-۸۱ ونظام‌الملك: سیرالملوك، ص ۶۱.

می‌رسیم. ابن‌جماعه چنانکه ذکر شد عقاید خود را در باب حکومت در مقام یك فقیه سنیٔ مطرح می‌سازد، منتهی اگر پیش از او علمای دین ـ حتی آن عده هم که لزوم بعضی شرایط را برای احراز خلافت نفی کرده بودند ـ کسی متعرض شرط عدالت نشده بود، ابن‌جماعه با مطرح‌ساختن اصل رضای به‌حکومت بد این عقیده‌را صریحاً عنوان می‌کند. نظرابن‌جماعه درنفی شرط‌عدالت نتیجهٔ طبیعی‌عقیدهٔ او به‌مشروعیت‌حکومت از راه زور است، زیرا چنانکه گفته شد او مقام امامی راکه علیه خلیفهٔ حاضر قیام کند و براو غلبه یابد، براساس قبول حق‌اقوی یا «قهرصاحب‌الشوکه»، معتبرمی‌داند و روشن‌است‌که دراین حال باتوجیه مشروعیت حق حکومت آن‌کس‌که دارای‌نیروی مادی بیشتر است، هرگونه شرط دیگری برای احراز این منصب نفی می‌شود.

عقیدهٔ ابن‌جماعه براینکه چهل سال ظلم سلطان بهتر از یك ساعت خودسری مردمان‌است، اصل‌رضای بِه‌حکومت بد را پایه‌گذاری می‌کند، پیش‌از ابن‌جماعه هم غزالی در «احیاءالعلوم» این نظریه را به‌نوعی عنوان کرده بود؛ براساس این عقیده ثبات حکومت‌که نتیجه اقتدار دولت است برهرج و مرج ترجیح دارد[1]. غزالی در «نصیحةُ الملوك» نیزهیبت‌وسیاست‌قاهرانه‌رادرپادشاه لازم‌می‌داند، چه‌درغیراین‌صورت مردم برهم ستم خواهندکرد زیراکه «خلق‌امروز نه‌آن‌خلق‌اندکه پیشتربودند»[2] واگر پادشاه‌ایشان ضعیف‌باشد ملك‌ویران خواهدشد، پس «جورسلطان به‌مثل صدسال‌چندان زیان ندارد‌که جور رعیت بریکدیگر»[3].

غیر از ابن‌جماعه نیز بعضی‌دیگر از مؤلفان اسلامی به نفی شرایط عدالت در خلیفه وحاکم نظرداده‌اند. قاضی‌ابوبکر باقلانی درکتاب خود «التمهید» می‌گویدکه خلیفه اگر فاسدبود، ظلم‌کرد واصول شریعت وحدود احکام اسلامی‌را مراعات ننمود خلع‌نمی‌شود بلکه‌باید اوراموعظه‌کرد. ونیزمحدث‌معروف «حافظ‌یحیی دمشقی‌نووی» که‌گفته‌اند شیخ دارالحدیث بوده‌است درشرح‌صحیح‌مسلم می‌نویسد: «خروج‌برخلیفه

۱ـ رك: روزنتال، ص ۴۴. ۲ و ۳ـ غزالی، نصیحة‌الملوك، ص ۶۸.

وحاکم وجنگ بااو به‌اجماع مسلمین حرام‌است اگرچه‌فاسق وظالم باشد»[1]. ابن‌جماعه هم به‌دنبال طرح نظریه خود در تجویز احراز منصب حکومت اسلامی از راه زور، می‌گوید که اگر این سلطان حتی قوانین شریعت‌را نداند وظالم و فاجر و فاسق باشد بازباید ازاو اطاعت کرد. به‌این‌قرار فقه‌سنی بانفی شرط عدالت‌حاکم درمرحلهٔ غائی به‌شناسائی غیرمحدود حق زورمند غالب انجامید[2].

ضرورت عدل

باتوجه به‌این‌تطورتاریخی عقایدسنیان راجع‌به‌خلافت وبه‌خصوص شرط‌عدالت حاکم که تا زمان ابن‌جماعه (۶۳۹-۷۳۳ هـ.) به‌نفی این‌شرط وتوجیه وجوب اطاعت از حکومت ظالم انجامید، این نکته بسی مهمتر می‌نمایدکه رشیدالدین، که معاصر ابن‌جماعه می‌زیسته است ، به‌لزوم صفت عدالت درپادشاه تاکید می‌نماید، درحالیکه او نیز مذهب تسنن داشته و هم وزیر ایلخان و در خدمت دستگاه حکومت بوده و ازینروبساکه باید تابع مقتضیات حال و زمان خود قرارمی‌گرفته است. او درنامه‌ای می‌نویسدکه «چون مرتبه بلندیافته‌ایم بایدکه به‌عروه وثقی عقل وحبل عدل متمسك باشیم»[3] عدل به‌اعتقاد رشیدالدین سبب‌ضروری‌حصول وحفظ دولت‌است، چه «ریاست ومهتری جز به‌دادگستری حاصل نگردد»[4].

۱- نقل‌از پتروشفسکی: اسلام درایران، ص ۴۷۰ (ازتوضیحات پایان‌کتاب‌که به‌قلم محمدرضا حکیمی است).

۲- درحالیکه مذهب شیعه برعکس با تاکید شرط عدالت‌حاکم و تجویز اجتهاد و وجوب مبارزه با ظالم مشرب‌آزادگی وپیکارجویی بوده‌است (ازسخنرانی استاد دکترحمید عنایت در دومین کنگرهٔ تحقیقات‌ایرانی، دانشگاه‌تهران، شهریورماه ۱۳۵۱- نقل‌از روزنامهٔ کیهان، شماره ۸۷۴۷، ۱۵ شهریورماه ۱۳۵۱-).

۳- مکاتیب رشیدی، ش ۵۱، ص ۳۱۵.

۴- همانجا، ش ۱۰، ۲۲ و ش ۲۰، ص ۷۰.

مفهوم عدل

درباب مفهوم عدل ملاحظه می‌شود که این معنی در نظر رشیدالدین قلمروی وسیع دارد: او عدل را درسه‌چیز واجب می‌داند: درمال، درکردار، و درگفتار[1]. عدل را درمال، انفاق وعطا به‌مستحقان می‌داند، درمعنی عدل درگفتارمفهومی ازشجاعت اخلاقی‌را درنظر دارد[2] وعدل درکردار را به‌فضایل‌نفسانی وکارهای نیک تعبیرمی‌کند. وهم دراین معنی به‌فرزندش توصیه می‌نماید که باید رعایا را درپناه حمایت‌خودگیری و دربهبود حال‌ایشان به‌کوشی، درکارهای خدا تقصیرنکنی وازحد نگذری که‌هرکاری را میانه‌ای هست ومیانه‌روی درکارها به‌غایت پسندیده‌است[3]. این همان‌معنای ظاهر کلمهٔ عدل‌است[4]. رشیدالدین همچنین دوری‌جستن ازبسیاری صفات ناپسند چون‌کبر وغضب و قهر ومکر و دروغ وبخل وطمع وحرص وحسد و ریا وجفا را برای‌ملوک وحکام از ابواب‌عدل شمرده‌است: فرزندش شهاب‌الدین حاکم خوزستان را به‌رعایت این‌معنی می‌خواند وکسی‌را به‌عدالت موصوف می‌داند که صفات‌حلم وعفو و صدق و زهد وسخا وشجاعت وامانت واخلاص وعفاف وریاضت و حیا و تواضع و وفا در او

۱ــ ر. ك: همانجا، ش ۲۵، ص ۱۱۳ــ۱۱۲.

۲ــ چنین‌عدلی آنست که «زبان‌را معیارصدق و میزان راستی‌سازی، و از آنچه نباید گفت ساکت‌گردی و درآنچه بباید گفت خاموش نباشی وهیچ کس را ثنا ومحمدت وستایش و منقبت نگویی الا بدان‌قدرکه سزاوارباشد» (همانجا، ص ۱۱۳).

۳ــ ر. ك: همانجا، ص ۱۱۴.

۴ــ مؤلف رسالهٔ «آداب سلطنت و وزارت» درتعریف عدل آنرا به‌عام وخاص تقسیم کرده‌است: عدل خاص برای سلطان در پاك‌داشتن نفس است، اما عدل عام آن است‌که در جمع مال (مالیات) از راهی‌که شرعی‌مجاز شمرده‌است سعی‌گردد و درآمد آن‌نیز در وجه شرعی خرج‌شود، دست زورمندان ازضعفا کوتاه‌گردد، از اشاعهٔ ظلم پرهیز شود و مهمتر از همه بایدکه حکم پادشاه مطابق فرمان الهی باشد (برگ ب تا ۳۱ ب).

جمع باشد[1].

مقایسهٔ نظر رشیدالدین باعقیدهٔ ابن‌سینا و خواجه‌نصیر

این نظر رشیدالدین در باب عدل با نظر رائج در میان فلاسفهٔ اسلامی مانند ابن‌سینا و نیز متفکران اسلامی ازقبیل خواجه‌نصیرطوسی، تفاوت‌دارد: خواجه نصیر عادل‌کسی را می‌داندکه چیزهای نامتناسب و نامتساوی را مساوات می‌دهد. او در فصلی ازکتاب اخلاق‌ناصری[2] بعداز آنکه می‌گوید لفظ عدالت مبنی‌است از مساوات و «عدالت و مساوات مقتضی نظام مختلفاتند»[3] عدالت را در اموری‌که مقتضی نظام معیشت است و اراده را درآن مدخلی‌باشد، برسه‌نوع می‌داند: اول آنچه مربوط به اموال وکرامات است، دوم آنچه راجع به‌معاملات و معاوضات است و سوم «آنچه تعلق به‌قسمت اموری داردکه تعدی‌را درآن مدخلی‌بود چون تأدیبات و سیاسات»[4]. او می‌نویسد حفظ عدالت درمیان‌خلق بی‌سه‌چیز صورت نپذیردکه عبارتنداز ناموس[5] الهی وحاکم انسانی و دینار[6] وباز می‌گویدکه عادل عدالت را اول در ذات خویش و سپس در شرکاء خود از اهل مدینه به‌کار می‌بندد، و از ارسطو نقل می‌کند که «عدالت جزوی نبود از فضیلت بلکه همهٔ فضیلت بود با سرها و جورکه ضد

۱ـ مکاتیب رشیدی، ش ۲۲، ص ۱۱۵.

۲ـ فصل‌هفتم از قسم‌دویم (مقاصد) ازمقالهٔ اول، ر. ك: خواجه‌نصیر طوسی، محمدبن حسن، اخلاق ناصری، چاپ‌سنگی،ـ، ص ۱۴۸ به‌بعد.

۳ـ همانجا، ص ۱۴۹، ۴ـ همانجا، ص ۱۵۰.

۵ـ خواجه‌نصیر درمعنی کلمهٔ ناموس می‌گوید که‌آن دراصطلاح ارسطوتدبیر وسیاست بود وآنچه‌بدان ماند (ر. ك: همانجا، ص ۱۵۳). ومی‌نویسد: «پادشاه‌عادل حاکم بسویت باشد.. وخلیفه ناموس الهی‌بود درحفظ مساوات» (همانجا، ص ۱۵۶).

۶ـ ر. ك: همانجا. خواجه‌نصیر می‌گوید که «دینار عادل و متوسط است میان خلق» (همانجا) زیراکه واسطهٔ معاملات واز اسباب تعاون و معیشت است.

اوست جزوی نبود از رذیلت بلکه همهٔ رذیلت بود باسرها»:[1]. او همچنین درفصلی دیگر ازکتاب خود[2] درشرح عدالت و اسباب و اقسام آن می‌گویدکه شرط اول معدلت‌پادشاه آن باشد که اصناف خلق را با یکدیگر «متکافی» دارد. اجتماع معتدل به‌تکافی چهار صنف است: اول اهل قلم که «قوام دین و دنیا به‌وجود ایشان بود»[3] دوم اهل‌شمشیر، سوم‌اهل‌معامله وچهارم اصل‌مزارعه. شرط‌دوم آنست که‌مرتبهٔ هرکسی ازاهل جماعت («مدینه») را برقدر استحقاق واستعداد معین نماید. شرط سوم آن‌است که سویت‌را میان‌ایشان‌درقسمت‌خیرات‌مشترك، بااعتباراستحقاق واستعدادشان رعایت‌کند، وچون ازقوانین عدالت فارغ‌شود بایدکه احسان‌کند[4].

ابن‌سینا نیز دربحث از وظایف «سائس» یعنی کسی که «سیاست‌مدینه» یا ادارهٔ سیاست مملکت را برعهده دارد به‌منش شخصی اوکه همانا «اخلاق و عادات» است نظر می‌نمایدکه آن باید به «عدالت» انجامدکه عبارت از اعتدال («وساطه») است و این به‌تفوق مطلق فرمانروا درقلمرو خود می‌رسد. هدف‌عدالت متوجه‌تساوی وتعادل است‌که این به‌رفاه فرد و جامعه و جلوگیری ازتجاوز و بی‌عدالتی مربوط می‌شود. به‌این‌قرار ابن‌سینا درتعریف عدالت آنرا مجموعی ازعناصر سه‌گانهٔ خرد، میانه‌روی و مسك نفس وبالاخره نجدت می‌داند[5].

اثر عدل

دربارهٔ اثرعدل رشیدالدین می‌نویسدکه نتیجهٔ برکت آن درجهان شایع‌است[6]. او اولین‌اثر عدل‌را درکار حکومت- بقای‌ملك و دوام دولت می‌داند زیراکه به‌اعتقاد

۱- همانجا، ص ۱۱۵.   ۲- فصل‌چهارم ازمقالهٔ سیم: درسیاست ملك و آداب ملوك.

۳ و ۴- ر. ك: همانجا، ص ۳۷۱-۳۶۶.

۵- مکاتیب رشیدی، ش ۲۲، ص ۱۱۵.

۶- همانجا، ش ۲۰، ص ۷۴.

وی بارگاه شهریاران و درگاه ملکداران برپایهٔ عدل وانصاف استواراست وهرپادشاه وفرمانروا راکه دولتی پایدار بایسته‌است، حکومت‌را برپایه نصفت ومعدلت نهاده و به‌یقین دیده‌است که «ظلم موجب هلاك ملك‌است وعدل دلیل بقای‌نام»[1]، و در اثبات سخن‌خود این حدیث را نقل می کندکه ملك باکفر بماند اما باظلم نپاید[2]، پس ملك به‌عدل پایدار است. درهمین معنی غزالی می گویدکه هرگاه سلطان جورکند ناایمنی پدیدآید وهمان حدیث‌را درتایید سخن‌خود می‌آورد[3] وهم نظام‌الملك با استناد به‌این حدیث می گویدکه رضای حق‌تعالی ازپادشاه به‌عدل‌گستری او درمیان‌خلق بسته‌است که بقای ملك نیز به‌آن است[4]. خواجه نصیر می‌نویسدکه اهل عقل و تمیز حکمت و عدالت‌را ازشرایط استعداد حکومت می‌شناسند چه این‌فضیلت سبب ریاست و سیادت حقیقی‌است. می گوید: اگرسیرت صاحب دولتان‌را «نظامی‌باشد واعتبار عدالتی‌کنند دولت‌ایشان مدتی‌بماند والا به‌زودی م‌لاشی شود»[5]، و می افزایدکه «گفته‌اند عمارت دنیا به‌عدل مدنی‌است وخرابی دنیا به‌جور مدنی»[6].

عدل در نظر رشیدالدین لازمهٔ آبادانی‌کشور و رونق خزانهٔ پادشاه است: در ستایش غازان‌خان می‌نویسدکه او روزی به‌امراء وبزرگان دولت فرمودکه اگر مارا میل به‌مال وبذل و عطااست بایدکه عدل و راستی کنیم، چه‌خاصیت عدل آن است‌که خزانه پرشود وهرگزکاستی نگیرد[7]. به‌پیوستگی این معانی یعنی‌عدل، رونق خزانه و آبادانی‌کشور درنظر رشیدالدین قبلاً اشاره‌گردید. نخجوانی نیز با نقل همین مطلب

۱ــ همانجا، ص ۷۵.

۲ــ «الملك یبقی مع‌الکفر ولایبقی مع‌الظلم» (همانجا).

۳ــ ر. ك: غزالی: نصیحة‌الملوك، ص ۴۱ و ۶۲.

۴ــ ر. ك: نظام‌الملك: سیرالملوك، ص ۱۷.

۵ــ خواجه‌نصیرطوسی: اخلاق ناصری، ص ۳۶۵.

۶ــ همانجا، ص ۱۵۴.

۷ــ ر. ك: رشیدالدین: تاریخ‌غازانی، ص۱۸۷ــ۱۸۶. مقایسه‌کنید بانوشتهٔ‌نخجوانی: دستورالکاتب، طبع‌علیزاده، ۱۸۰/۱.

که آنرا به‌اردشیر بابکان نسبت می‌دهد، نتیجه می‌گیرد که «اساس مجموع آبادانی و ملک‌داری برعدل وسیاست‌است»[1]. بعضی دیگر از مؤلفان هم دربحث ازتدبیر مدن و سیاست ملک‌داری براین‌امر تاکیدکرده‌اند: در ارشاد الزراعه می‌بینیم که انوشیروان به‌عامل خود درناحیه‌ای نوشت که اگر درآن ولایت یك قطعه زمین نامزروع ماند او را بردار خواهدکرد وحکمت این‌کار آن بودکه «فایدهٔ پادشاه ازخراج باشد و خراج وقتی بسیار شودکه مملکت‌آبادان‌بودوآبادانی نشود الابه‌زراعت» وتا با رعایا مدارا وشفقت نکنند زراعت میسرنگردد[2].

«اگرشاه را داد آئین بود کشاورز را بیل زرین بود»[3]

رشیدالدین عدل را موجب طاعت رعایا، آرامش ملک و بقای دولت می‌داند. درنامه‌ای به‌فرزندش عاقبت‌کار سلاطین بی‌داد را باسرانجام ملوك معدلت‌شعارمقایسه می‌کند و اورا هشدار می‌دهدکه از این معنی پندگیرد[4]. عدل در نظر او مایهٔ امن و فراغ ونعمت و راحت‌است، احوال تاریك مملکت به‌انوار معدلت روشنی می‌گیرد و مایهٔ فتنه و انقلاب ازعالم به‌واسطه آن زوال می‌پذیرد[5] برپایه همین اعتقاد است‌که رشیدالدین به‌فرزندش‌که حکومت‌نواحی انطاکیه‌را داشت توصیه می‌کندکه یاغیان‌را به‌قید اطاعت به‌بند طاعت درآورد[6].

درغایت امر، درنظر رشیدالدین گذشته ازتأثیر عدل درکار ملك ثبات‌حکومت

۱ـ نخجوانی (شمس‌منشی) : دستورالکاتب فی‌تعیین‌المراتب، نسخه خطی کتابخانه مدرسه‌عالی سپهسالار، ش ۲۷۷۳، ص ۲۱۶.

۲ـ هروی: ارشادالزراعه، به‌اهتمام محمدمشیری، تهران، دانشگاه، ۱۳۴۶، ص ۲۴.

۳ـ نخجوانی، دستورالکاتب، طبع علیزاده، ۱۷۱/۱.

۴ـ مکاتیب‌رشیدی، ش ۲۷، ص ۱۴۷. در این‌باره مؤلف نفائس‌الفنون می‌نویسد: «قوام سلطنت به‌معدلت بود» (آملی، ۴۳۲/۲) ونیز در رسالهٔ «اخلاق سلطنت» آمده است که «ملك بی‌عدل پایدار نماند» (برگ ۵ الف).

۵ـ مکاتیب رشیدی، ش ۴۹، ص ۳۰۶.

۶ـ همانجا، ش ۱۰، ص ۲۲.

و دوام دولت، نفس این معنی مایهٔ سعادت آدمی است، چنانکه می گوید: «سلوهٔ روح و عمدهٔ فتوح و نصاب زندگانی و سرمایهٔ شادمانی عدل است»[۱].

مفهوم ایرانی حکومت و سلطنت

رشیدالدین حکومت ایران‌را وارث پادشاهی قدیم این ملك می‌داند و چنانکه گفته‌شد ایلخان‌را «پادشاه اسلام» و درعین‌حال «خسرو ایران و وارث ملك کیان»[۲] می‌نامد و می گوید که عهد دولتش «مغبوط و محسود ادوار وعهود دارا و اردوان و افریدون و نوشیروان بود»[۳].

علائق ملی رشیدالدین همه جا در نوشته‌هایش نمودار است. در شرح به‌تخت نشستن اولجایتو، آنرا با تاجگذاری جمشید، شاه افسانه‌ای وباستانی ایران، مقایسه می کند:

«جمشیدوار شاه نشست ازفراز تخت — بربسته آدمی و پری‌پیش او میان»

«درخدمتش نشسته وبرپای صف‌زده — میران‌کاردیده و شاهان کامران»[۴]

قلمرو سلطنت ایلخان در نظر رشیدالدین نه یك «اولوس»[۵] مغولی، بلکه

۱ـ همانجا، ش ۲۱، ص ۷۸. ۲ـ مکاتیب رشیدی، ش ۲۶، ص۱۴۱.

۳ـ رشیدالدین، جامع‌التواریخ (طبع کاترمر): ص۸. ۴ـ همانجا، ص ۲۴.

۵ـ نزد مغولهای قدیم، همه دسته‌ها وجوامع ایلی و خاندانها از نظر اطاعت از یك رئیس، به‌نام «اولوس» یا «ملك‌ـملت» خوانده می‌شدند. به‌این‌قرار «اولوس» برای‌مغولهای صحراگرد یك مفهوم دموگرافی نیز داشته‌که بیشتر معنی جمعیت وملت را می‌داده است و در بعضی موارد هم می‌توان آنرا به‌معنی املاك موروثی دانست. در اصل لغت اولوس بمعنی «مردم» و «مردمی‌که وابسته به‌یك‌ملك موروثی می‌باشند» و «ملتی که تشکیل یك‌حکومت را داده‌اند» می‌باشد (ر. ك: ب. ولادیمیر تسف، نظام اجتماعی مغول «فئودالیسم خانه به‌دوشی» ترجمهٔ شیرین بیانی، تهران، نشر کتاب، ۱۳۴۵، ص ۱۶۰ـ۱۵۹).

«ملك کیان» و کشور ایران یا «ممالك ایران»[1] است که فراخنای ولایاتش «از سرحد آب آمویه تا تخوم روم واز آب جون تا اقاصی مصر»[2] است. همین اندیشه بود که اساس و مایهٔ سیاست رشیدالدین قرارگرفت و او که وفادار به‌آئین ملکداری شاهان قدیم ایران ومجذوب سیاست‌وزیرانی چون بزرگمهر بود، دراحیای شیوهٔ‌مملکت‌داری آنان کوشید.

درنوشته‌های رشیدالدین می‌توان دید که او ایلخان اولجایتو را «شهنشاه» و «شهنشاه اسلام»[3] می‌خواند و با به‌کاربردن این عنوان میراث پادشاهی ایران‌را همراه باحکومت اسلامی به‌مخدوم خود متعلق می‌دارد. این ازآثار تحولی بودکه به‌تداول عنوان «شاهنشاه» درایران اسلامی انجامید: پیش از دوره موردبحث القاب تشریفاتی رسماً رواج یافته‌بود: معروف‌است‌که درحکومتهای اسلامی اول‌بارحمدانیان ازخلیفه لقب یافتند[4]. باز به روایتی عضدالدولهٔ بویهی نخستین فرمانروا بودکه در اسلام

۱ــ مکاتیب رشیدی، ش ۲۶، ص ۱۴۴.

۲ــ همانجا، نیز ر. ك: ش ۷، ص ۱۶ و ش ۱۳، ص ۳۴.

۳ــ همانجا،ش ۳۰، ص ۱۶۹ از جامع‌التواریخ (طبع کاترمر)، ص ۱۴ــ۱۰.

۴ــ شیعی مذهب و از دودمان حمدان‌بن‌حمدون ازقبیلهٔ بنی‌تغلب بودند. خلیفه المکتفی باالله، عبدالله بن‌حمدان را ولایت موصل داد (۲۹۲ هـ.) و بعد از او فرزندش ابومحمد حسن، که ابتدا به‌نیابت‌پدر حکومت می کرد، دولت خودرا درشمال عراق بنیادنهاد وموصل را پایتخت ساخت (۳۱۷ هـ.): خلیفه‌عباسی المتقی باالله او را ناصرالدوله وبرادرش علی را سیف‌الدوله لقب‌داد (۳۳۰ هـ.). به‌سال ۳۳۴هجری‌حمدانیان به‌سرداری سیف‌الدوله به‌شمال آمدند وحلب و حمص را در شام ازنایب «اخشیدیان» مصر گرفتند. سیف‌الدوله فرمانروای حلب بنیان‌گذار حکومتی‌شدکه تاسال ۳۹۴ هجری به‌شمال شام برجای‌بود، اما بعدازآنکه معزالدولهٔ‌دیلمی بغداد را تصرف کرد (۳۳۴هـ.) به‌ضدیت باحمدانیها برخاست وناصرالدوله راخراجگزار خویش ساخت. معزالدوله وسیلهٔ خویشان خود برکنارومحبوس شد (۳۵۶هـ.) و دو سال بعد از آن جان سپرد. پس او نیز یك چند حکومت داشت (تا ۳۸۱ هـ.)، اما جانشین دوم وی سعیدالدوله (۳۸۱ تا ۳۹۲ هـ.) به‌نام فاطمیان مصر حکومت می کرد تا

عنوان «شاهنشاه» یافت[1].

→ سرانجام به‌سال ۳۹۴ هجری حمدانیان تسلیم آل‌بویه و فاطمیان شدند. (ر.ك: فریدوجدی، محمد، دائرةالمعارف القرن (به‌عربی)، طبعةالرابعه، دائرة معارف‌القرن العشرین، ۱۳۸۶ ه. ق. (۱۹۶۷ م))، ص ۵۸۳. بروکلمان تاریخ ملل و دول‌اسلامی، ص ۲۰۸–۲۰۷. حتی، تاریخ عرب، ص ۵۸۷).

۱ــ آل‌بویه فرزندان ابوشجاع‌بویه بودند که او در دستگاه‌سامانیان خدمت می‌کرد اما مدعی بودکه نسب به‌شاهان ساسانی می‌برد. سه‌پسر بویه به‌نامهای احمد، علی و حسن به‌سوی جنوب رفتند واصفهان وشیراز و پس‌از آن ولایت فارس‌راگرفتند (۳۲۳ ه.) و طی ده سال بعد از آن ولایات خوزستان و کرمان را به‌تصرف درآوردند و شیراز را پایتخت دولت خودساختند. باتسلط روزافزون امرا بردستگاه خلافت و وضع نابسامان بغداد، مستکفی خلیفه عباسی از احمد استمدادکرد و او توانست باغلبه برامراء وارد بغدادشود (۳۳۴ ه.) و خلیفه منصب امیرالامرائی ولقب معزالدوله به‌او داد. احمد خواست تا نام وی‌را درخطبه و سکه با نام خلیفه بیاورند، و یك‌سال بعدازآن مستکفی را ازخلافت برداشت ومطیع‌را به‌جای او نشاند (۳۳۵ ه.). مطیع و جانشینان او مانند الطائع بالله و القادربالله هم دست‌نشاندهٔ آل‌بویه بودند. برادران احمد یعنی علی وحسن نیز به‌ترتیب لقب عمادالدوله و رکن‌الدوله یافتند. بعضی مورخان بویهیان را اولین کسانی می‌دانندکه در تاریخ اسلام عنوان «سلطان» یافته‌اند، اما این‌نظر ظاهراً صحیح نیست چه‌به‌طوری‌که سکه‌های به‌دست‌آمده معلوم‌می‌دارد به‌عنوان «امیر» یا «ملك» که القاب تشریفاتی‌نیز چون معزالدوله، عمادالدوله و رکن‌الدوله به‌آن اضافه شده‌بود اکتفاکردند، منتها ازآن زمان بودکه لقب‌های مطنطن باب شد. بعد از آنکه میان بازماندگان برادران بویه اختلاف افتاد عضدالدوله پسر حسن دیلمیان را ازکف افراد خانواده بیرون‌کرد و به‌حکومت خود درآورد (۳۵۶ ه.). چنانکه‌گفته شد عضدالدوله را نخستین فرمانروا دانسته‌اندکه دراسلام عنوان «شاهنشاه» یافت بعداز او (از ۳۷۲ هجری به‌بعد) میان فرزندانش باز برسر جانشینی اختلاف افتاد تا محمود سبکتکین قلمروحکومت آنان‌را متصرف‌شد (ر. ك. بروکلمان، ص ۲۱۱–۲۱۰ و حتی، ص ۶۰۶–۶۰۴). (بعضی نیز گفته‌اندکه نخست محمود غزنوی عنوان «سلطان» را به‌جای امیر برای‌خویش به‌کاربرد و «نخستین کسی‌که در اسلام خود را سلطان خواند محمود بود و بعد از او سنت گشت» ←

در مقایسهٔ نظر رشیدالدین در جهت توجه به آئین حکومت ایرانی با نوشتهٔ شاهزادگان، وزیران، دبیران و صاحبان‌مناصب دیوانی که درباب رسم وراه‌ملکداری قلم زده‌اند، می‌توان دیدکه دراین نوشته‌ها از شاهان ایران‌باستان به‌خصوص شاهان ساسانی به عنوان نمونه یاد شده است. این شیوه از تحریر ابن‌مقفع و در نوشته‌های حکمت‌آمیز ابن‌قتیبه ، جاحظ و بیهقی گرفته تا غزالی نمایان است. سراسر پنجاه فصل کتاب سیاست‌نامهٔ نظام‌الملک نیز پرازحکایاتی است که قهرمانان‌آن غالباً شاهان بزرگ ایران پیش‌از اسلام و نیز خلفای مسلمان، امرا و سلاطین‌اند . ابن‌جماعه هم در ستایش از عدل کراراً حکمت و حدیث‌را درقالب عبارات پندآمیز نقل کرده و باز به‌تأثیر ازهمین‌سبك از«خسروان» یا دیگرشاهان غیرمسلمان نمونه‌هایی آورده‌است[1].
ابن‌خلدون در بحث از لزوم به‌کار رفتن سیاست در اجتماع بشری، آنرا به‌دونوع: سیاست شرعی وسیاست عقلی تقسیم می‌کند واین نوع اخیر را نیز بردوگونه می‌داند که درنخستین آن‌که متضمن خیر و صلاح جامعه است مصالح مردم اصولاً مراعات می‌شود و مصالح پادشاه به‌ویژه درآن است‌که کشور او ازثبات و سلامت بهره‌مند باشد. ابن‌خلدون اضافه می‌کند که این سیاست به‌ایرانیان اختصاص‌داشت و متکی‌بر

(نظام‌الملك، سیرالملوك، ص ۶۱). اما بنابه‌شواهد معتبر، اول‌بار فرمانروایان سلجوقی‌لقب سلطان را رسماً داشته‌اند.) (حتی، ص ۶۰۵.)

محمود غزنوی (۳۹۰ تا ۴۲۲ ﻫ.) به‌ویرانگن بتخانه‌ها وحامی اسلام معروف‌شد. او از اولین کسانی است‌که در اسلام عنوان «غازی» یافته‌اند. این لقب‌را درسال ۳۹۲ هجری به‌او داده‌اند و بعدها عنوان همه‌کسانی شدکه باکفار نبرد می‌کردند. فاتح غزنوی که سنی بود و بربویهیان شیعه غلبه یافت اسماً از قادر خلیفهٔ بغداد (۳۸۱-۴۲۲ ﻫ.) اطاعت‌می‌کرد که لقب یمین‌الدوله به‌او داد. محمود و جانشینانش به‌لقب امیر یا سالارکه برسکه‌های خود نقش می‌زدند اکتفا کردند. به‌گفتهٔ برخی‌مورخان اول‌بار محمود درتاریخ اسلام‌عنوان‌سلطان یافت اما از سکه‌هائی که به‌دست آمده است برمی‌آیدکه نخست سلجوقیان این عنوان را رسماً داشته‌اند. (ر. ك: حتی، ص ۵۹۶-۵۹۷ و ۶۱۰).

۱- ر. ك: روزنتال، ص ۵۰، ۶۸-۷۰، ۷۵ و ۸۱.

روش حکمت بود[1].

از وفاداری رشیدالدین به‌آئین‌قدیم حکومت ایرانی و علاقهٔ او به‌حفظ‌قومیت ملی نشانه‌های دیگری نیز می‌توان دید : بیزاری از عناصر مغول و فاتحان بیگانه همه‌جا درنوشته‌های وی نمایان‌است. او درشرح اوضاع اجتماعی زمان‌خود ازترکها و مغولها یعنی عناصر مهاجم چون عامل ظلم و ناراستی و نابسامانی یادکرده وآنها را درواقع منشاء و حامی فساد دانسته‌است، در جامع‌التواریخ که یك تألیف تاریخی نیمه رسمی است و رشیدالدین آنرا به‌فرمان غازان و تشویق جانشین او اولجایتو فراهم آورده‌است این‌طرزفکر گهگاه وآن‌هم درپیرایه خودرا می‌نماید؛ امارشیدالدین در نامه‌هایش صراحت بیشتری دارد و آنجا این عقیده را به‌وضوع بیان می‌نماید و به‌صراحت ازترکها و درواقع ازمغولان[2] همچون آفت امن و رفاه عامه یاد می‌کند. او می‌گوید‌که لشکریان‌مغول در ولایاتی‌که در راه ییلاق و قشلاق آنهاست «بی‌راهی می‌کنند و به تغلب دیها و رعایا به دست فرو می‌گیرند»[3]، و در شرح نابسامانی اوضاع اقتصادی و رواج رباخواری و سفته‌بازی می‌نویسد: «کسانی‌که دراین‌مدتها زر به‌سود می‌دادند اکثرمغول و اویغور بودند»[4]، ونیز جاعلان اسناد ملکی وکسانی که قباله‌های نادرست می‌ساختند هریك «به‌حمایت مغولی و قوی دستی می‌رفتند وبا مردم منازعت می‌کردند»[5]. او درجائی به‌فساد ترکان و تجاوز آنان به‌رعایا درموقع نزول به‌خانه‌های ایشان اشاره دارد[6]، و درجای دیگر از بی‌توجهی حکام‌مغول به‌امر

۱ــ ر. ك. ابن خلدون، ۶۰۸/۱.

۲ــ ارتباط قوی عناصر ترك ومغول سابقا دربحث از جریان تعارض سیاسی گفته شد.

۳ــ رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۳۰۲.

۴ــ همانجا، ص ۳۱۸.

۵ــ همانجا، ص ۲۴۰.

۶ــ ر. ك. همانجا، ص ۳۵۹–۳۵۸. دربارهٔوضع بد روستائیان‌بم وکرمان‌رشیدالدین می‌نویسد: «پای گریزشان‌بسته، بساط انبساطشان درنورد دیده وپردهٔ ناموس وننگشان دریده» (مکاتیب، ش ۵، ص ۱۱).

اداره و بی‌تفاوتی و بی‌کفایتی آنان در کار سازمان‌دادن و تدبیر مملکت و حکومت یاد می کند[1]. این طرز فکر رشیدالدین دربارهٔ عناصر ترك و مغول ممکن است الزاماً دلیلی‌قاطع وصریح برمیهن‌پرستی او نباشد. اما درجریان‌تعارض دوطرز زندگی‌متضاد و دومشی سیاسی متفاوت، ضدیت او باشیوه و رفتار امرای صحراگرد وحکام‌مغول، هواداری او را از آئین حکومت ایرانی می‌رساند. در بیان نابسامانی وضع اداره و خاصه امر قضا و افتادن این کارها درکف افراد ناشایست، شرح می‌دهد که علما و رجال کاردان به‌تدریج از آن مناصب کنار رفتند، اما «وزرا و حکام تاریك‌دست از ایشان باز نمی‌داشتند»[2]، و این ایرانیان همواره درتلاش بودند تا شأن و اعتبار اهل قلم، قضاة وعلمامحفوظ‌ماند و «بدان‌واسطه یعنی‌قضاةبزرگ معتبر برقراربمانند»[3]. شهامت و صراحت رشیدالدین در بیان این معانی بس ستایش‌انگیز است، خاصه اگر درنظر آیدکه او تاریخ خودرا در دوره‌ای تألیف کردکه هنوز بسیاری‌از امرای مغول درکار دولت نفوذ داشتند واینان خودرا وارث و پاسدار نظام صحراگردی و بقایای امپراطوری بزرگ می‌دانستند، به‌علاوه رشیدالدین نیز خود وزارت ایلخان را داشت و به‌این واسطه از قیود ملاحظات سیاسی و رعایت جانب گروههای صاحب نفوذ در «درگاه» ـ یعنی عناصر ترك و مغول ـ و فرصت‌طلبی‌های مخالفان و رقیبانش‌که در پی دست‌آویزی برای نابودساختن او بودند، فارغ نمی‌توانست بود.

***

در مقایسه‌کلی عقایدرشیدالدین درباب حکومت وملکداری باآنچه پیشینیان او دراین باب نوشته‌اند ملاحظه می‌شودکه نظریات وی دراین خصوص اصول تازه‌ای را دربرندارد: مقاله‌های سیاسی و نوشته‌های حکمت‌آمیزکه متفکران، سیاستمداران وصاحبنظران درسیاست مدن وآئین مملکت‌داری برجای نهاده‌اند، سراسر همه‌حاکی از طرزتفکر مشابهی است. از میان این نوشته‌ها می‌توان ازنامهٔ معروف طاهر سردار

۱ـ رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۳۳۸.   ۲ و ۳ـ همانجا.

ایرانی به‌فرزندش عبدالله‌طاهر[1]، «نصیحة‌الملوك» غزالی[2]، «سیاست‌نامه» نظام‌الملك[3] وبعضی نوشته‌هاورسائل خواجه‌نصیرطوسی که‌ضمن‌بحث نیز به‌بیشتر آنهاکراراً اشاره گردید، یاد نمود.

نظام‌الملك وزیر باتدبیر ملکشاه سلجوقی‌نیز همانطورکه‌گفته شد نمایندهٔ اهل قلم و صاحب‌منصبان دیوان وطرفدار سیاست مرکزیت‌بود واز سنت مرکزیت خواهی پادشاهی قدیم ایران‌که سیاست دستگاه‌خلافت نیز شد سخت دفاع می‌کرد. او حتی دولت‌را صاحب ومالك عالیجاه واصلی تمام‌اراضی می‌دانست وباتمایلات‌تجزیه‌طلبی خوانین محلی و نیز ترتیب اقطاع‌که استقلال رأی ونافرمانی امرا و حکام را تسهیل می‌کرد به‌شدت مبارزه می‌نمود[4]. مقبولیت و تأثیر سیاست نظام‌الملك در زمان خود او چنان بودکه رشیدالدین خـود ازضبط و ترتیبی که در دولت ملك‌شاه و وزیر با تدبیر او برقرار بوده‌است سخن می‌گوید[5].

ویژگی سیاست رشیدالدین

اما درحالیکه درتمام نوشته‌های پیشینیان رشیدالدین نظریه اصلی هماناعقیده

۱ـ ر. ك: ابن‌خلدون، ۶۰۹/۱ به‌بعد.

۲ـ ر. ك: غزالی، نصیحة‌الملوك، پیشین وترجمه انگلیسی‌این‌کتاب:

Ghazali's book of Counsel for kings, Trans. by F. R. C. Bagley, Oxford University Press,-.

۳ـ ر. ك: نظام‌الملك، سیرالملوك، پیشین.

۴ـ ر. ك. پتروشفسکی، کشاورزی...، ۵۰/۲.

۵ـ برای‌مقایسه اندیشه رشیدالدین با عقاید مشابه ازجمله ر. ك. (مقالهٔ) علیزاده در مقایسه نظام‌الملك، رشیدالدین ومحمد نخجوانی براساس نوشته‌هایشان:

A. A. Ali-Zadeh; Nizām – al-Mulk, Rashid ad – Din and Mohammed Nakhchivāni (in russia), C. A. J.; Vol. XIV (1970), No. 1-3, PP. 14-39.

به‌قدرت مطلق سلطان است. و فکر لزوم یك سیاست عادلانه وصحیح مالیاتی وتوجه به‌احوال خلق به‌صورتی کلی مطرح‌است، درسیاست رشیدالدین، چنانکه ازنوشته‌های او برمی‌آید، توجه به‌معیشت مردم و رفاه عامه بخصوص کشاورزان که مالیات‌دهندهٔ اصلی و «خزینهٔ دخل» پادشاه و حکومت‌اند[1]، جای خاصی دارد. درنتیجه او به‌امر احیای اقتصادی وافزایش تولید زراعی که باغلبهٔ مغول به‌انحطاط گرائیده بود توجه می‌کند. به‌طورکلی سیاست رشیدالدین ناظر به‌اصلاح همهٔ شؤون حکومتی و اداری و تأمین رفاه عامه است، و دراین سیاست- مسألهٔ اقتدار وثبات حکومت و دوام دولت حاکم با بهزیستی وسعادت فردتابع ارتباط ناگسستنی‌دارد.

به‌این‌قرار عقاید رشیدالدین درباب سیاست وآئین ملکداری که به‌صورت منظم طبقه‌بندی و مدون نگردیده بلکه به‌طور پراکنده درنوشته‌ها ومؤلفات متعدد او بیان شده‌است، دقیقاً نه درسبك ونه درمحتوی با آنچه‌که مؤلفان پیش‌از او، ازدیوانیان و غیرآنان ، و بخصوص نظام‌الملك ، بیان داشته‌اند یکی نیست ، مضمون کتاب نظام‌الملك درباب طرزکار دستگاه مالیه، مستوفیان و محصلان مالیاتی، درخصوص عدالت و در دیگر موضوع‌ها با عقاید رشیدالدین دربارهٔ این مطالب که خاصه در مکاتیب او بیان شده است تفاوت دقیق دارد. مقایسهٔ این‌دو طرزتفکر و درنحوهٔ‌بیان وشناخت ویژگیهای هریك ونیز بررسی ماهیت ومنشاء تفاوتهائی که میان‌آنهاوجود دارد، هرچندکه موضوعی‌است دقیق و جالب اما خارج از زمینهٔ اصلی بحث حاضر است، و از اینرو به‌آنچه‌که ضمن شرح‌عقاید رشیدالدین بیان‌گردید دراین‌باره اکتفا می‌شود.

ازنظر شیوهٔ تحریر و طرزبیان عقیده نیز رشیدالدین برخلاف نظام‌الملك‌عادت به‌اثبات واسناد نظریه‌های‌خود بارجوع به‌امثلهٔ تاریخی وذکر نمونه‌ها وشواهدواقعی ندارد[2] .

۱ــ ر. ك: مکاتیب رشیدی، ش ۲۲، ص ۱۱۹.

۲ــ ر. ك: پتروشفسکی، طرزفکر رشیدالدین درباب‌حکومت، پیشین. برای‌سبك‌تألیف رشیدالدین ر. ك: شهیدی، سبك آثارفارسی خواجه‌رشیدالدین، پیشین، ص ۲۰۲–۱۸۳.

طرز فکر سیاسی رشیدالدین و نحوهٔ توصیف او از نابسامانی اوضاع مملکت و احوال مردم و نیز عقایدش درباب طریق اصلاح کارها مورد توجه ارباب قلم، سیاستمداران مورخان و مؤلفان بعد از وی قرار گرفت و حتی از اینان عده‌ای در طرح و شرح مطالب همان طرز بیان و شیوهٔ نگارش او را به کار بردند. نمونهٔ بارز این امر کتاب دستورالکاتب نوشتهٔ محمد نخجوانی است که بخش عمده‌ای از آن[1] تقریباً تحریر دوباره‌ای است از حکایات چهل گانهٔ تاریخ غازانی رشیدالدین.

۱ـ نخجوانی، دستورالکاتب (فصل دوم از ضرب دوم از مرتبهٔ اول قسم اول در نصیحت ـ)، طبع علیزاده، ۱/۳۷۴-۱۴۹.

فصل پنجم

سیاست اصلاحی غازان‌خان و وزیر او رشیدالدین

طرح اصلاحات برای رهایی از بحران اقتصادی ـ سیاسی

مقارن جلوس غازان‌خان به سلطنت و وزارت‌یافتن رشیدالدین ، نابسامانی اوضاع ایران به‌منتهادرجه رسیده بود. فساد اداری و بحران عظیم اقتصادی که پیش از هرچیز نتیجهٔ بی‌اعتنائی حکام مغول به‌امر اداره و عدالت و رفتار غارتگرانهٔ قوم مهاجم بود، حکومت ایلخان‌را تهدید به‌زوال می‌کرد. به‌علاوه بدی وضع مالیهٔ کشور و از بین‌رفتن منابع درآمد دولت به‌وخامت اوضاع می‌افزود . بنابراین یك تجدید سازمان کلی در ادارهٔ مملکت ضروری بود.

غازان‌خان برای رهایی از بحران سیاسی واقتصادی درپی چاره‌جویی برآمد و برنامه‌ای برای اصلاحات‌اساسی طرح شد که بخشی از آن در دورهٔ کوتاه سلطنت این ایلخان (۷۰۳-۶۹۴ هـ.) اجراگردید. برای‌تأمین این منظور، غازان‌خان بیش‌ازهرچیز خود را ناگزیر دیدکه با بزرگان ایرانی یعنی اهل قلم و اعیان و روحانیون مسلمان رابطهٔ‌نزدیك برقرارسازد و همکاری آنان را در اجرای سیاست خود جلب نماید. این

ایلخان باقبول اسلام ومذهب‌رایج آن‌زمان یعنی تسنن ، پس‌از هفتادسال این آئین را دین رسمی کشور اعلام کرد. دربررسی تحولات‌این دوره دیده‌می‌شود که‌عامل دینی، یعنی گرویدگان ایلخان به‌اسلام وحمایت او ازین‌دین درپیشرفت سیاست وی سهم اساسی داشته است.

غازان‌خان ضمن جلب حمایت اریستوکراسی مسلمان ایرانی درصدد برآمدکه قوانین حاکم برروابط اجتماعی وحکومتی‌راکه همان مقررات «یاسا»[1] بود با موازین اسلامی منطبق سازد. بنابراین یکی از خصوصیات بارز سیاست داخلی غازان‌خان هماناکوششی است‌که او به‌منظور سازش‌دادن بین یاسای مغولی و فقه اسلامی به‌کار می‌برد[2]، ونمونهٔ آن فرامینی است‌که ازطرف این ایلخان برای‌اصلاح امر قضا و ثبت معاملات واعتبار اسناد ملکی صادرگردیده است[3]. دراین فرامین وضع بعضی‌مقررات مانند قراردادن مرور زمان سی‌ساله برای دعاوی ملکی به‌فرامین چنگیزخان وهم به تایید و تسجیل قضاوت و فقهای اسلام مرجوع ومستندگردیده است.

به‌خاطر همین اصلاحات است‌که غازان‌خان درمیان ایلخان مقامی ممتاز دارد و مورخان اورا برای تمایلی‌که به‌انجام اصلاحات داشته‌است، ونیز شیوه سازنده‌اش درکار حکومت ومملکت‌داری ستوده‌اند.

همان‌طورکه اشاره شد، اساس سیاست غازان‌خان برمرکزیت حکومت، احیای اقتصاد ملی وکشاورزی و تأمین رفاه‌مردم استوار بود و همین خصوصیات است‌که

۱ــ درنزدمغولان «یاسا» عبارت ازفرامین ومقررات وضع‌شده ازطرف خان‌بود. یاسای چنگیزخان معروف است که نسخه‌هایی از آن را به‌خط و الفبای اویغور و به‌زبان مغول می‌نوشته‌اند و ضبط می‌کرده‌اند و هنگام جلوس خان جدید یا اعزام لشکر برابر آن رفتار می‌نموده‌اند . مغولان همچنین سخن فرمانروایان خود چنگیزخان و اخلاف او را ضبط می‌کرده‌اند و آن‌را به‌نام ترکی بیلیك (حکمت و معرفت) تعلیم می‌داده‌اند. نیز برای کلمه «یاسا» رجوع کنید به: کاترمر، ص clxix-clx ، ح ۲۴۲.

۲ــ ر. ك: پتروشفسکی، کشاورزی..، ۱۸۱/۱:

۵ــ ر. ك. رشیدالدین؛ تاریخ غازانی، ۲۱۷ به‌بعد.

دورهٔ سلطنت اورا به‌عنوان مرحله‌شروع عصرجدیدی درتاریخ ایران بعدازمغول، یعنی دوره‌ای که در آن تمایل به‌مرکـزیت غلبه‌دارد، ممتاز می‌سازد. انتخاب رشیدالدین فضل‌الله به‌وزارت‌ایلخان نیز پیش‌از هرچیز به‌خاطر عملی‌ساختن این‌سیاست‌مرکزیت بوده است . غازان‌خان رشیدالدین را مدبر و سیاستمدار باکفایتی تشخیص داد که هوادار چنین سیاستی‌است و می‌تواند اصلاحات موردنظر وی‌را عملی‌سازد وباهمکاری بزرگان واهل قلم ایرانی، نظام اداری قـدیم ایران را احیاءکند و اقتصاد کشور را به‌حال رونق بازآورد. مهمتر ازهمه، غازان‌خان‌می‌خواست با تأمین‌مرکزیت وتثبیت قدرت حکومت، موجبات دوام دولت ایلخانی‌را فراهم سازد.

رشیدالدین: طراح اصلی سیاست اصلاحی

رشیدالدین نابسامانی وضع کشور را در دوران شش ایلخان پیش از غـازان شرح می‌دهد و تدابیری را کـه برای اصلاح آن اتخاذ گـردید بیان می‌کند[1]. او در جامع‌التواریخ فکر اصلاحات این‌دوره و شیوه‌هایی راکه دراین راه به‌کار بسته شد به‌غازان‌خان نسبت داده‌است[2]، اما باتوجه به‌اینکه این تألیف‌او یك کار تاریخ‌نگاری رسمی‌است‌که وی آن‌را به‌امر غازان‌خان فراهم آورده و به‌ایلخان تقدیم نموده‌است، نباید انتظار داشت‌که رشیدالدین درآنجا این اصلاحات را حاصل رأی و تدبیر خود بشمارد، منتها بامطالعهٔ مؤلفات دیگر او ونیز بامراجعه به‌نوشته‌های مورخان، خاصه مؤلفان هم‌عصر وی‌که به‌واقعیت امر آگاه‌بوده و به‌نقش عمدهٔ این‌وزیر و سیاستمدار نامی درتدبیر و اجرای اصلاحات دورهٔ غازان‌خان اشاره نموده‌اند، معلوم می‌شود‌که رشیدالدین طراح اصلی این سیاست و بارزترین نماینده آن بوده است بخصوص با مطالعه «مکاتیب‌رشیدی» یعنی‌مجموعهٔ‌نامه‌هایی‌که رشیدالدین به‌فرزندان وگماردگان خود در ولایات ونیز به‌علما ومشایخ زمان‌نوشته و حاوی اندیشه‌ها وتدابیر اصلاحی

۱ــ ر. ك. «جامع‌التواریخ» و بخصوص بخش «تاریخ غازانی» آن.

۲ــ ر. ك: کاترمر، ص ۸۰ــ۶۲.

وی درهمهٔ زمینه‌های اجتماعی وخاصه درامر اداره و حکومت است، تردید نمی‌توان کرد که اصلاحات دورهٔ غازان‌خان تاحد زیادی حاصل ابتکار این وزیر با تدبیر بوده است. «کارل‌یان» درمقدمه‌ای[1] که بربخش تاریخ غازانی کتاب جامع‌التواریخ نوشته است، اصلاحات اداری و اجتماعی زمان وزارت رشیدالدین را حاصل اندیشه او می‌داند؛ و نیز یکی از علمای معاصر رشیدالدین در تقریظی که بربعضی مؤلفات او نوشته است ، می‌گوید: «بیمن رای و رویت و حسن تدبیر آن وزیر صاحب قران.. عرصهٔ مملکت از طاعنان یاغی و مفسدان باغی خالی شد.. ممالك شورندهٔ عالم ضبط پذیرفت و عرصهٔ خراب جهان عمارت یافت»[2].

به‌شرحی که‌گذشت، اساس اصلاحات دورهٔ غازان‌خان را باید دراندیشهٔ‌سیاسی و تدبیر مملکتداری رشیدالدین یافت‌که اصول عمده‌آن عبارتنداز: لزوم اتخاذ سنت حکومت ایرانی- یعنی مرکزیت سیاسی- به‌عنوان اساس حاکمیت و قدرت ایلخان، احیای اقتصاد وکشاورزی و بهبود وضع مالیه‌کشور (که به‌این‌منظور در درجه اول سبك‌کردن بار مالیاتها و تجدید فعالیت تولیدی و تقویت بنیهٔ مالی‌کشاورزان که مالیات‌دهندهٔ عمده بودند ضرورت داشت)، تجدید سازمان اداری مملکت و اصلاح ادارهٔ امور عمومی و نصب مأموران کشوری وعاملان صالح و با کفایت و بالاخره مبارزه با تمایلات‌گریز از مرکز عناصر نظامی- قبیله‌ای و خودسری امرای محلی و سران قبایل صحرانشین مغول وترك.

موضوع مبارزه با تمایلات‌گریز ازمرکز در دوره غازان‌خان قبلاً بیان گردید واینك به‌شرح اصول‌دیگر سیاست‌اصلاحی این ایلخان و وزیر او رشیدالدین‌فضل‌الله پرداخته می‌شود.

۱ـ ر. ك: رشیدالدین، تاریخ غازانی، مقدمه (ص xi).

۲ـ از «صورت خط قاضی کرمان»، رشیدالدین فضل‌الله همدانی، کتاب سلطانی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ‌نور عثمانیه (ترکیه)، ش ۳۴۱۵، عکس کتابخانهٔ مرکزی‌دانشگاه‌تهران برگ ۱۱۷ ب.

احیای اقتصاد کشور

احیای اقتصاد کشور از اصلاحات بنیانی دوره مورد بحث به‌شمار می‌آید.

در دهه‌های هشتم و نهم قرن هفتم هجری حکومت ایلخانی ایران با بحران اقتصادی عظیمی روبرو شد به‌طوری‌که در سالهای اخیر این دوره اقتصاد کشور به نازلترین حد انحطاط رسید. این وضع از عواقب هجوم ویرانساز مغول و نتیجه متلاشی‌شدن نظام تولید کشاورزی و هم براثر سیاست مالیاتی فاتحان بود.

رشیدالدین تصویری کلی از خرابی وضع کشور به‌دست داده است و در شرح کشتار و تاراج مغول در ممالک مغلوب می‌نویسد: «به‌وقت استخلاص ولایتها و شهرهای معظم بسیار خلق ولایات باطول و عرض را چنان قتل کردند که بنادر کسی بماند»[1]، و دربارهٔ آثار خرابی هجوم مغول که در زمان او هنوز باقی بوده است می‌گوید: «از شهرها و دیههاء خراب که خلق مشاهده می‌کنند زیادت از آنست که حصر توان کرد برجمله اگر از راه نسبت قیاس کنند ممالك از ده یکی آبادان نباشد و باقی تمامت خراب»[2].

فتوحات مغولان را نمی‌توان فقط یك‌پدیدهٔ خارجی در تاریخ ایران شمرد بلکه هم از نوع کشورگشائی‌هائی بوده است‌که براثر آن تبدلات عمیقی در اقتصاد و سازمان اجتماعی ممالك مفتوح پدید می‌آید. اما تنها علت سقوط اقتصادی ایران در این دوره خرابیهای ناشی ازحملهٔ مغول نبود بلکه عوامل دیگری هم به‌تداول آثار آن کمك کرد؛ از آن جمله بود لشکرکشی‌های تنبیهی ایلخان به نواحی مختلف که برای مطیع ساختن حکام نافرمان و مدعیان حکومت صورت می‌گرفت. بنابراین فتح ایران به‌دست مغول به صلح پایدار و قطع تهاجمات منتهی نگردید. سپاهیان مغول در لشکرکشیهای پراکنده که برای مطیع ساختن شورشیان صورت می‌گرفت نواحی را غارت و خراب می‌کردند و خطر تاراج و تخریب مزارع و از دست‌رفتن محصول و دام

---

۱ و ۲ـ رشیدالدین، تاریخ‌غازانی، ص ۳۵۰.

وآزار وقتل واسارت و بیگار رعایا وسیلهٔ صحرانشینان مغول همواره روستائیان را تهدید می کرد. علت‌دیگر انحطاط کشاورزی عبارت‌بود ازغلبهٔ دامداری صحرانشینی برنظام سنتی تولیدکشاورزی ایران‌که برپایهٔ فعالیت رعایای ساکن‌دهات قرارداشت. دامداری صحراگردی‌مغول‌که برپایهٔ‌کوچ واستفاده ازمراتع طبیعی سرراه استواربود موجب ازبین‌رفتن مراتع‌ومزارع‌می‌شد ولشکریان‌صحراگرد مغول‌که همراه‌دامهایشان حرکت می کردند مزارع را پایمال می‌ساختند یا گله‌های خود را در کشتزارها می‌چرانیدند. به‌این‌قرار غلبهٔ عنصر صحرانشین مغول وترك وسیادت بزرگان‌نظامی-قبیله‌ای‌که سیاست داخلی ایلخانان نخستین‌هم متمایل به‌حمایت ازایشان بود،موجب رکودکشاورزی وغلبهٔ نظام دامداری صحراگردی در اقتصاد ایران شد.

براثر عواملی که یادشد و همچنین در نتیجهٔ سیاست مالیاتی شش ایلخان نخستین،که مبنی‌بر وصول مال و خراج از رعایا به‌نسبتی بیش‌از حد توانائی آنان بود، سقوط اقتصادکشور تسریع گردید و تولید کشاورزی و درنتیجه حقوق دیوانی مأخوذ از زمین ومحصول زراعی به‌شدت نقصان‌یافت. مؤلف «نزهةالقلوب» درشرح راجع به «بلاد عراق‌عرب»[1] می‌نویسدکه حقوق دیوانی آنجاکه وقتی ازسه‌هزارتومان (سی‌میلیون دینار) تجاوز می‌کرد، دراین زمان به‌سیصد و چند تومان رایج رسید و حتی «ازآن نیز به‌سبب ظلم حکام منکسر گردید»[2]، او می‌افزاید که «اکنون چون حکام‌را اهتمام به‌آبادانی ولایت نمانده‌است»[3] ناگزیر عوایدآنجا تا به‌این حد تنزل

۱ــ عراق عرب از ولایات یا «ممالك» غربی ایران بودکه رشیدالدین حدود آن را «ازحدحلوان تا قادسیه واز تکریت تا بصره» می‌گوید (مکاتیب رشیدی، ش ۱۴ ص۳۵) ومستوفی درباره آن می‌نویسد: «درمسالك‌الممالك آمده‌که عراق‌عرب را دل ایران شهر خوانده‌اند.. حدودش تا بیابان نجد و دریای‌فارس و ولایت‌خوزستان وکردستان ودیاربکر پیوسته‌است طولش ازتکریت تا عبادان صد وبیست وپنج فرسنگ وعرض از عقبهٔ حلوان تا قادسیه‌محاذی بیابان‌نجد هشتادفرسنگ، مساحتش‌باشد ده‌هزارفرسنگ» (مستوفی، نزهةالقلوب، ص ۳۰) وازجملهٔ شهرهای‌آن بغداد، بابل، حله، حلوان، خانقین، مداین، نهروان و واسط را نام می‌برد (همانجا، ص ۵۰ــ۳۷).

۲ و ۳ــ همانجا، ص ۳۰.

کرده است. دراین احوال بعضی چاره‌جوئی‌ها برای اصلاح وضع اقتصاد ومالیه کشور نیز چون به‌ریشه اصلی بحران توجه نداشت فایده‌نکرد. ازجملهٔ این تدابیر می‌توان انتشار «چاو» (اسکناس) را در زمان ارغون‌خان (۶۹۰ - ۶۸۳ ه.) ذکر نمونه‌که به توفیق‌نیجامید و خود بحران را تشدید نمود وحتی مقدمهٔ شورش‌ها و تشنجاتی شدکه زمینه‌را برای روی‌کارآمدن غازان‌خان درسال ۶۹۴ هجری فراهم‌کرد[۱].

سیاست احیای اقتصادی کـه در دورهٔ سلطنت غازان‌خان طرح و اجراء شد پیش‌از هرچیز به‌ترویج کشاورزی، افزایش‌تولیدزراعی وبهبود وضع روستائیان‌توجه داشت. هرچندکه بعداز خرابی ناشی از حملهٔ مغول اقتصاد ایران در دوره ایلخانان هرگز به‌رونقی‌که پیش از آن داشت نرسید اما در نتیجهٔ سیاست غازان‌خان و تدبیر وزیر او رشیدالدین یك‌دورهٔ رونق‌نسبی اقتصادی پدیدآمدکه آثار آن حتی در زمان دو ایلخان بعدی باقی‌بود. ازنظراهمیت وتأثیر عمده‌ای‌که برنامهٔ احیای‌اقتصادی در تحولات دورهٔ موردبحث داشته‌است در اینجا این موضوع باتفصیل بیشتری بررسی می‌شود، عناصرعمده‌این‌سیاست عبارت‌بود ازتوسعه وترویج کشاورزی وبرقرارساختن دوبارهٔشیوهٔ قدیم‌تولیدزراعی درکشور ازطریق‌پایان‌دادن به‌غلبهٔ دامداری‌صحرانشینی برکشاورزی روستائیان ثابت‌مکان.

***

سیاست احیای‌اقتصادی‌دورهٔغازان‌خان در درجه‌اول ناظر به‌ترویج کشاورزی، افزایش محصول و بهبود وضع روستائیان بود. مقدمات پیشرفتی راکه دراین دوره دراقتصاد وکشاورزی مملکت پدید آمد عوامل‌زیر فراهم نمود:

۱- قرارگرفتن رهبری سیاسی در دست جناحی‌که نماینده منافع اهل قلم و صاحب‌منصبان ایرانی، روحانیون مسلمان ونیز اقلیتی ازبزرگان صحرانشین بودکه ازتثبیت میزان مال وخراج هواداری می‌کرد.

۲- اصلاحات مالیاتی ودیگر اصلاحات اداری واجتماعی‌که هدف آن بهبود

۱- ر. ك: اشپولر، رشیدالدین- سیاستمدار و عصر او، پیشین.

وضع روستائیان بود وبرای احیای کشاورزی، افزایش درآمد مالیاتی وتثبیت وضع حکومت ضروری می‌نمود.

۳ــ محدودشدن بهرهٔ مالکانه اراضی دیوانی ، یعنی سهم توأم دولت از این اراضی بابت بهرهٔ مالکانه ومالیات.

۴ــ ترمیم وتوسعهٔ شبکهٔ آبیاری که بیشتر در زمان غازان‌خان و جانشین وی اولجایتو صورت گرفت[۱].

ترویج کشاورزی

دراین میان، تحولی که در ماهیت‌امر سیاسی بود اما تأثیر عظیم‌اقتصادی‌داشت همان غلبهٔ تمایل به‌مرکزیت‌سیاسی واحیای آئین‌قدیم حکومت‌ایرانی بودکه درزمینهٔ اقتصادی به‌صورت رونق دربارهٔ کشاورزی در روستاها نمودار شد. اصلاحات مالی ناظر به‌تعدیل مالیاتها و حذف عوارض مکرر وغیرموجه و نیز تثبیت میزان مال و خراج بود . به‌علاوه بهرهٔ مالکانه نیز تعدیل و تثبیت شده، و به‌ویژه به‌بهبود حال زارعان املاك دیوانی توجه‌گردید، زارعان گریخته به‌روستاهایشان بازگردانده شدند و امرا ولشکریان صحراگرد ازتعدی به‌کشاورزان منع شدند.

برای احیای مزارع دیوانی، این اراضی را به‌افراد واگذارکردند، در این‌باره دریرلیغ غازان‌خان تصریح شده‌است‌که: «اکثر مواضع دیوانی که‌مصلحت وضروری بود به معاملان از قضاة و مزارعان[۲] و ارباب داد.. تا متصرف شوند و سال به‌سال حقوق دیوانی می‌رسانند»[۳]. باز رشیدالدین می‌نویسد که «مواضع به‌قضاة و مقاطعان برسبیل تأبید و تخلید دادند»[۴]. حمدالله‌مستوفی هم می‌گویدکه یکی‌از علل انحطاط کشاورزی همانا وضع سخت روستائیان املاك دیوانی بوده است و انتقال این اراضی

۱ــ ر. ك: پتروشفسکی، کشاورزی..، ۱۴۳/۱ به‌بعد.

۲ــ برای‌اصطلاح «مُزارع، مُزارعه‌گر» ر. ك: همانجا ۱۴۱/۱ــ۱۳۹ و۲/۲ ۱۰۴ــ۹۶.

۳ــ رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۲۵۹.

۴ــ همانجا، ص ۲۶۷.

به‌زمینداران و کشاورزان موجب اعتلای آبادانی ایالت روم شد[1].

به‌منظور تشویق زراعت، به‌ابتکار رشیدالدین، عوامل تولید مانند بذر چارپا و وسایل کشت به‌زارعان داده شد. رشیدالدین می گوید که غازان‌خان «فرمود که از هرحاکمی و مقاطعی مقداری معین جهت بهای عوامل[2] و تخم و مایحتاج زراعت از مجموع او برانند.. تا در آن ولایت عوامل برکار کند و زراعت درافزاید»[3]، و سهم ایشان و حصهٔ دیوان از قرار سه یك معین گردید و نیز در ولایاتی که دادن بذر به کشاورزان مرسوم بود، به‌آنها از نو بذر داده شد[4].

اقدامات دامنه‌داری که درکار آبیاری صورت گرفت نیز برای‌احیای کشاورزی مؤثر بود. رشیدالدین درشرح اصلاحات غازان‌خان می گوید که او «عمارات بی‌اندازه در اکثر ولایات ساخته و می‌سازد و انهار و کهریزها جاری می گرداند»[5]، و نیز می‌نویسد: «به‌هرشهر و ولایت‌عمارت می‌فرماید و انهار و کهریزها بیرون‌می‌آورد.. و از آن‌جمله آنچه معظم‌تر است.. نهری به‌غایت بزرگست که در ولایت حله جاری فرموده»[6]، و هم درجای دیگر که‌بیابان بی‌آب بود«فرمود تا ازفرات نهری آنجابرند.. و بعداز آن ازجانب‌غربی نهری‌دیگر به‌سرحد آن بیابان روان‌گردانید..»[7].رشیدالدین شرح می‌دهدکه براثر جاری‌شدن این‌نهرها‌که به‌ترتیب «نهر غازانی اعلا» «نهرغازانی سفلا»، و «نهر غازانی» نام یافت،کشاورزی درآنجا رونق‌گرفت.

رشیدالدین خود نیز در نامه‌ای به‌فرزندش جلال‌الدین حاکم روم امر می‌دهد که نهری از شط فرات درناحیه ملاطیه احداث کند و اراضی اطراف آن‌را مزروع و

۱ــ ر. ك: پتروشفسکی، کشاورزی..، ۱۲/۲ــ۱۱ ؛نیز ر. ك: رشیدالدین،تاریخ‌غازانی، ص ۲۵۳ به‌بعد.

۲ــ «عوامل» بمعنی‌گاوان کاری‌است‌که برای‌شخم ودیگرامور زراعی به‌کار می‌رود.

۳ــ رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۳۴۶. ۴ــ ر. ك: همانجا، ص ۳۴۷.

۵ و ۷ــ همانجا، ص ۲۰۴. ۶ــ همانجا، ص ۲۳۰.

مسکون سازد و می‌نویسد که باید «برآن نهر ده قریه معتبر بنیادفرمایی ، و رعایا از بلاد و ممالک روم و.. جمع کرده در آنجا ساکن‌گردانی و همه را تخم و عوامل و تقاوی[1] و مواکله بدهی..»[2]. درنامه‌ای دیگر به‌اهالی و اعیان دیار بکر می‌نویسد که معتمد خود خواجه زکی‌الدین مسعود را به‌آنجا می‌فرستد «تا به جهت ما در حدود موصل نهری جدید جاری‌گرداند و برطرفین نهر چهارده قریهٔ محوط احداث‌کند»[3] و رعایا را از اطراف جمع‌نماید و درآنجا ساکن‌گرداند وبا دادن وسایل کشت ومعیشت آنان را به‌زراعت و عمارت مشغول‌کند.

علاوه‌بر آنچه گفته شد، تدابیر دیگری‌هم برای توسعهٔ‌کشاورزی اتخاذگردید. رشیدالدین معتمد خود سراج‌الدین دسفولی (دزفولی) را به خوزستان فرستاد و به‌او امر داد تا ولایت هویزه را معمور سازد و اعلام‌کندکه هرکه درآنجا درخت خرما و مشجرات دیگر بنشاند از تخفیف مالیاتی بهره‌مند خواهد شد[4] . رشیدالدین می‌گوید که‌غازان‌خان «فرمود تا از همهٔ‌ممالک انواع درختان‌میوه‌دار و ریاحین وحبوبات‌که در تبریز نبود.. نهال و شاخ آن پیوند کردند و بذر آن بیاوردند» [5] و به پرورش آنها پرداختند . همچنین « تمامت ولایـات بعید از هند و ختای و غیره ایلچیان فرستاده تا تخم چیزهائی که مخصوص به‌آن ولایتست بیارند»[6].

۱ــ «تقاوی» کمکی است که مالک به‌زارع به‌طور وظیفه و مستمری می‌دهد (عقیلی، ص ۲۹۰، ح.).

۲ــ مکاتیب رشیدی، ش ۳۹، ص ۲۴۶.

۳ــ همانجا ، ش ۳۸، ص ۲۴۴ . به‌عقیدهٔ پتـروشفسکی (کشاورزی . . ، ۱/۱۵۰) رشیدالدین خود در این اقدامات عمرانی ذینفع بود چنانکه در مکاتیب می‌نویسد «ولایت بالای‌بند اغلب املاک‌ماست» (ش ۳۳، ص ۱۷۹) وباز می‌نویسد: «اکثر قرای‌که درولایت مذکوره واقع است به‌قید ملکیت ما درآمده است» (همانجا، ص ۱۸۱).

۴ــ همانجا، ش ۳۳، ص ۱۷۹.

۵ و ۶ــ رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۲۰۷.

این اقدامات تاحدی رونق زراعت را بازآورد، اما آنچه که برای رفع بحران اقتصاد کشاورزی اهمیت کلی داشت عبارت بود از یك سلسله اصلاحات مالی، اداری و اجتماعی که مهمترین آن‌ها تثبیت میزان مال و خراج، لغو حق نزول خانه‌ویراکن دیوانیان و لشکریان و کسان ایشان در خانه‌های رعایا و بالاخره نسخ شیوه پرداخت طلب اشخاص و مقرری کارمندان دیوان و افراد کشوری وسیلهٔ حواله و برات بود. رشیدالدین شرح می‌دهد که این اصلاحات موجبات پیشرفت کشاورزی را فراهم ساخت، چنانکه «عموم ارباب وملاك و رعایا آسوده و شاکرند»[1]. شاید این وصف رشیدالدین خالی از مبالغه نباشد اما معلوم است که اقداماتی که در این دوره صورت گرفت بر رویهم تاحدی موجب پیشرفت اقتصاد کشور گردید.

در ادامهٔ بحث جا دارد تدابیر دیگری که در این دوره به‌منظور احیای اقتصاد و تأمین ثبات سیاسی در کشور اجرا گردید بیان شود و عوامل عمدهٔ این تحول که عبارتنداز نوعی سیاست مقیدساختن روستائیان به‌زمین و اصلاحات مالی و مالیاتی وتوجه‌حکومت به‌وضع‌مردم- یا به‌دیگرسخن، رابطه فرد وحکومت- بررسی می‌گردد:

***

بازگرداندن زارعان گریخته

بازگرداندن زارعان گریخته به روستاهای خود با برنامهٔ احیای اقتصادی و ترقی تولید کشاورزی مملکت در دورهٔ موردبحث ارتباط دارد. چنانکه اشاره گردید بحران عظیم اقتصادی که براثر هجوم مغول و درنتیجه ازبین‌رفتن بخش عمده‌ای از جمعیت مولد ثروت کشور و بایرماندن اراضی پدید آمده بود به‌سبب غارتگری امرا و لشکریان صحراگرد و ظلم حکام و متصرفان ولایات تشدیدگردید، و درنتیجه از روستائیانی که از بلیهٔ هجوم مغول و مصائب بعدی آن جان به‌در برده بودند نیز بسیاری ترك خان و مان گفتند و به‌نقاط دوردست و نواحی نسبةً امن کوچ کردند.

۱ــ همانجا، ص ۲۶۷.

رشیدالدین می‌نویسد: «بعضی رعایای عاجز که طاقت مکررات‌دادن نداشتند ترک دیه وخانه کرده‌می گریختند»[1]. او گناه فرار دستجمعی رعایارامتوجه‌مقامات‌وماموران محلی ولشکریان دانسته‌است‌واز «سوءالتدبیر وزراء وفنون‌ظلم وتعدی که بهرسببی وعلتی دست‌آویز ساخته ولایات‌را خراب می کردند ورعایا را درویش می گردانیدند تا متفرق می‌شدند»[2]، صحبت می‌دارد، وشرح می‌دهد که «بواسطهٔ سوءالتدبیرات‌و اتلافات، اکثر رعایای ولایات جلای‌وطن کردند در ولایتهای غریب خان و مان ساختند، وشهرها ودیهها خالی ماند»[3]. در این احوال اسکان مجدد روستائیان در دهات وتجدید مناسبات کهن کشاورزی بمنظور احیای‌زراعت لازم می‌نمود وازاین رو به بازگرداندن زارعان فراری به دیه‌هایشان توجه گردید. اجرای این تدبیر را می‌توان گرایشی به سیاست «مفیدساختن روستائیان به زمین» دانست. توضیح اینکه از آغاز اصلاحات دورهٔ غازان‌خان‌تمایلی به‌سیاست تابعیت وتقید روستائیان به‌زمین پدید آمده بود، از جمله دریرلیغ‌غازان‌خان «درباب اقطاع‌دادن به‌لشکر مغول» که مورخ به‌سال ۷۰۳ هجری است، تصریح شده‌است‌که اقطاع‌داران «رعایای دیههای آبادان‌وخراب که بدیشان داده‌شده وازمدت سی‌سال باز متفرق شده وبشماره وقانون دیگر ولایات درنیامده، پیش‌هرکس که باشد بازگرداند واگر رعیت دیگر ولایات‌نیز پیش ایشان باشد ایشان نیز آن جماعت‌را باز گردانندوالبته بهیچ‌وجه رعایای‌دیگر ولایت ومواضع‌را بخود راه ندهند»[4]. بعلاوه بموجب این یرلیغ لشکریان ازانتقال خودسرانهٔ رعایا از دهی بدهی منع شدند ومقرر گردید که: «رعایای هردیه درموضع خود زراعت کنند ونگویند که رعایای این مواضع به‌اقطاع بماداده‌اند اسیرمااند لشکریان را بررعایا زیادت از آن حکم نیست که ایشان‌را برزراعت دیه‌های خود دارند»[5].

۱ــ رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۲۴۷.

۲ــ همانجا، ص ۲۴۳.

۳ــ همانجا، ص ۲۴۷.

۴ــ همانجا، ص ۳۰۶. نیز برای این مطلب ر. ك: همانجا، ص ۳۵۵.

۵ــ همانجا، ص ۳۰۷ــ ۳۰۶.

پتروشفسکی بعد از اشاره به‌این مطلب که برلیغ غازانی فقط مقررات یاسای چنگیزی‌را درمنع حق‌نقل مکان (درمورد روستائیان ثابت‌مکان سرزمینهای مفتوح) تائید کرده است، مفاد این‌فرمان را نمونهٔ کوششی می‌داند که در دورهٔ مورد بحث برای سازش‌دادن بین‌مقررات «یاسا» و فقه اسلامی بعمل می‌آمد، به این‌معنی که‌منع نقل مکان رعایا طبق «یاسا» محفوظ مانده است اما درعین‌حال طبق فقه اسلامی روستائیان از لحاظ حقوق افرادی آزاد شناخته‌شده‌اند درحالیکه این آزادی شخصی روستائیان جزیك‌جعل حقوقی چیزی نبوده زیرا فرد روستائی باده یامزرعه خرید و فروش‌ومنتقل می‌شده‌است. به‌این‌قرار در اینجا بانوعی‌سیاست‌تقید روستائیان به‌زمین سروکار داریم که مبتنی برمقررات «یاسا» بوده است، در حالیکه حقوق اسلامی مقیدبودن روستائیان به‌زمین را نمی‌شناسد[1]. اما درواقع وابستگی ارضی روستائیان در ایران پیش ازدوره مغول‌هم وجود داشته است زیرا روستائی قطعه‌ای از اراضی وقفی، اقطاعی، دولتی یا اربابی وغیر آنرا در اختیار داشته و بااین اراضی انتقال داده می‌شده است.

درباره تأثیر سیاست موردبحث وبازگشت رعایایی که بی‌سبب ظلم حکام و عمال دیوان ترك‌دیار کرده وآواره شده بودند، رشیدالدین می‌نویسد که بعد از رفع آن موجبات «جمهور غائبان که پنجاه‌سال وزیادت بود تاجلاء وطن کرده بودند و آواره ازشهر بشهر می‌گردیدند تمامت به اختیار خویش باشهرها ومقام قدیم خود می‌روند»[2]. بعلاوه رشیدالدین به‌منظور جلوگیری از فرار و آوارگی روستائیان به تأمین رفاه ایشان واحیای روستاها ومزارع توجه داشت. او مخالف سرسخت جمع مال وخراج به قیمت ظلم به مؤدیان وآواره‌ساختن آنان بود. درنامه‌ای فرزندش امیرمحمود حاکم کرمان را به خاطر آنکه اجازه داده بود تامحصلان مالیات دست تعدی برمؤدیان دراز کنند وایشان «به‌سبب تفاوت وتکلیفات دیوانی وتواتر حوالات

۱ــ ر. ك: پتروشفسکی، «اسلام در ایران»، ترجمهٔ کریم کشاورز، ۱۳۵۰، ص ۱۷۲

۲ــ رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۳۶۱ ــ ۳۶۰.

سلطانی و واسطهٔ قلان وقبجو واخراجات متفرقه»[1] ناچار به مهاجرت دستجمعی شوند، به‌تندی سرزنش می کند وازاو می‌خواهدکه ستم‌دیدگان را دلجوئی نماید تا رعایای سرگشته به زادگاهشان بازگردند. رشیدالدین همچنین اهالی آن سامان را برای سه‌سال از مالیات معاف می‌سازند[2].

در دورهٔ ایلخان اولجایتو واقعهٔ پرسروصدائی روی داد که اکثر مورخان از آن یادکرده‌اند: دراین‌زمان بسیاری از رعایای ولایت مرووابیورد به متصرفات‌ملك هرات، فخرالدین کرت، گریختند ورشیدالدین به فرزندش امیرغیاث‌الدین‌محمد که نظارت خراسان‌را داشت نوشت‌که باید «مرویات آواره وباوردیان بیچاره‌که ازجور کتاب وظلم نواب از وطن مألوف ومقام‌معروف خود جلا کرده‌اند.. همه‌را به‌لطف جسیم به‌اوطان قدیم بازآری»[3]

به‌شرحی که گذشت، بازگرداندن روستائیان فراری وآواره به زادگاهشان از اقدامات مهمی بود که به‌منظور احیای دیه‌ها ومزارع صورت گرفت ونیز این‌تدبیر دربهبود حال کشاورزان وساکن‌ساختن روستائیان در دهات ودرنتیجه در بازداشتن آنها ازپیوستن به دسته‌های شورشی، که شرح آن خواهد آمد، مؤثربود.

۱ــ مکاتیب رشیدی، ش۵، ص ۱۱.   ۲ــ ر. ك: همانجا، ص۱۲ــ ۱۱.

۳ــ همانجا، ش ۲۷، ص ۱۴۶. برای تفصیل واقعهٔ فرار اهالی مرووابیورد به متصرفات ملك‌فخرالدین هرات، که منجر به‌لشکرکشی اولجایتو به آنجا و تسلیم این شهر شد (۷۰۶ه.) ، ر. ك: پتروشفسکی، کشاورزی ... ۱۸۵/۲ - ۱۸۴.

فصل ششم

مالیهٔ عمومی واصلاحات مالیاتی

اوضاع مالی کشور درعین آنکه تابع احوال کلی مملکت است، خود نیز در آن تأثیر عمده دارد. از همین روبودکه وضع مالیه وخزانه کشور که با انحطاط اقتصادی ونابسامانی ادارهٔ امور مالی به‌هرج ومرج گراییده بود در دوره موردبحث موردتوجه واقع شد واصلاح این‌وضع زمینهٔ یکی از اصلاحات اساسی غازان‌خان و رشیدالدین فضل‌الله گردید.

نظام مالیاتی ایران در این‌دوره یعنی در قرنهای هفتم وهشتم هجری اساساً ادامهٔ همان احوال مالیات وخراج در اوایل عهد اسلامی است که این نیز تاحدی دنبالهٔ اوضاع واحوال‌اواخر عهد ساسانی بوده است. ترتیب محاسبهٔ مالیات و وضع بیت‌المال وتقسیم عطا ومقرری بطوریکه در ادوار نخستین دولتهای اسلامی رایج بود، همراه باسنن اداره ورسوم دیوانی کم وبیشتر در دوره‌های بعد نیز باقی ماند. ابن‌خلدون دربحث از وظایف اصلی مقام خلافت به‌موضوع مالیه تأکید می‌کند و آنرا عبارت از «فیء» یعنی تقسیم عادلانهٔ غنائم حاصل در جهاد، و «صدقه» میداند که‌مترتب است به ادارهٔصحیح امورمالی [1] وباز ابن‌خلدون قوم عرب‌را به این خاطر

۱ــ ر. ك: روزنتال، ص ۳۶.

که در مصرف کردن اموال حلال خود که آنرا به‌عنوان غنائم وفیء[1] به دست آورده بودند راه اسراف نمی‌پیمودند می‌ستاید[2].

بعداز غلبهٔ مغول برایران وضع مالیاتها نیز به‌ملازمهٔ احوال سیاسی واجتماعی که شرح آن آمد دچار نابسامانی گردید وخودسری متصرفان و عاملان دیوان در وصول مال وخراج وسیلهٔ تعدی به رعایا شد و به پریشانحالی مردمی که از کشتار مغول جان بدربرده وبی‌رمق وناتوان شده بودند، افزود . امرای صحرانشین و نیز متصرفان وحکام وکسانی که مالیات ولایات را به مقاطعه می گرفتند هدفی جزتاراج کامل اهالی شهرها وروستاهانداشتند. رشیدالدین خودرا از انواع تعدی وزیاده‌ستانی متصرفان ولایات سخن می گوید واحوال آنرا بابیان اینکه «در هرولایتی اموال و حقوق دیوانی برچه‌وجه می‌ستدند وانواع آن چند بود وسوءالتدبیر وزرا وفنون ظلم وتعدی که بهرسببی وعلتی دست‌آویز ساخته ولایات را خراب می کردند ورعایارا درویش می گردانیدند»[3]. شرح می‌دهد ومی گوید که در اینوصف مبالغه نمی کندزیرا که مردم زمان او این احوال را خوب بیاد دارند.

پتروشفسکی دربحث از اوضاع مالیاتها در دورهٔ بعداز غلبهٔ مغول، این احوال را بادو گرایش سیاسی، که شرح آن آمد، مربوط می‌داند؛ به‌این‌قرار که طرفداران مرکزیت سیاسی خواهان تثبیت مالیاتها براساس موازین شرعی وسنن محلی بودند. اما هواداران عدم مرکزیت خود کامگی کامل وغیر محدودرا درمیزان بهرهٔ مالکانه ومالیات ترجیح می‌دادند. بنابراین دردورهٔ شش ایلخان نخستین یعنی پیش ازغازان‌خان که بطور کلی گرایش عدم مرکزیت غلبه داشت، روستائیان به منتهای فقر گرفتار

۱ــ درحکومت اسلامی «زمینه وهمهٔ پول نقد که از اقوام مغلوب به‌دست می‌آمد فیء بود وملک مشترک جماعت اسلام بشمارمی‌رفت. کشاورزان زمین فیء اگرهم مسلمان می‌شدند باید مالیات اراضی‌را بپردازند. اموال فیء ودرآمد زمین دربیت‌المال یعنی خزانهٔ عمومی ، نگهداری می‌شد وپس از پرداخت مخارج عمومی که برای ادارهٔ امور و کارهای جنگ لازم می‌بود، هرچه میماند میان مسلمانان تقسیم می‌شد «حتی، ص۲۲۱).

۲ــ ابن خلدون، ۴۰۴/۱.

۳ــ رشیدالدین، تاریخ‌غازانی، ص۲۴۳.

آمدند ودسته‌دسته از روستاها می گریختند[1]. در این احوال درنتیجهٔ بی‌بندوباری در وضع و وصول مالیات وتعدی روزافزون به رعایا، میزان تولید کشاورزی بیش از پیش تنزل کرد وانحطاط اقتصادی به منتها درجه رسید. بگفتهٔ جوینی، بودندکسانی که به سبب تحمیل مالیات غیرعادلانه «اولاد خودرا دربند رهن مـی کردند و قومی خود می‌فروختند[2]» تا ازعهدهٔ مال دیوان برآیند. رشیدالدین دربارهٔ عواقب این‌وضع می‌گوید: «بواسطهٔ سوءالتدبیرات واتلافات اکثر رعایای ولایات جلای وطن کردند ودر ولایت‌های غریب‌خان و مان ساختند وشهرها و دیهها خالی ماند»[3]. کسانی‌هم که درشهرها ماندند از بیم محصلان مالیات در خانه‌هارا مسدود کرده بـودند و از راههای پنهان آمدوشد می کردند، امامحصلان بهروسیله درپی ایشان بودند و بسیار اتفاق می‌افتاد که محصل بربام خانه‌ای می‌رفت ;چون کسی‌را می‌یافت «برعقب‌وی میدوید تا اورا بگیرد، رغیت از غایت عجز وبیچارگی چنان می گریخت که خود را از بام بزیر انداخت»[4] ورشیدالدین می گوید چنان شده بود که فی‌المثل در یزد اگـر کسی در تمام روستاها می گشت یکی را نمی‌دید وچندنفری‌هم که در ده مانده‌بودند دیدبانی داشتند که چون‌یکی‌را ازدور می‌دید ساکنان‌را خبر می‌داد وهمه درکاریزها ومیان ریگ پنهان می‌شدند، تا آنجاکه هریك از ارباب که در یزد ملکی داشت اگر برای سرکشی به‌آنجا می‌رفت«بهردیه‌که می‌رفت یکی از برزیگران خود نمی‌دید»[5] ودر اکثر شهرها مردم از بیم آنکه ایلچیان را بخانهٔ ایشان فرودآورند، ادرخانه‌ها را از زیرزمین وراه آنرا باریك می‌ساختند اما باز فایده نمی کرد. همچنین‌درخراسان مردم از سنگینی بار مالیاتها وتواتر ایلیچان(قاصدان‌ومأموران دیوان) وستم‌وعمال دیوان فقیر وبینوا شدند و چون باسقاق (حاکم) مغول، ارغون‌آقـا اویرات، وارد خراسان شد» عرصهٔ آن از مردمان خالی دید»[6]. جوینی دروقایع سال ۶۴۱ هجـری

۱ـ ر. ك: پتروشفسکی، کشاورزی... ۲۰۸/۴ـ۲۰۷

۲ـ جوینی ۲۷۶/۲.

۳ـ رشیدالدین، تاریخ‌غازانی، ص۲۴۸.

۴ـ همانجا: ص ۲۴۹ ۵ـ جوینی، ۲۵۸/۲

می‌نویسد که جنتمور حاکم مغول «بهر کجا که رسیدی و گذر ایشان بودی جماعتی که ایل‌شدندی مالی برآن حکم کردی»[1]. شرف‌الدین بیتکچی- مأمور مالی- ابتدا هرچه توانست از مردم تبریز گرفت[2] و آنگاه درماه‌رمضان سال هجری وارد قزوین شد. بقول جوینی: «چون صحن تبریزپاك بِرفت از آنجابه‌شهر قزوین رفت که شهرموحدان وثغر اسلام است... در کوشك ملك نزول کرد اکابر ومعارف را حاضر کردند»[3] و اوبرهرکس‌مالی‌معین کرد وایشان را بربام کوشك بی‌آب و توشه نگاهداشت و بهر محله جداجدا محصلانی فرستاد وجماعتی از اوباش را باایشان همراه کرد «تاآب روی‌هرصاحب مروتی برخاك مبذلت ریخت وعرض ومال‌را برباد داد»[4] و مالی‌بیش ازحد تحمل از اهالی مطالبه می‌کرد. بدینسان مالیات نواحی دیگرچون اصفهان و قم وکاشان وهمدان وآمل واسترآباد وکبود جامعه‌وجاجرم وجوین را نیزجمع کردند مردم دامغان که از جور محصلان مالیات طاقتشان سرآمده بود «کارشان به‌عجز و اظطرار رسید، به ملاحده[5] توسل جستند ودامغان به ایشان دادند[6].

در دورهٔ سلجوقی نیز از اینگونه تعدیات و زیاده ستانیهای مالیاتی وجود داشته است. راوندی از مالیاتهای گزاف ناموجهی که خودسرانه بررعایا تحمیل می‌شد صحبت می‌داد واز سرعناد آنرا به «بی‌دینان» و «رافضیان» یا «اشعریان» و غیر آنها نسبت می‌دهد: «کدام فساد از این بدترست که دبیری رافضی یااشعری - کچندانك باشد دبیران بددین از این‌دومذهب باشند- قلم در املاك مسلمانان کشد و می‌نویسد بناواجب که صددینار از دیه فلان و پنجاه‌دینار قصابان وصد بقالان و وبزازان وچندین‌فلان بدهد، واین خطهادبیران بدست‌سرهنگان می‌دهند که بزخم‌چوب بستان»[7]. اما بعد از غلبهٔ مغول برایران، فشار مالیاتی برای رعایا بمراتب گرانتر

۱- همانجا، ۲۶۹/۲. ۲و۳و۴ همانجا، ۲۷۸/۲.

۵- در اینزمان هنوز قدرت ملاحده (اسماعیلیان) مغلوب مغولان نشده بود. برای ملاحده (اسماعیلیان، رفیقان، حشیشیان، فداوی، باطنیه، کاردزنان، نزاریه) ر. ك: «کاترمر»، ص ۲۱۹- ۲۱۸ و۱۲۸-۱۲۰ ح ۶وتواریخ مربوط به این‌فرقه.

۶-جوینی، ۲۶۹/۲. ۷- راوندی، راحة‌الصدور (نقل‌ازپتروشفسکی، کشاورزی...، ۲۰۷/۲).

شد زیرا کشور خراب دیگر قادر نبود مالیاتی معادل آنچه قبلاً پرداخت می گردید فراهم کند.

صرف نظر از خودکامگی وزیاده‌ستانی در اخذ مالیاتها، آنچه به نابسامانی وضع مالیهٔ کشور می‌افزود نحوهٔ صدور برات وحواله‌ها بود. حکام که مالیات ولایات را به مقاطعه می گرفتند کاری جز گردآوردن ثروت برای خود نمی‌شناختند. حاکم «اخراجات مقرری» خزانه‌را عهده‌دار می‌شد وموظف بود براتهایی را که از دیوان بابت حقوق کارمندان یاسایر هزینه‌ها (مانند مخارج نگهداری ایلچیان) حواله می‌شد از محل عواید مالیاتها پرداخت کند. حکام برای دریافت مالیات بنای تعدی‌را می‌نهادند ومالیات واحدرا سالی‌چندبار وحتی بیست‌وسی بار به بهانهٔ آنکه عواید قبلی تکافوی هزینه‌های مذکور را نکرده است، از رعایائی گرفتند اما به بهانه‌های مختلف از پرداخت وجه براتها خودداری می کردند. بقول رشیدالدین: «کسانی که اموال دیوانی به‌مقاطعه وضمان‌قبول می کردند وغرض ایشان آنکه متصرف شوند و هرآنچه‌خواهند کنند واضعاف مال مقاطعه می‌ستدندوجزوی ازاجزای آن‌ادانمی کردند[1] وحتی» اخراجات مقرری نیز که از اصل[2] مال حواله رفته بود از ده‌دینار دو دینار نمی‌دادند«[3] ومواجب کارمندان‌ومرسوم‌مقرری‌بگیران و مطالبات حواله‌داران همچنان معوق‌میماند. در این‌میان کسانی باالتجا به نواب حاکم وانگیختن وسایلی، به زحمت به‌یك‌چهارم اصل طلبشان می‌رسیدند وباز «آنرا که این معنی دست میداد خودرا کافی ومقبل می‌دانست»[4]. ایلچیان وحواله‌داران هم‌پی‌درپی میان ولایات درآمدوشد بودند ومبلغ گزافی درراه نگهداری آنان خرج می‌شد واین بهانهٔ تازه‌ای

۱ــ رشیدالدین، تاریخ‌غازانی، ص ۲۵۸.

۲ــ افزایش میزان‌خراج به این‌صورت بوده است که به‌موازات خراج بدوی یا «اصل» خراج اضافی‌یا «فرع» پدید آمد. بنا بگفتهٔ وصاف «فرع» بمیزان عشر «اصل»خراج ماخوذ می‌گردیده است: «فرع که عبارت از آن‌عشراست» (پتروشفسکی، کشاورزی ...، ۲۴۸/۲ــ۲۴۷):

۳ــ رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۲۴۶.

۴ ــ همانجا، ص ۲۴۷.

برای وصول مالیات مکرر از رعایا می گردید اما حواله‌ها همچنان پرداخت نمی‌شد چنانکه «در خراسان از آن حوالات ده هشت باقی بودی» [۱] و [۲]. بگفتهٔ رشیدالدین اگرهم کسی ازحواله‌داران به دیوان بزرگ شکایت می‌برد حاکم بهانه می‌آورد که بر «بقایا» برات صادر کند واین بقایا، مالیاتی اضافی بود که حکام مطالبه‌می‌کردند ورعایاکه توانائی مالیات مکرردادن نداشتند می‌گریختند یا به‌حمایت‌قوی دستی تخفیفی‌حاصل می‌کردند. رشیدالدین از این مالیاتهای مکرر بنام «بقایا» [۳] و «زواید» [۴] نام می‌برد وشیوهٔ یکی از وزرای متقدم یعنی صدرالدین صاحب‌دیوان وزیر کیخاتو را که بی‌مهابات برات وحواله دروجه مال‌ولایات صادر می‌کرد نکوهش می‌کند [۵]

این اوضاع همچنان کم‌وبیش ادامه داشت تاغازان‌خان و رشیدالدین‌فضل‌الله درپی اصلاح آن برآمدند. هدف‌اصلی سیاست مالیاتی غازان‌خان چنانکه پیش ازاین بیان‌گردید، بهبود وضع رعایا وتأمین‌رفاه نسبی آنان همراه بااحیای اقتصادکشور، در نهایت‌امر، ایجاد ثبات سیاسی وتأمین زمینهٔ دوام حکومت خود بود «تادنیا را از نو رسمی وآئینی پدید آید» [۶].

اصلاحاتی‌که در این‌دوره درامر مالیاتهاصورت گرفت و در اینجا به عنوان سیاست مالیاتی غازان‌خان ورشیدالدین موردنظر وبررسی قرار دارد شامل تدابیر و اقدامات زیر بوده است:

۱ـ تثبیت میزان مالیاتها وتعیین وتدوین ضوابط مالیاتی.

۲ـ تعدیل مالیاتها به تناسب قدرت پرداخت مؤدبان.

۳ـ حذف مالیاتهای مکرر وغیرموجه.

۴ـ تنظیم وترتیب نحوهٔ وصول مالیاتها و وضع موعدمعین وثابت برای آن.

علاوه براینها، اقداماتی‌هم بمنظور بهبود وضع خزانه وپرداختهای دیوانی و مرتب‌ساختن امر عایدات‌دیوان وافزایش‌میزان آن بعمل آمد که باختصار به‌شرح آن پرداخته می‌شود:

۱و۲ـ همانجا، ص ۲۴۷.　　۳و۴ـ همانجا.

۵ـ ر. ك: همانجا، ص ۲۴۸ـ۲۴۷.　　۶ـ همانجا، ص ۲۵۹.

همانطور که که اشاره گردید بمنظور احیای اقتصاد وبهبود وضع مالیهٔ کشور قبل از هرچیز به رفاه عامه یعنی طبقه مالیات دهندهٔ اصلی توجه گردید و بموجب اصلاحات مالی که برپایهٔ تثبیت دقیق میزان بهرهٔ مالکانه ومالیات بود، اخذ مالیات مکرر منع شد و از صدور برات در ولایات و از ناحیه حکام و مقامات محلی و از خودکامگی آنها دروصول مازاد برمیزان مقرر درجدول مالیاتی جلوگیری گردید بعلاوه دربعضی نواحی مانند ولایات اصفهان وخوزستان بعضی از مالیاتها لغو شد و نرخ برخی دیگر تعدیل گردید.

اصول سیاست مالیاتی

ماهیت ونحوهٔ اجرای تدابیر واصلاحات مالیاتی در این دوره موضوعی است درخور بحث وبررسی دقیق زیرا که به بهترین نحو تأثیر عامل اقتصاد و مالیه را در کار سیاست وحکومت نشان می دهد ومعلوم می دارد که چگونه طراحان این اصلاحات نکته را بوضوح دریافتند وصرفنظر ازموانعی که سدراه اصلاحات می گردید این عامل را بعنوان وسیلهٔ اصلی به منظور تأمین هدفی که ماهیت سیاسی داشت، وهمانا ثبات حکومت ودوام دولت بود، بکار گرفتند.

تثبیت میزان مالیاتها باوضع مقررات ودفاتر مالیاتی یا «قانون ولایات» عملی گردید. برای این کار به ولایات ممیز مالیاتی فرستاده شد تافهرست آبادیها و روستاها و ساکنان هرمحل را به تفصیل بنویسد وسپس براساس سرشمارههائی که انجام شده بود مالیات سرانه‌ای که میزان آن ثابت بود وضع گردید. در این باره رشیدالدین از قول غازان خان می گوید: «بیتکچیان را به تمامت مالك فرستادیم تا ولایت وناحیت ودیه را مفصل نوشته مال ومتوجهات معین گردانند[1] تا آنکه «مفصل اکثر مواضع ممالك که هرگز در هیچ عهد ننوشته اند ودفاتر ونسخ آن جمع نکرده، قانون آن دیه بدیه مفصل نوشتند واموال آن مقرر معین کردند و.. تانون نوشتند»[2] رشیدالدیه به تعیین وتثبیت میزان مالیات ولایات کراراً اشاره دارد واز آن بعنوان

---

۱ – همانجا، ص ۲۵۸

۲ –همانجا، ص ۲۵۹

«قانون نوشتن» [1] و «قانون‌نهادن» [2] و تنظیم «دفاتر قانون» [3] یاد کرده است. [4]

۱و۲ـ همانجا، ص ۲۵۸ ۳ـ همانجا، ص ۱۸۴

۴ـ درمجموعه‌ای بنام «تاریخ اجتماعی دورهٔ مغول» (جهانبگلو، پیشین)، قسمتی از متن یك‌نسخهٔ خطی آمده است (حاشیه ص ۱۹۱ تا ۱۹۴) که بقول گردآورندهٔ مجموعه از تألیفی است بنام «رسالهٔ صاحبیه» که متعلق به حدود سال ۷۳۰ هجری می‌باشد وشرح دفاتر مالی وترتیب ونگاهداری حسابهای دیوانی درآن‌زمان را دارد، و به‌قرار مسموع از جامع کتاب مذکور اصل این‌رساله‌درکتابخانهٔ ملك ضبط است. نظربه‌اینکه بخش یادشده از رسالهٔ فوق اطلاعات جالبی‌را درباره بعضی اسناد ودفاترمالی دردورهٔموردبحث به‌دست می‌دهد، در اینجا عیناً نقل می‌گردد:

«۱ـ دفتر روزنامچه: آنرا دفتر تعلیق نیز خوانند و آن عبارتست از دفتری «که جملهٔ مقررات اموال دیوانی واخراجات وسوانح احکام که واقع شود، در آن دفتر» روز بروز.. ثبت کند.

«۲ـ دفتر توجهات (احتمالاً توجیهات،ر.ك: تذکرةالملوك ص ۴۷، »۴۹و۵۰): وآن عبارتست از دفتر جامع ابواب ودمار روزنامه‌که هرچه روزبروز «در دفتر روزنامه‌ثبت شود ابواب‌آن به‌اسامی هربابی دردفتر توجهات فرو» کشد وحرف‌حرف اطلاق ودفعه‌دفعهٔ آن ترتیب..وایام شهوردرزیر ابواب «واسامی‌دفتر توجهات می‌نویسد، تاهروقت که‌خواهند ازهربابی واسمی.. چه» اطلاق‌شده است چون در روزنامه.. ثبت شده باشد از این دفتر توجهات» معلوم گردد.

«۳ـ دفترقانون: قانون‌لفظی است سریـانی.. ودر اصطلاح اهل «دیـوان دودفتر را گویند: یکی آنك باموال مواضع (تعلق) دارد وآن، آن «باشد که مقرر اموال مواضع که معین ومثبت‌شده باشد درآنجا مذکور وثبت‌شود «مسمی ومفصل وموشح بحکایات قدیم، و آنرا دفتر اموال گویند. ودوم آنچه «بمعاملات (تعلق) دارد وآن، آن‌باشد کـه مأخوذات دیوانی که بنسبت «معامله وارتفاع از رعایا بچه‌قرار می‌ستاند و در آنجا مذکور و آنرا قانون قرار «مأخوذ ودفتر ضریبه خوانند.

«۴ـ دفتر مقرر دیوان: وآن عبارتست ازدفتری که نمایندهٔ اخراجات «دیوان که به حکم مقرر شده است که هرسال درديوان مجری است وآن ثبت باشد «مسمی ومفصل، و این اخراجاترا اگرچه معین شده باشد که سال‌بسال ازکجا «دهند درزیر هرچه مقرری‌وجه

مؤلف تاریخ وصاف نیز «قانون‌نامه»[1] را از ابداعای رشیدالدین فضل‌الله مـی‌داند و در شرح «وضع قانون ممالك فارس»[2] از تدابیری که برای تثبیت مال و خـراج آن ولایت بکار رفت سخن می‌گوید.

رشیدالدین در مکتوبی به شیخ صدرالدین محمـد می‌نویسد که خـواجه‌علی فیروزانی را به ولایت اصفهان فرستاده است تا « مجدداً قانون المدهٔ اصفهان بسته دفاتر قدیم.. بشوید »[3] ونیز درنامه‌ای فرزندش سعدالدین حاکم انطاکیه را به رعایت حال رعایا می‌خواند وبه‌او توصیه می‌کندکه «مال رعیت برقانون قـدیم بستان»[4]. همچنین درمکتوبی به امیر فارس بعد از اشاره به زیاده ستانی او از رعایا می‌گوید که فرزند خود ابراهیم را به شیراز فرستاده است» تامعیار میزان معدلت گشته کار مردم براستی برسد.. ومال رعیت را برقانونی که مانهاده‌ایم در وجه نهد»[5].

برای ضبط ونگاهداری اسناد ودفاتر مالیاتی، یعنی «قانون»ولایات‌غازان‌خان فرمود تامحلی در جوار گنبد وخانقاه وابواب‌البراو در تبریز ساختند[6] وآنرا «بیت القانون[7] نام نهادند وکتب ودفاتر مالیاتی‌رادرآنجا جمع آوردند وعده‌ای‌هم به ضبط

→

آن بنویسد واگر چنانك مقرر شده باشد که از دیوان «هرسال وجه بدهند و وجـه در زیر بنویسد.

«۵ــ دفتر اوراجه: واین ازروی لغت بمعنی تفریق است ودر اصطلاح «اهل دیـوان از دفتری که هریك از اصول ابواب المال یااصول اخراجات مقرر «برورقی یاضلعی بکشد به حسب اقتضاء تفاصیل، بعد از آن مصرفه درزیرهرباب «بکشد باندازهٔ آن وهرچه ازآن ابواب المال خرج شود بی‌سیاقت وترتیب، چون «حرف و دفعه دفعه، در زیرآن، آن مورخ بنویسد..»

۱ــ و۲ــ وصاف، ص ۴۳۵.

۳ــ مکاتیب رشیدی، ش ۱۳، ص ۳۳، در این مکتوب میزان جدید مالیات اصفهان نیز معین شده است.

۴ــ همانجا، ش ۱، ص۲۵.   ۵ــ همانجا، ش۳۰، ص۱۷۱.

۶و۷ــ رشیدالدین، تاریخ‌غازانی، ص۲۶۳.

وادارهٔ آن مأمورشدند. ونیز مقرر گردید که متن «قانون‌نامه» یعنی میزان مالیات مقرربرای هرولایت وناحیه وده را درلوحی نقش کنندتامحفوظ بماند ومودیان از هر صنف همواره از نوع ومقدار وموعد مالیاتی که باید بدهند آگاه باشند.

همواره باتدابیر مربوط به تثبیت وتنظیم مالیاتها، به تعدیل آن نیزبه‌منظور متناسب‌ساختن میزان مالیات بابنیهٔ مالی مودیان توجه شد رشیدالدین درنامهٔ خود به صدرالدین محمد بعضی امتیازات مالیاتی نیز برای اهالی اصفهان مقرر داشت و از جمله مالیات مزروعی را ده یك‌محصول و مالیات کسب وپیشه (تمغا) را ده‌نیم ومالیات دام و مواشی را به‌نرخ متعادل معین نمود و املاك آنجارا از «تکلیفات و توزیعات وقلان وقبجور (قوپچور)» [1] (مالیات اخیر نوعی مالیات سرانه بوده‌است) معاف ساخت، وعلاوه برتسهیلات‌دیگر بعضی مالیاتها ورسوم قدیم‌را که ازمحصولات صنعتی اصفهان‌اخذ می‌شد، برانداخت. [2] این نوع‌معافیتها وتخفیفهای‌مالیاتی بسایر نواحی نیز تعمیم داده شد. رشیدالدین در همان نامه می‌نویسد که نایبان عادل و عاملان منصف به تمام ولایات ایران فرستاده است «تاهم براین نسق که در اصفهان کرده‌ایم تمام آن ممالك را قانون بندند» [3].

از نامهٔ رشیدالدین به فرزندش شهاب‌الدین حاکم خوزستان [4] که در آن تعدیلی در بعضی مالیاتها ومعافیت ازبرخی دیگر مقرر شده است برمی‌آید که اونظر به برقرارکردن ضوابط مالیاتی معمول‌در دوران پیش ازمغول یاوضع مقررات مشابه آن از طریق‌حذف مالیاتهای غیرعادلانه و تعدیل انواع دیگر مالیاتها داشته است [5]، بطوریکه تحصیل مال وخراج «موجب خرابی نباشد ومردم بزراعت میل کنند وسبب عمارت ولایت گردد [6]، چنانکه طبق «جدول وجوهات دیوانی خوزستان» [7] انواع

۱و۲ـ مکاتب رشیدی، ش۱۳، ص۳۳. ۳ـ همانجا، ص۳۴.
۴ـ ر. ك: همانجا، ش۲۲، ص۱۲۲ – ۱۲۱.
۵ـ ر. ك: همانجا، ش۱۳، ص۳۳.
۶ـ همانجا، ش۲۲، ص۱۲۱.
۷ـ همانجا، ص۱۲۳–۱۲۲

مالیاتها تعدیل وتثبیت شد ومالیات«تمغا» نیز درهمه شهرهای خوزستان لغوگردید.
این اعتقادرشیدالدین بوجود ارتباط میان مالیه و عمران کشور را می‌توان بانظر ابن‌خلدون در این‌باره مقایسه کرد، بااین تفاوت که این مورخ و متفکر اسلامی معنای عمران را در قلمروی وسیعتر موردنظر قرارداده‌است وآنرا علاوه‌برکشاورزی شامل تجارت، معاملات، فنون، پیشه‌ها وصنایع نیز می‌داند. ابن‌خلدون در بررسی وجوه مختلف‌امورمالی، تمام این معانی را مربوط‌به اقتصاد در حال توسعه‌ی می‌داند که به کشاورزی محدود نمی‌شود بلکه تجارت، معاملات وزمینه‌های متنوع فعالیت تولیدی‌را دربر می‌گیرد. بعقیدهٔاو: این اقتصاد با رشد مدنیت توسعه پیدا می‌کند و به تجمل می‌گراید، و به راحت‌طلبی وشکلهای روزافزون اقناع خواستهای عاملان فرمانروا می‌انجامد. در این احوال افزایش ناگزیر مالیاتها مانع‌پیشرفت فعالیت اقتصادی می‌شود وجلوی‌منافع را می‌گیرد ودرنتیجه میزان وصولی فرمانروا ازمحل عوارض ومالیاتها کاهش می‌یابد: مبادلات اقتصادی، تولید وهمراه باآن معاملات وبازرگانی تنزل می‌کند، فساد بمردم راه می‌یابد وفرمانروا وسیلهٔ پرداخت مواجب لشکر را از دست می‌دهد ودیگر نمی‌تواند امنیت‌را در داخل کشور ودفاع از آنرا در برابر دشمنان خارجی به‌کفایت تأمین کند[1].

طاهر نیز درنامهٔ معروف خود به پسرش عبدالله اورا به رعایات مساوات و اعتدال در تقسیم خراج میان خراجگزار می‌خواند[2].

در اصلاحات مالی دوره موردبحث، وصول مالیات نیز تابع نظم خاصی‌شد وبرای تأدیهٔ هرنوع‌مالیات‌موعدی‌معین گردید، چنانکه‌مالیات روستائیان‌می‌بایددردو نوبت‌ازسال یعنی‌درآغاز ودرنیمهٔ‌سال جلالی (شمسی) وهربار درمهلت ۲۰ روزه، ومالیات صحرانشینان‌دریك‌نوبت درسال‌ودرهمان مهلت پرداخت‌می‌شد. برای‌پرداخت مالیات تمغا (که‌ظاهراً به‌مردم‌شهرنشین‌تعلق‌می‌گرفته است) درهرناحیه‌ترتیب خاصی‌مقررشد[3].

۱ــ ر. ك: روزنتال، ص۸۰.
۲ــ ر. ك: ابن‌خلدون، ۶۱۹/۱
۳ــ ر. ك: رشیدالدین، تاریخ‌غازانی، ص۲۶۵ـ

برای کسانی‌هم که درپرداخت مالیات مسامحه یاتأخیر کنند مجازاتی معین گردید[1].

بمنظور تمرکز عواید مالیاتها وتنظیم امر صدور بروات نیز اقداماتی صورت گرفت؛ ازجمله حکام ومتصرفان ولایات از صدور حواله منع‌شدند تادست آنها از تصرف در اموال وعواید دیوانی کوتاه گردد ونتوانند پرداخت وجه یامالی را به مؤدیان حواله نمایند[2]. برای‌حاکم‌ومتصرف‌ومنشی دیوان که براتی بنویسدمجازات سخت‌معین‌شد. به‌این قرارصدور برات برای وصول عواید مالیات ولایات درمرکز یا «دیوان بزرگ» انجام می‌شد وجهت تحریر بروات هرولایت یکی از منشیان دیوان معین شد تادر اول هرسال مالیات مقرر آنجارا محاسبه کند وبعد از تائید نایبان دیوان ومهرشدن با «آلتون تمغا» (مهر سرخ). سند حواله را به آن ولایت بفرستد. مودیان می‌باید مالیات مقرررا در دوقسط همراه‌باحق‌خزانه به «صاحب‌جمع»یامحصل مالیات که درهرولایت نصب شده بود بدهند واو بعد از پرداخت مطالبات کسانی که حوالهٔ دیوان را داشتند، مازاد عواید مالیاتی را به خزانه تحویل می‌داد.

تدابیری از این‌گونه که شرح داده‌شد مورد توجه مدبران ایرانی دوره‌های پیشین نیز بوده است. نظام‌الملک در سیاستنامه فصلی دارد «اندر نگاهداشتن حساب مال ولایتها ونسق آن»[3].

نتیجهٔ اصلاحات مالیاتی

رشیدالدین درباره نتیجه این تدابیر می‌گوید که چون انواع تعدیات مالی و مزاحمت محصلان مالیات نسبت به‌مردم که پیش از آن رایج بود مرتفع شد همه خوشنود وآسوده شدند وهرکس برمیزان‌مالیاتی که براو مقرر است آگاه شد[4] مهمتر.

۱ـ ر. ك: همانجا، ص۲۶۳ و ۲۶۴.

۲ـ ر. ك. همانجا، ص۲۵۳ـ۲۵۲.

۳ـ نظام‌الملك، سیرالملوك، ص۳۰۹ ببعد.

۴ـ ر. ك. رشیدالدین، تاریخ‌غازانی، ص۲۵۹ـ۲۵۸. ونیز مکتوب اصحاب قانون (یعنی پیش آگهی مالیاتی)دارندکه متوجهات‌ایشان‌چند وچگونه‌است» (همانجا، ص۲۵۴).

اینکه این تدابیر در بازگرداندن روستائیان گریخته به زادگاهشان مؤثر افتاد[1] بعلاوه باوصول منظم مالیاتها، در خزانه کشور و اقتصاد مملکت رونقی نو پدید آمد؛ به گفتهٔ رشیدالدین: «اموال تمامت از وجوه دارالضرب نقدتر شده است»[2] باعتقاد بعضی‌محققان، حتی درزمانی‌هم که‌اصلاحات غازانی نافذ بودوضع‌روستائیان باآنکه بهبود نسبی یافت اما بطور اساسی بهتر نشده بود وغالباً کار وصول‌مالیات همچنان به اجبار رعایا می‌کشید[3]. بااینحال مسلم است که اصلاحات مالیاتی این دوره ومهمتر ازهمه تثبیت وتعدیل مالیاتها وضع زندگی مردم را تاحدی بهبود داد وآثار این اقدامات تا مدتی باقی بوده است.

دربارهٔ سهم رشیدالدین دراصلاحات مالیاتی دورهٔ موردبحث می‌توان گفت که این اقدامات در اصل نتیجه تدبیر او بوده است. مستوفی می‌گوید که این‌وزیر بعداز عزل سعدالدین که با او دروزارت شرکت داشت(۷۱۱هـ.) «در تجدید یاسامیشی ملك وتعدیل قوانین اموال واملاك اجتهاد و احتیاط بلیغ فرمود و بهرملکی امینی مقبول‌القول بدین‌مهم‌بفرستاد»[4]. به‌گفتهٔ مستوفی وظیفهٔ تعدیل قانون‌مالیاتی‌قزوین وابهر وزنجان وطارمین به او سپرده‌شد که آنرا بانجام رسانید:

«نوشته‌ام به‌اشارات خواجه قانونی
که کاتب فلکم می‌دهد زمین بوسه»[5]

اصلاحات مالی این‌دوره علاوه‌برآنچه که شرح داده‌شد شامل اقدامات‌دیگری نیز بوده است که دراینجا باختصار به‌آنها اشاره می‌شود: ازجملهٔ این تدابیر یکی تعیین سال شمسی بعنوان سال مالیاتی بود، چون سال‌قمری بانظم جدید مالیاتی و بویژه مالیات برتولید کشاورزی تناسب نداشت از ماه رجب سال ۷۰۱ هجری، سال

---

۱ و ۲ــ «وغایبان بی‌آنکه کسی بطلب ایشان رفت بامقام خویش رفتند» (همانجا ص۲۵۵)

۳ــ ر. ك: پتروشفسکی، کشاورزی...، ۲۲۷/۲ــ۲۱۶.

۴و۵ــ مستوفی، تاریخ‌گزیده، ص۶۰۹ . نیز برای اصلاحات‌مالی رشیدالدین ر.ك: وصاف، ۳۴۷.

خورشید را اساس تقویم مالیاتی قرار دادند که بتاریخ خانی موسوم شد.

اصلاح وضع خزانه

اقدام دیگر، اصلاح وضع خزانه بود: رشیدالدین می‌نویسد که بوقت‌جلوس غازان‌خان خزائن ایلخان خالی بود «ولایات بغایت خراب ونامضبوط واموال‌دیوانی در معرض تلف ؤ تحصیل متوجهات متعذر ومتصرفان ولایات بواسطهٔ سوءالتدبیر وزرا وحکام متقدم طمع دراموال کرده ومدتی می‌بایست تا (ایلخان) ضبط‌مصالح ملک کند تا بعد از آن مال بخزانه‌برسد»[1] اومی‌گوید غنائمی که در نتیجهٔ فتوحات هولاکو فراهم آمده بود تا این زمان همه تلف شده وخزانه خالی بود. غازان بعداز دوسال که‌کار مملکت نظمی یافت به ترتیب خزانه توجه کرد و خود درکار وضع مالیات واخذوایصال اموال به خزانه‌مراقبت داشت «تابدان‌واسطه امور ولایات‌مرتب گشت وروزبه‌روز مال خزانه ازجوانب می‌رسید وسال‌بسال‌اموال زیادت می‌گشت[2] . وچون اموال خزانه وافرشد به بذل وُعطا پرداخت وبااینحال «خزانهٔ او هرگز از زر وجامه تهی نشد»[3]. همچنین برای هریك از نقدینه‌ها ومرصعات واموال خزانه‌ای جدا معین گردید وبرای هرکدام خزانه‌داری بایك معتمد نصب‌شد. ورود اموال به خزانه وصرف آن نیز در دفاتر ثبت می‌شد وبااین‌ترتیب موجودی خزانه درهروقت معلوم بود. خزانهٔ خاص‌هم برای صدقات معین‌شدکه ازهرده دینارنقد که به‌خزانه می‌رسید یك‌دینار واز هرده‌جامه یك‌جامه در آنجا می‌نهادند تا دراین‌راه خرج شود. باتوجه به اینکه صدقه یکی از موازین مالی‌اساسی‌دیانت وخلافت می‌باشد، وضع این‌ترتیب نمونهٔ دیگری از گرایش دولت ایلخان به مفهوم حکومت اسلامی‌است.

تدابیری از این‌نوع برای بهبود وضع خزانهٔ کشور موردنظر مدبران متقدم نیز بوده است. نظام‌الملك در سیاستنامه فصلی دارد «اندرخزانه و نگاهداشتن قاعده وترتیب آن»[4] ومی‌گویدکه پادشاهان را همیشه دو خزانه بوده‌است یکی خزانهٔ‌اصل

۱ـ رشید لدین، تاریخ‌غازانی، ص۱۸۲

۲ـ همانجا، ص۱۸۴.

۳ـ همانجا، ص۱۸۶.

۴ـ نظام‌الملك، سیرالملوك، ص۲۹۹.

یا درواقع اندوختهٔ ثابت کشور، ویکی خزانهٔ خرج که مخارج دیوان از محل آن پرداخت می‌شده است.

در اصلاحات مالی این دوره به وضع بودجه، که در اصطلاح آن‌را «جامع الحساب ممالك» می‌گفتند نیز توجه شد: از مجموع عواید دولتی در این زمان رقم دقیقی دردست نیست وتنها دربعضی منابع اشاره‌ای برقم کلی مال دیوانی شده‌است چنانکه وصاف در شرح وقایع زمان کیخاتوخان می‌گوید سالی که بحسابهارسیدگی کردند مجموع درآمدسالانهٔخزانه یك‌هزاروهشتصدتومان‌شد[1] ونیز صاحب‌نزهة‌القلوب در تألیف خودکه آنرابسال ۷۴۰هجری‌نوشته است در«ذکر ولایات‌وبلاد ایران‌زمین»[2] می‌گوید: «(حقوق دیوانی آن پیش از این فترات بیرون خراسان که آنرا سلطنت علیحده است[3] وحساب آنجا درعهد مغول جداگانه نوشتندی، بچندنوبت که جامع الحساب ممالك نوشتیم تا اول عهد غازان‌خان..یکهزار وهفتصد وچندتومان[4] بوده است وبعد از آن به سبب عدل غازان‌خان که ولایات روی به آبادانی نهاده بود به‌مبلغ دوهزار وصدتومان وکسری می‌رسید واکنون‌همانا نیمهٔ آن نباشد[5]. اما حتی درزمان غازان‌خان نیز مجموع عواید دیوان از رقم آن دردورهٔ آبادانی کشور در عهدپیش از مغول بمراتب کمتر بود: همان مؤلف دربارهٔ مجموع حقوق دیوانی دردورهٔ متقدم می‌نویسد: «دررسالهٔ ملکشاهی آمده که در عهد سلطان‌ملکشاه‌سلجوقی بیست‌ویکهزار وپانصد وچندتومان‌زرسرخ بوده است ودیناری زرسرخ را دودینار و دودانگ حساب کردندی که پنجاه‌هزارتومان وکسری بودی»[6]. بعلاوه مبالغی‌هم که در حساب مالیات ولایات آمده بود تماماً وصول نمی‌شد، نخجوانی می‌گوید که‌پس از فتح ایران بدست هولاکو تامدتها دیوان وضع منظمی نداشت، اما بعد درنتیجه تدبیر شمس‌الدین صاحب‌دیوان (وزیر هولاکو واباقا) عواید دیوان رو به‌افزایش‌نهاد

۱ــ ر. ك: وصاف، ص۲۷۱.
۲ــ مستوفی، نزهة‌القلوب، ص۲۷:
۳ــ خراسان درعهد ایلخانان حکومت‌نشین ولیعهد بود.
۴ــ هرتومان عبارت از ده‌هزاردینار بود.
۵و۶ــ مستوفی، نزهة‌القلوب، ص۲۸ــ ۲۷.

به‌طوریکه در چهارمین‌سال اجرای این تدبیر صاحب‌دیوان «پنجاه‌تومان مال بوجه مصالح پادشاه وخواتین وشاهزادگان وامرا ولشکریان به مصرف رساند.. و در سال پنجم چون اموال وافر بود باصدتومان کرد.. ودرسال ششم بادویست‌تومان کرد و در سال هفتم باسیصدتومان . تابچندین‌هزار تومان‌رسید»[1] یعنی به‌احتمال زیادبه‌همان رقمی که مستوفی ذکر کرده است.

نظم اداری نوینی که در زمان غازان‌خان بود آمد ونیز اصلاحات مالی که در این دورهٔ صورت گرفت از نظر جریان تحول اداری واجتماعی این عصر دارای اهمیت بسیار است وجاداردکه بررسی جوانب وماهیت این تحول موضوع‌بحث‌دقیق ومفصلی قرار گیرد اما در اینجا بسبب محدود بودن مجال بحث به آنچه گفته شد اکتفامی‌گردد منتها باید به تحقیقاتی که درباره جوانب و ویژگیهای اساسی‌مالیاتی ایران وتحولات آن دردورهٔ موردبحث شده‌است اشاره شود: ازآنجمله است‌تحقیقات «کرمر»[2]، «بکر»[3]، «لوکه‌گارد»[4]، مینورسکی»[5] و «اشپولر»[6] که نکته‌های‌بسیاری را در این‌زمیقه روشن ساخته‌اند از این‌رو ارزشی خاص دارند[7].

۱ــ نخجوانی، دستورالکاتب، نسخهٔ پاریس، بزرگ ۱۹۱ب و۱۹۲ الف.

2- A. von kremer　　3- C.H.Becuer

4- F.Lokkegaard　　5. v.Minorsky　　6- B.Spuler.

۷ــ برای مآخذ این تحقیقات ر.ك: پتروشفسکی، کشاورزی ...،۲۲۵/۲-۲۲۲

فصل هفتم

توجه به احوال مردم در سیاست رشیدالدین فضل الله

در تفکر سیاسی رشیدالدین ومشی او در کار ادارهٔ مملکت، همانطور که از نوشته‌های وی برمی‌آید توجه به بهبود وضع مردم ورفاه خلق جای خاصی دارد. هدف او از اجرای این سیاست پیش‌از هرچیز متوجه ترقی اقتصادی وآبادانی مملکت ومهمتر از آن تثبیت وضع حکومت وتأمین دوام دولت بود. در این مبحث جهات ونمودهای این سیاست ونیز هدفهای آن بررسی می‌شود:

رشیدالدین درنوشته‌هایش کراراً به لزوم رعایت احوال مردم و «رعیت‌داری» تأکید دارد. نامه‌های او به فرزندان ومنصوبانش در ولایات پراز نصایح و اوامر مؤکد درباب اصلاح کار مردم خاصه کشاورزان، احیای مزارع وجبران بیداری است که برآنان رفته است. در نامه‌ای بیکی ازعاملان خود می‌نویسد: «نوعی کند که رعایا از سر رفاهیت حال پشت فراغت بدیوار امن وسلامت نهند «تاچنان شود که «بزرگان درمواضع دوردست ومهاوی مهیب فارغ‌وارتخم کارند ودروند وکاروانیان بی‌زحمت بدرقه ومؤونت باج مرفه‌الحال آینده وروند»[1].

۱ــ مکاتیت رشیدی، ش۳۰،ص۱۷۰. مکاتیب‌شماره‌های ۲۱، ص۸۷و۱۰۰،ص۳۲نیز متضمن توصیه‌های مشابهی است. همین‌مضمون را در نوشتهٔ نخجوانی دستور الکاتب، طبع علیزاده، ۲۱۹/۲) ودرنامهٔ طاهر سردار مامون به پسرش عبدالله (ابن خلدون، ۶۱۰/) می‌توان دید.

اکثر نامه‌های رشیدالدین به‌حکام وگماردگانش ماهیت اداری وحکومتی دارند ومضمون آنها تقریباً تمام زمینه‌ها وجوانب اصلاح کار مردم وتأمین رفاه ومعیشت آنان‌را شامل می‌گردد. در جائی فرزندش را پند می‌دهد که در اخذ مالیات، اعتدال را نگاه[1] دارد،وبه سپاس این موهبت که خدای اورا بربندگان دیگر سروری و مهی داده است در انجام کارمردم اهتمام نماید. رشیدالدین حکام را از عاقبت ظلم زنهار می‌دهد. به فرزندش شهاب‌الدین که حکومت خوزستان را داشت سفارش می‌کند که درکار عاملان خود مراقبت نماید تا از حد نگذرند، چه درغیر اینصورت «در مال و جاه مردم طمع کنند، وآزار بردل آزادان رسانند، وگـرد فتنه برانگیزند ، و (غبار درمیان اندازند) ودرکار مُلك ومُلك‌داری و هنی عظیم پدید آرند»[2] . درنامه‌ای[3] فرزندش را امیرمحمود حاکم کرمان را به خاطر آنکه باتحمیل مالیاتهای گـران روستائیان ناحیهٔ بم‌را به‌لب پرتگاه نیستی کشانده است بتندی سرزنش می کند و به اوامر می‌دهد تاآنان را مدتی از مالیات معاف دارد واز حاصل املاك رشیدالدین که در آن ناحیه بود سرمایه کشت به ایشان دهد. در نامه‌ای دیگر[4] مقرر می‌دارد که با توزیع ۱۰۰۰خروار غله و۲۰۰۰ من خرما از محصولات املاك او ، به جبران حال نیازمندان کرمان بپردازند.

رشیدالدین درنامه‌ای به‌حاکم «عانه‌وحدیثه» [5]، از او می‌خواهد که روستائیان را از تعهدی صحرانشینان ترك حمایت کند[6]، و فرزندش سعدالدین حاکم نواحی انطاکیه را سرزنش می کند که آن ولایات از بی‌توجهی او خراب‌شده و او همچنان

۱ــ ر.ك: مکاتیب رشیدی، ش۱۰، ص۲۵ــ۲۳

۲ــ همانجا، ش۲۲، ص۱۱۴. ۳ــ همانجا، ش۵، ص۱۰ــ۱۲.

۴ــ همانجا،ش۹، ص۲۱ــ۱۹، ۵ــ برای «عانه» ر.ك. همانجا، ص۳۳۷، ح.

۶ــ ر.ك: همانجا، ش۷، ص۱۷. همین مضمون‌را در نامه‌ای که رشیدالدین به‌سراج الدین دسفولی (دزفولی) معتمد خود در کردستان نوشته است مـی‌توان دید (همانجاش۳۳، ص۱۷۸ــ۱۷۷).

از تدبیر حکومت واصلاح کار خلق غافل است[1]. ناظر اینجوی [2] فارس را بخاطر بدرفتاری وتعدی نسبت به اهالی بتندی ملامت می کند وبه او می‌نویسد که فرزند خود ابراهیم را به شیراز می‌فرستند تاکارمردم را به‌درستی برسد واز هرکس بتعدی چیزی گرفته باشند باز دهد[3] وهم برای‌دلجوئی از اهالی قیصریه روم به‌جبران‌آنکه مدتی به‌حالشان بی‌توجهی شده بود، معتمد خود «شرف‌الدین حسن توقانی» را به آندیار می‌فرستد تا احوال ایشانرا باز بینند»[4].

شرح‌مکرر وتأکید فراوان رشیدالدین در رعایت احوال مردم و توجیهات‌وی در این باره‌باملاحظهٔ واقعیات سیاسی موجودزمان او،زمینهٔ بحثی را درباب ماهیت سیاست مملکتداری این وزیر، خاصه انگیزهٔ اصلاحات او بوجود آورده است .

رشیدالدین خود این سیاست مردم‌داری «ورعیت‌پروری» را از جهات مختلف توجیه می کند:

در جائی «ضبط امور مملکت‌ورعیت‌داری » را سبب عمدهٔ آبادانی ولایات دانسته است[5] ونیز می گوید که نظام امورمملکت واصلاح‌حال جمهور مردم بی‌رعایت این معنی میسر نشود[6]؛ به فرزندش جلال‌الدین حاکم روم می‌نویسد: «رعیت راکه ارباب حراثت‌اند رعایت‌کن که سبب قوام عالم و.. معاش بنی‌آدم‌اند» تاوفور نعمت

۱ــ ر.ك: همانجا، ش۱۰، ص۳۳.

۲ــ «ناظراینجو» یامتصدی «نظارت‌اینجو» از جملهٔ صاحبان مناصب دیوان و وظیفه او نظارت براملاك خاصه یاخالصه بوده است.

۳ــ مکاتیب رشیدی، ش۳۰، ص۱۷۱ــ۱۶۸. درنامهٔ طاهر به‌پسرش عبدالله نیزآمده است: «از اینرو زیردستانت‌را ــ رعیت ــ می‌نامند که تو همچون شبان و قیم آنان هستی پس باید خراج را ازآن قسمت ثروت ایشان بگیری که زاید برمخارج آنان باشد ودر پرداخت آن دچار دشواری وسختی نشوند «(ابن‌خلدون، ۶۲۰/۱ــ۶۱۹).

۴ــ ر.ك: مکاتیب رشیدی، ش۲۶، ص۱۴۴.

۵ــ ر.ك: رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص۳۵۱.

۶ــ ر.ك: مکاتیب رشیدی، ش ۳۰، ص۱۶۹.

ویسار معیشت از میان نرود[1].

رشیدالدین در بیان ضرورت توجه سلاطین و حکام در کار رعایا و رفاه عامه توجیهات دیگری را نیز مطرح می‌سازد: از جمله او اهتمام در جهت رفاه خلق را که «ودایع خالق‌اند»[2] برعهدهٔ فرمانروایان اسلام از قبیل واجبات می‌داند و کراراً به وجوب آن تأکید می‌کند[3]. در این تعبیر رشیدالدین تاثیر اعتقاد به نظریهٔ منشاء الهی سلطنت بخوبی آشکار است، همچنانکه او سلوک برطریقهٔ «رعیت‌داری» را موجب تایید ازلی وعنایت الهی در کار حکومت وملکداری می‌داند.

درباره تأثیر این سیاست در رابطهٔ میان حکومت ومردم، رشیدالدین می‌گوید که توجه حکام به‌حال خلق سبب افزونی میل ایشان به طاعت می‌گردد. چنانکه او خود نیز این شیوه‌را بکار می‌بندد ومی‌خواهد که براثر آن میل‌مردم به طاعت وتمکین ایشان از دولت او همواره بیشتر شود[4]. رشیدالدین همچنین اهتمام در آبادانی‌ملک واصلاح کار مردم را سبب بقای نام ودوام آثار زمامداران می‌داند ومی‌خواهد که رونق مملکت و وفور نعمت ورفاه رعیت پیوسته در تزاید وذکر جمیل او همواره در تواتر باشد[5]؛ فرزندش را پند می‌دهد که بقای نام به مراعات خاطر خلق وتأمین مصالح عامه مردم حاصل می‌آید[6] چنانکه نام برمکیان[7] در روزگار از آن رو به نیکی بازمانده است که همه‌را از عطای خود بهره‌ور ساختند.[8]

توجه رشیدالدین به احوال مردم ونگرانی او در کار آنان نشانهٔ سیاست انسانی این وزیر اصلاح طلب ومردم دوست است. اما تأکید اصلی وی دراین‌باره، همانطور

۱ــ ر.ك: همانجا، ش۲۱، ص۸۴ــ۸۳.

۲ــ همانجا، ش۲۳، ص۱۲۶.

۳ــ ر.ك: همانجا، ش۹، ص۲۰وش۷،ص۱۵.

۴ــ ر. ك: همانجا، ش۲۴، ص۱۳۳ وش۵۱، ص۳۱۶ــ۳۱۵.

۵ــ ر. ك: همانجا، ش۳۰، ص۱۷۰.

۶ــ ر. ك: همانجا، ش۴۹، ص۳۰۶وش۶، ص۱۴.

۷ــ برامکه خاندان ایرانی واز وزرای نام‌آور عباسیان بودند.

که در بحث ازنظر او در خصوص عدل‌بیان گردید، برارابطهٔ میان عدل ورعیت‌داری باوفور مال دیوان یابه‌تعبیر خود او پرشدن «خزانهٔدخل» پادشاه وحاکم است. اواین دورا ملازم‌هم می‌داندودادگستری وتوجه به رفاه مردم‌را که عامل اصلی ایجادثروت درکشور ومنبع درآمد خزانهٔ سلطان وحاکم‌اند ناگزیرمی‌شمارد، تا آنجاکه می‌گوید «چون در عاقبت امورنظرکنی اصل مملکتداری عدلست»[1]. رشیدالدین در رابطهٔ میان عدل ورعیت‌داری باپرشدن خزانه کراراً تأکید می‌کند. درجائی می‌نویسد که باید حکام را خزاینی‌باشد که یکی خزینهٔ دخل ودیگر خزاین‌خرج‌اند. «خزینهٔ دخل» همانا رعیت است که رونق ملك به حسن اهتمام وکفایت ایشان بسته است «وچون احوال ایشان خراب باشد ملوك را هیچ کامی به‌حصول نپیوندد[2] وباز درباب رابطهٔ عدل و رعیت‌داری بارونق خزانه، این‌بار ازقول غازان‌خان، می‌گوید که خاصیت عدل آن است که براثر آن خزانه پرشود وچندان که از آن بخشند کاستی نگیرد «واین معنی میسر نشود الا بتدبیر ملك وعمارت وعدل وسیاست‌کردن[3]».

اعتقاد رشیدالدین به‌اینکه باید وضع زندگی کشاورزان را که مالیات‌دهنده عمده‌اند بهبود داد، در گفته‌ای‌که در جامع‌التواریخ خود به غازان‌خان نسبت‌میدهد جلوه‌گر است. اومی‌نویسد که‌این ایلخان وقتی به امراء وبزرگان صحرانشین‌فرمود تاجانب رعیت‌را نگهدارند وبه آنان گفت «من جانب رعیت تازیك[4] نمی‌دارم اگر

۱ـ همانجا، ش۲۲، ص۱۲۰.

۲ـ همانجا، ش۲۲، ص۱۱۹.

۳ـ همان‌مؤلف، تاریخ غازانی، ص۱۸۶.

۴ـ دردورهٔ موردبحث، اصطلاح «تازیك» (تاجیك) بطور کلی برای افادهٔ ایرانیان دربرابر مغولان‌وترکان‌به‌کار می‌رفته است. ترکان عموماً ایرانیان را تاجیك می‌خواندند. (ر. ك:پتروشفسکی، طرز فکر رشیدالدین درباب‌حکومت، پیشین و همان مؤلف، کشاورز...، ۹۶/۱،ح ۱. رشیدالدین‌هم‌اصطلاحات‌ترك وتازیك ـ تاریخ غازانی، ص۱۷۵ـ ومغول و تازیك‌ـ همانجا، ص۳۱۰و۳۱۱ـ را دربرابرهم به‌کار برده است.

مصلحت است تاهمه را غارت کنیم برین کار ازمن قادرترکسی نیست[1]» وبه‌بزرگان درگاه زنهار داد که باغارت هستی مردم خزانهٔ پادشاه را هم‌رونقی نخواهد ماند. به احتمال بسیار این‌توصیهٔ غازان‌خان به امرا از جانب رشیدالدین به ایلخان تلقین شده بود یاآنکه او این مضمون‌را در تالیف خود آورده آنرا به غازان‌خان نسبت داده است.

همین مضمون باا‌ندك تفاوت دربرخی منابع دیگر نیز آمده است. از جمله مؤلف دستورالکاتب حکایتی را نقل می‌کندکه ازنظر عبارت ومضمون شباهت‌بسیار به نوشته تاریخ غازانی رشیدالدین دارد و به احتمال زیاد نخجوانی این مطلب را از همان مأخذ گرفته است. نخجوانی بعد ازشرح این حکایت می‌نویسد که چون‌امرا نصیحت پادشاه را شنیدند وپذیرفتند از قهر او ایمن شدند و «مملکت آبادان شد و اندك رمقی که هنوز مانده از تأثیرآن معدلت است»[2]. مؤلف «ارشادالزراعه»نیز که کتاب خودرا درقرن دهم هجری نوشته است همین مضمون را درمقدمه نقل کرده منتها آن‌را به سلطان محمد اولجایتو جانشین غازان نسبت داده است، اما ضبط حکایت در این تألیف هم شبیه به تاریخ غازانی رشیدالدین است وهروی مؤلف‌ارشاد الزراعه بعداز شرح نصیحت ایلخان به امرای می‌نویسد که آنان چون سخنان پادشاه را شنید «روی درنوازش رعیت آورند:

«شنیدم از بزرگان سخن‌سنج   که سلطان را رعیت بهتر از گنج
«گز آن‌خرج‌از شودآخر سرآید   وزین هرلحظه دخلی نو درآید»[3]

شکلها و روایات گوناگون این حکایت نشان می‌دهد که افکار سیاسی رشیدالدین در زمان او تاچه‌حد استوار ومقبول عامه بوده، همانطورکه بعد از این

۱ــ رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص۲۶۹.

۲ــ نخجوانی، دستورالکاتب، طبع‌علیزاده، ۲۰۲/۱

۳ــ هروی، قاسم‌بن‌یوسف ابونصری؛ارشادالزراعه، به اهتمام محمد مشیری، تهران، دانشگاه، ۱۳۴۶، ص۲۵.

دوره‌هم وضع روستائیان همچنان موضوع توجه وبحث قرار داشته است. اما همین تعدد روایات در عین حال نشانهٔ ادامهٔ وضع بد روستائیان در دوره‌های بعد نیز می‌باشدوقرینهٔ آن است که در مقابل‌ستم‌وتعدی زورمندان نسبت به رعایا، اندیشمندان وسیاستمداران‌روشن‌بین‌برای‌حفظ‌اعتدال‌وثبات‌جامعه وحکومت به تلاش‌برخاسته‌اند. از جهتی نیز وجود حکایاتی از قبیل آنکه ذکر شد زمینهٔ بحثی‌را درباب ماهیت و وهدف واقعی تدابیری مانند آنکه بعنوان اصول سیاست اصلاحی زمان‌غازان‌خان و رشیدالدین مورد توجه قرار داردپدید آورده است، چنانکه پتروشفسکی باوجوتایید جهت انسانی این سیاست می گوید که توصیه واندرز غازان‌خان به امرا یعنی‌بزرگان نظامی صحرانشین‌مغول وترک‌ثابت‌می کند که رعایارا باید بارعایت اعتدال‌خردمندانه غارت کرد ونگذاشت تابسرحد یاس وعصیان برسند[۱]. از این رو ادامهٔ بحث حاضر مسألهٔ هدف سیاست اصلاحی رشیدالدین وماهیت اصلی آن بررسی می گردد.

۱ــ ر. ك: پتروشفسکی، کشاورزی...، ۶۹/۱،

فصل هشتم

بحثی در ماهیت و هدف سیاست و اصلاحات رشیدالدین

ملاحظات سیاسی

اصلاحات دورهٔ غازان‌خان که بتدبیر رشیدالدین فضل‌الله طرح و اجراء گردید باآنکه متوجه رفاه عامه وبهبود زندگی‌مردم بوددراصل جهت‌سیاسی داشت. عده‌ای ازپژوهندگان از جمله پتروشفسکی [۱] ملاحظات سیاسی‌را جهت عمده این اصلاحات می‌شمارند و نشانه آن‌را در اهتمامی می‌دانند که در این زمان به‌منظور بازداشتن کشاورزان ومردم بینوای شهرها از عصیان، ودر نتیجه برای تأمین ثبات حکومت بکارمی‌رفت. این اقدامات‌که به‌صورت اصلاحات وسیع اجتماعی‌درآمدنمونهٔ‌تلاشی است که مهاجمان خارجی یعنی ترکها ومغولها درایران بعمل می‌آورده‌اند تابیاری عناصر محلی ومدبران ایرانی - حکومت خودرا که در اصل بی‌بنیاد و بی‌دوام بود پایدار سازند.

مبارزه باشورشیان

در آغاز دوره موردبحث- انحطاط اقتصاد وکشاورزی مملکت به فقر و

۱- ر. ك: پتروشفسکی: کشاورزی..، ۹۴/۱ ببعد.

پریشانحالی عمومی انجامیده بود واین‌وضع هرروز عدهٔ بیشتری ازمردم را گرفتار بینوائی وآوارگی می‌ساخت. دراین احوال فعالیت دسته‌های شورشی مرکب از روستائیان آواره ومردم فقیر شهرهابتدریج صورت قیام عمومی مردم بینوا راعلیه حکومت مهاجمان پیدا می‌کرد. چنانکه پتروشفسکی می‌گویدهم از آغاز فرمانروائی مغولان اینگونه‌دسته‌های شورشی فراوان بوده‌اند، امادرسالهای میان ۶۸۰ تا۶۹۰ه. که نابسامانی اقتصادی وگرانی بار مالیاتها و فقر وبینوائی روستائیان به منتهای درجه رسیده بود، تعداداین شورشیان و فعالیت آنان افزایش یافت[۱]. رشیدالدین فعالیت این گروهها شورشی‌را شرح می‌دهد،اما درمقام یك‌مورخ رسمی درگاه‌ایلخان از آنان بعنوان «دزدان» و «راهزنان» نام می‌برد وآنان را مضر بحال ملك وملت می‌داند[۲]. اودربارهٔ وجوداین دسته‌هاکه پیش از زمان‌اصلاحات وی فراوان بوده‌اند می‌نویسد: «برعالمیان پوشیده نیست که پیش از این تطاول و استیلاء راه زنان و دزدان تاچه‌غایت بود وباآنکه انواع ایشان از مغول وتازیك ومرتد وکرد و لور و شول وشامی هرچه تمامتر بودند غلامان گریخته نیز با ایشان می‌پیوستند ورنود و اوباش شهرها پیش ایشان می‌رفتند»[۳]. از این شرح برمی‌آید که دسته‌های شورشی مرکب از روستائیان فراری،صحرا نشینان بینوا (کردها،لرها وحتی مغولها)،غلامان گریخته‌وقشرپائین‌مردم شهرها (رنود واوباش) بودند. از نظر نژادی نیز میان ایشان همین تنوع وجود داشت: به گفتهٔ رشیدالدین درمیان ایشان تازیکان (تاجیکان)- یعنی، بمفهوم آنزمان، ایرانیان ثابت مکان[۴]- ومغولان و مرتدان وکردان ولران و شولان واعراب دیده می‌شدند. ورود افراد عادی وبینوای مغول درصف روستائیان وشهریان عاصی ایرانی‌خود حکایت از تیزشدن آتش‌مبارزات‌داخلی در قلمروایلخان

۱و۲- ر. ك: همانجا، ۳۰۶/۲ ببعد.

۳- رشیدالدین: تاریخ غازانی، ص۲۷۷.

۴- اصطلاح «تازیك» (تاجیك) چنانکه پیش‌از این گفته‌شد بمعنی ایرانیان دربرابر مغولان وترکان بکار می‌رفت.

دارد[1].

شورشیان که به‌کوه وجنگل پناه برده بودند از یاری دوستان‌خود در شهرها وروستاها بهره‌مند بودند. رشیدالدین می گوید که عده‌ای از ساکنان روستا ونواحی اطراف با «راهزنان»[2] «یکی می‌شدند»[3] وراهنمائیشان می کردند و «در تمامت شهرها جاسوس داشتندی تا ازعزیمت اصناف‌مردم ایشانرا خبرکنند»یاران شهری«راهزنان» حوائج آنهارا تأمین می کردند وآنان‌رادرمیان هرقومی از صحرانشینان ودیه‌نشینان دوستان وشریکان بودند»[5] وحتی بیاری رؤسا وکدخدایان دهات که آشنا و دوست ایشان بودند درهرفصلی مایحتاجشان فراهم مـی گردید. این دوستان و حـامیان به شورشیان وفراریان درخانه‌های خود پناه می‌دادند و «راهزنان» گاه به میهمانی بـه خانه‌های آن جماعت می‌رفتند یاهنگام خوف به آنجا می گریختند. کار بـه جائی رسیده بود که «دزدان» درمیان صحرانشینان وروستائیان موافقانی داشتند وبسیاری ازمردم ازکارشان‌باخبر بودند اما فاش نمی‌ساختند[6]. اقبال عمومی و یاری قشرهای پائین مردم شهرها ودهات‌وصحرانشینان‌بینوا، مبارزهٔ دسته‌های عاصی را باحکومت ایلخان ودولتمندان تسهیل می کرد. رشیدالدین می‌نویسد: «باآنکه یـاساق پیشینه آن بود که بهروقت که دزد آید کاروانی وایلچی وره‌گذری تمامت متفق باشند و ایشانرا دفع کنند در این‌مدت چـون دزدان براه مـی آمدند آن اقـوام مدد همدیگر نمی‌کردند»[7] ونیزاگردر حوالی شهر یاروستائی راهزنی می کردند، هرچند که فاصله نزدیک ودفع راهزنان ممکن بود، نه تنها «اهل آن‌موضع در میان نمی‌آمدند»[8] و

۱ـ ر. ك: پتروشفسکی: کشاورزی...، ۳۰۷/۲.

۲ تا۴ـ رشیدالدین، تاریخ‌غازانی، ص۲۷۷. برای این‌مطلب همچنین ر. ك: مکاتیب رشیدی، ش۵، ص۱۲. ش۲۷، ص۱۴۶ وش۴۴، ص۲۶۳.

۵ـ رشیدالدین، تاریخ‌غازانی، ص۲۷۸.

۶ـ همانجا، ص۲۷۷.

۷و۸ـ همانجا، ص۲۷۸-۲۷۷.

وبیاری کاروانیان نمی‌رفتند، بلکه اهالی خـود مسیر کاروان وسپاه را به‌شورشیان خبرمی‌دادند وحتی «بعضی دزدان که مدتها راه می‌زدند و به‌آن کار شهرت می‌یافتند اگر وقتی درمی‌افتادند طائفهٔ ایشان را حمایت می‌کردند کـه چنین بها در راه‌چگونه توان کشت اورا تربیت بایدکرد»[1]. هرچندکه رشیدالدین بـااین «راهزنان» دشمنی می‌ورزیده است، باز از شرح‌او می‌آید که اینان باقدرت ایلخان و ستمگـران مغول مبارزه مـی‌کردنـد ، رشیدالدین خود درنامه‌ای به فرزندش شهاب‌الدین حـاکم خوزستان اورا ازتعدّی وتجاوز عمال ودیوانیان نسبت به رعایا، که به ایجاد خلـل درکار ملك وشورش خلق علیه قدرت حکومت ودولت می‌انجامد، زنهار می‌دهد[2]. رشیدالدین شرح می‌دهد که این «راهزنان» به‌یاری دوستان وخبرگذاران خوددربارهٔ کاروانیان تحقیق می‌کردند وچون به‌کاروانی‌حمله می‌بردند «حال آن‌طائفه مشروح می‌دانستند ومی‌شناختند وبانك‌زدندی که مارا باآنانکه چیزی ندارند یاکمتر دارند کاری نیست، آن‌جماعت جدا شدندی‌ودزدان دیگران را می‌زدند ومی‌کشتند»[3] و باز می‌گوید که استیلای دزدان حتی تابجائی بود که ناگاه شب خـانهٔ امیری را درشهر تاراج می‌کردند[4].

باشرحی که بیان شد، پتروشفسکی عقیده داردکه این «دزدان» درواقع راهزن نبودند بلکه به کین‌خواهی از ستمگران مغول برخاسته بودند[5]. رشیدالدین‌می‌نویسد که غازان‌خان نایرهٔ این شورشهارا بااقدامات شدید وبیرحمانه فـرو نشاند[6]، باین صورت که کاروانیان مکلف شدند هنگام حملهٔ راهزنان همه‌باتفاق بمقابله برخیزند

۱ــ همانجا، ص ۲۷۸ ــ ۲۷۷.

۲ــ ر. ك: مکاتیب رشیدی، ش ۲۲، ص ۱۴۴.

۳ــ رشیدالدین، تاریخ‌غازانی، ص ۲۷۸.

۴ــ ر. ك: همانجا، ص ۲۷۹ ــ ۲۷۸.

۵ــ ر. ك: پتروشفسکی، کشاورزی...، ۳۲۰/۲.

۶ــ ر. ك: همانجا.

ورؤسا و کدخدایان دیه‌ها نیز مسئول امنیت راههای اطراف شناخته‌شدند،، بعلاوه امیری بنام امیر ایتقول مأمور مبارزه باراهزنان گردید وبرای اینان یا کسانی که ایشان را یاری وپناه دهند مجازاتهای سخت مقرر شد.

هرچند براثر این اقدامات نایرهٔ چنین شورشها برای مدتی تاحدی فرو نشانده شد، اما دیری نگذشت که‌وضع دوباره به حال‌سابق بازآمد[1] واین‌وقتی بود که‌دوره کوتاه اصلاحات غازان‌خان و وزیراو رشیدی‌الدین سپری شده واحوال‌مملکت ومردم باز بوخامت گرائیده بود.

بازداشتن روستائیان ازعصیان

بشرحی که گفته‌شد، سیاست رشیدالدین همانطور که به تعالی سطح‌زندگی کشاورزان- به‌عنوان طبقه مالیات‌دهندهٔاصلی- توجه داشت، همان اندازه نیز ناظربه بازداشتن‌روستائیان از قیام وعصیان بود. اما قبول‌چنین‌واقعیتی باز انگیزهٔانسانی سیاست‌رشیدالدین فضل‌الله را که درکارحکومت ودرنوشته‌های‌او همه‌جا نمایان است نفی نمی‌کند. بااینحال دست‌آوردهایی‌درجهت‌مصالح‌سیاسی زمان مانند رفع‌ناآرامیها وایجاد ثبات وتحکیم قدرت حکومت که سیاست اصلاحی رشیدالدین بهمراه آورد، موجب آن شده است‌که تعبیرات دیگری از هدف اصلی و نهائی این سیاست و اصلاحات بعمل آید، که به‌عقیده پتروشفسکی به‌عنوان نمونه‌ای از آن اشاره‌شد. اوبااظهار این نظر که ملاحظات سیاسی وحکومتی انگیزهٔ اصلی اصلاحات اجتماعی واقتصادی رشیدالدین بوده است می‌افزاید که به رشیدالدین نمی‌توان گمان «مردم دوستی» بردو او پیش از هرچیز «متفکری دوراندیش وخردمند و هوادار دولتی نیرومند وسیاست مرکزیت است»[2] پتروشفسکی طرز فکر رشیدالدین را با این‌نظریه نخجوانی که می‌گوید: «چندانکه درممالك متمول بیشتر باشد ممالك معمورترباشد و اموال خزانه موفورتر»[3] مقایسه می‌نماید ودر اثبات‌نظر خود استدلال می کندکه

۱ـ ر.ك: همانجا. ۲و۳ـ همانجا، ۹۵/۱-۹۴.

رشیدالدین به‌عنوان مدافع دوراندیش و هوشمند یك‌دولت‌قوی و سیاست مرکزیت بخوبی دریافت که وضع یك‌نظام عادلانه وثابت مالیاتی، همانطور که بااصلاحات غازان‌خان برقرار شد[1] واجرای آن بجای رویهٔ خودسرانه‌ای که پیش از آن در امر مالیاتها وجود داشت، قبل ازهرچیز بمنظور جلوگیری از خانه‌خرابی بازهم بیشتر کشاورزان ودر نتیجه کشانیده‌شدن آنان بشورش ونافرمانی، ضروری است[2].

اما چنانکه اشاره‌گردید رشیدالدین را نه‌می‌توان سیاست پیشه‌ای بی‌احساس وعاری ازملاحظات عاطفی و انسانی دانست. یکی از پژوهندگان معاصره درباره جنبهٔ نوعدوستی سیاست رشیدالدین می‌گوید: «چون وی از معارف عصر وسیاست مدن، که از فلسفه ارسطو در علوم عقلی اسلامی انتقال کرده بود، بهره‌ای‌کافی داشت، ونظریهٔ اجتماعی سعادت و اسعاد حکمای ایران مانند ابوالحسن ابن‌ابوذر نیشابوری متوفی ۳۸۱ه. وابوعلی‌علی مسکویه وابوحیان توحیدی وغیره را باحفظ روایات اجتماعی ایرانی پذیرفته بود، بنابراین رعیت یعنی خلق ومردم را بنیاد جماعت ومملکت می‌پنداشت ودرنامهٔ پندآمیز مفصلی که به‌نام فرزند خود امیر شهاب‌الدین حاکم تستر (شوشتر) واهوازارسال داشته ودارای ۳۹ اصل است،شالودهٔ نظریهٔ جهانداری وسیاست خود را برعدل می‌نهد» [3] او عقیده دارد که مادهٔ شورش و انقلاب از عالم بواسطه عدل زایل می‌گردد [4]، وباز فرزندان و منصوبانش را کراراً به رعایت معنای عدل فرامی‌خواند. دقت‌نظر و توجه او به این اصل یعنی اشاعهٔ عدل و اصلاح کار مردم دلیلی روشن برنیت بشردوستی این سیاستمدار مصلح است.

۱ـ رشیدالدین این اصلاحات رادقیقاً شرح می‌دهد. ر.ك: تاریخ‌غازانی، ص۲۶۸ـ۲۴۳.

۲ـ ر. ك: پتروشفسکی: طرز فکر رشیدالدین درباب حکومت، پیشین.

۳ـ حبیبی، عبدالحی (افغانی): روزگار وآثار وشخصیت نیکوکار رشیدالدین وزیر: مجموعهٔ خطابه‌های تحقیقی...، ص ۹۴.

۴ـ مکاتیب رشیدی، ش۴۹، ص۳۰۶.

فصل نهم

سرنوشت سیاست و اصلاحات رشیدالدین و غازان‌خان بعداز زمان این ایلخان

اصلاحاتی که درزمان سلطنت غازان‌خان باابتکار رشیدالدین فضل‌الله طرح و اجراشد نقطهٔ عطفی درتاریخ ایران بعد از حملهٔ مغول بشمار می‌آید. در این دوره اسلام به‌عنوان‌دین‌رسمی‌کشور اختیاروتثبیت شد ودولت ایلخان‌همچون یك‌حکومت ملی تلاشهایی را بمنظور تجدید واحیای سازمان اداری واقتصادکشور و نیز کسب اعتبار خارجی آغاز کرد.

اصلاحات دورهٔ غازان‌خان موجب‌تحرك در اقتصاد وافزایش تولید کشاورزی گردید واقتصاد کشوررونقی‌را که درزمان سلجوقیان داشت تاحدی بازیافت. اما دورهٔ سلطنت غازان‌خان کوتاه بود واین ایلخان در سال ۷۰۳ هجری در ۳۱ سالگی درگذشت. مورخان عموماً غازان‌خان را باقریحه‌ترین پادشاه ایلخان دانسته و اورا بخاطر توجهی که به احوال مردم و احیای اقتصاد و نظم ادارهٔ کشور و اعتلای مملکت داشت، ستوده‌اند. مرگ این ایلخان بمنزلهٔ پایان دورهٔ سازندگی و ابتکار سیاسی درزمینهٔ تدبیر اصلاحات اجتماعی نیز بود واز این زمان تلاش برای تعالی

اقتصاد واداره‌ٔ کشور تقریباً متوقف ماند، اما این واقعه موجب محو فوری آثار اقداماتی که انجام شده بود نگردید بلکه آثار این اصلاحات درزمان دو جانشین غازان‌خان یعنی اولجایتو وابوسعیدهم باقی‌ماند وحتی بعضی اصول این سیاست‌مانند ارتباط دین ودولت واختیار اسلام به‌عنوان دین‌رسمی کشور باگذشت زمان تحکیم وتثبیت شد. بااینحال‌دربیشتر زمینه‌ها تدبیرتازه‌ای بمنظور ادامه وپیشبرد اقدامات واصلاحاتی که در زمان غازان‌خان‌آغاز شده بود اتخاذنگردید؛ بعلاوه باآنکه‌مرگ غازان‌خان به فعالیت رشیدالدین به‌عنوان وزیر ایلخان پایان نداد واو مقام خودرا در دوره‌ٔ دوایلخان بعدی یعنی درسراسر عهد اولجایتو واوایل دوره‌ٔ سلطنت ابوسعید همچنان حفظ کرد ، اما تدابیر اصلاحی و سیاست مبتنی برمردم دوستی صرف ، دیگر چندان مورد حمایت ایلخان نبود واز همین‌روست که درنوشته‌های این وزیر وسیاست‌مدار اصلاح‌طلب در آنچه که ببعد از دوره غازان‌خان مربوط است و از جمله دربخش عمدهٔ مکاتیب، بیشتر شرح عقاید سیاسی واجتماعی او دیده‌می‌شود که اکثراً جنبهٔ بیان عقاید فردی را دارد نه شرح تدابیر واقداماتی که در امورمملکتی اجرا شده وتفصیل آن در بخش تاریخ غازانی ازکتاب جامع‌التواریخ اوآمده است.

• • •

دوره‌ٔ اولجایتو

چنانکه گفته‌شد اولجایتو بعد از جلوس به سلطنت[1] (۷۰۳هـ.) رشیدالدین و علیشاه را که باهم دروزارت شرکت داشتند در این مقام باقی گذاشت.

اولجایتو برخلاف غازان‌خان تمایلی به اصلاحات اجتماعی وسیع نشان نداد وبه‌همین‌علت نیز فقط بعضی از برنامه‌های اصلاحی پیشین دنبال شد. بااین‌همه حفظ آثار اصلاحات دوره‌ٔغازان‌خان‌وسازمان‌اداری کشور که ازنو بناشده بود یاباعتباری

۱ــ برای شرح جلوس اولجایتو و وقایع زمان سلطنت او ر. ك: کاترمر ، ص۱۰ ببعد. کاشانی، وقایع سال۷۰۳ وصاف، ص۴۶۷ ببعد. مستوفی، تاریخ‌گزیده، ص۳۹۷. عزاوی، ص۴۴۷ــ ۴۰۳. مرعشی، ۷۰/۲ ببعد ودیگر منابع تاریخی مربوط به این دوره.

سیاست «حفظ وضع موجود در زمان اولجایتو مانع بازگشت اوضاع بحال پیشین گردید. به‌گفتهٔ مؤلف ذیل جامع: چون . «اولجایتو خدابنده» به سلطنت نشست «مردم را نوازش کرده بداد وعدل وعده داد، احکام غازانی را امضاء کرد ومجموع عمال وکارکنان‌هم برآن متوجه و راه که بودند بگذاشت» [1] مهمتر از همه اینکه ابقای رشیدالدین درمقام وزارت‌وتلاش‌این‌وزیر برای ادامه واجرای همان سیاستهای پیشین مانع از تجدید بحران در مملکت گردید.

دربارهٔ سیاست اولجایتو وشیوهٔ ملکداری اوگفته‌اند که این ایلخان چنان به آداب وسنن ایرانی خوگرفته بود که حتی مذهب شیعه‌را به‌عنوان خصوصیت‌دینی حکومت ملی ایران پذیرفت وخود این مذهب را اختیار کرد رشیدالدین فضل‌الله در سراسر دورهٔ سلطنت این ایلخان وزیر او بود.

اولجایتو بطور کلی یکی از سلاطین معتبر ایلخانی است ومورخان اورا بخاطر توجهی که باحوال مردم داشت وهم‌بواسطهٔ دانش دوستی ونیز تعلق خاطرش به مذهب شیعه ستوده‌اند. رشیدالدین در کتاب سلطانی خود فصلی در شرح کمالات وسجایای اولجایتو آورده است تاجائیکه دروصف این ایلخان می‌نویسد که او «چنان کامل است‌که هرکدام ملازم حضرتش باشد اورا کمالات بسیار حاصل‌شود[2]. رشیدالدین حتی توفیق خودرا دربیان مباحث دقیق‌فلسفی وکلامی نتیجهٔ تاثیرنفس ومصاحبت اولجایتو می‌دادند ونیز کرامات بسیار باونسبت می‌دهد[3]. صاحب‌نفائس الفنون نیز از اولجایتو همچون پادشاهی مردم‌دوست وعادل یادکرده است[4].

حکومت اولجایتو در سیاست خارجی نیز تاحد زیادی کامیاب بود . ایران در دورهٔ این ایلخان خطر تهاجمات پراکنده‌ای را از ناحیهٔ غرب و شمال غربی از سر گذراند. بعلاوه حکومت ایلخان شورشی‌را که از ناحیهٔ ملك هرات برخاسته بود ،

۱ــ حافظابرو، ذیل جامع ص۷ . برای این‌مطلب همچنین ر.ك: کاترمر، ص۳۴ .۴۲ وصاف، ص ۴۷۰ وتاریخ ایران «کمبریج» ۳۹۸/۵.

۲و۳ــ رشیدالدین: کتاب سلطانی، برك ۱۳۷. ۴ــ آملی، ۲۵۸/۲.

درسال ۷۰۶ هجری باموفقیت فرونشاند[۱]. از سوی قلمرو جانشینان چنگیزهم تهدید عمده‌ای متوجه ایران نشد ورشیدالدین خود در این باره می‌نویسد: «ظاهرترین دلایل برصدق واخلاص او (اولجایتو) آنست که در عهد دولتش میان اوروق که عداوت قدیم قایم بود موافقت پیداشد»[۲].

علم دوستی ودانش‌پروری اولجایتو موجب آن گردید که علم وهنر درعهد اورونقی تمام یابد. مؤلف مجمع‌التواریخ[۳] می‌نویسد که اولجایتو همواره باعلما در مناظره ومباحثه بود» واهل‌علم را رونقی تمام داد وچنان علم دوست بود که بفرمود باستصواب وفکر خواجه‌رشیدالدین تامدرسهٔ سیاره بساختند ازخیمهای کرباس ودائماً بااردو می گردانیدند»[۴]. مدرسان این‌حوزهٔ علمی بقول حافظ ابرو عده‌ای از علمای زمان مانند شیخ‌جمال‌الدین حسن‌بن‌المطهر حلی و نظام‌الدین‌عبدالملک و نورالدین تستری (شوشتری) ومولانا عضدالدین‌آوجی وسیدبرهان‌الدین عبری بودند، ونیز همان‌مؤلف می‌گوید که قریب صدطالب علم‌را در آنجا جمع‌آورده و اسباب معاش ایشان را مهیا ساختند تا همواره ملازم اردوی ایلخان باشند[۵]. اولجایتو همچنین در سلطانیه که خود آنرا بناکرده وپایتخت ساخته بود ابواب‌البری بنا کرد که از جمله مدرسه‌ای بودکه در آنجا شانزده‌مدرس ومعید[۶] ودویست طالب علم را ساکن گردانید وبگفتهٔ مؤلف مجمع‌التواریخ: «تاچنان شد که در زمان دولت او روز بازار علم وفضل رواجی تمام یافت وتمامت آن معانی بمساعی جمیلهٔ خواجه رشیدالدین بود که سلطان را در این معنی تحریض فرمودی تا چندان فاضل و عالم

۱ــ برای تفصیل این مطلب رجوع کنید به تواریخ مربوط به این دوره واز جمله تاریخ هرات تالیف سیفی.

۲ــ رشیدالدین، کتاب سلطانی، برگ۵. ۳ــ حافظ ابرو،

۴ــ همان مؤلف: مجمع التواریخ (نقل ازحاشیه ذیل جامع، ص ۵۳–۵۲).

۵ــ ر. ك: همانجا، ص ۵۳.

۶ــ مدرسی ومعیدی (دستیاری مدرس) ازجملهٔ مناسب شرعی بوده است.

در آن‌زمان مبارك پیدا شد که بوصف نگنجد»[1].

عظیم‌ترین اقدام عمرانی اولجایتو بنای شهر سلطانیه وقلعهٔ آن بود که در اوان سلطنت به آن اهتمام کرد و در آنجا گنبد و دارالضیافه ودارالسیاده وبناهای دیگر ساخت وامرا و وزراواعیان‌مملکت هریك در این‌شهر عمارات‌عالی بنیادکردند خصوصاً خواجه‌رشیدالدین که محله‌ای ساخت ودر آنجا عمارت رفیع از ایوان و مناره‌ها ومدرسه ودارالشفاء (بیمارستان) ونیز قریب هزارخانه‌بناکردکه بقول‌حافظ ابرو بعضی از آن تامدتها بعد باقی بوده‌است[2]. علاوه براینها بگفتهٔ بعضی مورخان و از جمله مؤلف تاریخ گزیده[3] اولجایتو در کردستان درپای کوه بیستون شهری بنام سلطان‌آباد چم‌چال ودر موغان کنار رود ارس، شهری‌دیگر بنام سلطان‌آباد یا اولجایتوآباد بناکرد.

دورهٔ ابوسعید

اولجایتو بیش از همهٔ ایلخان پیشین یعنی ازسال۷۰۳ تا ۷۱۶ هجری‌سلطنت کرد. بعد از مرگ او فرزند و ولیعهد وی ابوسعید که دراین زمان بیش ازدوازده سال نداشت بیاری عده‌ای از امرا واعیان دولت وازجمله وزرای پدرش رشیدالدین فضل‌الله وتاج‌الدین علیشاه‌که زمینه‌را برای روی‌کارآمدن ولیعهد فراهم ساخته‌بودند بسلطنت نشست (صفرسال ۷۱۷هـ).

در اوایل دورهٔ سلطنت‌ابوسعید، چون ایلخان هنوز دراوان جوانی بوداختیار کارها در دست امیرچوپان افتاد. این امیر درزمان ولایتعهدی ابوسعید که حکومت خراسان‌را داشت ملازی وی‌بودودر اونفوذی‌تمام داشت بعد از سلطنت‌یافتن ابوسعید

۱ـ حافظ ابرو، مجمع‌التواریخ (نقل ازحاشیهٔ ذیل جامع، ص۵۳)

۲ـ ر. ك: حافظ‌ابرو، ذیل جامع، ص ۱۰ ـ ۰۹. برای شرح عمارت سلطانیه نیز ر. ك: مستوفی، تاریخ‌گزیده ص۶۰۷.وصاف، ص۴۷۸، آملی، ۲۵۷/۲ ـ ۲۵۷. خواندمیر، ۱۵۷/۳ـ ۱۵۶ ومیرخواند، ۴۲۷/۵ـ۴۲۷.

۳ـ مستوفی، ص۶۰۷.

امیرچوپان منصب امیرالامرائی یافت و وزرای اولجایتو یعنی رشیدالدین و تاج‌الدین به سبب اهتمامی که درجلوس ایلخان جدید و تعیین امیرچوپان به امیرالامرائی بکار برده بودند، چنانکه گفته‌شد، مقام خودرا به عنوان وزیران مشترك ایلخان حفظ کردند.

ابوسعید پس از جلوس بسلطنت تعلق خود را به مذهب سنی اعلام کرد. امیرچوپان امیرالامراء او ورشیدالدین فضل‌الله نیز این مذهب را داشتند ودر دوره این ایلخان تعارض مذهبی عمده‌ای بروز نکرد.

درکار حکومت و مملکتداری، ابوسعید در ابتدای‌سلطنت بطور کامل زیرنفوذ وتسلط اطرافیان خود خاصه امیرچوپان‌بود. درنتیجهٔاین‌وضع رقابت سختی به‌منظور کسب‌قدرت میان امرادرگرفت که حتی به طغیان‌عده‌از آنان انجامید. ابوسعیدبرای دفع این شورشها واز میان‌برداشتن بعضی امرا که داعیهٔ حکومت وسلطنت در سر داشتند باآنها به جنگ پرداخت وبر آنان غلبه یافت[1].

مورخان، ابوسعیدرا یکی ازسه‌ایلخان‌مقتدر وآخرین پادشاه معتبر این‌خاندان دانسته‌اند[2]. در زمان سلطنت او که ایلخان و اکثر اعیان دولت وی مسلمان سنی بودند مبارزهٔ مذهبی حادی وجود نداشت وموقع اجتماعی وسیاسی دوحزب بزرگ اسلام یعنی شیعه وسنی برای‌مدتی‌نسبةً تثبیت شده بود. ابوسعید تعصب دینی شدید نداشت و از اینرو پیروان ادیان دیگر غیراز اسلام نیز در دورهٔ او آسوده بودند. بااینحال ایلخان به اشارهٔ بعضی‌اطرافیان‌خود تعدادی ازکلیساهای عیسویان رابست.

در سال ۷۱۷ هجری یعنی‌چندماه بعد از جلوس ابوسعید، احوال تازه‌ای که در دولت ایلخان بوجود آمده‌بود به عزل رشیدالدین فضل‌الله انجامید که شرح آن بیان گردید. رشیدالدین بفاصلهٔ‌کوتاهی‌بعد ازعزل ازوزارت به‌اتهامی بی‌پایه‌مغضوب

۱ــ ر. ك: حافظ ابرو، ذیل‌جامع، ص۹۶ ببعد.

۲ــ برای تفصیل وقایع‌دورهٔ سلطنت ابوسعید ر. ك: وصاف، ص۶۱۸ ببعد. حافظ ابرو، ذیل جامع، ص۶۹ ببعد. خواندمیر، ۱۹۷/۳ وعزاوی، ص ۵۱۶ــ ۴۴۷.

ومقتول شد.

درواقع رشیدالدین قربانی همان بی‌ثباتی سیاسی شد که درسراسر دورهٔ ایلخانان در دستگاه حکومت وجود داشت واوخود برای از میان بردن علل وعوامل آن مبارزه می‌کرد. شدت این بی‌ثباتی بحدی بود که تنها یکی از وزرای این دوران یعنی تاج‌الدین علیشاه به‌مرگ طبیعی درگذشت وباقی همه معزول ومقتول شدند.

سرانجام سیاست رشیدالدین

از مجموع وقایعی که باسرنوشت سیاسی رشیدالدین پیوند دارد این واقعیت پیداست که سیاست مرکزیت رشیدالدین در جریان تعارض دائم میان تمایلات متعارض سیاسی عصر او سرانجام زمینهٔ قبول موثری نیافت، بزرگان نظامی و سران قبیله‌ای مغول وترك ونیز گروهی از اعیان ومتنفذان محلی ایرانی که در خدمت دیوان نبودند بخاطر منافع خود بااین سیاست همچنان مخالفت داشتند. رشیدالدین شرح می‌دهد که در این زمان لشکران مغول به تملك املاك راغب شدند[1]. حرص ایشان را باید نتیجهٔ متوقف‌شدن فتوحات وتقلیل غنائی جنگی دانست که درنتیجهٔ آن بزرگان لشکر واهل شمشیر می‌کوشیدندتاعواید خودرا از حاصل زمین وکارکشاورزا افزایش دهند، وبدین‌سبب اجبارآاقطاعات بیشتری تقسیم کردند وبهمهٔ سپاهیان مغول اراضی به‌اقطاع دادند.

درمرور کلی تحولات سیاسی دورهٔ موردبحث دیده‌می‌شود که پیشرفت سیاست مرکزیت رشیدالدین در زمان سلطنت غازان‌خان بحداعلا رسید زیرا که ایلخان خود حامی این سیاست بود، اما بامرگ غازان این سیاست زمینهٔ حمایت قاطع ومؤثرخود را از دست داده بااینحال در زمان اولجایتو نیز سیاست مرکزیت بصورتی متعادل دنبال شد وآثار اصلاحاتی که در دورهٔ غازان‌خان آغاز شده بود در شرایط ثبات سیاسی دورهٔ اولجایتو نیز برقرار ماند. تاریخ زمان سلطنت ابوسعید از این‌نظر بادو مرحلهٔ جداگانه مشخص می‌شود: به این‌ترتیب که دراوایل این‌دوره‌یعنی بین‌سالهای

۱ـ ر. ك: رشیدالدین ، تاریخ غازانی، ص۳۰۲.

۷۱۷ تا ۷۲۸ هجری که حکومت عملاً در دست امیرچوپان بود، نفوذ امرا و بزرگان صحرانشین مغول موقتاً افزایش یافت و تمایلات تجزیه‌طلبانهٔ نظامی- قبیله‌ای زمینهٔ بروز و حمایت پیدا کرد و درواقع همین احوال و شرایط بود که به شکست سیاست مرکزیت رشیدالدین و عزل و قتل او انجامید. امابعد از تسلط سلطان ابوسعید بر کارها و کوتاه‌شدن دست امرای مغول و ترك ازدخالت در امور مملکت و بخصوص بازوال قدرت و اعتبار خاندان امیرچوپان[1] که به قتل این امیر (۷۲۸ھ.) و فرزندش تیمورتاش که حکومت روم را داشت انجامید[2]، ابوسعید سیاست پدر و عموی خود- غازان و اولجایتو - را در پیش گرفت و غیاث‌الدین رشیدی، فرزند رشیدالدین فضل‌الله را بوزارت انتخاب کرد. این تحول نشانهٔ احیای سیاست مرکزیت وشیوهٔ مملکتداری رشیدالدین بوده است. بروایت مؤلف ذیل جامع، سلطان ابوسعید درموقع انتخاب غیاث‌الدین بوزارت گفت که «تاپدر او از دیوان بیرون رفته است من‌دگر رونق کار حکومت ندیده‌ام»[3].

غیاث‌الدین تا پایان سلطنت ابوسعید وزیر او بود و همان سیاست پدر را دنبال کرد و اصلاحات اورا ادامه داد. ظهیرالدین مرعشی[4] ودولتشاه سمرقندی در تألیف خود از ابوسعید بهادرخان همچون سلطانی «رعیت‌دوست» که شیوهٔ غازان‌خان را دنبال می‌نموده است یادکرده‌اند. ظهیرالدین مرعشی دربارهٔ ترقی و رونق مملکت

۱- برای شرح احوال امیرچوپان وادبار کاراو، ر.ك: حافظ ابرو، ذیل جامع، ص۱۱۷ ببعد وسایر مؤلفان تاریخی مربوط به این‌دوره.

۲- ر. ك: همانجا، ص۱۳۳. مؤلف ذیل جامع امیرچوپان را به «اعتقاد درست و نیت‌صافی وسیرت نیکو وقیام برطاعت» ستوده است ومی‌نویسد که از او آثار خیر برجای ماند. بعد از ابوسعید که دولت ایلخانی تضعیف‌شد وبقول حافظ ابرو «برهرطرف‌ازممالك جمعی مستولی گشته ودعوی استبداد واستقلال می کردند»(ذیل جامع، مقدمه ص.ك)، چندتن از اخلاف امیرچوپان مانند شیخ‌حسن کوچك و ملك‌اشرف. بربعضی نواحی ایران استیلا یافتند. برای احوال فرزندان امیرچوپان ر. ك: همانجا، ص۱۳۵ ببعد:

۳- همانجا، ص۱۲۶.

۴- ظهیرالدین مرعشی (نقل از پتروشفسکی، کشاورزی... ۱۰۲/۱).

درعهد غازان‌خان واولجایتو وابوسعید می گوید که درزمان ایشان «مملکت چون باغ‌ارم خوب وخرم وچون حرم کعبه آسوده وایمن بود» و دربارهٔ خود ایلخان ابوسعید می‌نویسد: «تاوقت وفات‌سلطان ابوسعید.. ملك ایران از تعرض اهل‌فضول فارغ وآسوده بود خاصه‌در ایام سلطنت غازان‌خان‌واولجایتوخان‌وابوسعید بهادرخان درین سه‌عهدکسی چگونه نشان‌دهدکه امور مملکت ایران تاچه‌حد مضبوط افتاده‌بود گوئیا ظهیر فاریابی در باب آنچنان روزگار گفته است:..

«ملکی چنین مسخر و حکمی چنین مطاع

دیریست، تانداد ملك را کسی نشان»[1]

وبقول دولتشاه این «بداد وعدل جهان را بیاراست ورسوم و قاعده‌های بد که پیشتر ازو نهاده بودند بکلی برانداخت.. ورعیت را استمالت داد»[2].

بهبود وضع کشور در اواخر عهد ابوسعید بصورتی که ظهیرالدین مرعشی و دولتشاه توصیف کرده‌اند با فعالیت‌های غیاث‌الدین محمدرشیدی وزیراین ایلخان ارتباط دارد که سیاست ومشی رشیدالدین فضل‌الله را درکار حکومت دنبال می کرده است.

آثار اصلاحات رشیدالدین تاچه‌مدت دوام کرد؟

در ادامهٔ بحث حاضر، این مسأله که آثار سیاست و اصلاحات رشیدالدین تاچه‌مدت دوام داشته‌است‌قابل‌تأمل وبررسی است. اصلاحاتی که در دورهٔ غازان‌خان آغاز شد برپایهٔ تدابیری بود که رشیدالدین فضل‌الله طراح اصلی آن بوده او خود ماهیت این تدابیر را در مکاتیب شرح داده ومبنای فکری وهدف آنهارا بیان کرده است. به تفصیلی که گفته شد این اصلاحات متوجه بهبود وضع رعایا، اعتلای اقتصادی کشور وبالاخره تثبیت اساس‌حکومت‌بود. غازان‌خان که رشیدالدین‌نخست در زمان او وزارت یافت ایلخانی باتدبیر واصلاح‌طلب بود که لزوم احیای اقتصاد

۱ـ نقل از همانجا ۲ـ دولتشاه، ص۲۲۸ـ۲۲۷ (نقل از همانجا)

کشور را برای ثبات ملک وبقای حکومت بخوبی دریافته بود وبخاطر همین اندیشه بود که رشیدالدین را بوزارت برداشت. اصلاحاتی که به این‌ایلخان منسوب است ودرزمان وزارت رشیدالدین فضل‌الله اجرا گردید اگرهم تماماً حاصل ابتکاروتدبیر غازان‌خان نباشد حداقل از حمایت وتایید کامل او برخوردار بوده است.

غازان‌خان سیاست‌مرکزیت وقدرت‌بلامنازع حکومت را مایهٔ دوام دولت‌خود میدید وهم در ابتدای سلطنت بدین‌اسلام درآمد وجلب حمایت وهمکاری اهل‌قلم و اعیان مسلمان‌ایرانی گرایش‌خودرا به‌همان مشی سیاسی که پادشاهان بزرگ‌سلجوقی درپیش گرفته بودند نشان داد.

البته اجرای این سیاست که برای اولین‌بار بصورتی مؤثر در دوره حکومت ایلخانان در ایران احیاء می‌گردید، بامقاومت‌هایی روبروشد . حتی در همان دورهٔ غازان‌خان از ناحیهٔ خوانین ومتنفذان محلی، عاملان وماموران مالی ونیز بعضی فرزندان ومنصوبان رشیدالدین که حکومت نواحی را داشتند در اجرای این سیاست اخلال می‌شده است.رشیدالدین فرزندش امیرمحمود حاکم کرمان را نکوهش‌می‌کند که براهالی بم ستم‌روا داشته وآنان اززیاده‌ستانی مأموران مالیاتی «عودمقصودشان شکسته،وپای‌گریزشان بسته، بساط انبساطشان درنوردیده ، وپردهٔ ناموس وننگشان دریده» است[1] وباز در مکتوبی دیگر به تظلم اهالی فارس که بیش از حد مقرر از ایشان مالیات مطالبه و وصول می‌گردیده است اشاره می‌کند[2].

همانطور که گفته‌شد، در زمان اولجایتوتدبیر تازه‌ای برای انجام اصلاحات اساسی اتخاذ نگردید وبعلاوه پیشرفت اصلاحات دورهٔ غازان‌خان نیز تقریباً متوقف ماند. اماچون این ایلخان‌پادشاهی سلیم ومردم دوست بود، آثار اصلاحاتی که‌انجام شده بود تاحد زیادی حفظ گردید وسیاست متمایل به رفاه‌عامه، که خصوصیت‌ممتاز

۱ــ مکاتیب رشیدی، ش۵، ص۱۱. رشیدالدین درنامه‌ای دیگر خطاب به‌همان‌پسرش از اینکه اهالی کرمان به قحط وبینوائی گرفتار آمده‌اند ابرازنگرانی می کند ر. ك: همانجا، ش۹، ص۲۱ــ ۱۹).

۲ــ همانجا، ش۳۰، ص۱۶۹.

مملکتداری در دورهٔ غازان‌خان بود، در حد متعادلی ادامه پیدا کرد. بعد از اولجایتو، همانطور که بیان شد، در ابتدای سلطنت ابوسعید یعنی در سالهای بین ۷۱۷ تا حدود ۷۲۸ هجری که امور مملکت عملاً در اختیار امرا و سران نظامی ـ قبیله‌ای قرار گرفته و نفوذ بزرگان صحرانشین موقتاً غلبه پیدا کرده بود خودسری حکام و کارمندان محلی برای مدتی باز زمینه بروز یافت، چنانکه وصاف نیز از تعدیات تازهٔ مالیاتی و زیاده‌ستانی مأموران مالی در فارس (در سال ۷۱۸ هـ.) سخن می گوید[1]. اما پس از روی کار آمدن غیاث‌الدین محمد رشیدی این وزیر سیاست پدر را دوباره احیاء کرد و در نتیجه به ادامهٔ اصلاحات دوره رشیدالدین توجه گردید تا آنجا که آثار این اقدامات تامدتها برجای ماند. در تالیف جغرافیائی حمدالله مستوفی موسوم به «نزهة‌القلوب» که در حدود سال ۷۴۰ هجری نگاشته‌شده بوضوح از اعتلای اقتصاد و فعالیت تولیدی در بسیاری از نواحی ایران سخن رفته است.

به‌گفتهٔ نخجوانی آثار اصلاحات مربوط به دورهٔ غازان‌خان حتی در آغاز سلطنت جلایریان یعنی حدود سال ۷۶۲ هجری نیز تا حدی محسوس بوده است[2]. این مؤلف در شرح نصیحت غازان‌خان به امرا و زورمندان، و در باب منع ایشان از تعدی به رعایا و روستائیان، می گوید که امرا فرمان پادشاه را بکار بستند «و مملکت آبادان شد و اندك رمقی که (در زمان مؤلف) مانده هنوز از تأثیر آن معدلت است[3]. باز نخجوانی در باب منع چارپاداران و اوباش شهرها از مزاحمت اهالی می گوید غازان‌خان» مجموع این قواعد ناپسندیده و قوانین نامحمود را بمضاء احکام پادشاهانه و امر جزم خسروانه برانداخت»[4]، اما تصریح می کند که: «درین روزگار مبارك (یعنی در زمان تألیف کتاب).. اگرچه اکثر آن بدعتها مرفوع است اما بعضی از آن هنوز باقی است»[5]. نخجوانی صریحاً از تجدید بعضی تعدیات که در زمان غازان‌خان و رشیدالدین مرتفع شده بود سخن می گوید و از جمله رنج روستائیان از فرود آمدن

۱ـ وصاف، ص ۶۳۰ و ۶۳۵   ۲ـ ر.ك: پتروشفسکی، کشاورزی..، ۱۰۳/۱.

۳ـ نخجوانی، دستورالکاتب، طبع ع، ۱۰۲/۱.

۴ و ۵ـ همانجا، ص ۲۰۶.

ایلچیان وامرا در خانه‌های ایشان[1] ودوباره رواج یافتن تزویر وتقلب در اسناد دیون وقباله‌های املاک[2] را شرح می‌دهد.

بطور کلی باپایان سلطنت ابوسعید بهادرخان ومرگ او (سال ۷۳۶هـ.) و نیز عزل وقتل غیاث‌الدین محمدرشیدی وزیر این ایلخان که چندماه بعد از این تاریخ بود (۷۳۷هـ.)، دورهٔ اجرای سیاست رشیدالدین فضل‌الله که برپایهٔ مرکزیت سیاسی ومبارزه باتمایلات تجزیه‌طلبی امرا وخوانین محلی بود، پایان گرفت ودورهٔ بعداز سلطان ابوسعید مرحلهٔ خاصی در تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران است که در آن تمایلات عدم مرکزیت وجریان تجزیه‌طلبی سیاسی غلبه دارد. بااینحال مطالب دستور الکاتب وسایرمؤلفات مربوط به دورهٔ جلایریان نشان می‌دهد که نخستین سلاطین آل جلایر، یعنی دقیقاً دوسلطان صدراین سلسله بنام‌های شیخ‌حسن بزرگ (۷۴۱-۷۵۷هـ.) وسلطان اویس (۷۵۷-۷۷۶هـ.) مشی سیاسی وبرنامه‌های اصلاحی دوره غازان‌خان و رشیدالدین فضل‌الله را دنبال واجرا می‌کرده‌اند[3].

۱- ر. ك: همانجا، ص ۱۸۷-۱۹۵.   ۲- ر. ك: همانجا، ص ۲۰۹-۲۱۰.

۳- ر. ك: پتروشفسکی، کشاورزی ...، ۲۹۷-۲۹۸/۲.

کتاب دوم

سازمان و نظام اداری، قضائی و نظامی ایران در عهد سیاسی رشیدالدین فضل الله

فصل اول

سازمان اداری ومناصب کشوری

بخش اول- سازمان اداری

احوال اداری ایران در عهد ایلخانان بشرحی که خواهدآمد از نظر تاریخ تحول نظام اداری کشور اهمیتی خاص دارد. دراین مبحث چگونگی سازمان اداری و بنیاد وماهیت دیوان وهمچنین تداول آن در دوره موردنظر بررسی می‌شود وبامرور در اوضاع اداری این عهد تحولاتی که در نتیجهٔ سیاست واصلاحات رشیدالدین فضل‌الله در این احوال پدید آمد نیز مطالعه می‌شود ودر پایان به‌شرح مناصب عمدهٔ دیوانی در دوره موردبحث پرداخته خواهدشد.

سازمان اداری ایران درزمان رشیدالدین ، همچون دیگر ادوار حکومتهای اسلامی وبویژه دولتهای پیش از صفویان برترتیب «دیوان» استوار بوده است. تاریخ احوال اداری ایران دراین ادوار درواقع عبارتست از تاریخ دیوان. پیش از این‌نیز از اصطلاح دیوان یاد شد واز آن بعنوان نقطعهٔ سیاست مرکزیت در مقابل «درگاه» که در حکومتهای بنیادشده بدست مهاجمان مرکزگرایشهای تجزیه‌طلبانه بودسخن بمیان آمد. چنانکه اشاره گردید ترتیب دیوان در اصل از نمونهٔ ایران ساسانی گرفته

شد. غیراز تواریخ عام وتواریخ راجع به خلفا، برخی از منابع دیگر نیز همچون فتوح‌البلدان بلاذری وکتاب‌الخراج ابویوسف وکتاب الخطط مقریزی درباب تاریخ دیوان واساس ایرانی آن وکیفیت‌انتقال این بنیاد در دولت اسلامی از عهد امویان مواد ومطالب مهم دارند. احوال دیوان را در دوره‌های بعد می‌توان بامراجعه به تواریخ هردوره ونیز نوشته‌هایی که وزیران ودبیران وصاحب‌منصبان دیوان به قلم آورده‌اند بررسی کرد.همچنین ازمطالعه ومقایسه فرامین ومنشورها معلوماتی‌درباب اوضاع ومراتب اداری ومناصب دیوانی بدست می‌آید[1].

دربارهٔ دیوان

مؤلف تاریخ فخری درشرح کیفیت ترتیب دیوان وانتقال آن به دولتهای اسلامی می‌گویدکه درسال پانزدهم هجری‌در زمان خلافت عمر چون او نمی‌دانست غنایم وگنجینه‌های‌پادشاهان‌ایران‌را که به‌تصرف‌سپاه اسلام درآمده بود چگونه‌ضبط کند، یکی از امرای ایرانی که درمدینه حضور داشت بخلیفه‌گفت که پادشاهان‌ایران ترتیبی دارند که آن‌را دیوان‌می‌نامند وکلیهٔ دخل وخرجشان بی‌کم وکاست در آن ضبط می‌شود وهمچنین نام صاحبان عطا بترتیب ثبت می‌گردد، وجزئیات دیوان را برای او شرح داد. بعد از آن عمر دیوان‌را ترتیب داد وعطابرقرار نمود وبرای‌هریك از مسلمانان سهمی مقرر کرد.[2] از آن‌پس ترتیب دیوان درحکومت خلفا و دولت سلاطین مسلمان برقرار ماند وبتدریج توسعه یافت.

در دوره ایلخانان ملاحظه می‌شود که پس از یك‌مرحلهٔ نابسامانی اداری که درپی‌هجوم ویران‌ساز مغول بوجود آمده بود سازمان اداری کشور احیاء گردیدو دیوان دوباره رونق پیشین را باز یافت وبه‌عنوان مرکز اهل‌قلم، دبیران، مدبران و صاحبان مناصب‌کشوری بصورت پایگاه مهم اداری کشور یامغز حکومت وکانون

۱ــ برای این‌مطلب ر. ك: زرین‌کوب، تاریخ ایران... ص۱۳۴

۲ــ ر. ك: ابن‌طقطقی، تاریخ‌فخری، پیشین، ص۱۳ــ۱۲

نفوذ واعمال قدرت سیاسی درآمد که درعین‌حال وارث بنیادهای ایران ساسانی نیز بود. دستگاه دیوان، بفهوم امورموردتصدی یانظارت دولت ونیز سازمان وتشکیلات اداری ومراتب مناصب دیوانی، از جهت تنوع وتعدد دراین زمان چنان توسعه‌یافت که می‌توان آن‌را نمونه‌ای از توسعهٔ سریع ونسبتهً عظیم دستگاه اداری درشرایط تاریخی واجتماعی خاص بشمار آورد، واز اینرو در بحث‌حاضر به علل‌وعوامل‌ایجاد این وضع نیز توجه می‌شود. درمنابع مربوط به دورهٔ موردبحث. اصطلاح دیوان بر حسب مورددرمعانی نسبتهً وسیع یامحدود بکار رفته است. سازمان اداری مرکز را در اصطلاح «دیوان بزرگ» می‌گفتند که ادارهٔ تمامی امور مالی و کشوری در آن متمرکز بود وزیرنظر وزیربزرگ اداره می‌شد که اورا بااین‌لحاظ «صاحب‌دیوان»نیز می‌خواندند. رشیدالدین اصطلاح دیوان‌را کراراً در این‌معنی بکار برده است‌چنانکه شرح می‌دهد که غازان‌خان جهت هرولایتی‌یك‌بیتکچی(محاسب یامأمور مالی) معین کرد «که اینجا ملازم دیوان بزرگ باشند»[1] یامقرر شد که بروات را «نواب‌دیوان بزرگ» مهر ونشان کنند[2]. اصطلاح دیوان گاه بمعنی درگاه هم بکار می‌رفته است (دیوان اعلی یا دیوان حضرت) ونیز درمواردی بمعنی دولت ودستگاه حکومت‌بوده است.

مؤلف منتخب التواریخ در شرح واقعهٔ فتح بغداد می‌نویسد که : «مملکت خلیفه بتصرف دیوان مغول درآمد»[3]. همچنین برای مالیات اصطلاح«حقوق دیوانی» بکار می‌رفت واملاك دولتی را «املاك دیوانی» یا «مواضع دیوانی» می‌گفتند[4]. در تداول دیگر این اصطلاح، دیوان بمعنی ادارهٔ امور عمومی بود، چنانکه مشاغل و مناصب دولتی را «اعمال دیوانی» یا «مناصب دیوانی» می‌گفتند. «دیوان» به‌مرکز ومحل اداره نیز اطلاق می‌شد، نخجوانی درشرح منصب «دفترداری ممالك» وضبطو

۱و۲ــ رشیدالدین، تاریخ‌غازانی، ص۲۵۳.

۳ــ معین‌الدین، ص۱۳۴.

۴ــ رشیدالدین، تاریخ‌غازانی، ص۳۵۲ــ ۳۵۳ وجاهای دیگر.

نظم آن می‌نویسد که چون «دفترخانه» بحد نهایت‌مرتب بود «اعاظم وزرای ممالك اکثر اوقات دیوان در دفترخانه داشتندی»[1] ورشیدالدین در تاریخ غازانی در شرح کثرت ایلچیان که بهرمنظور به‌ولایات می‌رفتند می‌نویسدکه همواره «دواوین‌شهرها از ایشان پربود»[2].

دیوان بزرگ دارای تقسیماتی بود واداره هریك از امور عمومی در دیوان مربوط‌متمرکز می‌شدوهرکدام ازدیوان‌های بتناسب عنوان خاصی داشت مانند دیوان انشاء، دیوان‌نظر، دیوان اشراف، دیوان استیفا وغیره. و ظایف دیوانهای اصلی این دوره در پایان این مبحث وضمن‌شرح مناصب عالی دیوانی گفته خواهد شد. اداره هریك از این دیوانها بامقامی بود که بر این‌کار منصوب می‌شد مانند: رئیس‌دیوان انشاء یامنشی‌الممالك، ناظرممالك،مشرف ممالك، مستوفی ممالك وغیر آنها.البته تعیین صاحبان این‌مناصب عملاً ملازمه باوجود دیوان یازمان ودستگاه اداری‌خاصی که‌زیرنظرایشان اداره شودنداشت. ممکن بود بنابه ضرورت یامصلحت دیوان‌جدیدی بوجودآید چنانکه بفرمان غازان‌خان برای امور عمران با ثرات دیوان خاصی ایجاد شد بنام «دیوان خالصات» ودرهرولایتی یکی دوتن از اعیان معتمد را نصب کردند که بنام این دیوان عمل می‌کردند[3].

بشرحی که گفته‌شد، غلبهٔ مغول بر ایران تغییر بنیانی وپایدار در سازمان اداری کشور بوجود نیاورد.اما بی‌توجهی حکام مغول به‌امر اداره وناتوانی‌ایلخانان نخستین در اصلاح اوضاع نابسامانی که در سازمان اداری مملکت پدید آمده بود بحران را تشدید می‌کرد. در این شرایط فساد ورشوه‌خواری دستگاه اداری را بیش از پیش فراگرفت.علاوه‌براراضی دیوانی‌حتی‌مشاغل‌حکومت و متصرفی وعاملی‌ولایات را به‌مقاطعه می‌دادند[4]. رشیدالدین شرح‌می‌دهدکه در این‌احوال‌چون ملوك‌ومتصرفان ولایات که‌مردم‌اصیل‌وشریف‌بودند از عهدهٔ توقعات نادرست برنمی‌آمدند، ازمناصب

۱ــ نخجوانی، دستور الکاتب، نسخه پاریس، برگ ۱۹۲ب

۲ــ رشیدالدین، تاریخ‌غازانی، ص۲۷۱

۳ــ ر. ك: همانجا، ص ۲۵۴. ۴ــ ر. ك: همانجا، ص ۳۱۹–۳۱۸

دولتی کناره می‌گرفتند ومفلسان بی‌اصل ومایه که تن به هرکار می‌دادند «زربسود می‌ستدند وبخدمتی (رشوه) می‌دادند وحاکمی‌ولایت می‌ستدندوبمناصب ملوک‌وسلاطین معتبر می‌رسیدند و ولایات بمقاطعه گران برخود می‌گرفتند»[1] وپیدا ست که چون به ولایت می‌رفتند چندین‌برابر آنچه خرج کرده بودند بهروسیله وبهانه‌ای از رعایا می‌ستدند. این‌رویه‌چنان مرسوم شده بودکه وقتی درزمان‌غازان‌خان در صدد اصلاح امور برآمدند «پادشاه اسلام و وزراء اوفرمودند که اینجا از هیچ‌حاکم ومتصرف‌زر نمی‌خواهیم»[2]. حکام وعاملان دیوان انواع‌ستم بمردم روا می‌داشتند[3]، و باتعدی و اختلاس مال وثروت می‌اندوختند. امرا و وزرا بسیاری چیزها را بچند برابر قیمت واقعی برای دیوان می‌خریدند[4]. چنین احوالی بدبینی عمومی‌را نسبت به‌شغل دیوانی تشدید می‌کرده‌است. مؤلف‌حبیب‌السیر درشرح‌حال‌شیخ‌رکن‌الدین علاءالدولهٔ‌سمنانی از مشایخ‌آن‌دوره ازقول حمدالله مستوفی صاحب‌تاریخ گزیده نقل کرده است که این رکن‌الدین «درزمان ارغون‌خان عمل‌پیشه (عامل‌دیوان) بود وپدرش درمرتبهٔ وزارت بعد از آن نایب شد! و در عبادت درجهٔ عالی یافت[5]. و نیز حمدالله مستوفی خود در شرح حال جدش ابی‌نصر می‌نویسد که او منصب استیفا داشت ودرپیری از این‌شغل توبه‌کرد وبه حج رفت ودراین‌حال از شیخ‌نورالدین گیلی پرسید که چون در آن‌شغل مردم چیزها برشوه به او داده‌اند اکنون چگونه می‌تواند جبران رفته را بکند، «شیخ گفت غزاکن مگر شهید گردی» تاوقتی که مغولان بر ایران مستولی شدند واورا در دیه‌ی که از اوبود گرفتند، باعصایی که داشت بامغولان درافتاد که کشته‌شد[6].

۱ـ همانجا، ص ۳۱۸، نیز برای این‌مطلب ر. ک: وصاف، ص۳۶۶.

۲ـ رشیدالدین، تاریخ‌غازانی، ص۳۲۱

۳ـ ر. ک: نخجوانی، دستورالکاتب، نسخه سپهسالار، ص۲۹۹.

۴ـ ر. ک: رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص۳۱۳ ببعد.

۵ـ خواندمیر، ۲۲۰/۳.

۶ـ مستوفی، تاریخ گزیده (نقل‌ازمقدمهٔ نزهة القلوب، پیشین، ص بیست‌ویك)

بخش دوم ـ ماهیت اداره

چنانکه بیان گردید سلاطین ایلخانی چون در پی انتظام امور کشور برآمدند خودرا از بکار گرفتن قابلیت اداری ایرانیان ناگزیر دیدند، تاچنان شد که بیشتر امور دولت در کف اهل‌قلم ومدبران ایرانی افتادواینان رسم وراه پیشین را درکار دولت واداره امور مملکت باز گرفتند ونیز عامل اصلی اصلاحات بنیانی این دوره شدند. در این میان رشیدالدین فضل‌الله ازجملهٔ مدبرانی است‌که درایجاد نظمی‌دوباره درکار دولت وادارهٔ امور مملکت کوشید واصلاحات وسیع این‌دوره بشرحی که‌بیان گردید تدبیر واجرا کرد. او درنوشته‌های خود علاوه‌بربحث انتقادی درباره این‌امور وشرح معایب ومفاسدکارها، اصولی‌راکه در این‌راه موردنظر داشته شرح داده است. محتوای این مطالب چنان است‌که می‌تواند در مجموع رسالهٔ کاملی در باب‌اصول وموازین علم اداره درمفهوم پیشرفته وامروزی آن‌بشمار آید. رشیدالدین به‌مسائلی که درکار اداره وخدمت عمومی وجود دارد بتناسب اهمیت آنهااشاره وتاکیدکرده است که‌چند موردآن در اینجامرور می‌شود.درتفویض مناصب ومشاغل، رشیدالدین به اصل شایستگی‌توجه دارد ودر نامه‌ای به فرزندش غیاث‌الدین که نظارت خراسان را داشت می‌نویسد که زمام امور باید در اختیار کسی باشد که «شایستگی دولت و طاقت حمل اثقال مملکت داشته باشد»[1]. فرزند دیگرش را که او نیز در منصب حکومت بود پندمی‌دهد که اعمال بزرگ را به عمال کوچك مده وکار خطیر بمردم حقیر مسپار وهریك از ملازمان خودراکاری‌ده که برآن‌توانا باشد[2]. زیرا که‌باعتقاد او «زوال وخلل ملك وقتی باشد که‌کسان لائق اشغال را ازکار دور کنند ونالائق‌را کار فرمایند»[3]. ومی‌گوید که مدتی این طریقه مسلوك بود. این نظر رشیدالدین را

۱ـ مکاتیب رشیدی، ش۲۷، ص۱۵۳.

۲ـ ر. ك: همانجا، ش۱۰، ص۲۵ـ۲۴. مقایسه کنید بااخلاق سلطنت، پیشین، برگ ۱۱۸ الف وب ونخجوانی، دستورالکاتب، طبع علیزاده، ۱۶۴/۱ـ۱۶۳

۳ـ رشیدالدین، تاریخ‌غازانی، ص۳۱۹.

درباب لزوم صلاحیت عاملان حکومت می‌توان باعقاید مشابه متفکران و مدبران پیش از او مقایسه کرد. از جمله ابن مقفع درستی انتخاب وزرا و مأموران دولت را شرط اصلی انتظام امور مملکت می‌داند زیرا که بدون عاملان صالح و مورد اعتماد نمی‌توان بکفایت حکومت کرد[1]. غزالی نیز «بپای کردن مردمان دون بشغلها» را از اسباب ادبار دولت برشمرده است[2] نظام‌الملك هم فصلی از کتاب سیاست‌نامهٔ خود را به موضوع نحوهٔ انتخاب عاملان ولزوم تفویض مناصب به افراد صالح اختصاص داده[3] درنامهٔ طاهر به فرزندش نیز می‌بینیم که اورا چنین پند می‌دهد: «کسانی رابررعیت بگمار که از خداوندان رای وتدبیر وتجربه وبصیرت باشند وسیاست کشورداری را بدانند وبه پاکدامنی متصف باشند[4].

رشیدالدین همچون سیاستمداری روشن‌بین و آزادمنش، نظرمردم را معیارمعتبری برای قضاوت درکار حکام وعاملان می‌داند. می‌نویسد که غازان‌خان بکرات امراء و وزرا وبارغوچیان‌را - که دسته اخیر مامور رسیدگی باعمال صاحب‌منصبان دیوان بودند- نصیحت می‌کرد که اگر از حاکمی نزد ایشان شکایت آورند جوانب امر را بدقت بنگرندوبه سخن‌مغرضان اعتباری ننهندواز عموم مردم آن ناحیه دربارهٔحاکم «تفحص نمایند تا اوظالم است یانه واورا می‌خواهند یانه، تاصورت حال او محقق گردد» [5]. او همچنین به ارزش کفایت وراستی درکار اداره آگاه است اما باین‌معنی توجه دارد که کسانی که مردم از ایشان راضی‌باشند وطبعشان بعدل مایل باشدکمتر یافت می‌شوند، پس‌حاکمی‌را که هنرها محاسن‌بسیار دارد، خاصه کم‌طمعی وسیاست وراستی، بواسطهٔ‌معایب اندك نمی‌توان ازکار بازکرد.

۱- ر. ك: روزنتال، ص۷۰　　　۲- غزالی، نصیحة الملوك، ص۸۹.

۳- نظام‌الملك، سیرالملوك، ص۲۰۱ ببعد: «فصل‌چهل‌ویکم: اندرآن که دوعمل یك‌مردرا نافرمودن وبی‌کاران را عمل‌فرمودن ومحروم ناگذاشتن وعمل به‌مردمان پاکدین و شایسته‌دادن..»

۴- ابن‌خلدون، ۶۲۰/۱.　　　۵- رشیدالدین، تاریخ‌غازانی، ص۱۸۰.

بخش سوم- ادارهٔ امور عمومی از نظر رشیدالدین

در دوره مورد بحث به‌منظور اصلاح امر اداره و بهبود وضع سازمانهای اداری کشور فرامینی از طرف غازان‌خان صادر شد. این فرامین (که در اصطلاح مغولی به آن‌ها یرلیغ گفته می‌شد) درجهت اجرای اصلاحاتی تنها صدور فرامین از طرف ایلخان را کافی نمی‌دید ودریافت که ابتدا باید عوامل اجرائی را اصلاح کرد وبرای این منظور آماده ساخت. در نتیجه رشیدالدین ناگزیر دید که پیش‌از هر چیز افراد صالحی را بر کارها بگمارد ومیزان کارآئی مأموران دولت‌خاصه مأموران مالیاتی وعاملان را بالابرد وافراد سودجو وکسانی را که رویه اختلاس وتعدی نسبت‌به مردم درپیش گرفته بودند برکنار کند. درنامه‌ای به‌فرزندش شهاب‌الدین حاکم خوزستان سفارش می‌کند که برنواحی آن سامان «عاملان سیر باثروت و همت»[1] نصب کند زیرا که چنین عاملی بمال رعیت دست نمی‌برد وبه‌هرچیزی طمع نمی‌بندد ونیکونامی خود را می‌خواهد. دربیان اهمیت کار عاملان ومتصدیان مناصب دیوانی آنان را به‌میخ‌های خیمه مملکت تشبیه کرده است ومی گوید که این میخها باید محکم باشد تا «خیمهٔ دولت وسایه‌بان حشمت حکام»[2] استوار و برقرار بماند، وباین‌معنی بسه‌شرط‌صورت می‌بندد: اول قوت میخ، که آن از ثروت حاکم وعامل است، دوم استواری میخ که از تمکین وهمت اوست وسوم سخت بستن مهار وبندهای این خیمه که همانا اعتماد ملوك وحکام است نسبت به عاملان. رشیدالدین همان فرزندش را امر می‌دهد که مراقبت کند تا عاملانش حد خودرا نگاهدارند «که چون از حد تجاوز کنند با تو گستاخ شوند، ودر مال وجاه مردم طمع کنند وآزار بردل آزادان رسانند[3] ودر کار حکومت خللی بزرگ پدید آورند.

دقت در انتخاب عاملان ومراقبت در رفتار آنان مورد تأکید دیگرمتفکران ومدبران ایرانی نیز بوده است[3].

۱و۲- مکاتیب رشیدی، ش۲۲، ص۱۱۸   ۲- همانجا، ص۱۱۴.

۳- از آنجمله‌است تأکید غزالی(نصیحة‌الملوك، ص۷۱).طاهر(ابن‌خلدون، ص۶۱۰) ونظام‌الملك (سیرالملوك، ص۳۰-۲۹و۵۹) در این باب.

تدابیری که رشیدالدین درکار حکومت بکارمی‌برد علم وتوجه اورا به‌اصول منطقی سازمان‌دادن‌واداره درمفهوم‌پیشرفتهٔ آن نشان می‌دهد. درنامه‌ای به فرزندش جلال‌الدین حاکم روم‌لزوم رعایت‌اصل تابعیت ازمافوق را تصریح و تاکید می‌کند[1]. در نامه‌ای دیگر که می‌نویسد مأمور مورداعتماد خود خواجه‌سراج‌الدین دسفولی (دزفولی) را برای کاری‌بخوزستان می‌فرستد، ترفیع اورا به حسن انجام این خدمت موکول‌می‌دارد[2]. همچنین ظاهراً بتوصیهٔ ایلخان مشاوران وملازمانی «از هربلوکی‌و ولایتی که درممالك ایران واقع است»[3] برای خود برمی‌گزیند تامشاور وی باشند واورا ازاحوال ولایات خود آگاه دارند.

درباره شرایط عاملان رشیدالدین تأکید می‌کند که یك‌عامل خوب باید به هشت‌خصلت آراسته باشد «تاشغل او از خطا مصؤن وبصواب مقرون گردد»[4]: این خصال «اول عدل وراستی» است که در طبع او سرشته وبافکر او آمیخته باشد تا «انصاف‌تواندداد‌وتواندستاند»[5]. رشیدالدین‌عدالت‌رابرای‌احکام‌صفتی‌ضروری، برترین خصلت وبالاترین موهبت می‌شمارد[6] وبه منصوبان خود در ولایات سفارش می‌کند که درهرناحیه حاکمی «خداترس»[7] ونایبان و عاملان نیکو اعتقاد وعادل نصب کنند واهل ظلم وفساد را براهل صلاح حکومت ندهند[8].

در نظررشیدالدین اصل مملکتداری عدل است[9].

۱ـ مکاتیب‌رشیدی، ش۲۱، ص۸۹.

۲ـ «وگفته‌ایم که اگر چنانچه مشارالیه اظهار کفایت ودرایت خود اینبار برقدر استطاعت وجهد وطاقت بظهور رساند صدارت‌خوزستان بالتمام بدو تفویض کنیم وبتشریف شریف حکومتش مشرف سازیم» همانجا، ش۳۳، ص۱۷۶).

۳ـ همانجا، ش۲۶، ص۱۴۴.

۴و۵ـ همانجا، ش۲۲، ص۱۱۸.

۶ـ همانجا، ش۲۷، ص۱۴۸. نیز ر. ك: ش۷، ص۱۵ وش۱۰، ص۲۳.

۷ـ همانجا ش۹، ص۲۰.

۸ـ ر. ك: همانجا، ش۶، ص۱۲و۱۳.

۹ـ همانجا، ش۲۰، ص۷۴ـ۷۵ وش ۲۱، ص۷۲.

«دوم امانت تاازآنجا که بایدستادفرو نگذارد وآنجا که باید داد فرونگیرد»[1]

در جائی دیگررشیدالدین بمعنایی دقیق‌تر از راست‌کرداری اشاره دارد وآنرا دربلند همتی وعلو طبع ودرپرهیز از گرفتن مال بناواجب واز زشت‌نامی وگناه می‌داند[2].

«سوم کفایت تاشغل را بهدایت فروگیرد وبعجز ضایع نکند»[3].

«چهارم دانستن وجوه عمارت وکدخدایی»[4] که آنرا بتشخیص درست منابع درآمد دیوان تعبیر می‌کند.

«پنجم خودرا متوسط دارد»[5] که آنرا میانه‌روی می‌داند، خاصه در گرفتن مال دیوانی (مالیات).

«ششم همت»[6] که آنرا سبب عمارت بلاد ورفاه عامه می‌شمارد.

«هفتم مروت»[7] که مراد از آنرا حمایت از بزرگان واصحاب حسب و نسب می‌داند.

«هشتم عفاف به‌کفاف»[8] که در اندازه داشتن پاکدامنی ودرست است.

رشیدالدین نیک‌رفتاری را در حکام موجب رغبت اتباع واطرافیان دراطاعت وخدمت می‌داند[9]. همچنین در بیان خصلت‌های پسندیده در حکام صفات متعددی را ذکر می‌کند که توکل به حق[10]، پرهیز از کبر وغضب و دیگر صفات نکوهیده و سلوك به تواضع[11]، خدای ترسی و دینداری[12] از آنجمله‌اند.

۱ــ همانجا، ش۲۲، ص۱۱۸ ۲ــ همانجا، ص۱۱۵

۳ــ همانجا، ص۱۱۸. نیز ر. ك: همانجا ش۲، ص۱۲ وش۷، ص۱۶.

۴ــ همانجا، ش۲۲، ص ۱۱۹ــ۱۱۸. «کدخدایی» در اینجا بمعنی سیاست و تدبیر اقتصادی است. برای این‌اصطلاح ر. ك: پتروشفسکی، کشاورزی...، ۲/۱۳۲ــ۱۳۱

۵ تا۷ــ همانجا، ص۱۱۹

۸ــ همانجا، ص۱۱۹. ۹ــ ر. ك: همانجا، ش۲۰، ص۷۰.

۱۰ــ همانجا، ص۷۴ وش۳۰، ص۱۷۰.

۱۱ــ همانجا، ش۱۰، ص۲۴. ش۲۲، ص۱۱۵ وش۴۹، ص۳۰۷ــ ۳۰۸.

۱۲ــ همانجا، ش۲۱، ص۸۰و۸۸ــ۸۹وش۲۲،ص۹۶ــ۹۵.

در سیاست اداری رشیدالدین این موضوع جلب‌نظر می کند کـه او ده‌تن از چهارده‌پسر[1] خودرا به حکومت ایالات‌ونواحی مملکت منصوب کرده بود. اوهمچنین از انتصاب فرزندانش بدیگر مناصب مهم مملکتی مانند «اشراف‌ممالـك ایـران»[2] و «نظارت خراسان[3]» سخن می گوید.

از مکاتیب رشیدالدین که نوزده‌نامه از مجموع پنجاه‌وسه مکتوب آن‌خطاب به فرزندان اوست بخوبی معلوم می‌شود که چگونه این‌وزیر بـانفوذ ومقتدرایلخان در زمان دولت خویش‌حکومت‌اکثر نواحی مهم‌مملکت را به‌فرزندان‌خود سپرده‌بود. حکام بعضی ولایات دیگر نیز از خـویشان[4] یاخدمتگزاران[5] مـورداعتماد اوبودند. بطوریکه پتروشفسکی می گوید نظر اصلی رشیدالدین از انباشتن بیشتر مناصب‌مهم حکومتی از فرزندان وبرکشیدگان خود تحکیم موقع سیاسی خویش وبرقرارساختن نظارت‌مؤثر برهمهٔ امور ونواحی‌مملکت بوده‌است. برای‌یك‌وزیر مقتدر درگاه‌ایلخان در این‌دوره از تاریخ ایران پرکردن حساسترین مشاغل حکومتی ومناصب دیـوانی از خویشان ومأموران مورد اعتمادش امری کاملاً عادی‌بوده‌است[6]. خواجه‌شمس‌الدین جوینی (صاحب دیوان)[7] وزیر معروف هولاکو ودوایلخان بعد ازوی نیز برادر خود

۱ـ برای‌اولاد رشیدالدین وتعداد واحوال آنها ر. ك: وقف‌نامه رشیدالدین، افشار معرفی نسخه اصل‌وقف‌نامه..، پیشین، ص۲۵۵. مکاتیب رشیدی، ش۳۶، ص۲۳۹. عقیلی، آثارالوزراء، ص۲۷۸. حافظ‌ابرو، ذیل‌جامع، ص۷۸ وخواندمیر، ۲۰۰/۳.

۲ـ مکاتیب‌رشیدی، ش۷، ص۱۷.　　۳ـ همانجا، ش۲۷، ص۱۴۵.

۴ـ خواجه معروف خواهرزادهٔ رشیدالدین که مکتوب شمارهٔ ۷ خطاب بـه اوست حاکم عانه وحدیثه‌بود.

۵ـ مانند سنقرباورچی حکمران بصره وخواجه‌جلال‌الدین سیواسی مستوفی روم که بترتیب مکاتیب شماره ۶و۴۰ خطاب بآنهاست.

۶ـ ر. ك: پتروشفسکی، طرز فکر رشیدالدین درباب حکومت، پیشین.

۷ـ برای‌شرح‌احوال شمس‌الدین صـاحب دیوان ر. ك: مستوفی، تـاریخ‌گزیده، ص۵۹۵ـ۵۹۲.وصاف، ص۱۴۱ـ۱۳۹.نسائم‌الاسحار، ص۱۰۱ ببعد وعقیلی، آثارالوزرا، ص۲۷۷ـ۲۷۶.

علاءالدین عطا ملک‌جوینی مورخ معروف ومؤلف تاریخ جهانگشارا بحکومت‌عراق عرب به بغداد فرستاد[1]. اما صاحب دیوان جوینی وزیر ونیز بسیاری از پیشینیان‌او در تفویض مناصب حکومتی ودیوانی به خویشان ونزدیکان خود پیش ازهرچیزدرپی اعتلای خانوادهٔ خویش وثروتمندساختن منصوبانشان بودند وبه کفایت اینان برای تصدی مشاغلی که عهده‌دار می‌شدند کمتر توجه داشتند. رشیدالدین نیز چون‌فردی متعلق به روزگار ومحیط‌خود، به اعتلای‌خانواده وثروتمندکردن خویشانش بی‌اعتنا نبود ودر این راه نیز کوشید، اما فرزندان و برکشیدگان وی صاحب‌منصبانی لایق درحد کفایت‌بودند: بقول مؤلف‌تاریخ‌گزیده: «پسرانش‌هریکی آصفی ومدبری‌بودند ودرحضرت پادشاه بمرتبه‌ای که محسود وزرا بودند منصوب»[2] حتی یکی ازفرزندان رشیدالدین بنام‌غیاث‌الدین محمد بعداز او ودرزمان سلطنت ابوسعید به وزارت‌رسید (۷۲۸هـ.) واعتبار خاندان‌رشیدی‌بازبالاگرفت[3]. رشیدالدین خود درمکتوبی‌می‌نویسد که چون‌اولجایتو برآن‌شد تابه ولایات ونواحی کشور حکام‌لایق وعادل فرستد، از فرزندان او برای این‌مهم برگزید[4] واین اشاره‌ای است به کفایت و توانائی فرزندان وی درکار حکومت وتدبیر امور دولت.

بخش چهارم ـ «رسوم» دیوانی

دربارهٔ طرزپرداخت‌مقرری ومواجب‌مأموران‌کشوری‌که «رسوم» نامیده‌می‌شده است، پتروشفسکی می‌نویسد که مواجب آنان درولایات وسیله حواله وبراتی که

۱ــ برای‌شرح‌احوال‌او ر.ك: مقدمهٔ‌قزوینی برتاریخ جهانگشای، جوینی، ۱/یاــعو.

۲ــ مستوفی، تاریخ‌گزیده، ص۶۱۳.

۳ــ اولجایتو درموقع اختیار اوبه وزارت فرمود «که پدر او ازدیوان بیرون رفته است من دگر رونق کار حکومت ندیده‌ام وجمعی که متصدی این‌منصب شدند جمله را بیازمودم وهیچیك لایق این‌شغل نبودند، اورا طلب فرمود ومنصب وزارت بدو ارزانی‌داشت» (حافظ‌ابرو، ذیل جامع، ص۱۲۶).

۴ــ ر. ك: مکاتیب رشیدی، ش۷، ص۱۵.

برعهدهٔ متصرف مال یاخزانه‌دار آنجاصادرمی‌شده‌پرداخت می‌گردیده است که‌بخشی از آنرا نقد وبخشی را به جنس (غله) می‌دادند. بجای مستمری بعضی ماموران ونیز روحانیان‌هم قریه‌هائی که معادل آن‌عایدی‌داشت‌به تیول ایشان داده می‌شد[1].

همچنین برای تامین مخارج مأموران کشوری وهزینه‌های مربوط به خدمت ایشان حقوقی بنام «اخراجات» از مردم اخذ می‌گردید که بنام «رسم و «رسوم»هم خوانده می‌شد که با «حق» و «حقوق» بیك‌معنی است[2].

وجوه‌زیر در شمار «رسوم» و «حقوق» مذکور بوده است:

۱- حق‌التحریر: حق‌التحریر مالیاتی بودکه دراختیار وزیراعظم قرار داشت[3]. از یك‌نامهٔ رشیدالدین برمی‌آید که این «حق» تماماً عاید او که وزیر بزرگ بوده می‌شده است[4]. در نامه‌ای دیگر دستور می‌دهد که هدایائی از جانب او به یکی از روحانیون زمان از محل «حق‌التحریر» لرستان بدهند[5].

۲- رسم‌الوزاره: مالیاتی بوده که برای‌تأمین مخارج وزیر ودستگاه اودریافت می‌شده واحتمالا با «حق‌التحریر» یکی بوده است[6].

۳- حق‌التولیه: این‌حق به‌متصدی‌تولیت اوقاف‌یاحاکم «دیوان اوقاف‌ممالك»

۱- ر، ك: پتروشفسکی، کشاورزی...، ۲۰۲/۲. رشیدالدین درنامه‌ای به‌فرزندش‌امیر شهاب‌الدین حاکم خوزستان دربیان خصال یك‌عامل خوب می‌نویسد: «بیش‌از کفایت خود از رعیت طمع ندارد وبه مرسومی‌واقطاعی که از دیوان اورا معین ومقرر شده باشدقناعت کند» (مکاتیب، ش۲۲، ص۱۱۹).

۲- ر. ك: پتروشفسکی، کشاورزی..، ۲۸۱/۲.

۳- ر. ك: ستوده، عواید ودرآمدهای..، پیشین.

۴- ر. ك: پتروشفسکی، کشاورزی..، ۲۸۳/۲. مؤلف مذکور برای‌این‌مطلب به‌مکتوب شماره ۳۶، ص۲۳۷- ۲۳۶- رشیدالدین استناد کرده است.

۵- ر. ك: مکاتیب رشیدی، ش۳۷، ص۲۴۳. دراین‌نامه حق‌مذکور بصورت «حق‌التقریر» ثبت‌شده‌است. همچنین است در: کاشانی، تاریخ‌اولجایتو، منقول درحاشیه‌ذیل جامع، ص۶۹.

۶- ر. ك: پتروشفسکی، کشاورزی..، ۲۸۳/۲.

که از مناصب شرعی بوده ویکی از روحانیان معتبر عهده‌دار آن می‌شده تعلق‌داشته است. حق‌التولیه بمیزان عشر محصول بود.

۴- رسم‌الصداره: که احتمالا باحق التولیه یکی بوده است.

۵- رسم‌خزانه یاحق‌خزانه: حقی بود که برای نگاهداری عمال خزانه گرفته می‌شد. در دورهٔ غازان‌خان «رسم‌الخزانه» بمیزان دودینار از هریکصددینار مالیات ماخوذه مقرر گردید[۱].

۶- حق‌التحصیل: حقی‌بودکه بنفع«تحصیلداران»یامحصلان‌مالیات‌اخذمی‌شد.

۷- حرز: این‌اصطلاح علاوه‌بربرآورد مقدماتی محصول زراعی‌احتمالا[۳] بمعنی حقی بوده است که بسود مساح که مساحت زیر کشت ومیزان محصول را برآورد می‌نمود اخذ می‌گردید.

حقوق ورسوم دیگری نیز معمول بوده است که از آنجمله «رسوم شحنگی» و «رسوم‌داروغگی» را می‌توان ذکر کرد.

در دوره غازان‌خان به اصلاح وضع پرداخت حقوق ورسوم نیز توجه شد واز جمله ایلخان بموجب یرلیغی فرمود تا «وجوه‌ادرارات ومرسومات واخراجات‌مقرری که درهرموضع مجر است تماماً نقد برسانند»[۲].

بخش‌پنجم- مناصب‌دیوانی

صاحبان مناصب عالی دیوان مانند استیفا، اشراف ونظارت ممالك از جانب ایلخان معین می‌شدند. اعطای این مناصب از اختیارات خاص سلطان بود. حتی بعد از پادشاهی‌یافتن غازان‌خان که اختیار مطلق در کارها به امیر نوروز تفویض شد او از پادشاه‌تقاضاکرد: «اصحاب دیوان را مقرر فرماید که به‌هرشغلی و عملی کدام شخص موسوم باشد وموضع ونشان وعلامات هریك مقرر فرمایند»[۳].

رئوس وظایف‌واختیارات این‌مقامات درفرمان‌انتصاب آنان تصریح می گردید

۱- ر. ك: رشیدالدین، تاریخ‌غازانی، ص۲۵۳.

۲- همانجا، ص۲۵۴ ۳- همانجا، ص۹۶

وحتی دربرخی موارد مرسوم‌ومقرری ایشان نیز در این «یرلیغ» قید می‌شد.

مسألهٔ مناصب ومقامات‌دیوانی دراین دوره موضوعی است که نیاز به‌بررسی دقیق‌ومفصل دارد. در این مبحث برای‌روشن‌شدن بهتر احوال اداری زمان‌رشیدالدین فضل‌الله، به‌اختصار به‌معرفی‌مناصب عالی دیوانی این‌زمان پرداخته‌می‌شود:

اشراف‌ممالک

اشراف منصبی بوده است که می‌توان آنرا به نظارت و بازرسی در امور عمومی تعبیرکرد. صاحب این‌مقام را «مشرف‌الممالک» یا متصدی «اشراف دیوان بزرگ» می‌خواندند واو ازطرف پادشاه اختیار نظارت وبررسی امور را می‌یافت. در دورهٔ اباقاخان بعد از آنکه مجدالملک‌خواجه‌شمس‌الدین صاحب دیوان را به اتلاف اموال دیوان متهم ساخت، حکم شد که مجدالملک «مشرف‌ممالک» باشد ومحاسبات چندساله‌را بررسی کند واو به تمام نواحی مملکت منشیانی برای بررسی حسابها فرستاد[1]. رشیدالدین درشرح عنایت اولجایتو درحق مجدالدین فرزند وی می‌نویسد که ایلخان فرمودکه اورا بمقامی والا «که منتهای مناصب ومناقب ارباب دولت»[2] است خواهد رساند ومنصب«اشراف ممالک ایران» را بوی خواهدسپرد تا او ازتعدی بعضی امراء در ولایات جلوگیری کند ومقرر شد که مجدالدین که منصب اشراف ممالک را می‌یافت خود ملازم‌درگاه باشد اما مأمورانی را از برادران ونایبان‌وعمال خود به‌آن‌ولایات بفرستد، و «نگذارد که اتراك آنطرف بررعایای آن مملکت‌زحمتی رسانند»[3]. در ابتدای سلطنت غازان‌خان نیز «اشراف‌همگنان» به ملك فخرالدین حسن تفویض‌شد[4].

۱ــ ر. ك: وصاف، ص۹۴ــ۹۲. صاحب تاریخ گزیده درشرح این واقعه می‌گوید: «درآخرعهد، ابقاخان مجدالملك یزدی‌را به‌روی‌او (صاحب‌دیوان) برکشیدو بروی مشرف گردانید چنانکه خواجه‌شمس‌الدین صاحب دیوان ازاو بتنك‌آمد» (مستوفی تاریخ گزیده ص۵۳۹).

۲و۳ــ مکاتیب‌رشیدی ش۷ص۱۷ــ۱۶. این‌مکتوب مورخ بسال ۷۰۹ هجری‌است.

۴ــ رشیدالدین، تاریخ‌غازانی، ص۹۶.

این منصب که متصدی آنرا «صاحب اشراف‌ممالک»[1] و «مدبر امور ممالک وناظم مهام ولایات»[2] خوانده‌اند، پیش از دوره ایلخانان نیز در ایران وجود داشته است. نظام‌الملک درسیاستنامه خود فصلی‌دارددرباب مشرفان ومی‌نویسد که پادشاه باید کسی را که بوی اعتماد تمام دارد منصب اشراف دهد تا او ازهرچه در درگاه می‌گذرد آگاه باشد وهرموقع به هرناحیه یاشهری که لازم آید نایبی امین و صالح فرستد ومخارج ایشانرا باید از دیوان بدهند [3]. نخجوانی دربارهٔ وظایف متصدی «منصب‌اشراف دیوان بزرگ» و ولایات ممالک محروسه می‌نویسد که او به ضبط امور دیوان می‌پردازد واز کمیت وجوه وعواید وکیفیت مصارف وقوف می‌یابد و چنان می‌کند که عایدی‌خزانه به‌سهولت وصول گردد. ونیز مأموران دیوان در هرجا موظفند که اورا در جریان امور قرار دهند ودر تعیین عاملان ومباشران خود ودر همه کارها باوی مشورت کنند.[4]

نظارت ممالک

ناظر ممالک‌نیز مانند مشرف عهده دار مراقبت در کلیهٔ امور مملکتی و از جمله در امور مالیهٔ عمومی بود و در رفع ومنع تعدی از مردم بطور مؤثر اقدام ونظارت می‌کرد. رشیدالدین مکتوبی‌داردخطاب‌به‌پسرش امیرغیاث‌الدین که‌اولجایتو اورا به‌نظارت خراسان فرستاده بود «بسبب آنکه شنیده بود که خراسان بسبب‌ظلم داروغگان وحکام وبتکچیان وباز قاقان» خرابی یافته بود[5]. در این‌نامه رشیدالدین فرزند خودرا برعایت‌حال مردم واشاعهٔ عدل وجبران بیدادی که براهالی رفته بود

۱و۲ـ خوئی، حسن بن عبدالمومن،غنیة‌الکاتب ومنیة الطالب، مجموعهٔ خطی کتابخانهٔ فاتح (ترکیه)، ش۵۴۰۶. عکس‌ش۲۹۵۵ و ۲۶۰۰ وفیلم ش۵۹ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، برک۷۶. نخجوانی، دستورالکاتب، نسخه پاریس، برک ۱۸۹ب.

۳ـ نظام‌الملک، سیرالملوک، ص۷۸.

۴ـ نخجوانی، دستورالکاتب، نسخهٔ پاریس، ص۱۸۹ب.

۵ـ مکاتیب‌رشیدی، ش۲۷، ص۱۴۵.

توصیه می کند[۱].

مؤلف دستورالکاتب که متصدی این مقام‌را «مدبر امور ممالک» و «ناظم مصالح دواوین»[۲] نامیده است وظایف اورا «ضبط امور دیوان بزرگ وتدبیر مال ومتوجات وتکثیر ارتفاعات ومحصولات وتعیین واجبات خزانه و مواجب امراء و ایناقان واصحاب دیوان وسایر اصناف»[۲] ذکر نموده ودر لزوم اقدام او در تأمین عدالت ومنع‌ظلم ورعایت رعیت تأکیدکرده است. مقامات محلی حکومتی خاصه حکام ومتصرفان ومأموران دیوان درولایات‌موظف بوده‌اند ناظرممالک وگماردگان اورا از کیفیت ومیزان عواید ومصارف دیوانی ونصب مأموران در حوزهٔ صلاحیت خود آگاه سازند.

الغ بیتکچی

از این منصب در منابع متعدد نام‌برده شده است ومتصدی آنرا از «اصحاب دیوان بزرگ» ودر ردیف ناظر ومشرف ممالک‌شمرده‌اند[۴]. نخجوانی که صاحب‌این مقام‌را «ناظم مهام ممالک» و«ملک‌ملوک‌الوزرا»می‌خواند، این شغل‌را از «کرایم‌اعمال وشرایف مناصب واشغال» می‌داند ودرباب وظایف « الغ‌بیتکچی ممالک محروسه » می‌گوید که او به ضبط امور و اموال ومتوجهات می‌پردازد وباشرکت دیگرصاحب منصبان ومأموران دیوان در ازدیاد عواید خزانه ونصب‌عمال امین وصالب مراقبت می‌نماید ودفاتر جمع وخرج‌را زیرنظر می گیرد تابتواند در بارهٔ آن جوابگو باشد. ونیز کلیهٔ صاحبان مناصب در مرکز و ولایات می‌باید درهمهٔ امور دیوانی او را از جریان کارها وتفویض مشاغل وتعیین مأموران واقف سازند وتوصیهٔ او را رعایت نمایند ودرولایات نیز گماردگان وی‌را از امور آگاه دارند[۵].

۱ـ ر. ك: همانجا، ص۱۵۵–۱۴۵
۲ـ نخجوانی، دستورالکاتب، نسخهٔ سپهسالار، ص۲۳۲.
۳ـ همانکتاب، نسخهٔ پاریس، برك ۱۸۹ب.
۴ـ همانکتاب، نسخهٔ سپهسالار، ص۳۱۱
۵ـ ر. ك: همان کتاب، نسخهٔ پاریس، برك۱۸۸ الف.

در دورهٔ موردبحث، منصب الغ‌بیتکچی ازمقامات عالی درگاه بوده ومتصدی آن برامور دیوانی ومالی‌ونیز تفویض مشاغل نظارت مؤثر داشته است، واز این رو شاید بتوان آنرادرحکم‌وزارت‌در دربارایلخان دانست. غازان‌خان در ابتدای‌سلطنت خود منصب الغ‌بیتکچی‌را به‌ملک‌شرف‌الدین‌سمنانی «که پیش از عهد دولت‌وتسخیر وتسلط مملکت باو نظر عنایت تمام داشت»، داد[1].

مستوفی‌ممالک

مستوفی‌صاحب‌عالیترین مقام‌مالی در دیوان‌بود که مالیه یابه‌اصطلاح کارهای دخل وخرج مملکت رامستقیماً اداره ونظارت می‌کرد، متصدی این مقام توسط‌پادشاه معین می‌شد. رشیدالدین خود از منصب «استیفای دیوان» بیاد کرده است[2].

نخجوانی‌درفصل «تفویض استیفای ممالک» وظایف این‌شغل را به‌تفصیل شرح داده و«توجیه مال ومتوجهات واطلاق مراسم و معایش.. تثمیر وجوهات و تکثیر محصولات «ونیز تدبیرکار عواید خزانه وترتیب مرسوم امرا و لشکریان را برعهدهٔ متصدی «استیفای ممالک محروسه» ذکر کرده است[3] نخجوانی در همان فصل نمونهٔ سندی را باعنوان «نوعی دیگر از استیفای ممالک باتعیین نایب در ولایات» آورده است.

مستوفی‌را باعناوینی چون «ضابط دیوان ممالک»[4]، «حافظ مصالح»، «حافظ قوانین» و «صاحب‌دیوان استیفا» نیز نامیده‌اند[5].

منصب مستوفی‌الممالکی در دوره‌های بعد از این زمان نیز برقراد بوده است.

۱ــ رشیدالدین، تاریخ‌غازانی، ص۹۶.

۲ــ ر. ك: همانجا.

۳و۴ــ ر. ك: نخجوانی، دستورالکاتب، نسخهٔ پاریس، برك ۱۸۶ ببعد.

۵ــ ر. ك:خوئی، غنیه‌الکاتب.. برك۷۶ وهمان‌مؤلف، قواعدالرسایل وفرایدالفضایل، مجموعهٔ خطی کتابخانهٔ فاتح (ترکیه)، ش۵۴۰۶، عکس ش۲۵۹۹و۲۶۰۰ و فیلم ش۵۹ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، برك ۶۳.

از اسناد مربوط به‌دورهٔ تیموری فرمانی دردست است بعنوان «منشور استیفای ممالک»[1] در دورهٔ صفویه نیز مؤلف تذکرة‌الملوک صاحب این مقام را در ردیف «امراء عظام که لفظ عالیجاه متعلق به ایشان است» ذکرنموده وظایف این منصب را شرح داده است[2].

دفترداری ممالک

ترتیب واداره اسناد ودفاتر مالی وضبط حسابها ابتدا با دیوان استیفا بود، امادر دورهٔ غازان‌خان باتوسعهٔ مالیهٔ عمومی ونظمی که دراین کاربوجود آمددفترداری ممالک در دیوان بزرگ اهمیتی خاص پیدا کرد و صاحب این شغل که «دفترداری ممالک» نامیده‌شد بعد از مستوفی الممالک عالیترین مقام مالی دیوان بشمار آمد. نخجوانی درشرح منصب دفترداری ممالک سابقهٔ ایجاد آنرا در دستگاه حکومت ایلخانان شرح می‌دهد ومی‌گوید که دردیوان بزرگ همواره مرجعی معین بوده‌است که جهت تحقیق هرحقی که بکسی تعلق‌داشت چون «ادرار وتحقیق واسقاط ومردود واحتسابی‌واملاک ومرسوم ومعیشت‌وسیورغال وغیر آن»[3]، مربوط بهر شهر وولایتی که بود، به‌او رجوع می‌کردند وتعیین‌دفتردار دیوان از عهد مغول و بتدبیر خواجه شمس‌الدین جوینی صاحب‌دیوان باب‌شد[4]. او شرح می‌دهد که وقتی هولاکو بغدادرا گرفت (۶۵۶هـ.) وبعد حکومت ایلخانی را بنیاد نهاد تامدت سه‌سال مال دیوان را ضبطی نبود ومالیاتها وعواید ولایات را صاحب دیوان وصول وخرج می‌کرد امااو ازبیم آنکه صاحب کینه‌ورزان تصرفش در دخل وخرج مملکت وبی‌ترتیبی این کار را دست‌آویز سعایت ازوی نزد ایلخان قرار دهند درپی منظم‌ساختن این‌امر برآمد و

۱ـ ر. ک: مجموعهٔ مکاتیب ومنشآت وفتح‌نامه‌ها، پیشین، ص۱۳۲ـ۱۳۰،

۲ـ ر. ک: تذکرة‌الملوک، بـه اهتمام محمد دبیرسیاقی، تهـران، طهـوری، ۱۳۳۲ ص۱۶ـ۱۸ (در بیان شغل عالیجاه مستوفی‌الممالک‌ـفصل سیزدهم از باب‌دوم‌ـ).

۳ـ نخجوانی، دستورالکاتب، نسخهٔ پاریس، برک ۱۹۶ الف.

۴ـ ر. ک: همانجا، برک ۱۹۶ الف وب.

بصوابدید خواجه‌جمال‌الدین منشی که خاصه درفن حساب وسیاق واستیفا وتدوین و ضبط دفاتر دیوانی واردبود قرارشد که‌مجموع برواتی را که در آن سه‌سال ازدیوان بهرولایتی فرستاده شده بود بخواهند وحکام ومتصرفان ولایات تمامی این بروات را به دیوان بزرگ آوردند وجمال‌الدین منشی بفرمان صاحب‌دیوان‌بروات‌را بترتیب تاریخ مرتب کرد ومیزان بروات صادرشده بعهدهٔ هرولایتی‌را برای هرسال در دفتری جداگانه ثبت نمود وبدینصورت دخل وخرج هرولایتی درهرسال معلوم شد. صاحب دیوان این ترتیب راپسندید ودفاتر رابه ایلخان‌عرضه‌کرد و مقرر شد که درهمانسال پنجاه‌تومان در وجه مخارج «درگاه» وامرا ولشکریان اختصاص دهند و درواقع‌رقم بودجه آنسال باین‌میزان معین‌شد. درسال‌بعد چون عواید زیاد بود صاحب‌دیوان این رقم را به صدتومان رسانید ومازاد عواید را در خزانه می‌نهاد. در سال سوم اجرای این ترتیب رقم خرج به دویست‌تومان ودر سال چهارم به سیصد تومان معین شد و همچنان سال‌بسال افزایش می‌یافت تابه چندهزارتومان رسید. در این احوال که دخل وخرج دیوان نظمی گرفت و اموال و عواید ولایات معلوم ومدون گشت ودفترهای بسیار مربوط بهر ولایت مرتب شد صاحب دیوان جهت ضبط و نگهداری این دفاتر صدرالدین حمزه‌را به «دفترداری ممالك» معین‌کرد «وبعد از خواجه‌برقرار دفتردار اوبود وآن‌منصب را رونقی به حسن اهتمام پیداکرد» ودرزمان‌غازان‌خان نیزخواجه سیدمعین‌الدین مستوفی سیدصدرالدین حمزه‌را ازجانب خود به دفترداری‌معین نمود تاروزی‌که ایلخان از منصب صدالدین آگاه شد: «پادشاه غازان چون نام سید شنید واو بغایت دوست‌دار خاندان بود گفت چون دفتر باسید است از قبیل معین‌الدین چرا باشد بعد از این به حکم برلیغ من‌دفتردار ممالك سیدحمزه باشد و باز باصالت برو مقررشد» واو تاپایان عمر در این منصب‌برقرار بود، و بعد ازوی نیز دفترداری دیوان بفرزند بزرگ او بنام شرف‌الدین حسن رسید وتا مدتی این منصب درخاندان وی باقی بود[1]. نخجوانی اضافه می‌کند که این‌ضبط وترتیب ونیز دیوان «دفترداری

۱ــ ر. ك: همانجا، برك ۱۹۱ ب تا ۱۹۲ ب.

ممالك» همچون دیگر اصلاحات این دوره دیرزمانی برقرار نماند وچون ممالك را بلوك کردند هرصاحب بلوکی جهت دخل وخرج ولایتی که در اهتمام او بود دفاتر جداگانه نوشت، ودفترهای قدیم بارسم دفترداری ممالك یکباره منسوخ شد[1]. این وضع ظاهراً وقتی بوجود آمد که حکومت ایلخان روبضعف نهاد وبموازات قدرت یافتن حکام تمرکز ادارهٔ مالیه عمومی نیز از میان رفت.

قانون و یاسامشی و تعدیل

این منصب ازمشاغل معتبر در دیوان بزرگ بود. نخجوانی باذکر نمونهٔ سندی به‌عنوان «در تفویض قانون و یاسامیشی وتعدیل» وظایف صاحب این شغل را شرح داده که بطور کلی عبارت بوده است ازترتیب دفاتر ممیزی وحساب مالیاتها[2]. رشیدالدین در شرح اصلاحات مالیاتی دورهٔ غازان خان می گوید که ایلخان فومود تابهرولایتی یك بیتکچی «مامور مالیاتی» برود وفهرست دیه‌ها وآبادیهای آنجارا بتفصیل بنویسد ونیز جهت هرولایتی یك بیتکچی را معین نمود تا ملازم دیوان بزرگ باشد ودر اول هرسال حوالات دیوانی‌را در وجه عواید مالیات آنجا بمیزان مقرر بنویسد تا بعد از تسجیل، آنهارا به ولایات فرستند[3] وبدینقرار «مفصل اکثر مواضع ممالك که‌هرگز در هیچ‌عهد ننوشته‌اند و دفاترونسخ آن جمع نکرده قانون آن‌دیه به دیه مفصل نوشتند واموال آن‌مواضع مقررومعین کردند»[4]. وصاف نیز می گوید که‌برای‌اینکار «منشورها» (بخشنامه‌ها) از «دیوان قانون» به نواحی فرستادند. درباب وظایف متصدی «دیوان قانون‌ولایات»، نخجوانی می گوید که او: «قانون»[5] ولایات را مرتب می کند و

۱ـ همانجا، برك ۱۹۴ الف. ۲ـ ر. ك: همانجا، برك ۱۹۴ الف.

۳ـ ر. ك: رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص۲۵۳.

۴ـ همانجا، ص ۲۵۸.

۵ـ بگیتهٔ نخجوانی «قانون لفظی سریانیست و به‌اصطلاح مستوفیان‌دفتری راخوانند که مجموع اصول اموال وکیفیت اجراء آن از جهات دیوانی واملاك هر کس مفصل و محدود مذکور باشد» (دستورالکاتب، نسخهٔ پاریس، برك ۱۹۴ الف).

مالیات هرواحد زراعی‌را معین می‌سازد وبمؤدی آن «قانون‌نامه» می‌دهد- که این در واقع همان برگ تشخیص مالیات‌بوده است تا مودیان مالیات مقرر خودرا بدانند و بهمان‌میزان بپردازند[1]. بعلاوه صاحب این‌شغل می‌باید کلیهٔ املاک‌واراضی‌وفعالیتهای اقتصادی موضوع‌مالیات را معلوم‌می‌کردو‌مال دیوانی متعلق به‌آنرا معین‌می‌نمود[2] نخجوانی به‌شغل دیگری درزمینهٔ تشخیص مالیات اشاره دارد که به‌عنوان «تعدیل قانون» از آن یادمی‌کند و وظایف متصدی‌آنرا عبارت از تجدید وتصحیح ارزیابی، در صورتیکه ارزیابی قبلی مورد اعتراض یاایراد بوده بود، می‌داند.

مستخرجی ولایت

نخجوانی معنی «استخراج» را «باز دانستن احوال متصرف ولایت[3]» تعریف نموده وظیفهٔ «مستخرج» را رسیدگی به حساب مالیاتها وحقوق دیوانی ولایات و استرداد مبلغی که متصرف ولایت احتمالاً اضافه برمالیات مقرر از مودیان گرفته یادکرده است[4]. «مستخرج» معمولا وقتی بولایتی فرستاده میشد که از زیاده‌ستانی متصرف وحاکم آنجا شکایت‌شده بود واو می‌باید درکار متصرف تحقیق نماید و «ناواجب از هرکس گرفته باشد استرداد نموده به‌مستحقان برساند و اورا معزول گرداند وبه دیوار آورد»[5]. رشیدالدین فرزندش ابراهیم را برای «استخراج» امیر اینجوری[6] فارس که اهالی از جور او شکایت کرده بودند به آنجا فرستاد تا«معیار میزان معدلت گشته کار مردم براستی برسد، ومتصرفان و بتکچیان را بغور رسیده محاسبهٔ سنوات قدیم بستاند ومال رعیت‌را برقانونی که ما نهاده‌ایم در وجه نهد وبخزانهٔ عامره فرود آورد ، واز هرکس‌که به تعدی چیزی فرا گرفته باشندبستاند و استرداد کند»[7] و این میرساند که مستخرج بولایتی که می‌رفت در آنجا بااختیار

۱و۲- ر. ك: همانجا، برك ۱۹۴الف وب.

۳تا۵- همانجا، برك ۱۹۶ الف.

۶- متصرف املاك اینجو یاخاصه

۷- مکاتیب رشیدی، ش ۳۰، ص۱۷۱.

کامل در امور مالی و از جانب دیوان عمل می کرد.

حکومت ومتصرفی

«حاکم ومتصرف» برای ادارهٔ امور ناحیه یاولایتی معین می‌شد واو عهده‌دار وصول‌مال دیوان ونیز پرداخت برواتی بود که از دیوان بزرگ برعهدهٔ آن ولایت صادر می‌گردید. رشیدالدین اهتمامی‌را که در زمان اوبرای اصلاح وضع حکام و «متصرفان ولایات» به‌عمل آمد شرح داده است[1]. از جمله آنکه برای این‌منظوراختیار مالی حکام محدود شد واز تصرف در مال و وجوه دیوانی وصدور بروات منع‌شدند ودر هرولایت صاحب‌جمعی منصوب شد تا مالیاتها وحقوق دیوانی‌را جمع آورد. نخجوانی شغل «حکومت ومتصرفی» را برحسب اختیارات و وظایف متصدی آن بچهارنوع می‌شمارد:

متصرفی ولایت بامانت - که وظیفهٔ متصدی آن مراقبت در دخل وخرج و تعیین حقوق دیوانی مقرر برمؤدیان و اخذ آن بود[2].

حکومت ومتصرفی بضمان ومقاطعه[3] - متصدی این شغل بتدبیر امور ولایت اهتمام می‌نمود وحقوق دیوانی‌را وصول می کرد و وجوه بروات صادر شده از دیوان بزرگ را از محل عواید محلی می‌پرداخت[4].

متصرفی تمغاها - این‌مقام‌عهده‌داروصول تمغا (مالیات تجارت، کسب‌وپیشه) بود ومی‌باید «درضبط اموال تمغاها واستیفای حقوق از تجار» اهتمام وعواید آن‌را صرف پرداخت وجه برروات دیوان بزرگ نماید[5]. این متصرف ضمناً مراقبت در

۱- ر. ك: رشیدالدین، تاریخ‌غازانی، ص۲۴۳ ببعد.

۲- ر. ك: نخجوانی، دستورالکاتب، نسخه‌پاریس، برك ۱۹۲ پ و۱۹۳ الف.

۳- «ضمان» مقاطعه‌ای‌بودکه مقاطع مبلغ مقاطعه‌را قبلا به دیوان می‌پرداخت (ر.ك: پتروشفسکی، کشاورزی..، ۹/۲،ح).

۴- ر. ك: نخجوانی، دستورالکاتب، نسخه پاریس، برك ۱۹۳ الف وب.

۵- ر. ك: همانجا، برك۱۹۳ب

جریان امور بازرگانی وحفظ منافع تجار راکه مؤدی‌مالیات تمغا بودند نیز برعهده داشت.

متصرفی‌ولایات مزروعی - چنین متصرفی در ولایاتی که عواید دیوانی آنجا از مالیات برمحصول کشاورزی بود معین می‌شد و در این خصوص وظایفی مشابهٔ متصرف تمغا برعهده‌داشت، بااین تفاوت که متصرف ولایات مزروعی مسؤل‌حصول مال وحقوق دیوانی متعلق به محصول زراعی بود.

عنوان «حکومت ومتصرفی» برای منصب تصدی ادارهٔ مال‌شرعی (بیت‌المال) نیز بکار می‌رفته است و این متصرف را «حاکم‌بیت‌المال» و «متصرف بیت‌المال»هم می‌گفتند.

دردیوان استیفا ودر کار مالیه‌صاحب‌منصبان دیگر نیز بودند از جمله‌کسانی که منصب صاحب‌جمعی ولایات را داشتند[1]، یا برای حرز و تخمین محصول مالیات یا احصاء مواشی (دام) ومحصلی مال دیوان به نواحی فرستاده می‌شدند ونیز عمال ومباشران دیوان استیفا که کارهای جزء را انجام می‌دادند[2].

بخش‌ششم- آئین‌مکاتبات دیوانی

متصدیان واصدور مکاتبات دیوانی

متصدیان تحریروصدورمکاتبات‌دیوانی دراین دوره عناوین مغولی داشته‌اند. مینورسکی درشرح خود برتذکرة‌الملوك، درباب لقب رئیس دیوان مکتوبات دوره صفویان می‌نویسد که رئیس دیوان انشاء در این دوره منشی الممالك خوانده می‌شد ومی‌افزاید که: «نسبت لقب‌منشی الممالك بزمان سلطنت ایلخان مغول می‌رسد و بهترین ترجمهٔ آن همانا وزیر امورخارجه است»[3]. اما درمنابع مربوط به دوره‌مورد

۱ــ از جمله ر. ك: رشیدالدین، تاریخ‌غازانی، ص۲۸۳.

۲ــ ر. ك: پتروشفسکی، کشاورزی...، ۲۵۸/۲، ح۵.

۲ــ ، سازمان اداری حکومت صفوی یاتحقیقات وحواشی استاد مینورسکی برتذکرة الملوك، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، تهران، زوار ، ۱۳۳۴، ص۱۱۷،

بحث ازاین اصطلاح نشانی نمی‌یابیم، خاصه که غازان‌خان تهیهٔ سواد فرامین‌سلطنتی را به امراء واگذارکرده بود: «درباب یرلیغ فرمود.. که بعداز عرضه‌داشتن، سواد یرلیغ امرا کنند که مصالح‌ملك وصرفه هرکاری‌دانند»[1] بااین‌قرار قسمتی از وظایف منشی‌الممالك به امراء سپرده شده‌بود. بااینحال نخجوانی در دستورالکاتب درذکر القاب‌وادعیهٔ منشی‌الممالك، اورا صاحب‌اعظم «لسان‌الدولة القاآنیه موتمن‌الحضرت الایلخانیه منشی‌الممالك الخاقانیه «می‌خواند[2] وهم درباب « تفویض‌انشاء ممالـك» می‌نویسد که‌منشی‌الممالك‌تصدی دیوان انشاءراعهده‌دار می‌گردد وهرکس را ازمردم چون«سلاطین وامراء و وزرا وارکان دولت‌واعوان‌حضرت واشراف واعیان واوساط الناس «به‌عنوانی شایسته وترتیبی مناسب موردخطاب قرار می‌دهد والقاب و ادعیهٔ هریك از آنان‌را بصورتی که معمول است می‌نویسد ونیز اوباید مطالب را چنان‌بیان کندکه قریب‌الفهم وعاری از تکلف‌وتصنع در عبارت باشد، از اطناب ممل وایجاذ مخل اجتناب کند وقاعدهٔ سهل وممتنع را در کتابت مرعی دارد ودر تحریر احکام دیوانی وفرامین سلطانی شأن مقام‌سلطنت ودیوان را رعایت‌کند[3] از اینجا برمی‌آید که منصب منشی‌الممالکی احتمالا ازاواخر دوره ایلخانان وجود داشته‌است. مولفان این دوره بکار دبیری ونویسندگی اهمیتی‌خاص داده‌اند. نخجـوانی در این بـاب می‌گوید که «کاتب‌فاضل ومنشی فایق بزرگتر اداتی‌اند از ادوات پادشاهی وسلطنت واز زینتهای امارت و وزارت ومملکت، وبرپادشاهان واجب است‌که در تکریم آنان

۱ــ رشیدالدین، تاریخ‌غازانی ، ص۲۹۱.

۲ــ نخجوانی، دستورالکاتب، نسخه سپهسالار، ص۲۳۵.

۳ــ ر. ك: همان‌کتاب، نسخهٔ‌پاریس، برك ۱۹۰ الف وب. نخجوانی فصلی‌هم «در تفویض کتابت احکام مغولی» داردکه درباب تفویض این سمت به یکی از کاتبان مغول ملازم دیوان‌بزرك می‌باشد که او وظیفهٔ کتابت احکام مغولی را بـرعهده داشته است ر.ك. همانجا، برك ۱۷۸ الف ونسخهٔ سپهسالار، ص۳۵۰-۳۴۸.

وتهیهٔ اسباب معاششان سعی نمایند[1]. رشیدالدین در مکتوبی به فرزندش جلال‌الدین حاکم روم اورا به حفظ جانب دبیران «که خداوند فطنت و پشتیبانـان دولت‌اند» و صیانت‌شأن آنان سفارش می‌کند[2].

کار تحریر مکتوبات واسناد دیوانی برعهدهٔ بیتکچیان بود که وظیفهٔ آنـان اکثراً جنبهٔ اداری- مالی داشت. رشیدالدین در جامع‌التواریخ اصطلاح «بیتکچی»را کراراً آورده‌است: «مستوفی‌دیوان بزرگ وجمعی بیتکچیان بجانب نشاپور می‌رفتند ایشانرا گرفته‌ببندگی‌آوردند.. فرمان‌شدتا یرلیغها وآل تمغا که داشتند بازسپردند»[3] و «در دفتر مستوفی وبیتکچی مجموع قسمات نوشته‌بودی»[4] و فرمود تابهر ولایتی بیتکچی جلد برود ومجموع آن‌ملك دیه بدیه بنویسد»[5] و «بیتکچی بـراتی چند بر ولایت نوشت»[6] و بکرات ایلچیان مغول بابیتکچیان تـازیك جهت تفحص عیار از حکم برلیغ بولایات می‌رفتند»[7] و «لازم میشد شحنه وبیتکچیان ولایت را خـدمتی دادن»[8] و «فلان که جهت بیتکچی این هزاره معین شده»[9].

۱ـ همان کتاب، طبع علیزاده، ۱۲۱/۱.

۲ـ مکاتیب رشیدی، ش ۲۱، ص۸۶–۸۵.

۳ـ رشیدالدین ، تاریخ‌غازانی، ص۳۰.

۴ـ همانجا، ص۲۴۷.

۵ـ همانجا، ص۲۵۳.

۶ـ همانجا، ص۲۵۴.

۷ـ همانجا، ص۲۸۲.

۸ـ همانجا، ص۳۱۹.

۹ـ همانجا، ص۳۰۹. درمنابع‌موجود همه‌جا بیتکچی (به‌باء اول‌ویاء دوم) ضبط‌شده است وعلامهٔ قزوینی درمقدمه تاریخ جهان‌گشای (۱/کو، ح۴) مـی‌نویسد: «بیفکچی به بمعنی کاتب ودبیر ونویسنده ومنشی ومحرر است». اقبال این کلمه را بمعنی «منشیان جمع وخرج» دانسته است (ص۲۸۶). در فرهنك ضمیمهٔ تاریخ وصاف لغت بیتکچی (به تاءاول وباءدوم) آمده ومعنی‌آن جاسوس واستراق سمع کننده آورده‌شده است. مصحح آثارالوزرا (محدث، ص۳۱۲،ح) می‌نویسد:«بیتکچی‌لغت مغولی وبمعنی‌جاسوس واستراق‌سمع کننده ←

بیتکچیان در دیوان‌های مختلف و در سازمان سپاه خدمت می‌کردند و بنا بمورد عنوان خاصی داشتند مانند بیتکچی و امین اموال، بیتکچی خزانه، بیتکچی ایداجی (بمعنی کارپرداز سپاه- مباشر و خزانه‌دار)[1]، بیتکچی عارض؛ اما اکثراً در کار مالی بودند. رشیدالدین در شرح اصلاحات مالی می‌گوید که ایلخان جهت هر ولایتی یك بیتکچی را معین فرمود تا ملازم دیوان بزرگ باشد و در اول هرسال بروات در وجه متوجّهات آنها بموجبی که در قانون مالیاتی آن ولایت مقرر است بنویسد[2]. نخجوانی درباب «تفویض مناصب قلمی ولایات» از «بیتکچی و امین اموال»[3] نام می‌برد. مؤلف نسائم الاسحار نیز در بیان احوال سعدالدین محمد ساوجی وزیر غازان و اولجایتو می‌نویسد که او ابتدا در خدمت امرای خراسان بود تا منظور نظر عنایات غازان خان گشت و «قلم بیتکچی خزانه و تغارات و اقطاعات ممالك خراسان به سرانگشت دانایی او سپردند»[4] رشیدالدین از بیتکچیان ایداجی نیز که منشیان جمع و خرج سپاه بودند به مناسبت یادکرده است[5]. همچنین او در چندجا از «بیتکچی عارض» نام برده‌است و در ذکر یرلیغ غازان خان درباب اقطاع دادن به لشکر مغول می‌نویسد بعد از آنکه ملك اقطاعی میان هزاره و صده و دهه بلوك شد این بیتکچی عارض باید که حصهٔ هریك صده و دهه را به‌اسم آنان بردفتر ثبت نماید و نگاه‌دارد و یك نسخه از آنرا به دیوان

→

وراپورت دهنده است»، وضبط این کلمه را بصورت بیتکچی (به‌تقدیم باء بر تاء) درمکاتبات رشیدی به تصحیح استاد محمدشفیع اشتباه فاحش مصحح‌دانسته است. اما ظاهراً در اصطلاح مورخان دورهٔ موردبحث این کلمه بیشتر بمعنی منشی جمع وخرج ودبیر و نویسنده‌ای است که اکثراً درکارمالی بوده وگاه نیزوظیفهٔ تنظیم اسناد ودفاتر مالی وصورت‌برداری‌ازاموال واملاك را برعهده داشته است.

۱- نقل از فرهنگ لغات پایان کتاب تاریخ اجتماعی مغول تألیف جهانبگلو.

۲- ر. ك: رشیدالدین، تاریخ‌غازانی ص۲۵۳.

۳- دستورالکاتب، نسخهٔ پاریس، برگ ۱۹۷ب.

۴- نسائم‌الاسحار، ص۱۱۴.

۵- رشیدالدین، تاریخ‌غازانی، ص۳۲۶.

بزرگ ویکی به امیرهزاره ودفاترصده‌هارا نیز به امراء صده بدهد وبعد از آن باید هرسال تحقیق کند واسامی کسانی‌را که درزراعت سعی نموده وکسانی‌را که تقصیر کرده‌اند باتعیین نسبت خرابی وآبادانی هربلوك اقطاعی بنویسد و به پادشاه عرضه دارد. پتروشفسکی‌هم می‌گوید که بیتکچی عارض و ظیفه داشت هر سال از اقطاع بازرسی کند[1]. همچنین عارض وظیفه داشت که اگر سپاهیان مال و حقوقی بیش از آنچه مقرر است ازرعایا بخواهندنگذاردواگر بزور بستانند سلطان را از کارمتعدیان آگاه سازد.هنگام بسیج‌سپاه وبوقت‌سان‌یا «عرض‌لشکر» بیتکچی عارض باید دفتری از نام سپاهیان ترتیب دهد و «اول به‌امیر صده بعد از آن به امیر هزاره بعد از آن به امیرتومان نمایدومواجهه‌کند وعرض‌دهد»[2]. در این یرلیغ درباب وظیفهٔ بیتکچی عارض درثبت مواضع اقطاعی ونقاط آباد و بائر آن ومراقبت در گزارش پیشرفت عمران آنجا مکرر تأکید شده است.

علاوه برکاتبان و منشیان، متصدیان دیگری‌هم در تهیه وصدور فرامین و مکتوبات دست داشتند مانند آلچیان وتمغاچیان و متصدیان صحه و امضای فرمانها وهمچنین کسانی‌که تاریخ مکتوبات‌رامی‌نوشتند که شرح وظایف آنان خواهدآمد.

اصطلاحات‌خاص تحریر وصدور مکاتبات واسناد دیوانی

در این‌دوره اصلاحات خاصی در امر تحریر وتنظیم مکاتبات و تهیه و صدور فرامین واسناد رسمی سلطنتی ودیوانی بکار می‌رفت که از آن میان چند اصطلاح بلحاظ اهمیت آن در زیرشرح داده می‌شود:

یرلیغ- این کلمه بمعنی حکم وفرمان پادشاهی است[3]. کاترمر می‌نویسد که یرلیغ کلمه مغولی است‌که هنوز بهمان‌صورت اصلی در این‌زبان متداول است[4]. در

۱- تاریخ ایران «کمبریج»، ۵۱۹/۵.

۲- رشیدالدین، تاریخ‌غازانی، ص۳۰۹-۳۰۷.

۳- ر. ك: مقدمه علامه قزوینی برتاریخ جهانگشای، ۱/یط، ح.

۴- ر. ك: کاترمر، ۱۸۱-۱۷۹، ح۴۴. «یرلیغ در میان قبایل‌مغولی پیش از زمان چنگیزخان نیز متداول بوده است (ر. ك: ولادیمیر تسف: نظام اجتماعی مغول، ص۲۳)

دوره موردبحث نیز فرمان ایلخان یرلیغ نامیده میشد ورشیدالدین نمونه‌هایی از یرلیغ های منسوب به غازان‌خان را دربخش تاریخ غازانی از کتاب جامع‌التواریخ خود آورده است[۱] که این یرلیغ‌ها اکثراً بمنظور اصلاح امور صادرشده ومتضمن مقررات تازه‌ای درزمینه امور عمومی، مملکتی واجتماعی است . در این‌دوره اصلاح وضع صدور یرلیغ موردنظر قرار گرفت زیراکه پیش از آن بواسطهٔ یرلیغ‌های متعدد و متعارضی که بهرمنظور از قبیل اعطای امتیازات یامناصب به اشخاص داده بودند بی‌نظمی زیاد در این کار راه یافته بود. رشیدالدین می‌نویسد که درزمان ایلخانان نخستین هرکس که می‌توانست بواسطهٔ التجا بامیری یرلیغی می‌گرفت تا آنجا که یرلیغ‌های متضاد در دست مردم بسیارشد واین وضع مانع از تمیز حقوق اشخاص می‌گردید ومنازعات‌فراوان ایجاد می‌کرد[۲]. سرانجام غازان‌خان باصدور فرمانی‌مقرر داشت که حکام ومقامات دیوانی ورسمی یرلیغها و نشانهای قدیم را که دردست افراد بود بی‌اعتبار وباطل دانندومسموع ندارند؛ حتی یرلیغ‌هائی‌هم که‌پیش ازصدور این فرمان ودرزمان غازان‌خان یعنی در سه‌سال اول سلطنت این ایلخان صادر شده بود غیرمعتبر اعلام‌شد ومقرر گردید که تمامی‌یرلیغ‌های قدیم را صاحبان آن‌به‌دیوان آورند تا از آنجمله هرکدام را که مصلحت باشد تمغای (مهر) دیوان زنند وتأیید نمایند وبرای کسانی‌هم که در ابراز یرلغیهای قدیم تاخیر میکردند مجازاتی‌معیّن شد. براثر این تدبیر قضیهٔ یرلیغ‌های قدیم مرتفع گردید.

غازان‌خان بمنظور اصلاح وضع صدور یرلیغ فرامینی صادر کرد : ایلخان ابتدا در این‌باب‌فرمود که هرمطلبی را که مقتضی صدور یرلیغ باشد درحال‌هشیاری او عرضه دارند[۳] و بعد از عرضه‌داشتن، سواد یرلیغ را امرا تهیه کنند وبرای تنظیم وتصویب وثبت وصدور یرلیغ‌ها مراحلی معیّن‌گردید که بطور خلاصه بترتیب

۱ــ برای مثال ر: ك: رشیدالدین ، تاریخ‌غازانی، ص۲۱۷ ببعد.

۲ــ ر. ك: همانجا، ص۲۹۸ــ۲۹۶.

۳ــ ر. ك: همانجا، ص۲۹۱.

زیر بود:

- عرض مطلب به پادشاه وسیلهٔ امرا واعیان دولت وملازمان درگاه.

- صدور دستور تهیهٔ یرلیغ از جانب پادشاه.

- تهیهٔ سواد (پیش‌نویس) یرلیغ که بنا بفرمان غازان‌خان مقرر گردید آنرا امراء تهیه کنند «که مصالح ملك وصرف هرکاری دانند واگر ناموجّه ودور از کار باشد باالتماس هرکس ننویسد».

- رجوع به اسناد ودفاتر دیوانی وغیر آن در صورت لزوم به منظور ذکر موضوع ومبلغ در سواد یرلیغ.

- مطالعه و مرور سواد تهیه شده وسیلهٔ امراء باتفاق بیتکچیان (منشیان) دیوان.

- عرضهٔ سواد یرلیغ به پادشاه.

- اصلاح سوادتهیه‌شده بانظر پادشاه. ممکن‌بود سلطان بقلم خود پیش‌نویس یرلیغ را اصلاح نماید.

- دوباره‌نویسی متن اصلاح‌شده یا به اصطلاح تهیه «بیاض» از آن.

- عرضهٔ «بیاض» یا متن نهائی ودوباره‌نویسی‌شدهٔ یرلیغ به پادشاه.

- امضاء ونشان‌شدن یرلیغ در دیوان به علامت تائید ومطابقهٔ متن.

- ثبت تاریخ عرض موضوع یرلیغ ونیز تاریخ‌عرض «بیاض» آن به پادشاه.

- صدور اجازهٔ تمغازدن یامهرکردن یرلیغ از طرف پادشاه.

- مهرشدن یرلیغ وسیلهٔ تمغای سلطنتی . برای این کار غازان‌خان تمغای مخصوص را که نزد خود نگاه می‌داشت به بیتکچیان می‌داد تا به یرلیغ زنند و باو باز دهند.

- مهرشدن یرلیغ وسیله چهارامیر که غازان خان بهریك از آنان تمغائی علیحده داده بود تا معلوم باشد که یرلیغ بااطلاع آنها صادر شده است.

- ملاحظه ومرور متن فرمان وسیلهٔ صاحب‌منصبان دیوان به منظور اطمینان

از صحت صدور آن وطی مراحل لازم.

تایید نهائی صحت صدورفرمان بازدن تمغای دیوان برآن. در خصوص بروات ومکتوبات مالی و اسناد ملکی تاریخ تمغازدن ونام کسی که فرمان را تمغازده بود نیز در دفتر مربوط ثبت می‌شد.

- ثبت رونوشت یرلیغ‌هائی که تمغا خورده بود در دفتر مخصوص. دراین دفتر تاریخ تمغازدن ونام‌عرضه‌دارندۀ مطلب‌ونویسندۀ متن یرلیغ‌هم ثبت می‌گردید. این دفتر هرسال تجدید می‌شد ومنظور از تنظیم و نگهداری آن ضبط مطالب یرلیغ‌ها وتعیین مسؤولیت‌هریك از متصدیان مربوط درمراحل مختلف صدورفرامین وتضمین اعتبار اسناد ونیز جلوگیری از تقلبات احتمالی بود.

- تسلیم یرلیغ به ذینفع یا ارسال آن برای مراجع مربوط[1].

وجود این مراحل‌متعدد ومتنوع درامر صدوریرلیغ که ذکر شد، نمونه‌ایست از تشریفات مفصل در درگاه ودر ادارۀ امورعمومی در دورۀ موردبحث‌که می‌توان آن‌را ازجهتی‌نتیجۀ استقرار وثبات‌حکومت براساس مرکزیت اداری وتوسعۀسازمان ودستگاه اداره امور عمومی دانست.

ممکن بود یرلیغ‌مربوط‌به شخصی باشد مانند فرامین درباب اعطای امتیازات یا «سیورغال» یعنی عطیۀ سلاطین به افراد. گاهی‌هم یرلیغ‌صورت بخشنامه یاوضع مقررات عمومی داشت که برحسب مورد به‌عنوان حکام یاسایر مقامات رسمی یابطور مطلق صادر می‌شد و برای عموم لازم‌الاجرا بود، چنانکه رشیدالدین می‌نویسد که غازان‌خان: «فرمود تا به‌تمامت‌ممالك یرلیغ روانه‌داشتند جمله به یك‌عبارت مشتمل برآنکه باسقاقان وملوك‌وحکام ولایات نیز یرلیغ وپایزۀ قدیم وحدیث که در دست مردم است.. قطعاً مسموع ندارند و اعتبار نکنند»[2].

برای ثبت یرلیغ‌ها نیز ترتیب خاصی معین‌شد تا مسؤولیت هریك ازمتصدیان مربوط درکار تنظیم وتحریر وصدور آن‌مشخص باشد وهم از صدور فرامین‌متناقض

۱ـ ر. ك: همانجا، ص۲۹۲-۲۹۱. ۲ـ ر. ك: همانجا، ص۲۹۳.

جلوگیری شود. همچنین مقرر شد که متصدیان مهر کردن یرلیغ‌ها برای این کار چیزی از کس نگیرند[1]. بعلاوه برای‌هر نوع یرلیغ نشان‌خاصی تهیه شد که برروی‌آن می‌زدند. رشیدالدین دربارهٔ‌نتیجهٔ این تدابیر می‌گوید که‌باوجود چنین ضبط وترتیب کسی‌را امکان آن نیست که بی‌اجازه وتصویب ایلخان سندی صادر کند یافی‌المثل براتی بنویسد. در واقع همانطور که اشاره گردید هدف اصلی از تدابیری که برای تنظیم امر صدورفرامین اتخاذ شد متمرکز کردن این کار وتأمین نظارت دقیق‌وموثر ایلخان برآن بود. بطورکلی اصل مرکزیت ونظارت مطلق سلطان در امور عمومی از ویژگی‌های سیاست کشورداری زمان غازان‌خان است.

بعد از ایجاد نظم در امرتهیه وصدور فرامین به اصلاح روش تنظیم یرلیغ‌ها ومکتوبات دیوانی توجه‌شد. برای‌این کارنمونه‌هائی برای‌هرنوع از اسناد تهیه گردید تامتن وصورت اسنادمشابه یکنواخت گردد ودر تنظیم وصدور آن تسریع شود. بعد از نوشتن نمونهٔ متن یا «سواد» این مکتوبات که بادقت کافی تهیه شد، آن‌را در مجموعه‌ای آوردند و«قانون‌الامور» نامیدند ومقرر شد که فرامین ومکتوبات‌دیوانی را از روی این نمونه‌ها بنویسند وفقط اگر در فرمانی برحسب مورد تغییر یااضافه کردن مطلبی ضروری باشد آن‌را جدا بنویسند وعرضه دارند اگرهم احیاناً موردی پیش می‌آمد که نمونهٔ سندی در این‌مجموعه نبود سواد آنرا به همان ترتیب تهیه و به‌آن دفتر اضافه می‌کردند[2].

توقیع وطغرا ـ کلمهٔ‌توقیع بمعنی نشان‌نهادن است ونوشتن عبارتی رادرپای کتاب ونامه‌هم توقیع می‌گفتند: اما در تداول دیوانی توقیع بمعانی مختلف به‌کار می‌رفت[3]، از جمله به امضاء وعلامت ونقش مخصوصی که بوسیلهٔ پادشاهان وملوک وبزرگان یامنشیان آنها درپای فرامین ومکتوبات رسمی واسناد به نشان‌صحت و

۱ـ ر. ك: همانجا.   ۲ـ ر. ك: همانجا، ص۲۹۵ـ۲۹۳.

۳ـ ر. ك: قائم‌مقامی، جهانگیر: توقیع وطغرا وتطور آنها در تداول دیوانی: مجلهٔ بررسی‌های تاریخی، سال‌پنجم، ش۳، ص۲۳۹ بیعد.

تصدیق این نوشته‌ها نهاده می‌شد توقیع می گفتند. رشیدالدین دربارهٔ طرز تنظیم و صدور مکتوبات می‌نویسد: «بعد از آنکه آنرا.. نوشته باشند و به علامات رسیده مختصری بخط مغولی، برظهر آن نویسند تا آل‌تمغا برآن زنند»[1]. با این‌قرار پیش از مهرکردن اسناد، توقیع رابرآن می‌نوشتند. رشیدالدین درجاهای‌دیگر نیز این‌مفهوم را به‌صورت «توقیع وعلامات دیوانی» [2] و «نشان بخطمبارك»[3] و «نشان معهود» و «نشان‌کردن» [4] آورده است. از همین‌جا است که در فرهنگ اشتین‌گاس[5] واژهٔ «نشانچی» به معنی «طغرادار «آمده است»[6].

توقیع در دوره‌های مختلف زمانی به‌صورت عبارتی وزمانی به‌نوع تصویری معمول بوده ودر زمان ایلخانان نیزگاه از نوع‌اخیر بوده است. توقیع را می‌توان در اصطلاح امروز همان «امضاء» دانست.

برای امضای اسناد وفرامین‌گاه بجای توقیع‌اصطلاح «طغرا» را بکارمی‌بردند. از طغراهای عبارتی‌مربوط به‌دورهٔموردبحث نمونه‌هایی باقی مانده‌است: ارغون‌خان (۶۹۰-۶۸۳هـ.)واولجایتو(۷۱۶-۷۰۳هـ.) در نامه‌هایی‌که به پادشاه فرانسه‌نوشته‌اند[7] عبارت «فرمان‌ما» را به‌کاربرده‌اند. طغرای‌نامه ارغون‌خان در سه سطر و معنی آن چنین است:

«بقوةالله‌تعالی
«درظل‌الطاف خاقان
«فرمان‌ما، ارغون»

۱- رشیدالدین: تاریخ‌غازانی، ص ۲۹۳. ۲- همانجا، ص۲۹۵.
۳- همانجا، ص۲۷۴. ۴- همانجا، ص۲۵۳.
5- Steingass

۶- ر. ك: قائم‌مقامی: توقیع وطغرا..، پیشین، ص۲۵۴.
۷- عین این‌نامه‌ها که به‌زبان مغولی وخطاویغوری نوشته‌شده در آرشیو ملی‌پاریس ضبط است (نامهٔ ارغون‌خان به‌شمارهٔ III202, A.E. ونامهٔ اولجایتو بشمارهٔ III.203, A.E) ر. ك: همانجا، ص۲۶۲،ح۷۴.

ونامهٔ اولجایتو چنین آغاز می‌شود:

«فرمان‌ما، سلطان اولجایتو».

طغرای غازان‌خان نیز برحسب ضبط جامع‌التواریخ بصورت زیر بوده است: «بسم‌الله‌الرحمن الرحیم بقوة‌الله تعالی ومیامن الملة المحمدیه فرمان سلطان محمودغازان»[1].

گاه به‌نشانهٔ ثبت‌نامه‌ها واسناد یابرای تعیین منشاء صدور مکتوبات عبارتی بربالای آن می‌نوشتند: غازان‌خان بعد ازآنکه برسکه‌ها شهادتین را نقش کردفرمان دادتابرسرمکتوبات‌دیوانی‌هم‌عبارت«الله‌اعلی» نویسند[2]. امیرنوروزنیز برسرمکتوبات خود که از دیوان وزارت وامارت صادر می‌شد «اثبت فی‌دیوان الوزاره» نگاشت[3].

فرامین ومکتوبات‌واسنادراکسانی مهر ونشان می‌کردند که این وظیفهٔ‌خاص را دردیوان برعهده داشتند وباصطلاح «طغرائی» یعنی متصدی دیوان طغرا یا«مالك دیوان طغرا»نامیده می‌شدند. این منصب را ازمقامات عالی دیوان بود[4]. امیرنوروز بعد از آنکه در ابتدای سلطنت غازان ادارهٔ امور مملکت را در اختیار گرفت‌امضاء فرمانهارا به برادر خود ناصرالدین ساتلمش تفویض کرده[5] و این امر نشانهٔ اهمیت این شغل در آنزمان است.

تمغا- در زیر نامه‌هاواسناد مهرهایی‌زده می‌شدکه آنرا اصطلاحاً تمغامی‌گفتند وانواع آن در دورهٔ ایلخانان بنابه اهمیت موضوع سند یاکسی که فرمان به‌نام‌او صادر می‌شد متفاوت بود. به فرمان غازان خان برای هرامرمهم تمغایی خاص تهیه کردند: جهت فرامین به‌عنوان حکام وامرای بزرگ‌وامور مهم‌مملکتی تمغایی‌بزرگ

۱- ر. ك: رشیدالدین تاریخ‌غازانی، ص۲۱۸،۲۲۱،۲۲۵،وجاهای دیگر.

۲- ر. ك: وصاف، ص۳۲۵.

۳- همانجا، ص۳۲۷.

۴- ر. ك. خوئی: غنیه‌الکاتب..، پیشین، برگ۷۷ و همان مؤلف: قواعدالرسایل..، پیشین، برگ۶۴.

۵- ر. ك: وصاف، ص۳۲۷ واقبال ص۲۶۱.

یشم ساختند وجهت قضات وائمهٔ دین ومشایخ نیز از همان منتها اندکی کوچکتر
وجهت اموری که دارای اهمیت متوسط بود تمغایی بزرگ اززروجهت کارهای بالنسبه
کوچکتر تمغایی بهمان صورت از یشم ساختند. همچنین جهت برنشستن وفروآمدن
لشکر یعنی فرمان بسیج وعزیمت وتوقف سپاه تمغایی مخصوص از زر باهمان نقش
وعبارت تهیه کردندبااین تفاوت که برگرد آن صورت کمان وچماق وشمشیر رانقش
نمودند وفرمان شد که لشکر تا آن تمغا نبینند بفرمودهٔ کسی از امرا یادیگران به جائی
عزیمت نکنند یاباز نایستند، وفقط قراولان سرحد مجاز شدند که برای مهمات امور
مرزی لشکری اندک حرکت دهند، همچنین آلتون تمغایی[1] کوچك ساختند تا براسناد
مالی دولتی ومکتوبات دیوانی که جهت معاملات آب وزمین می نوشتند بزنند[2].
تمغا بعد ازتوقیع ونشان کردن اسناد ومکتوبات برآن زده می شد[3]. غازان خان
تمغاهای سلطنتی را نزد خود نگاه می داشت و در وقت لزوم به منشیان دیوان و
«تمغاچیان» می داد تا برمکتوبات واسناد زنند و باو باز دهند[4].
پایزه ها که به عنوان نشان به افراد داده می شد تمغایی خاص داشت که برآن
می زدند.
غازان خان آل تمغارا که به شکل مربع بود به صورت دایره تغییر داد[5]. آل
تمغا یا «مهرسرخ» عبارت بود از مهری که برفرامین ومکتوبات رسمی بامرکب سرخ
می زدند. در دونامه بزبان مغولی که ارغون و اولجایتو به پادشاه فرانسه فلیپ لوبل[6]
نوشته اند وقبلاً ازآنها یادشد، برروی هرکدام سه چهاربار مهرسرخ زده شده که بشکل

۱ــ آلتون بمعنی طلاست وآلتون تمغا مهری بودکه باآب طلا نقش آنرا بر اسناد
می زدند.

۲و۳ــ ر. ك: رشیدالدین: تاریخ غازانی، ص۲۹۳ وخواندمیر، ۱۸۳/۳.

۴ــ ر. ك: رشیدالدین. تاریخ غازانی، ص۲۹۳ــ ۲۹۲.

۵ــ ر. ك: همانجا. ص۹۶، وصاف ص۳۲۵و میرخواند، ۳۸۶/۵.

6- Philippe Le Bel

مربع تمام است[۱].

اگر مهر یا تمغا بامرکب آب‌طلازده می‌شد آنرا التون تمغا مـی گفتند و اگر مهر بامرکب سیاه بود آنرا قراتمغا می‌خواندند. آلتون تمغا به عنوان مهر سلطنتی برفرامین ومکتوبات‌زده می‌شداما قرا تمغارا سایرمقامات‌هم بکار می‌بردند. غازان‌خان برای منظم ومضبوط‌ساختن امر صدور یرلیغ‌ها چهار امیر را معین کـرد وهریك را قراتمغایی علیحده داد «تاچون یرلیغ را تمغا زنند برظهر آن نهند»[۲].

مهرکردن نامه‌ها و اسناد با «تمغاچی» و «بیتکچیان کـاتب» بـود[۳]. بعضی مؤلفان اولغ بیتکچی راهمان رئیس دیـوان تمغا دانسته‌اند[۴]. رئیس دیـوان تمغا در اصطلاح امروز همان مهردار سلطنتی بوده است که آلچیان وتمغاچیان [۵] زیرنظر او خدمت می کردند[۶].

پایزه ـ پایزه لوحه‌ای بود از طلا یانقره وگاه از چوب که نام خدا و پـادشاه بانشان وعلامت مخصوص برروی آن حك‌شده بود وحکام مغول و ایلخانان آنرابه

۱ـ این‌مهرها درنامهٔ ارغون بطول وعرض ۱۵سانتی‌متر ودر نامهٔ اولجایتوبطـول و عرض ۱۳ سانتیمتر است واصل دونامه بشکل طومار است باکاغذ پنبه، نامهٔ ارغون بطول دومتر وعرض ۲۷سانتی‌متر ونامهٔ اولجایتو بطول سه‌متر وعـرض ۴۸سانتیمتر (ر. ك: مقدمهٔ علامهٔقزوینی برتاریخ جهانگشای، ۱/یط).

۲ـ رشیدالدین، تاریخ‌غازانی، ص۲۹۲.

۳ـ ر.ك: همانجا، ص۲۹۳ وجاهای‌دیگر ۴ـ ر. ك: اقبال،ص

۵ـ «تمغا» به‌معنی مالیات تجارت وکسب وپیشه نیز در این‌دوره مصطلح بوده است وبه این اعتبار بعضی‌مأموران‌دیوان‌راکه برامور معاملات درشهرها نظارت داشتند «تمغاچی» می گفتند. رشیدالدین‌درشرح‌اصلاح اوزان ومقادیر می گوید: «تمغاچیان شهرها» مکلف‌شدند که برصحت ترازو وقپانی که ویژهٔ توزین‌بارهای گران‌بود نظارت‌کنند (ر. ك: رشیدالدین: تاریخ‌غازانی، ص۲۸۹.)

۶ـ برای‌تمغا نیز ر. ك:قائم‌مقامی، جهانگیر: مهرها، طغراها و توقیع‌های پادشاهان ایران: مجلهٔ بررسیهای تاریخی، سال‌چهارم، ش۲و۳.

کسانی که می‌خواستند آنهارا موردمرحمت خاص خود قرار دهند وخصوصاً به امراء ومتصدیان مناصب عالی‌وحکام ولایات‌می‌دادند وبه‌این‌وسیله باصطلاح به آنهانشان اعطا می‌کردند. پایزه‌همچنین به علامت تفویض‌منصب یاواگذاری مأموریتی ازطرف پادشاه به اشخاص داده می‌شد تابه آن وسیله سمت آنان احراز گردد و در انجام مأموریتشان تسهیل شود[1].

اعطای پایزه پیش ازدورهٔ ایلخانان نیز متداول بوده است. رشیدالدین در اشارهٔ به این سابقه می‌گوید که در زمان او پایزه‌های فراوان در دست اشخاص بود که «از مدت هفتادسال هریك به بهانهٔ وعلتی ناموجه ستده‌اند»[2] ونیز می‌نویسد: «پیش از این معتاد بود که اگر دربیست‌حاکم بیست‌سال بولایتی می‌فرستادند هریك را پایزه می‌دادند وهریك بعد از عزل آنرا از آن خود دانسته بخفیه جهت مهمات خود بهرجانبی‌می‌فرستاد»[3]. برای‌اصلاح این‌وضع وضبط‌پایزه‌ها وجمع‌آوری‌پایزه‌های متعدد که در دست اشخاص بود غازان‌خان به‌موجب فرمانی حکم به ابطال کلیه پایزه‌هایی که تا آن‌تاریخ‌اعطا شده بود داد ومقررشد که پایزه‌هابصورتی تازه ساخته شود هرکس پایزه‌ای از قدیم دارد به دیوان آورد تا به آنهایی که شایسته باشدپایزهٔ نوداده‌شود و اگر بعد از ششماه کسی پایزه قدیم نزد خود داشته باشد آنرا ضبط و دارنده را مجازات کنند.

برای ساختن پایزه‌های نو غازان‌خان فرمود تابرای هرمقامی بتناسب اهمیت پایزه‌ای خاص بسازند؛ چنانکه برای حکام و شحنه‌های ولایات پایزه‌های بزرگ ساختند که نقش سرشیر داشت ونام صاحب پایزه‌را برآن می‌نوشتند ودردفتری‌خاص ثبت می‌کردند. این‌پایزه جهت‌همان‌شغل بود ونزد متصدی آن می‌ماند و او می‌باید پس‌ازعزل یاپایان‌دورهٔ تصدی‌آنرا باز دهد. همچنین جهت ایلچیان یعنی‌فرستادگانی

۱ــ برای اصطلاح پایزه وشرح آن ر. ك: مقدمهٔ علامهٔ قزوینی برتاریخ جهانگشای، ۱/یط،ح ۲و۳. کاترمر، ص۱۷۹ــ۱۷۷، ح۴۳ وجامع‌التواریخ طبع بلوشه، ص۲۴۶،ح.

۲ــ رشیدالدین: تاریخ‌غازانی، ص۴۰۰ ۳ــ همانجا، ص۲۹۳.

که به مأموریت ولایات می‌رفتند پایزه‌ای گرد ساخته شد که عبارت «پایزهٔ خزانه» برآن نوشته بودند ونام ایلچی در دفتر پایزه ثبت می‌شد واو بعد از بازگشت از مأموریت پایزه‌را تحویل می‌داد. برای ایلچیانی‌هم که مأمور پیك بودند پایزه‌ای دراز ساخته‌شد که سرآن به صورت ماه‌بود وآنرا نیز بعد از مراجعت باز می‌دادند. برای امرای سرحد که می‌باید پیکهای نظامی مبادله کنند پایزه‌ای از همان‌نوع از مس ساختند وبه امرای بزرگ مرزدار پنج‌عدد وبه‌سایر امرای سرحد سه‌عدد از آن‌دادند تا درهنگام فرستادن ایلچیان به آنها سپارند وبعد از مراجعت از ایشان بازگیرند.

بفرمان غازان‌خان پایزه‌ساختن از طرف شاهزادگان وخاتونان که تا آنزمان معمول بود ونیز ساختن پایزه‌ها درولایات منسوخ گردید وکسی در درگاه معین شد تا پایزه‌هارا اوبسازد ودروقت تحویل پایزه مهری مخصوص در حضور پادشاه برآن می‌زدند که نشان اصالت پایزه بود[1].

اصلاح وضع پایزه‌هارا می‌توان مانند ترتیب کار صدور یرلیغ جزء اصلاحات اداری دورهٔ موردبحث بشمار آورد.

۱ــ ر. ك: همانجا، ص۲۹۶ وخواندمیر، ۱۸۴/۳.

فصل دوم

قضا و مناصب شرعی

بخش اول- قضا در شریعت و سیاست اسلامی

امر قضا و داوری میان خلق همانطور که در ایران پیش از اسلام از امور مهم مورد توجه شاهان و زمامداران بوده، در ایران اسلامی نیز از اهم امور حکومت بشمار می‌آمده است. در اسلام قضا از پایگاههای عمدهٔ خلافت است. متفکران اسلامی از جمله ابن خلدون بر این معنی تصریح دارند و هم او در نقل‌اند از نامهٔ طاهر به فرزندش می‌نویسد: بدانکه پایگاه قضا و داوری در پیشگاه خدا از همهٔ کارها برتر است، زیرا که آن همچون ترازوی الهی است که احوال مردم را برابر می‌سازد و به این واسطه روزگار رعیت به اصلاح می‌گراید و کار دین استوار می‌گردد و به سبب اجرای حق و عدالت، سنتها و شرایع در مجاری خود جریان می‌یابند [1]. در شریعت و سیاست اسلامی، اهمیت کار قضا تا بدان پایه است که آنرا از جملهٔ وظایفی دانسته‌اند که پادشاه و فرمانروا باید خود بدان پردازد: نظام‌الملک در این باره می‌نویسد: «قضا پادشاه را می‌باید کردن بتن خویش.. و این قاضیان همه نایبان پادشاه‌اند و بر پادشاه واجب است

۱ـ ر. ك: ابن خلدون، ۶۱۸/۱.

که دستگاه قضاة قوی دارد وحرمت ومنزلت ایشان باید که به کمال باشد از بهر آنکه ایشان نایبان خلیفه‌اند وشعار اودارند وگماشتهٔ پادشاه‌اندوشغل او می کنند»[1].

رشیدالدین نیز شرح می‌دهد که پیش از عهد او در رونق کار قضا و ناموس شریعت هرسعی که مقدور بوده می‌نموده‌اند و در این امر مراقبت تمام بجای می‌آورده‌اند«و مردمان متدین دانای کامل از اهل اعتبار را جهت مباشرت منصب قضا اختیار کرده وایشان نیز متدینان صاحب‌عرض از علمای نامدار ملازم دارالقضا مـی‌گردانید»[2].

اما درپی غلبهٔ مغولان، امر قضا وداوری نیز همچون بسیاری از سنت‌های حکومت ایرانی واسلامی مدتی از اعتبار افتاد. بی‌اعتنائی حکام مغول به امر اداره و عدالت که شرح آن گذشت، بی‌رونق‌شدن‌بازار علم و ازمیان‌رفتن بسیاری از علما وانزوای معدودی دیگر که از این واقعه جان‌بدربرده بودند ونیز فسادی که دردستگاه‌حکومت مغول و ایلخانان نخستین وجود داشت می‌تواند موجبات عمدهٔ این‌وضع بشمار آید.

نابسامانی وضع‌قضائی درآغاز این‌دوره

در حکومتهای اسلامی‌امرقضا وداوری میان خلق برسنن شرعی وموازین‌دینی استوار بود. باغلبه مغولان برقلمرو اسلام چون فاتحان به کیشی‌دیگرمعتقد بودند وهم به سبب تساهل دینی توجهی به حفظ ورعایت سنتهای اسلامی نداشتند، نظام قضائی کشور دچارنابسامانی گردید وبااین‌قرارضعیف‌شدن غلبهٔ دین اسلام درممالك مفتوح مغولان که البته یك‌عارضه ناپایدار بود، همراه بارواج فساد و بی کفایتی در امر اداره وحکومت موجب‌آن گردید که درکار قضا وداوری خلل بسیار راه یابدکه از جمله پرداختن نااهلان به کار بود، تاآنجاکه طرح دعاوی باطل وتقلب در اسناد ملکی وصدور احکام متناقض رواج پیداکرد. البته همانطور که قوم فاتح متعرض اساس سازمان اداری ایران نگردید، محاکم‌قضائی نیز که در ماهیت مراجعی‌شرعی بودند وطبق موازین واحکام اسلامی‌به‌دعاوی رسیدگی می کردند برجای ماندند. اما

۱ــ نظام‌الملك: سیرالملوك، ص۵۶.

۲ــ رشیدالدین: تاریخ غازانی، ص۲۳۶.

علاوه‌بر موجباتی که ذکر گردید ایجاد انواع محاکم‌مانند «دیوان حکمیت»، «دیوان یارغو» وسایرمحاکم‌اختصاصی که درعرض محاکم عادی وشرعی به قضایاءرسیدگی می‌کردند وبرای حکومت در دعاوی‌خاص ونیز قضایای میان غیرمسلمانان صلاحیت داشتندهم موجب ضعیف‌ترشدن محاکم شرعی گردید.

دربارهٔ راه‌یافتن نااهلان به منصب قضا در این‌دوره، رشیدالدین می‌نویسدکه در روزگار مغول‌معلوم شد که این قوم قضاة ودانشمندان را تنها به دستار و جامه می‌شناسند و از علم ایشان وقوفی وتمیزی ندارند «بدان‌سبب جهال وسفها دراعه و دستار وقاحت پوشیده‌بملازمت‌مغول رفتند وخودرا به انواع تملق ورشوت وخدمت نزد ایشان مشهور گردانیدند وقضا ومناصب‌شرعی بستدند»[1]. وچون رویه بر این‌شد قضاة‌وعلمای بزرگ صالح‌ومتدین بتدریج‌دست از کار قضا ومناصب شرعی‌برداشتند «ومردم بزرگ چگونه‌اختیار کنندکه خودرادر معرض چنان کسان آرند»[2]، درنتیجهٔ این وضع درکار فصل دعاوی وامنیت قضائی مردم فسادکلی راه یافت وچون امثال این مدعیان وفرصت طلبان‌بسیار بودند ومی‌دیدندکه همگنان ایشان برمناصب‌معتبر دست می‌یابند به‌معارضه بایکدیگر برخاستند وباکارهای خود حرمت بزرگان علمای اسلام وقضات اصیل را می‌بردند وهریك از این مدعیان‌خود را در حمایت امیری و بزرگی از اهل حکومت قرار داده بود «وبهرمدت یکی قاضی‌شدی و دیگری معزول وبعضی بجائی رسانیدند که عمل قضارا بضمان می‌ستدند واعمال شرعی را به‌مقاطعه می‌دادند»[3]. رشیدالدین باشرح این‌وضع‌می‌گویدکه قاضی «چون قضا بضمان ومقاطعه گیرد توان دانست که حال برچه وضع باشد»[4] او می‌گوید که نابسامانی در این‌کار تا به‌آنجا بود که حتی بعضی قضات« در دست دوغریم دومکتوب مخالف بهمدیگر نهاده»[5] واحکام‌متناقض‌می‌دادند. اعمال نفوذ در دستگاه‌قضا راه یافته[6] وطرح‌دعاوی باطل، تقلب دراسناد ملکی وسندسازی رواج‌پیداکرده بود. رشیدالدین شرح می‌دهد

۱و۲ـ همانجا، ص ۲۳۷.
۳و۴ـ همانجا، ص۲۳۹
۵ـ همانجا، ص۲۳۴.
۶ـ ر.ك، همانجا، ص۲۴۰-۲۳۹

که در زمان ایلخان کیخاتو (۶۹۴-۶۹۰ هـ.) این نابسامانی بمنتهای شدت رسیده بود «وبواسطهٔ آنکه راه دعاوی باطل باز داده بودند هرآفریده که ملکی داشت اورا ازصد دشمن بتربود» زیرا که همواره مفسدان وجاعلان باقبالات و اسناد کهن و گواهان دروغین که در اختیار داشتند وبه انواع حیل وتزویر «جماعت ارباب بزرگ صاحب منصب وناموس را .. عرض می‌بردند وچون قضا بضمان و مقاطعه بود آن معانی ملائم طبع قاضی و اصحاب دارالقضا می‌افتاد ومدعیان راتهیج می‌کردند.. وهرسال بوجهی غرض خویش از جانبین حاصل می‌کردند ودعوی ومنازعت برقرار»[1] تاکار بجائی رسید که «چندان دعاوی باطل در ممالك پیدا شد که درحصر نگنجد»[2]. در این احوال هریك ازصاحبان دعوی به متنفذی متوسل می‌شد و به این واسطه میان زورمندان نیز مخاصمه می‌افتاد. بقول رشیدالدین «طبیعت روزگار از قدیم الایام باز آنست که از برای ملك شمشیر زنند وبه شومی آن‌قوم بجائی انجامید که‌اکثر قوی‌دستان بایکدیگر آغاز منازعت وخصومت کردند.. وچنان‌شدکه ملك بیکبارگی درسرآن قضایا خواست‌شد وعموم‌خان براملاك وعرض وجان‌خویش ناایمن‌گشتند»[3].

البته این نوع مفسده‌ها که ذکرشد در ادوار متقدم نیز وجود داشت. رشیدالدین خود در این‌باره می‌گوید که باوجود آن‌ضبط وترتیب که در عهدملکشاه وزیراو نظام‌الملك‌بود، باز عده‌ای از مردم قباله‌های کهنه دردست داشتند که پیش قضاة می‌بردند وحیله‌هائی که قاضی ناچار از قبول آن بود به‌کار می‌بستند تا به صحت این اسناد حکم می‌داد، وچون سلطان و وزیر او درصدد اصلاح کار برآمدند حکم‌شد که قباله‌های کهنه را که مدت سی‌سال به استناد آن دعوی نشده باشد در محاکم مستند ومسموع ندانند[4]. اوباز می‌افزاید که در عهد مغول نیز در زمان هولاکو واباقا وکیخاتو بتدبیر وپیشنهاد وزرای ایرانی حکم شد که همچنان مانند عهدملکشاه دعاوی که مدت سی‌سال طرح نشده باشد مسموع ندانند، اما اثری از

۱- همانجا، ص۲۹۳ ۲- همانجا، ص۲۴۰.

۳- همانجا، ص۲۴۱-۲۴۰.

نفاذ این‌حکم پیدا نمی‌شد بدوسبب‌یکی آنکه شرایط شرعی وعقلی وعرفی لازم‌را فاقد بود ودیگر آنکه‌فرامین‌را بایدحکام وقضاةاجرانمایند وچون عموم ایشان‌می‌خواستند املاك بسیار فراهم کنند وثروت اندوزند درواقع مایل باصلاح وضع نبودند[1].

بخش‌دوم ـ اصلاحات‌قضائی

بنابه آنچه ذکر شد چون غازان‌خان خواست فرمانی برای اصلاح کار قضا وترفیع‌شان قضات صادرکند توجه شد تا مفاد آن منطبق بااصول واحکام شرع باشد و «فرمود تا سواد آن یرلیغ باتفاق‌ومشاورت‌قضاة بزرگ‌عالم کامل وکافی کنند»[2] ودر هرباب «یرلیغ اصدار فرمود ودستورها که ائمه برصحت آن اتفاق کرده‌اند فرستاد» [4] ، از جمله متن «یرلیغ درباب تاکید احکام سابقه وتمهید شرایط لاحقه»[4] را فرمود تایکی از دانشمندان بنام فخرالدین قاضی هراة[5] بنویسد . در این فرامین‌از جمله در یرلیغی درباب مسموع‌نبودن دعاوی که بعد از انقضای سی‌سال از ایجاد موضوع‌آن‌عنوان‌شود،چنانکه قبلاً بیان گردید به مستندات شرعی از قبیل «اجتهاد ائمه»[6] و «مکتوبات قضاة‌وعلمای اسلام»[7] وسابقهٔ این‌حکم در عهد سلاطین سلجوقی، وهم به عرف مغول وقوانین سلاطین‌مغول[8] استناد گردیده است، که آنرا نشانهٔ تلاشی برای سازش‌دادن میان احکام اسلامی بامقررات «یاسا» در دوره غازان‌خان

۱ــ ر. ك: همانجا، ص۲۴۲.　　　　۲و۳ــ همانجا، ص۲۲۹.

۴ــ ر. ك: همانجا، ص۲۲۹ ببعد.

۵ــ ر. ك: همانجا، ص۲۴۲.رشیدالدین درباره این‌قاضی می‌نویسد: از فحول‌علماء روزگار وافاضل نامدار بود وبانواع علوم وفنون کمالات آراسته و مشارالیه وقاضی‌القضاة وقت درقسم انشاء بی‌نظیر».

۶و۷ــ همانجا، ص ۲۳۰. دریرلیغ اخیرغازان‌خان برای اصلاح وضع قضاتصریح گردید که «در این اوامر که بنفاذ می‌پیوندد نظر جز برعایت جانب‌حق جل‌وعلا و تقویت شرع محمدی لازال معظماً وانتشار معدلت وآسایش رعیت نیست » (همانجا، ص۲۳۶.)

۸ــ «یرلیغ پدران ما نیز در این باب صادرشده» (همانجا).

دانسته‌اند.

• • •

صلاحیت قضات و ترفیع شأن آنان

از اصولی که درجریان اصلاحات قضائی در دوره موردبحث به آن توجه شد، صلاحیت قضاة وسعی در بهبود وضع آنان‌بود. درفرمان غازان‌خان دراین‌باب تصریح گردیده است وتاکید وتوصیه‌ای که به قاضیان برای رعایت حق و عدالت می‌شود به منظور جبران‌حال آنان وترفیع قدر ایشان است[1].

اعتقاد رشیدالدین به شأن قضاوت وعلو واعتبار مقام قضا تا آنجا است که می‌گوید «قاضی باید که به شفاعت والحاح اورا قضا دهند»[2] در این زمان برعایت اصل کفایت وصلاحیت در تفویض این منصب «فرمان شد تادر تمامت ممالک کسانی متقلد قضا باشندکه به اتفاق وضیع ورفیع استیهال واستعداد آن کار خطیردارند»[3].

به اصل استقلال قضاةهم توجه گردید و به قضاة نواحی اختیار داده شد تا در شهرها ونقاط حوزه صلاحیت خود قاضی نصب کنند[4]. بمنظور رعایت شأن‌قضات واستقلال رأی ایشان در حکومت دردعاوی تدابیری اتخاذ ومقرر شد، از جمله‌آنکه «هیچ‌آفریده در میان کار او درنیاید»[5] واگر مدعیان همراه‌شخص متنفذ و زورمندی

۱ـ ر. ك: همانجا، ۲ـ ر. ك: همانجا، ص۲۳۹.

۳ـ همانجا. نظام‌الملک نیز درباب‌لزوم کفایت قضاة بلحاظ اهمیت مقام ایشان‌تصریح دارد، چنانکه می‌گوید «باید که احوال قاضیان‌مملکت یگان‌یگان بدانند وهرکه از ایشان عالم وزاهد وکوتاه‌دست‌تر باشد اورا برآن کارنگاه دارند وهرکه نه‌چنین بود اورا معزول کنند.. وهریکی‌را از ایشان به‌اندازهٔ اوکفاف ومشاهرت اطلاق کنند تااورا بخیانتی‌حاجت نیفتد این‌کار مهم ونازك است از بهر آنك ایشان برخونها و مالهای مسلمانان مسلطاند» (سیرالملوك، ص۵۳).

۴ـ ر. ك: رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص۲۲۰.

۵ـ همانجا، ص۲۱۸.

به محکمه بروند قاضی در حضور چنین کسان به دعوی نرسد[1]. همچنین «هرکه در برابر ودرروی قاضی سخنان سخت گوید وجواب دهد وحرمت او کم کند فـرمودیم تاشحنهٔ[2] ولایت اورا سزا دهد. دیگر قاضی راهیچ آفریده پیش خودنخواند»[3].

از امتیازاتی که برای قضات بـرقرار شد معافیت آنان ازمالیات بـود کـه بموجب فرمانی از انواع مالیات وحقوق دیوانـی وفرودآوردن ایلچیان و ماموران دیوان در خانه‌هایشان معاف شدند[4].

قضات که از دیوان مقرری داشتند ازگرفتن هرگونه هزینه و حق رسیدگی از صاحبان دعوی منع‌شدند. در فرمان غازان‌خان تصریح‌گردید که قـاضی «چون کار شریعت قطع‌کند بموجبی که حجت وموجلکا[5] داده‌بهیچ بهانه وعلت از هیچ‌آفریده

۱ــ ر. ك: همانجا، ص۲۱۹. مقایسه کنید بانوشتهٔ نخجوانی (دستورالکاتب، نسخهٔ سپهسالار، ص۲۹۴) که درهمین معنی است.

۲ــ شحنه‌را «فرماندهٔ‌لشکری‌حوزه‌حکومتی خود» دانسته‌اند (ر. ك: اقبال، ص۲۸۶). بطوریکه از منابع موجود برمی‌آید شحنه مامور حفظ‌نظم درحوزهٔ مربوطهم بوده است.

۳ــ ر. ك. رشیدالدین: تاریخ غازانی، ص۲۱۸. نخجوانـی نمونهٔ فرمانی را نقل کرده است که در رعایت‌شأن قاضی مقرر می‌دارد: «جهت فصل احکـام اورا و نـواب و گماشتگان اورا بمجالس خود نطلبند و.. اوامر شرع واحکام دین را مطیع و منقاد گردند» (دستورالکاتب، نسخهٔ پاریس، برگ ۲۰۴ الف. نیز ر. ك: همـانجا، بـرگ ۲۰۱ الف «در تفویض قاضی‌القضاتی ممالك»).

۴ــ ر. ك: رشیدالدین، تاریخ‌غازانی، ص۲۱۸.در دستورالکاتب نیز معافیت قاضی‌از جمیع مالیاتها وحقوق دیوانی‌ومطالبات‌دولتی ضمن نمونهٔ فرمانی درباب «تفویض قاضی ــ القضاتی ممالك» آمده است (ر. ك: نخجوانی، نسخهٔ‌پاریس، برگ ۲۰۱الف).

۵ــ موجلکا (مجلکا) یعنی نوشته وحجت. ر. ك: مقدمهٔ قزوینی برتاریخ جهانگشای جوینی، ۱۰/مو، کاترمر،ص۲۶۲ــ۲۶۰،ح۸۴.

چیزی نستانند»[1] و نیز «قضات بعلت سجل و دعاوی بر عادت معهود دانکی توقع ندارند و نستانند و به‌مرسومی که فرموده‌ایم قناعت نمایند»[2]. برای قضات مرسومی معین از دیوان قرار داده‌شد[3] و مقرر گردید که حکام ولایات آنرا مرتباً به قضات برسانند[4].

فرامین درباب اصلاح امور قضا و داوری

چنانکه گفته‌شد به‌منظور اصلاح امر قضا فرامینی از سوی غازان‌خان صادر گردید که در تاکید اعتبار آن به احکام شرع و اجتهاد علمای اسلام و نیز عرف معمول در ادوار متقدم از جمله در دوره سلجوقیان و هم به فرامین ایلخانان پیشین استناد شده بود[5]. این یرلیغ‌ها که بعضاً مورخ بسال ۶۹۹ هجری می‌باشند و رشیدالدین متن آنها را در تاریخ غازانی آورده، دربارهٔ امور زیر اند:

- «درباب تفویض قضا»
- «درباب آنکه دعاوی سی‌ساله نشنوند»
- «در اثبات مالکیت بایع قبل از بیع»

۱ــ رشیدالدین: تاریخ غازانی، ص۲۱۸، او بازمی‌گوید که: «قاضی باید که بشفاعت والحاح اورا قضاء دهند و چیزی از کس نستانند» (همانجا، ص۲۳۹).

۲ــ همانجا، ص۲۲۸.

۳ــ «وجه معاش ایشان معین فرمود تا بدان متقنع باشند» (همانجا، ص۲۴۲).

۴ــ نخجوانی دربارهٔ مرسوم قاضی‌القضاة می‌نویسد: «اصحاب دیوان بزرگ هرسال از اصل مال و متوجهات (درآمد مالیات اصلی) مبلغ چندین هزار دینار برسبیل مرسوم از مواضع مرجوة الحصول جواب گویند.. ادرارات و معایش و مسلمات و وظایف اورا که در جمیع ولایات باشد برسانند» (دستورالکاتب، نسخهٔ پاریس، برگ ۲۰۱ الف) و نیز دربارهٔ نایب قاضی‌القضاة که تولیت اوقاف ممالک را هم داشته است می‌نویسد: «متصرفان اوقاف عشر محصولات بموجب شرع و شرط واقف تسلیم معتمدان او کنند» (همانجا، برگ ۲۱۰ الف). این سهم عنوان «حق‌التولیه» داشته است.

۵ــ ر. ك: رشیدالدین: تاریخ غازانی، ص۲۳۰.

- «درباب تأکید احکام سابق وتمهید شرائط لاحقه»[1].

به‌موجب این فرامین، موازین اصلاحی وسیعی در امر قضا وضع شد، ازجمله آنکه ترتیب اصولی ودقیقی در تفویض‌مقام قضا ومناصب شرعی وابسته به‌آن مانند تولیت‌وتصدی امور متنوع در دیوان‌قضا، ودرباب مسؤلیت و صلاحیت قضاة درهر مرتبه برقرار گردید وموجباتی بمنظور ایجاد امنیت قضائی و جلوگیری از طرح دعاوی بیوجه‌وتزویر وتقلب در اسناد ملکی ومعاملات اندیشیده‌شد، چنانکه امرا و اعیان دولت وشاهزادگان از خرید املاك مورد عوی منع‌شدند تانتوانند به‌این‌واسطه املاك مردم‌را ببهای اندك وبه‌اعمال نفوذ درمحاکم تملك کنند. همچنین به‌منظور تامین اعتبار اسنادوقبالات واستحکام‌احکام قضائی اصولی مقرر گردید که ازجمله موارد زیر میباشد:

- لزوم اثبات مالکیت بایع قبل از بیع. این کار برعهدهٔ فروشنده مال غیر منقول شناخته‌شد[2].

- مرورزمان دعاوی ملکی. مدت این‌مرورزمان سی‌سال معین شد[3]. تادعوی ملکیت علیه متصرف غیرمنقول بعد از این مدت و باوجود شرایط خاصی مسموع نباشد.

- تصرف: دلیل مالکیت؛ این اصل باقاعده‌مرورزمان ارتباط دارد. به‌استناد اینکه اگر کسی ملکی را شرعاً متصرف باشد صرف وقوع معامله‌ای مخالف دلیل تصرف سلب مالکیت نمی‌کند مقرر گردید که قضاة تصرف فعلی را معتبر دانند[4].

- اعتبار قضیهٔ محکوم بها، که قضاة ومتداعیین ملزم به رعایت آن شدند[5].

- منع عدول از اقرار یاگواهی ونیز مسموع‌نبودن دعوی گواه برمشتری و مرهون[6]. مقرر شد که اگر کسی درخصوص بیع یارهنی گواهی دهد وبعد برمشتری،

۱ـ همانجا، ص۲۱۷.

۲ـ ر. ك: همانجا، ص۲۳۵ ببعد.

۳ـ ر. ك: همانجا، ص۲۲۱ ببعد.

۴ـ ر. ك. همانجا، ص۲۳۵.

۵ـ. ر. ك: همانجا، ص۱۱۹.

۶ـ ر. ك: همانجا، ص۲۲۸.

یا مرهون مدعی شود، دعوای اورا نپذیرند. همچنین بود اگر کسی ملکی‌را بفروشد که پیش از آن برهن نهاده یافروخته یابرحق غیری در آن اقرار کرده باشد.

این فرامین‌قضات‌رابه‌رعایت جانب عدالت وقوانین شریعت‌دررسیدگی وحکم فرا می‌خواند؛ اما طبیعی است که درشرایط اجتماعی این‌زمان اصلاح امر قضابطور همه‌جانبه وفوری تنها با صدور فرامین ایلخان امکان‌پذیر نمی‌توانست بود زیرا سازمان قضائی واصول رسیدگی وحکم مبتنی بود براحکام شریعت وهرچند که در این‌زمان باگرویدن‌ایلخان به‌اسلام ورسمیت‌یافتن این‌دین در کشور دورهٔ رونق‌تازه‌ای برای اسلام در ایران آغاز شده بود، اما عوامل دیگری مانند ادامهٔ تعارض‌مذهبی درکشور که سد راه رونق اسلام بود، وجود نداشتن عدهٔ کافی قضات ومردان عالم وصالح که منصب قضا و وظایف مربوط به آنرا تصدی‌نمایند وهمچنین وجودبعضی محاکم عرفی و اختصاصی به شرحی که خواهد آمد مانع توسعهٔ صلاحیت و تجدید اعتبار سریع‌محاکم شرعی شد دراین شرایط وبدین‌قرار پیشرفت این تحول‌نسبتهٔ کند بود. رشیدالدین خود به این‌معنی توجه داشته است چنانکه می‌گوید: «عدالت‌امری عظیم است که جز در افراد مردم برسبیل‌ندرت صورت نبندند»[۱] اما باز همواره در مراعات اصول شریعت وقوانین معدلت به قضاة وعلما تصریح وتأکید دارد[۲].

بخش‌سوم ـ قضا: پایگاه خلافت

درباره طرز رسیدگی به دعاوی از آنجا که در حکومتهای اسلامی قضا از پایگاههای خلافت بشمار می‌آید ، تمیز حقوق و حکومت میان مردم به خلیفه و

۱ـ همانجا، ص۲۳۱.

۲ـ رشیدالدین ازقول غازان‌خان می‌نویسد: «بکرات یرلیغها بحضورقضاةوعلما، که متقلدان امورشرعی ومتصدیان اشغال‌دینی‌اند، فرستاده‌ایم تافصل دعاوی و قطع خصومات میان عموم خلائق بروجهی کنند که مقتضی قواعد شریعت وموجب قوانین معدلت باشد» (همانجا، ص۲۲۱).

فرمانروای اسلامی تعلق دارد وقضاه‌به نیابت از اوبدعاوی رسیدگی میکنند. نظام‌الملك نیز بر این معنی تصریح دارد ومی‌نویسد: «چاره نیست پادشاه را از آنکه در هفته دوروز به‌مظالم بنشیند وداد ازبیدادگر بستاند وانصاف بدهد وسخن رعیت بگوش خویش بشنود بی‌واسطه»[1].

از نظر مطالعه تطبیقی جا داردکه بـه نحوه رسیدگـی قضائی کـه در دورهٔ موردبحث در دوکشور بزرگ دیگر اسلامی آن عهد یعنی مغرب ومصر متداول‌بوده است اشاره‌شود. بطوریکه ابن‌بطوطه سیاح مغربی می‌نویسد قاضی‌القضاه شافعیان عالیرتبه‌ترین قاضی مصر وعزل ونصب قضات دیگر نیز بااو بوده است. بـااینحال الملك‌الناصر سلطان‌مصر روزهای دوشنبه‌وپنجشنبهٔ هرهفته را برای‌نظر در مظالم و رسیدگی بدادخواهی مردم اختصاص‌داده بود. در این روزها قضات مذاهب اربعهٔ‌سنی برسمت چپ او می‌نشستند وشکایات در پیش‌روی‌وی خوانده می‌شد وسلطان کسی‌را معین‌می‌کرد که ازشاکی تحقیق‌کند وسخنان اورابشنود؛ اما ابن‌بطوله اضافه‌می‌کند که سلطان اویعنی ناصرالدین‌پادشاه مغرب در این‌کار راه ورسم نوینی دارد که در دادگستری وفروتنی مزیدی بر آن متصور نیست چه او خویشتن بامتظلمین سؤال و جواب می‌کند ودادخواهان‌شکایت‌خودرا بی‌هیچ واسطه به‌خود او تسلیم می‌دارند[2].

نحوهٔ رسیدگی وانواع محاکم

در این دوره قاضی‌القضاة بزرگ کشور از جانب پادشاه منصوب می‌شدند. درفرمان غازان‌خان درباب تفویض قضا تصریح شده است که: «هرقضیهٔ وکاری و مهمی‌که به شرع‌تعلق‌داشته باشد» یعنی تمام دعاوی میان مسلمانان که بایدبموجب احکام شریعت فصل شود، رسیدگی وحکم دربارهٔ آن باقضات است[3].

اما «دعوی که میان دومغول باشد یامیان یك‌مغول ویك‌مسلمان ودیگرقضایا

۱ــ نظام‌الملك، سیرالملوك، ص۱۹.

۲ــ ر.ك: ابن‌بطوطه، سفرنامه، ۳۴/۱.

۳ــ ر.ك: تاریخ‌غازانی، ص۲۱۸.

که قطع وفصل آن مشکل باشدفرمودیم تا درهرماهی‌دوروز شحانی وملوك‌بیتکچیان وقضاة وعلویان ودانشمندان در مسجد جامع به دیوان المطالعه جمع‌شوند ودعاوی بجمعیت بشنوند وبکنه آن رسیده بموجب حکم شریعت بفیصل رسانند»[1]. بنابراین درمورد این دعاوی قضاوت جمعی مقرر گردید که درصلاحیت مقامات مذکور بود تا به هیأت اتفاق بدعوی‌رسیدگی وحکم‌صادرکنند. بزرگ‌ولایت‌یاناحیه می‌توانست در مواضع‌وشهرهایی که قضاوت آنجا به او تعلق داشت از جانب خود قاضی نصب کند تا بانظارت اوبه فصل دعاوی برطبق موازین واحکام شرع بپردازند.

در یرلیغ منسوب به غازان‌خان رعایت‌بعضی‌اصول مربوط به استماع دعاوی ورسیدگی نیز به قضات توصیه‌گردید، از جمله آنکه قاضی باید درصحت شهادت وعدالت گواه تحقیق دقیق نماید «تاازاین اجتهاد یکی از دومطلوب روی نماید یا صحتی که بر آن حکمی توان کرد که اعتمادرا شاید یاشبهتی‌که موجب توقف‌گردد وسبب نجات از ورطهٔ حکم باطل شود»[2] دیگر آنکه به منظور بهبود امر تنظیم و تحریر اسناد واحکام قضائی وثبت آن، جمعی از قضات و علما مامورشدند تا انواع مکتوبات واسناد واحکامی را که دردیوان قضا تحریر می‌شود معلوم نمایند وازهر نوع نمونه‌ای بادرج خطبهٔ مناسب بنویسند واین نمونه‌هارا که درواقع متن‌وصورت اسناد واحکام قضایی بود دریك مجلد جمع‌کردند وآنرا بعد از تصدیق علمای‌معتبر به ولایات ونواحی فرستادندتادر دیوان قضا ودرتمام محاکم قضائی یا «دارالقضاها» اسناد واحکام را بهمان صورت تنظیم کنند وبنویسند[3] بعلاوه به قضات تاکید شد که درمهرکردن اسناد واحکام قضائی دقت ومراقبت نمایند تاصحت واعتباراسناد محفوظ بماند[4]. همچنین به‌منظور خارج‌ساختن اسناد منسوخ وغیرمعتبر از تصرف

۱ــ همانجا، ص۲۱۹. نیز برای این‌مطلب ر. ك: معین‌الدین، ص۱۳۸.

۲ــ رشیدالدین: تاریخ‌غازانی، ص۲۳۲.

۳ــ ر. ك: همانجا، ص۲۳۴ــ۲۳۳.

۴ــ ر. ك: همانجا، ص۲۳۲.

اشخاص وجلوگیری از دعاوی ناروا، قرارشد اسناد غیرمعتبر را در محضر قاضی در آب بشویند ونام ظرفی را که برای‌شستن نوشتهٔ این‌اسناداختصاص داشت«طاس‌عدل» نهادند[1].

اجرای احکام

برای اجرای احکام قضایی تشریفات زیاد وجود نداشت. حکم قاضی وسیلهٔ «شحنه» اجرا می‌شد که او بلحاظ و ظیفه‌ای که در حفظ نظم ناحیه داشت، ضابط دیوان قضا یا دارالقضا نیزبود. رشیدالدین به بعضی وظایف شحنه در این‌باب‌اشاره دارد[2].

* * *

جنبهٔ شرعی قضا

در دورهٔ موردبحث یعنی درزمان غازان‌خان وجانشینان او که اسلام آورده بودند قضا مانندادوار پیشین‌حکومتهای اسلامی در ایران وازجمله دورهٔ‌سلجوقیان، جنبهٔ شرعی داشت ودر دعاوی عادی میان مسلمانان بروفق احکام‌شرع رسیدگی و حکم می‌شد. همچنین مقام قضا ازجملهٔ مناصب شرعی‌بود چنانکه رشیدالدین «قضاة وعلما» را «متقلدان امورشرعی ومتصدیان اشغال‌دینی»[3] توصیف می‌نماید و نیز نخجوانی در بیان تفویض «منصب قاضی‌القضاتی ممالك محروسه» می‌نویسد که آن «افضل‌اعمال دینی واجلّ مناصب اسلامیست»[4].

بخش‌چهارم مقامات‌قضایی

درسازمان‌قضائی‌شرعی این‌دوره «قاضی‌القضاة» عالیترین مقام را داشت‌وبعداز او قضات ولایات ونواحی بودند.

۱ــ ر. ك: همانجا، ص ۲۲۸.

۲ــ ر. ك: همانجا، ص۲۱۸و۲۲۷.

۳ــ همانجا، ص۲۲۳.

۴ــ نخجوانی: دستورالکاتب، نسخه‌پاریس، برگ ۲۰۰الف وب.

قاضی‌القضاة

در تالیفات مربوط به دورهٔ موردبحث به منصب قاضی‌القضاتی کراراً اشاره شده است چنانکه رشیدالدین از «قاضی‌القضاة»[1] و «قاضی‌القضاةوقت»[2] نام می‌برد و هم مکتوبی دارد به فرزندش عبدالمؤمن حاکم سمنان‌ودامغان وخوار[3] در باب «قاضی محمدبن‌الحسن بن‌عبدالکریم سمنانی» واز او می‌خواهد که بااین قاضی که «سردفتر افاضل وجامع فضایل ومقنن قانون حقایق ومرکب معجون دقایق است‌ومفتاح‌ابواب خیر وسلامت ونافی آثار شر وضلالت، وحامی عبادوماحی فساد، وناشر لوای‌علم.. ونقاد نقود دین وصراف عقود یقین»[4] وداد واخلاص بورزد واملاك و اموال واوقاف مورد تولیت‌اورا ازحقوق‌وعوارض دیوانی معاف دارد ونیزصدخروار گندم وسه‌هزار دینار نقد از راه انعام به نایبان او تحویل دهند «واورا برقاعدهٔ قدیم قاضی‌القضاة آن ولایت شناسد»[5] تابتواند به امر قضا ورونق احکام شرع از راه قطع خصومات و فصل دعاوی وحکومات وتمییز حلال از حرام ورعایت جانب ضعفا اهتمام کند. در همانجا مقررشده است که وجوه اهالی ولایت سمنان وخوار ودامغان باید این‌قاضی را قاضی القضاة آنجادانندواحکام اورا مطاع شمارند ودرقضایای‌شرعی به اورجوع نمایند. وکسی نباید از رعایت حکم او امتناع کند[6]. وهم بطوریکه دربحث ازاحوال دینی این دوره گفته شدرشیدالدین که مذهب شافعی داشت چون می‌خواست درآغاز سلطنت اولجایتو، اورا به این‌مذهب متمایل سازد فقیهی شافعی بنام نظام‌الدین عبدالملك مراغه‌ای را «که در علوم معقول ومنقول یگانهٔ جهان وسرآمد دوران‌بود بشرف علم وفضیلت ومباحثه ومناظره براهل علم فایق.. پیش پادشاه تعریف‌او کرد

۱ــ رشیدالدین: تاریخ‌غازانی، ص۲۳۹.

۲ــ همانجا، ص۲۴۲. ۳ــ مکاتیب‌رشیدی، ش۱۱، ص۲۹ــ۲۷.

۴و۵ــ همانجا، ص۲۸.

۶ــ مقایسه‌کنید بایرلیغ غازان‌خان درباب تفویض‌قضا، مذکور در تاریخ‌غازانی رشیدالدین، ص۲۱۸ ببعد.

واورا طلب داشته ملازم سلطان گردانیدو قضاء ممالك ایران بدو مفوض شد ومنظور نظر سلطان گشت»[1].

منصب قاضی‌القضاتی پیش‌ازدورهٔ مغول واز جمله‌درعهد سلجوقیان‌هم‌وجود داشته است. يك‌سند تاریخی مربوط به این دوره که دردست است «منشوریست که جهت قاضی اسلام نوشته‌شده از انشاء بهائی منشی آلب‌ارسلان»[2] وطبق آن منصب قضا«جهت ممالك»[3] يادرواقع‌مقام قاضی‌القضاتی‌ممالك باو تفویض گردیده‌وهمچنین «تیمار داشت مساجد واوقافی که در تولیت قضات متقدم بوده است»[4] بـوی سپرده شده است.

محضر قاضی ومحل‌محکمهٔ شرع‌را «دارالقضا»[5] ومقر قاضی‌القضاه را «دیوان قضاء ممالك»[6] می‌گفتند.

نخجوانی درذکرمنصب «قاضی‌القضاتی‌ممالك»[7] وظایف «قاضی‌القضاة ممالك محروسه»[8] را شرح داده است ودر این باب می‌نویسد: «به استماع مرافعات‌وفصل مخاصمات وکتبت.. سجلات وتوقیعات وتعیین نواب وترتیب کتاب ومورخان‌جهت حجج و وثایق وقبالات وعقود ومناکحات و قسمت مـوارث وتـرکات و محافظت بیت‌المال واموال ایتام وسفها.. وسایر لوازم ولواحق امور شرعی و احکـام دینی اشتغال نماید»[9] ودر فصل احکام وتمیز میان حلال وحرام وبین حق وباطل سعی کند ودر رفع مرافعات وقطع منازعات بین متداعیین‌مساوات را رعایت نماید. براین‌قـرار

۱ـ حافظ ابرو: مجمع‌التواریخ:نقل از ذیل جامع، ص۴۹، ح، نیز برای این‌مطلب ر. ك. کاشانی: تاریخ‌اولجایتو، ص۷۶ (درشرح‌وقایع سال ۷۰۷هجری) وهمانجا،ص۹۶.

۲ تا۴ـ مجموعهٔ مکاتیب ومنشآت وفتح نامه‌ها، پیشین، برگ ۱۱۷-۱۱۵.

۵ـ رشیدالدین: تاریخ‌غازانی، ص۲۳۳.

۶ـ نخجوانی:دستورالکاتب، طبع علیزاده، ص۳۲۸/۱ وهمان کتاب، نسخهٔ پاریس برگ ۲۰۱ الف‌و۲۰۲ب.

۷ تا ۹ـ همانجا، برگ ۲۰۰ الف وب

رسیدگی وحکم درمورد کلیهٔ دعاوی شرعی وصدور اسناد معاملات وعقود و امور مربوط به ارث وحفظ اموال بیت‌المال وسایر امور حسبی درصلاحیت قضات بوده است. همچنین نظارت برموقوفات جزء وظایف اصلی قاضی‌القضاة بود، چنانکه وصاف درشرح وقایع زمان کیخاتو (۶۹۰-۶۹۴ه.) می‌نویسد که ایلخان، قطب‌الدین احمد برادر صاحب دیوان صدر جهان‌را منصب قاضی‌القضاتی داد و به‌اینوسیله اوقاف وبیت‌المال وصدقات‌وامورشرعی‌ومصالح‌دینی را به او سپرد[1]. نخجوانی نیز تصریح دارد که «قاضی‌القضاة ممالک محروسه» باید به تحقیق امور اوقاف ممالک اشتغال نماید، تصرفات متولیان وسایر متصرفان را بداند وبرامور‌اوقاف نظارت کند[2].

قضاة ولایات و نواحی

قضاة ولایات، شهرها ونواحی مملکت ازطرف قاضی‌القضاة معین می‌شدند چنانکه نمونهٔ‌فرمان مذکور دردستورالکاتب درباب «تفویض قاضی‌القضاتی ممالک» تصریح دارد که صاحب‌این مقام می‌تواند «در دیوان قضاء ممالک ودرهرشهر نایبی عادل ومنصف.. از قبل خود تعیین کند»[3] همچنین رشیدالدین درمکتوب‌مذکور در باب تسجیل منصب قاضی‌القضاة ولایت سمنان ودامغان‌وخوار می‌نویسد که «باقی قضاة که درآن ولایت‌اند به‌نصب‌اوحاکم وبعزل‌او معزول باشند»[4]. درفرمان منسوب به غازان‌خان «دریافت‌تفویض‌قضا»نیز مذکوراست‌که قاضی ناحیه می‌تواندرنواحی

۱ــ ر. ك: وصاف، ص۲۶۲.

۲ــ ر. ك: نخجوانی: دستورالکاتب، نسخهٔ پاریس، برگ ۲۰۱ الف. همان مؤلف درذکر نمونه فرمانی «درتفویض نیابت قاضی‌القضائی ممالك و حکومت اوقاف عام از قبل‌قاضی‌القضاة «که از» دیوان قضاء ممالك «نصب می‌شد، علاوه برنصب و عزل متقلدان مناصب شرعی ومتصدیان اعمال‌دینی واشغال اسلامی درجمیع ممالك محروسه» تولیت و حکومت اوقاف ونظارت برامور موقوفات‌را، بنیابت قاضی‌القضاة، درصلاحیت او می‌داند (همانجا، برگ ۲۰۲ب ببعد).

۳ــ همانجا

۴ــ مکاتیب رشیدی، ش۱۱، ص۲۹،۲۸.

که‌قضای آنجا به اوتعلق دارد از جانب‌خود قاضی نصب کندتابانظارت وی بکارقضا بپردازد. قضات ولایات وشهرها نیز درحوزهٔ مربوط بخود صلاحیت کامل در امور قضائی را داشتند، چنانکه همان‌فرمان که ناظربه تعیین قاضی ولایت است مقرر می‌دارد که «هرقضیه وکاری ومهمی که بشرع تعلق داشته باشد در این‌ولایت بااو گویند تا اوحکم کند وبه‌قطع‌رساندومال ایتام وغائب رانیکو محافظت نماید و..هیچ آفریده درمیان‌کار او نیاید وکسی‌راکه او در زندان شرع کرده باشد هیچ آفریده‌آن زندانی‌را بیرون نیارد» [1] ونیز کسانی‌که بکارهای شرعی اشتغال دارند نباید خلاف رای‌او عمل کنند. بازنخجوانی در باب‌تفویض«حکومت قضا وتولیت شرعی ولایت» نمونهٔ فرمانی را در تفویض منصب‌قضای ولایت سیواس (از توابع روم) آورده‌است که مقرر می‌دارد عموم اهالی واعیان‌سیواس قاضی منصوب را «قاضی وحاکم امور شرعی و والی ومتولی احکام اسلامی» دانند ودر فصل مرافعات ودرهمهٔ امورشرعی به او رجوع کنند[2].

پائین‌ترین مرتبهٔ قضائی را ظاهراً قضاة دیه‌ها داشتند که برحسب مورد از جانب قاضی ولایات معین می‌شدند. این‌چنین‌قاضی «بایدکه دعاوی وقضایا نشنودو حکم‌نکند وسجالات‌املاك ننویسد وبیرون از خطبه‌خواندن وحجتهای قروض‌وصداق نامه‌هیچ کاغذ ننویسد»[3] واگر قضیه‌ای‌مشکل ومهم در آنجا روی‌می‌داد مردم‌می‌باید بشهر می‌آمدند ودعوی‌را پیش قاضی شهر می‌بردند. بنابراین صلاحیت «قضاةدیه‌ها» محدود به تحریر اسناد دیون وعقود وثبت ازدواج واموری مانندآن بود.

کارمندان‌قضایی

در دیوان قضایا «دارالقضا»ماموران ومباشرانی خدمت می‌کردند که آنها را

۱ــ رشیدالدین: تاریخ‌غازانی، ص۲۲۰.

۲ــ ر. ك: نخجوانی: دستورالکاتب، نسخهٔ سپهسالار، ص۲۹۳ ببعد و نسخه پاریس برگ ۲۰۱ب ببعد.

۳ــ رشیدالدین: تاریخ‌غازانی، ص۲۲۰.

درواقع می‌توان کارمندان قضائی دانست، واز آن‌جمله متصدیان زیر بودند:

کاتب: نخجوانی وظیفهٔ کاتب‌را «کتاب شروط وحجج دیون ومبایعات وصلوك املاك وقبالات معاملات»[1] ذکر کرده‌است ومی‌نویسد که کاتب در وقت کتابت‌واقع قضایارا ثبت می‌نماید که آنرا بردفتری مرتب ومدون‌به ترتیب هرروز وارد می‌کند تادرموقع احتیاج به آن رجوع‌شود. **کاتب** دراصل وظیفهٔ ثبت اسناه رسمی و ملکی را بعهده داشته است. دریرلیغ غازان‌خان مقررشدکه باید کسانی‌که حجت وقبالات فروش املاك‌را می‌نویسند کاتب دارالقضا باشند و غیرآنان دیگری این اسناد را[!] ننویسد[2].

کاتب مبلغی بعنوان «رسم کتابت» از ذینفع می‌گرفت که در فرمان مذکور میزان آن یك‌درم‌معین گردید: «آن‌کاتب که حجت‌نویسد بهرحجتی‌که بمبلغ صددینار باشد یك درم بستاند وآنچه بالای صد دینار باشد تایك درم بستاند و قطعاً زیادت نستاند»[3].

مورخ اسناد و قباله‌ها: نخجوانی درشرح شغل‌این‌متصدی می‌نویسد که‌مجموع اسناد وقبالات معاملات ودیون ونیز آنچه راجع به بیع وازدواج و سایر قضایااست که درهرولایت واقع می‌شود و مرافعهٔ آنرا به دیوان قضاء ممالك می‌برند مورخ برای هرولایت وشهرهای آن دفتری جداگانه معین‌می‌کند واول صورت آن قضیه‌را در دفتر ثبت وبعد از آن تاریخ سند را قید می‌نماید[4]. در فرمان غازان‌خان نیز تصریح گردید که قاضی باید معتمدی متدین نصب کند تا اوتاریخ حجتها واسناد را بنویسد ودر دفتر ثبت‌کند ومراقبت نماید تا اگر کسی ملکی‌را که فروخته یابرهن داده باردیگر بفروشد یابرهن نهد ، یعنی معامله مکرری واقع گردد، معلوم شود[5]. مورخ دیوان قضا حقوق مرسومی راکه معین بود از ذینفع می‌گرفت .

۱ــ نخجوانی: دستور الکاتب، نسخهٔ پاریس، پاریس، برگ ۲۰۱ الف.

۲و۳ــ رشیدالدین: تاریخ‌غازانی، ص۲۲۸.

۴ــ ر. ك: نخجوانی: دستورالکاتب، نسخهٔ پاریس، برگ ۲۰۱ب.

۵ــ ر. ك: رشیدالدین، تاریخ‌غازانی، ص۲۲۰.

امین دارالقضا یا امین‌حکم: نخجوانی در شرح «امانة‌الحکم دارالقضا بغداد» می‌نویسد که متصدی این شغل امین اموال ایتام وغایبان وسفها می‌شود و با رعایت شرایط امانت ودیانت نفع وصلاح آنان را مرعی‌می‌دارد. بنابراین امین‌دارالقضاء در واقع بعضی وظایف مربوط به امور حسبی را عهده‌دار بوده است. رشیدالدین در اشاره‌به شغل‌امینی حکم دردیوان قضا می‌نویسدکه بوقت رسیدگی میان «دومکتوب مخالف» یعنی دوسند متعارض که‌درمحضر قاضی ابراز شده است واو درصدد تمیز سند صحیح از باطل باشد، اگر درهمان حال قضیه فصل نشود قاضی هردو مکتوب را به‌صورت امانت به «امین‌الحکم» می‌سپارد تانگاه‌دارد[1].

مدیر: وظیفهٔ مدیر استماع وقبول شهادت بود واو مرسوم معینی به عنوان حق اشهاد می‌گرفت. درفرمان‌غازان‌خان‌تصریح شده است که «مدیر که اشهادمی‌کند بهرحجتی که تمام گواه کند نیم‌دینار رایج بستاندوچندانکه همان دعوی مکررشود برهمان مقدارقناعت نماید»[2].

وکیل: وکیل درامرتمیزحقوق شرکت‌داشت وحق‌الوکاله را ازموکل‌می‌گرفت درفرمان مذکور تصریح شده است که «هروکیل که از هردو طرف چیزی گیرد اورا تعزیز.. وازوکالت معزول‌کنند»[3].

علاوه‌براین مشاغل که‌گفته شد، درمنابع مربوط به دوره موردبحث از «شرو طیان»، «گماشتگان» و «ملازمان» که دردیوان قضا وظایف مختلفی را برعهده داشتند یاد شده است.

وسعت سازمان‌قضائی کشور در این‌دوره وانتظام نسبی امرقضا وتعدد مشاغل مربوط به دیوان قضا ودارالقضاهای‌ولایات وشهرها نتیجهٔ توجهی است‌که در این زمان به تقویت محاکم شرع وتحکیم اساس قضاوت شرعی شد که سبب‌آن علاوه بر رونق ورسمیت‌یافتن دوبارهٔ اسلام، نیات‌اصلاحی ایلخان‌و وزیر او در امور عمومی

۱ــ ر. ك: همانجا، ص۲۳۴.

۲ــ همانجا، ص۲۲۸.

۳ــ همانجا، ص۲۲۹.

ودر کارمملکت بود که امنیت قضائی مردم درجهت تحقیق این اصلاحات تاثیراساسی می‌توانست داشته‌باشد.

محاکم‌غیرشرعی

غیرازمحاکم عمومی یامحاکم شرعی‌که در آنجا قضات در دعاوی مردم‌طبق احکام شرع وموازین اسلامی رسیدگی‌وحکم‌می‌کردند،محاکم دیگری‌هم وجودداشت که بلحاظ‌وضع اصحاب دعوی یامبنای رسیدگی وحکم یاماهیت موضوع، صلاحیت حکومت در دعاوی خاصی‌را داشتند و از این‌رو می‌توان این محاکم را به اصطلاح محاکم اختصاصی نامید. محاکم موردبحث بطورعمده شامل مراجع زیر بوده است:

دیوان حکمیت ــ نخجوانی درباب «تفویض حکمی ممالك» [1] می‌گوید که متصدی این شغل بقضایای میان مردم رسیدگی می‌کند و آن‌را «بروجه شریعت و معدلت‌یاقانون عرف‌وعادت» فیصله می‌دهد[2] . باین‌قرار دیوان‌حکمیت‌مقیدبه‌رسیدگی وحکم برمبنای احکام دینی وموازین اسلامی نبود، بلکه می‌توانست براساس‌معدلت یاقواعد عرف و عادت دعاوی‌را قطع نماید. شاید وجود این محاکم که ظاهرآبجای «قضاوت» به «حکمیت» میان متداعین می‌پرداخت قرینهٔ آن باشد که دراین باوجود توسعه وتقویت محاکم اسلامی وقضاوت شرعی باز راه گریزی برای‌فرار از انقیاد به احکام منجز وانعطاف‌ناپذیر دینی از راه توسل به مطلق مفهوم «معدلت» و عرف و عادت باز گذاشته بودند. نخجوانی درنمونهٔ فرمان مذکور در دستورالکاتب دراین باب ضرورت دیوان حکمیت را چنین توجیه می‌کند که چون اکثر مردم بی‌اعتقاد بواسطهٔ حکم جزم وقضاء نافذ شرع مظهر از حضور درمحاکم شرعی امتناع دارند و نیز به سبب «یاساق‌محکم» از دیوان یارغو (که به دعاوی میان مغولان رسیدگی می‌کرد) گریزانند، پس چون رجوع قضایای ایشان باحکیم و وسیطی باشد کار بر

۱ــ نخجوانی: دستورالکاتب، نسخهٔ پاریس، برگ ۱۸۹ب.

۲ــ مقایسه کنید بامفاد ماده۳ قانون «آئین دادرسی مدنی»، مصوب ۱۳۱۸.

آنان آسان می‌گردد واحکام اورا که از باب میانجیگری است می‌پذیرند[1]. ظاهراً فصل دعاوی از طریق دیوان حکمیت بعد ازدورهٔ موردبحث یعنی در زمان تضعیف وتجزیهٔ حکومت ایلخانان وخاصه درنیمهٔ قرن هشتم هجری رواج یافت و این بیشتر بعلت آن بود که براثر تقویت نفوذهای محلی وغلبهٔ مجدد شیوه زندگی صحرانشینی این نوع رسیدگی قضائی که مطلوب طبع حکام محلی وامرای ترك ومغول بود در مقابل محاکم اسلامی وقضاوت شرعی زمینهٔ حمایت مؤثر یافته بود.

دیوان یارغو: «یارغو» کلمه‌ای مغولی وبمعنای دعوای قضائی است وبنابراین دادرسی قضائی را نیز «یارغو» می‌گفتند. گویند[2] رشیدالدین کراراً اصطلاح «یارغو داشتن» را به معنی محاکمه‌کردن آورده است[3]. نخجوانی نیز دیوان یارغو را در ردیف دیوان شرع برشمرده است[4].

دیوان یارغو در اصطلاح محکمه‌ای بود که به دعاوی میان مغولان یا میان آنها وغیرمغولان وهمچنین به جرائمی که بمناسبت خدمت عمومی ارتکاب می‌شد یاجنبهٔ سیاسی داشت رسیدگی می‌کرد. نخجوانی درباب «تفویض امارت یارغو»[5] می‌نویسد که اقوام‌مغول‌را ازقدیم‌قانونی معین بوده‌است که قضایای میان متداعیین را برطبق آن قطع وفصل می‌کردندوآن قانون‌را «یارغو»می‌نامیدند وهمچنانکه اهل اسلام در اختلاف‌میان خود به‌شرع‌رجوع‌می‌کنند اقوام مغول نیز در قضایا به‌یارغو رجوع می‌نمودند[6]. همان‌مؤلف‌درشرح شغل«امارت یارغو وتفحص قضایاء مغولان»[7]

۱ـ نخجوانی: دستورالکاتب، نسخهٔ پاریس، برگ ۱۸۹ب.

۲ـ ر. ك: کاترمر، ص۱۲۲ـ۱۱۶، ح۴. دربارهٔ اصطلاح «یارغو» نیز ر. ك: مقدمهٔ علامهٔ قزوینی بر تاریخ جهانگشای، ۱/ کج.

۳ـ برای مثال ر. ك: تاریخ‌غازانی، ص۵،۶ ۱۰ و۱۱۶.

۴ـ ر. ك: نخجوانی: دستورالکاتب، نسخه سپهسالار، ص۳۴۶.

۵ـ همانجا، ص۳۴۵.

۶ـ همانجا، ص۳۴۶. ۷ـ همانجا، ص ۳۴۵.

می گوید که امیر یارغوقضایا را میان متداعیین برطبق حکم یاسا رسیدگی و قطع وفصل می نماید وچون حقانیت یکی از طرفین دعوی را احراز کند باو «یارغو نامه» می دهد[1].

در یرلیغ غازان خان ترتیب خاصی برای رسیدگی به دعاوی که طرفین آن یا یکی ازمتداعیین مغول بودند مقرر شد به این قرار که «درهرماهی دوروز شحانی و ملوك وبیتکچیان وقضاة وعلویان ودانشمندان درمسجد جامع بدیوان المظالم جمع شوند ودعاوی بجمعیت بشنوندو.. بفیصل رسانند»[2]. ظاهراً در دوره موردبحث محکمه «یارغو» موقعی نیز تشکیل می شدکه موضوع رسیدگی به جرائم علیه حکومت و دولت وهمچنین جرائم مقامات عالی دیوان که بمناسبت شغل خود متهم بارتکاب آن شده بودند مطرح بوده است وبه این جرائم در اندویا «درگاه» ایلخان ودرمحکمهٔ یارغو رسیدگی می کردند.

برای محکمهٔ یارغو بجای اصطلاحات «دیوان قضا» یا «دارالقضا»، «دعوای قضائی»، «قاضی» و«حکم نامه» بترتیب «دیوان یارغو»، «یارغو»، «امیر یارغوی اردو» یا «یارغوچی» و «یارغونامه» متداول بوده است.

«قضاوت امیراولوس»: چنانکه گفته شد «اولوس» یك واحد اداری نظامی بود وامیراولوس ضمن سایر اختیارات خود حق قضاوت هم داشت. نخجوانی که وظایف امیراولوس را رعایت رعایا ودفع ظلم وطغیان وسرکوبی یاغیان ومتمردان ومقابله بامتعدیان شمرده است دربارهٔ حق قضاوت اومی نویسد که درهفته دوروز باتفاق وزرا وقضاة واعیان حوزه حکومتی خود به رسیدگی بقضایا می پردازد ودعاوی را برطبق قوانین شریعت ومعدلت وانصاف وقواعد یاسا قطع می نماید[3]. امیراولوس حق اجرای مجازات مقرر را نیز داشت. چنانکه از نوشتهٔ نخجوانی برمیاید حق قضاوت مطلق امیراولوس نسبت به افراد عادی اولوس یا «تومان» خود بوده است اما درمورد غیر

۱ـ نخجوانی: دستورالکاتب، نسخهٔ سپهسالار، ص۳۶۵. ۲ـ رشیدالدین: تاریخ غازانی، ص۲۱۹. ۳ـ نخجوانی: دستورالکاتب، نسخه سپهسالار، ص۱۷۷ـ۱۷۶.

آنان یعنی وقتی که امیری یاکسی ازمعتبران که پادشاه اورا می‌شناخت مرتکب جرمی می‌شد امیراولوس می‌باید موضوع را به پادشاه عرضه می‌داشت و بفرموده پادشاه درباره او رفتار می‌کرد[1]. به موضوع تفاوت درمرجع ونحوهٔ رسیدگی به جرائم اشخاص به تناسب موقع اجتماعی آنها در جاهای دیگر نیز اشاره شده است: همان مؤلف نمونهٔ مکتوبی را نقل‌کرده است درباب استدعای رسیدگی به احوال مزوران که در آن از پادشاه درخواست شده است تا به تحقیق این موضوع فرمان دهد و مرتکبان را اگر از «اشراف واکابر» باشند از تفضیح صیانت نمایند و سوگند دهند که دیگر چنین نکنند و اگر آنان از «سفله واذل» یعنی از مردم عادی و پائین اجتماع باشند «نواب دیوان شرع ویارغو بی‌توقف آن جماعت را به یاسا رسانند»[2].

بخش پنجم- سایر مناسب شرعی

علاوه‌بر منصب حکومت در دعاوی وقضاوت شرعی، مشاغل متعدد دیگری هم جنبه شرعی داشت که مهمترین آنها مقامات زیر بود:

حکومت و تولیت اوقاف: حکومت اوقاف منصبی شرعی بود و در رأس متولیان حاکم یامتصدی اوقاف ممالك قرار داشت که این منصب اکثراً بقاضی القضاة ممالك داده می‌شد. درزمان ایلخان کیخاتو (۶۹۰-۶۹۴ه) برادر صدر جهان وزیر ایلخان متصدی منصب «قاضی القضاتی وتولیت موقوفات ممالك محروسه» گردید[3].

حاکم اوقاف ممالك از جانب خود نایبی به حکومت اوقاف هرولایت و شهر معین می‌کرد.

هرساله ده یك محصول موقوفات برسم «حق تولیت وحکومت» به حاکم و متولی اوقاف داده می‌شد.

۱- ر. ك: نخجوانی دستورالکاتب، نسخه‌سپهسالار، ص۱۷۶.

۲- همان کتاب، طبع علیزاده، ۲۱۲/۱-۲۱۱.

۳- خواندمیر، ۱۳۵/۳.

نقیب‌النقبائی سادات: نخجوانی دربارهٔ نقیب‌النقبائی می‌گوید که این منصب خاص سادات است ومتصدی آن باید که در صحت‌انساب سادات مراقبت کند و مقرری و وظیفه‌ای‌را که برای آنها معین‌شده است برقرار برساند. نقیب‌النقبا تولیت اوقاف دارالسیاده‌هارا هم عهده‌دار بود وهرساله ده‌یك‌محصول این موقوفات رابرسم حق‌التولیه می‌گرفت.

مدرسی: شغل تدریس در حوزه‌های علوم دینی‌هم از جملهٔ مناصب شرعی بود وآن مراتب مختلف داشت که بالاتر ازهمه مدرسی بود. مدرس مامور تدریس در مدرسه یاحوزه‌علمی‌معینی‌بود، وهنگام تفویض مدرسی مواد درسی وگاه کتب ومنابع اصلی تدریس نیز معین می‌شد. رشیدالدین درمکتوبی درباب تفویض مدرسی مدرسهٔ ار زنجان به «مولانا محمد رومی» [1] می‌نویسد: «تدریس مدرسهٔ ار زنجان که بمال خاص خود انشا واحداث کرده‌ایم بدو تفویض فرمودیم.. و اورا متولی آن بقعه گردانیدیم تا..بتدریس فقه وحدیث وتفسیر واصولین وعلم کلام‌وانواع علوم‌مشغول گردد» [2]. نخجوانی‌نمونهٔ فرمانی را آورده است [3] درباب‌تفویض منصب تدریس‌مدرسهٔ نظامیه به فقیه وعالم معروف آنزمان «محمدبن‌مطهر حلی «تا» بملازمت مدرسه و افادت واستفادت علوم دینی اشتغال نماید» [4].

اعادت یامعیدی: صاحب این شغل معید نامیده می‌شد که در تدریس و تعلیم دستیار مدرس بود می‌باید که در امر تحصیل متعلمان مراقبت نماید و آنهارا در فراگرفتن دروس وانتخاب درسی که متناسب بافهم و استعدادشان باشد راهنمائی کند.

فقاهت: فقیه در مدرسه وحوزهٔ علمی مقیم بود. نخجوانی در شرح وظایف او می‌گوید: «بدراست علوم‌اسلامی مشغول‌بوده‌به‌یمن اجتهاد خودرا به مراتب‌ارباب

۱و۲– مکاتیب‌رشیدی، ش۳۱، ص۱۷۲ ببعد.

۳– دستورالکاتب، نسخهٔ پاریس، برگ ۲۰۶ ب.

۴– همانجا، برگ ۲۰۷ الف.

مناصب ومدارج اصحاب معارج رساند»[1].

خطابت: خطیب به تلاوت قرآن کریم و ذکر خطبه و حدیث درمسجد جامع شهر می‌پرداخت.

عامل ذکوة: عامل ذکوة مأمور جمع‌آوری مال ذکوة بود. نخجوانی شغل این متصدی را از قبیل استیفا ذکر کرده است ومی‌نویسد: «اگر از دیوان بزرگ شخصی را جهت استیفای ذکوات فرستند اورا نیز عامل ذکوات گویند»[2].

حکومت بیت‌المال: نخجوانی این منصب را بردونوع شرح می‌دهد: یکی «بروفق حکم شرع»[3] ودیگر «برطریقه احکام دیوان بزرگ»[4] یابصورت عرفی. درنوع اول حاکم بیت‌المال متوجهات را بروجه شرعی وصول وبه‌مصارف ضروری خرج میکرد. امادرنوع‌دوم، بعدازاخذبیت‌المال ده‌یک آنراجهت «حق‌السعی» خودبرمی‌داشت وباقی‌را بدیوان بزرگ می‌فرستاد[5].

متصرفی جزیه: همانطورکه‌گفته‌شد بارسمیت‌یافتن اسلام دردولت غازان‌خان وصول جزیه یعنی خراج‌شرعی ازغیر مسلمانان اهل‌کتاب که درمملکت اسلامی مقیم بودندباز برقرار گردید. بااینحال نخجوانی می‌نویسد که استیفای جزیه از اهل‌ذمه به‌صورتی‌که در دیوان بزرگ مقرر است باآنچه که درکتب فقهی آمده‌است تفاوت دارد به‌این‌شرح که بنابه‌نوشتهٔ‌فقها جزیه راباید یک‌نوبت در سال وازهرذمی یک‌دینار بستانند درحالیکه درعرف دیوان آنرا بنرخ متفاوت می‌گرفتند واز جمله در زمان سلطان ابوسعید به قرار زیر بوده است:

«از متمول هشت‌دینار

«ازمتوسط حال شش دینار

«از مقل حال (نادار) چهاردینار»[6]

۱ـ دستورالکاتب، نسخهٔ‌پاریس، برگ ۲۰۸ب ۲ـ همانجا، برگ ۲۱۰ب.

۳ـ همانجا، برگ ۲۱۱ب ۴و۵ـ همانجا برگ ۲۱۲ الف.

۶ـ همانجا، برگ ۲۱۱ ب‌و۲۱۲ الف.

بنابه احکام اسلامی، حکومت در مقابل دریافت جزیه اهل‌ذمه را صیانت و حمایت می کند. اهتمام براین وظیفه برعهدهٔ متصرف جزیه بود.

احتساب : محتسب وظیفهٔ مراقبت درصحت کار پیشه‌وران واصناف شهرها و حسن رفتار اجتماعی مردم آنجارا بروفق حکم‌شرع برعهده داشت ومتخلفان راتعقیب می کرد. یکی ازمؤلفان قرن‌هفتم هجری در کتاب خود بنام «معالم‌القربه فی‌احکام الحسبه»[1] وظایف وجوانب این شغل را به تفصیل‌شرح داده‌است. او وظیفهٔ محتسب را مراقبت در بازارها وسرکشی مرتب به بازاریان ودقت درطرز کار پیشه‌وران و اصناف‌شهر گفته است[2]. هم او در کتاب‌خود بیش از ۶۰ صنف مختلف را نام‌می‌برد که محتسب باید برکار آنان نظارت کند، ودرباب روش‌کار محتسب می‌گوید: «مراتب حسبت نخست نهی ودوم وعظ وسوم منع وبیم‌دادن است»[3]. درهمانجاآمده است که‌حسبت‌ازپایه‌های اموردینی‌است وپیشوایان صدراسلام خود براین کار مباشرت می کردند[4]. همچنین مؤلف در بیان «فرق قضاوحسب» به ذکروجوه اشتراك وافتراق این دو می‌پردازد واز ابوالحسن ماوردی فقیه معروف سنی نقل‌می کند که محتسب در برخی موارد همان وظیفه قاضی را دارد[5]. نخجوانی‌نیز درباب «تفویض‌احتساب» وظایف این‌شغل را اهتمام در «امربمعروف ونهی‌ازمنکر» ونیز مراقبت درصحت کار

۱ـ قرشی «ابن‌اخوه»، محمد بن‌محمد بن احمد : معالم‌القربه فی‌احکام الحسبه، ترجمهٔ جعفرشعار، تهران، بنیادفرهنگ ایران، ۱۳۴۷ (ترجمه این کتاب را مترجم «آئین شهرداری درقرن هفتم» نامیده است.)

۲ـ ر. ك: همانجا، ص ۲۰۶.

۳ـ همانجا، ص ۱۹۰

۴ـ ر. ك: همانجا، ص۹

۵ـ ر. ك: همانجا، ص۱۲ـ۱۱

پیشه‌وران ودرستی اوزان ومقادیر شمرده است[1].

امارت‌کاروان‌حجاج : این امیر درموسم عزیمت زائران برای ادای حج معین می‌شد تابالشکری که درفرمان اومی‌نهادند در تامین امنیت‌سفر کاروانیان اهتمام کند وآنانرا به سلامت بحج برد وباز آورد[2].

بخش‌ششم- مناصب عرفانی

در قرن هفتم هجری‌عرفان وتصوف به صورت یك مکتب علمی درآمد ورنگ علوم ومباحث فلسفی گرفت وتصوف که از این پس می‌توان آنرا «علم‌عرفان» یا «تصوف فلسفی» نامید، در حوزهٔ علوم رسمی درآمد ودر ردیف دیگر آموختنی‌های زمان مانند فلسفه وعلم کلام‌جائی‌برای خود باز کرد. اما مقامات عرفانی رسماًهنوز درشمار مناصب شرعی بود وعلماومشایخ‌ودرویشان مانند ادوار بعد دوگروه‌مشخص را تشکیل نمی‌دادند[3]. بااینحال از خصوصیات قرن هفتم هجری همانا نفوذ و کثرت خانقاه‌ها است که درقرون گذشته برای اجتماع صوفیه به سادگی بناشده و در این قرن به اوج عظمت واهمیت رسیده بود ، چنانکه منصب « شیخ‌الشیوخی » در عداد مناصب رسمی دولتی درآمده بود وخانقاه از مراکز مهم اجتماع بشمار می‌رفت[4].

مناصب رسمی عرفانی در این دوره عبارت از مقامات زیر بوده است:

۱ـ ر. ك: نخجوانی: دستورالکاتب، نسخهٔ پاریس ، برگ ۲۰۷ ب و۲۰۸ الف.

۲ـ ر. ك: همانجا، برگ ۲۰۶ الف.

۳ـ ر. ك: پتروشفسکی: کشاورزی..، ۲/۳۰،ح ۱.

۴ـ ر. ك: غنی ، قاسم . تاریخ تصوف ..، تهران ، زوار ، ۱۳۴۰ (چاپ دوم) ۵۰۱/۲-۵۰۰. همان‌مؤلف بنقل ازنفحات‌الانس‌جامی درشرح حال شیخ‌فخرالدین عراقی می‌نویسد که پس از وفات امیرمعین‌الدین پروانه «شیخ ازروم متوجه مصرشد و وی را با سلطان‌مصر ملاقات افتاد وسلطان مرید ومعتقد وی شد و وی را شیخ‌الشیوخ مصر گردانید» (همانجا).

شیخ‌الشیوخ یا شیخ‌المشایخ : مقام شیخ‌الشیوخی عالی‌ترین منصب رسمی عرفانی بود . رشیدالدین می‌گوید: «در زمان کیخاتوخان که صدرالدین وزیراو بود نام خود صدر جهان کرده.. شیخ‌محمودنیز شیخ‌المشایخ گشته وبعضی از امور دینی بوی تعلق گرفت»[1]. وهم او دریکی از نامه‌هایش از شیخ‌ابوحفص عمر سهروردی به‌عنوان «شیخ‌الشیوخ عالم» نام می‌برد[2].

شیخی‌خانقاه : متصدی این‌منصب ، شیخی خانقاه معینی‌را عهده‌دار بوده‌است. رشیدالدین دریکی از نامه‌هایش شیخی خانقاه غازان‌خان را که در بغداد واقع بوده وتولیت آن به‌اوتعلق داشته است به شیخ‌مجدالدین بغدادی تفویض می‌نماید» تا بتکمیل ناقصان وتعلیم متعلمان وتصفیهٔ باطن مریدان مشغول‌گردد، مشروط برآنك بدرس عوارف‌المعارف که‌از مصنفات‌شیخ‌الشیوخ العالم.. ابوحفص‌عمرالسهروردی است.. قیام نماید»[3]. نخجوانی‌هم در بیان تفویض «شیخی خانقاه ابواب‌البر شریفهٔ غازانی شنب تبریز»[4] به یکی از مشایخ زمان ، وظایف اورا «تکمیل ناقصان وارشاد طالبان واجلاس مریدان درخلوات وسعی در تجلیهٔ‌باطن وتخلیهٔ ظاهر ایشان »شمرده است.

صوفی‌خانقاه : درهرخانقاه عده‌ای صوفی مقیم می‌شدند وبا‌ارشاد شیخ آنجا به تزکیهٔ نفس می‌پرداختند. نخجوانی دربارهٔ «اثبات صوفی در خانقاه[5] می‌گوید: «راه یك‌نفرصوفی درخانقاه ابواب‌البر شریفهٔ غازانی .. بشنب تبریز براو مقرر داشته شد تا .. شرایط ارتیاض را به‌ارشاد شیخ خانقاه التزام کند».

مراتبی که به‌عنوان مقامات عرفانی برشمرده‌شدمناصب رسمی صوفیه ومشایخ در دوره مورد بحث بوده است وبامراحل سیروسلوك عارفانه ارتباط ندارد.

۱ــ رشیدالدین: تاریخ‌غازانی، ص۲۳۹.

۲و۳ــ مکاتیب‌رشیدی، ش۱۴، ص۳۴ ببعد.

۴ــ نخجوانی: دستورالکاتب، نسخهٔ پاریس، برگ ۲۰۹ الف.

۵ــ همانجا، ۲۰۹ ب.

فصل سوم

سپاه

بخش اول ـ سازمان و مناصب نظامی

یکانهای اصلی سپاه در دورهٔ مورد بحث عبارت از دسته‌های دهه و صده و هزاره بود. تقسیمات سپاه در زمان ایلخانان در اصل بر پایهٔ همان سازمان نظامی مغول قرار داشت، چنانکه درباره یکانکای لشکری چنگیز هم گفته‌اند که او پس از سرشماری دسته‌های سپاه خود هزاره و صده و دهه تشکیل داد[1]. جوینی نیز به تقسیمات دهه، صده، هزاره و ده‌هزاره در سپاه مغول اشاره دارد[2]. رشیدالدین هم در شرح ترتیب لشکر

۱ـ ر.ك: ولادیمیرتسف: نظام اجتماعی مغول، ص۱۶۸. مراتب فئودالی را نیز در امپراطوری مغول بترتیب امپراطور (خان)، شاهزادهٔ مالك اولوس (امیر اولوس یا امیر تومان)، فرماندهٔ ده‌هزاره، فرمانده هزاره و فرماندهٔ صده گفته‌اند (ر.ك: همانجا، ص۱۷۲ و پتروشفسکی: کشاورزی...، ۶۱/۲ـ۶۰). این فرماندهان یا به اصطلاح «نویان = نوین»ها، بفرمان خان بزرك باین مقامات می‌رسیدند.

۲ـ «تمامت خلایق را ده ده کرده و از هرده یك نفس را امیر نه دیگر کرده و ازمیان ده امیر یك کس را امیر صد نام نهاده و تمامت صدرا در زیر فرمان او کرده و بدین نسبت تا هزار شود و بده‌هزار کشد امیری نصب کرده و اورا امیر تومان خوانند و بدین قیاس و نسق هر مصلحتی که پیش آید به مردی یا بچیزی احتیاج افتد بامیر تومان حوالت کنند، امیران تومان بامیران هزار بر این قیاس تا بامیرده رسد»)جوینی، ۲۳/۱).

خاصه‌ای از غلامان مغول در زمان غازان، می‌نویسد: «امیری تومان ایشان بپولاد چنگسانگ داد و امراء هزارهٔ وصده از مقربان حضرت معین گردانید»[1].

پتروشفسکی می‌گوید که در عهد حکام مغول، کشور ایران به «تیومن» (تومان)[2] ها، یعنی واحدهای اداری ـ نظامی که اسماً قادر به دادن ده‌هزار مرد جنگی برای لشکر خان مغول بوده‌اند، تقسیم می‌شده است و همه مردان صحرانشین وظیفه‌دار انجام خدمت نظامی بودند اما از مردم غیرصحرانشین از هر ۹ خانوار یعنی تقریباً ۴۰ نفر، یکمرد لشکری می‌گرفتند. همین مؤلف دربارهٔ عده سپاهیان در این دوره می‌نویسد که بگفتهٔ بعضی مؤلفان، شمارهٔ تومانها در قلمرو ایلخانان برروی‌هم ۱۵۰ بوده‌است، اما در صحت این رقم تردید است زیرا که براین قرار می‌باید حدود ر۰۰۰ر۵۰۰ر۱ سپاهی در سراسر کشور وجود میداشته است، درحالیکه درهیچ‌یک از متون دیده نمی‌شود که بیش از یك‌پنجم این‌عده در عرصهٔ پیکار حاضرشده باشند. از جمله وصاف در شرح عزیمت غازان‌خان بجنگ مصر در سال ۶۹۹ هجری، می‌نویسد که دراثنای این لشکرکشی سپاه ایلخان را شمار کردند ونودهزارتن بودند[3].

دربسیاری از تومان‌هم عدهٔ واقعی لشکریان کمتر از ده‌هزار نفر بوده است: «مثلاً[2]» «واحه‌اصفهان» بگفتهٔ حمدالله‌مستوفی ازدوتومان مرکب‌بود، اما از یك‌مکتوب رشیدالدین[4] چنین برمی‌آید که‌پیش‌از غازان‌خان درولایت اصفهان فقط ر۱۰۰۰ سوار

۱ـ رشیدالدین: تاریخ‌غازانی، ص۳۱۲.

۲ـ «تومان» درعدد بمعنی ده هزار است. برای این اصطلاح ر. ك: مقدمه علامه قزوینی برتاریخ جهانگشای، ۱/مد، و پتروشفسکی، کشاورزی.. ۱ص۶۱/۲، و۱۲۴.

۳ـ ر. ك: وصاف، ص۳۷۵.

۴ـ مکاتیب رشیدی، ش۱۳، ص۳۴.

سوار می‌گرفتند و در عهد غازان‌خان در موقع تعدیل مالیاتها و «چریك»[1] این‌ولایت عدهٔ چریك آنجا به ۵۰۰ نفر تقلیل یافت. بموجب «قانون مالیاتی خوزستان»[2] از سراسر آن‌خطه (محتملاً فقط از غیر صحرانشینان) برروی‌هم ۴۷ نفر چریك می‌خواستند. بطوریکه پتروشفسکی می‌گوید ظاهراً تشکیل «تومـان» به‌صورت حوزه‌های لشکری- اداری دائم‌هم درهمه‌جا عملی‌نشد ومنظور بعضی مؤلفان که از وجود ۱۵۰ «تومان» در قلمرو ایلخانان سخن‌گفته‌اند، جمع عدهٔ افراد قادر به خدمت نظامی (یعنی ۱٫۵۰۰٫۰۰۰ نفر) بوده است[3]. حمدالله مستوفی فقط از تومانهای عـراق عجم (۹ تومان)، آذربایجان (۹ تومان)، ارمنستان کبیر (یك تومان) و «ربع» هرات‌خراسان (۹ تومان) یاد می‌کند ودرمورددیگر «ممالك» ایران فقط از تقسیم آنها بـه ولایات سخن می‌گوید بنابراین «تومان» بصورت واقعی فقط دربرخی ولایات وجود داشت[4].

بخش دوم ـ اصلاح وضع سپاه

سپاه یا نیروی نظامی همواره تکیه‌گاه مـادی حکومت بوده وقدرت ، نظم، یکپارچگی و وفاداری آن نسبت به‌سلطان وفرمانروا مایهٔ عمدهٔ دوام‌دولت‌وسلطنت بشمار آمده است. متفکران، مدبران،سیاستمداران ومؤلفان تاریخ وسیاست مدن‌همه براین معنی تأکید کرده‌اند. باین‌مطلب پیش از این در بحث از وجوه مختلف ادارهٔ کشور ومملکتداری اشاره شد.

۱- پتروشفسکی در معنی این‌اصطلاح‌می‌نویسد: «چریك» (از کلمهٔ مغولی «تسریك» وظیفه‌ای بود نظامی که دراصل چادرنشینان عهده‌دار آن بوده‌اند، اما رعایای غیر چادر نشین نیز تاحدی‌آنرا انجام می‌دادند (ر.ك: کشاورزی...، ۳۰۱/۲ - ۳۰۰). نیز برای این اصطلاح ر. ك: کاترمر، ص۳۸۰، ح۱۷۷.

۲- «جدول وجوهات دیوانی خوزستان»: مکاتیب رشیدی، ش۲۲، ص۱۲۳-۱۲۲

۳- ر. ك: پتروشفسکی، کشاورزی...، ۳۰۱/۲.

۴- ر. ك: همانجا، ۶۱/۲ح۱۱.

درزمان سلطنت غازان‌خان و وزارت رشیدالدین به اصلاح و بهبود وضع سپاه نیز توجه‌شد. رشیدالدین که درباره لشکریان و ازقول غازان‌خان می‌نویسد که «انتظام امور ملك‌بایشان منوط‌است»[1]، شرح می‌دهدکه در این‌دوره‌برشمارهٔ سپاهیان افزوده شد و این لشکریان مرکب از مغولان‌وافرادغیرمغول («تازیك»)[2] بودند[3]. غازان‌خان علاوه‌بر ترتیب لشکر سوار ازمغولان، برای «دربند»ها و گذرگاههای سخت ومواضع صعب‌العبور مرزی نظامیان «پیاده از غیرمغول گمارد وفرمود تا یکانهای آنانراز هزاره وصده معین کردند و اسامی آنها را ثبت نمودند» و بهـرسه‌ماه عـرض باز می‌خواهند[4] و سلاح وعدد ایشان‌باز می‌بینند ازسوار وپیاده بموجب ضبطی وقانونی

۱ــ رشیدالدین: تاریخ‌غازانی، ص۳۰۳

۲ــ کلمهٔ «تازیك» (تاجیك) بمعنی ایرانیان دربرابرمغولان و ترکان بکار می‌رفت. برای این‌اصطلاح ر. ك: ص۱۶۰، ح۴وص۱۶۴ح۴ همین کتاب.

۳ــ سلاطین‌وفرمانروایان برعایت سیاست لشکرداری و بمنظور جلوگیری ازنافرمانی سپاه، معمولاً لشکریان خودرا ازاصناف وتیره‌های مختلف برمی‌گزیدند. نظام‌الملك‌درفصلی ازکتاب خود (سیرالملوك، فصل بیست‌وچهارم، ص۱۲۸)درتدبیر لشکر ولزوم «لشکرداشتن از هرجنس» می‌گوید: «چون لشکرهمه ازیك‌جنس‌باشند از آن خطرها خیزد وسخت‌کوش نباشند». باین‌منظور تدابیردیگری‌هم بکار می‌رفت که از آنجمله بود مقیم‌داشتن بستگانی از امرای ولایات در «درگاه». نظام‌الملك درجائی (سیرالملوك‌ـ فصل بیست‌وپنجم ـ «اندر نورستدن ومقیم‌داشتن بردرگاه، ص۱۳۰) می‌نویسد: «امیران‌عرب وکردان ودیلمان وروميان وآنکسانی را که در طاعت‌دارای‌نوعهداند بباید‌گفت تاهرکسی از ایشان فرزندی‌یابرادری بدرگاه مقیم دارند».

۴ــ اصطلاح «عـرض‌سپاه» بمعنی آئین‌سان است. برای تفصیل ایـن‌مطلب ر. ك: دوانی، جلال‌الدین‌محمد:عرض‌سپاه اوزون‌حسن:بکوشش ایرج‌افشار: مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات، تهران، سال‌سوم، ش۳.

که حکم یرلیغ بر آن نافذست»[1]. ایلخان برای محافظت هر سرحدی لشکری بعدهٔ کافی معین کرد تا هیچگاه به اعزام لشکر به‌سرحدی احتیاج نباشد. غازان‌خان لشکر خاصه‌ای‌هم برای خود ترتیب داد[2].

دربارهٔ نتیجه اصلاحاتی که در زمان غازان‌خان دروضع سپاه بعمل آمد، رشیدالدین می‌نویسد که «درهیچ‌عهدی لشکری چنین آراسته ومرتب نبوده که این زمان است و تمامت را اقطاع [3] معین و جملهٔ سرحدها هریک بلشکری علیحده که بمعاونت غیری محتاج نیست محفوظ ومضبوط است وامور ملکی منتظم و خلائق در رفاهیت»[4].

بخش سوم- تجهیزات سپاه

تجهیزات سپاه دردورهٔ موردبحث متناسب باوضع جنگها در این زمان‌بود، چنانکه بلحاظ اهمیت سپاه سوار درجنگها، به‌پرورش اسب توجه می‌شد. یکی از

۱- رشیدالدین: تاریخ‌غازانی، ص۳۱۰.

۲- سپاه‌خاصه بعنوان گارد امپراطور یا «خان» دردورهٔ امپراطوری نیز نزد مغولان وجود داشته است. ر. ك: ولادیمیر تسف نظام اجتماعی مغول، ص۱۹۷ ببعد. در این‌باره نظام‌الملك درفصلی از سیرالملوك (فصل نوزدهم- اندرمفردان وبرك‌ساز وترتیب کار ایشان ص۱۸۱) می‌نویسد: «۱- دویست مرد باید بردرگاه که ایشان را مفردان گویند ۲۰۰- و همواره چهارهزارمرد پیاده از هرجنس باید که نام ایشان درديوان باشد هزارمردگزيدهٔ خاص پادشاه باشند وسه‌هزار مرد در خیل امیران وسپاه سالاران لشکر باشند تابوقت مهم بکار باشند». نخجوانی در دستورالکاتب (نسخهٔ سپهسالار، ص۲۱۸) دربارهٔ سپاهیان‌ملازم سلطان‌هند می‌گوید: «از رسولان سلاطین‌هند واکابر این‌مملکت که آنجا بوده‌اند به‌کرات استماع رفته هرشب بردرگاه پادشاه سیزده‌هزارمرد مسلح نوبت دارد و کشیك .. می‌باشد».

۳- اصطلاح «اقطاع» درآخر این‌مبحث شرح‌داده خواهدشد.

۴- رشیدالدین: تاریخ‌غازانی، ص۳۱۲.

اصلاحاتی که در دورهٔ غازان‌خان درجهت بهبود وضع سپاه به آن توجه‌شد، ترتیب کار تهیهٔ ساز وبرگ وسلاح لشکربود. درجنگها انواع مختلف سلاح بکار می‌رفت: دربارهٔ تجهیزات سپاه اولجایتو در جنگ شام (بسال ۷۱۲ه.) گفته‌اند که لشکریان بمنظور فتح قلعهٔ «رحبه» شام بساختن آلات «حصار گیری» و تدارك اسباب یورش پرداختندو مبلغ پنجاه‌و پنجهزار دینار دربهای جسر وتهیهٔ منجنیق‌ها و مانند آن در شهرهای سنجار و ماردین دربین‌النهرین خرج شد ومنجنیق‌هائی‌هم از بغداد آوردند ونیز «هزار وپانصد زره.. ودویست‌وشصت‌سر اسب.. ودوهزاروپانصد شتر .. جهت تحمل ساوری[1] ونودچرخ دورانداز ویازده‌هزارتیرفولاد و صد قارورهٔ نفط (نفت)[2].. وصدکوس وصدعلم و سیصدو شصت مردنقاب[3].. وپنجاه‌هزارپوست[4].. علاوهٔ این ساختگی شد»[5].

در زمان غازان‌خان به اصلاح وضع زرادخانه وساختن سلاح نیز توجه شد زیرا که دراین کار بی‌ترتیبی بسیار پیداشده بود وکسانی که عهده‌دار تهیه وتحویل سلاحها بودند باتبانی امرا ودیوانیان سلاحهائی به‌مراتب کمتر از آن که قرار بود وبهای آنرا می‌گرفتند تحویل می‌دادند. ابتدا قرارشد به اسلحه‌سازان بجای دادن

۱ـ «ساوری» بمعنی توشه سپاه است. برای شرح این کلمه ر. ك: پتروشفسکی: کشاورزی...، ۲۸۷/۲ـ۲۸۶ ح ۱.

۲ـ استفاده از نفت و «نفطاندازی» (بصورت ضبط شده درمأخذ فوق) از تدابیر جنگی درنبردهای دورهٔ موردبحث بود برای شرح این مطلب ر. ك: کاترمر، ص۲۹۵ـ۲۹۲ ح ۹۸ وص۱۳۷ـ۱۳۲، ح۱۴.

۳ـ نقب‌زدن تدبیری بودبرای ورود بشهریا قلعهٔ محاصره‌شده، از راهی که از زیر حصار آنجا ساخته می‌شد.

۴ـ ازپوست به‌منظور ساختن پل موقت جهت‌عبور دادن سپاه‌ازآب استفاده می‌شد.

۴ـ میرخواند، ۴۶۴/۵. نیز برای این مطلب ر. ك: وصاف، ص۵۵۴ـ۵۵۳ و خواندمیر، ۱۹۵/۳.

۵ـ رشیدالدین ، تاریخ‌غازانی، ص۳۲۹.

مقرری ثابت در مقابل هرمقدار سلاح که بسازند بهای آنرا بدهند ودر نتیجه هرسال ده‌هزار دست سلاح کامل ساخته وتحویل می‌شد. بعد از آن نیز فـرمان‌شد کـه فقط چندنوع خاص از سلاحهاراکه در تخصص صنعتگران معدود بود در کارگاه متعلق به دیوان بسازند وباقی را ازسلاح‌سازان بخرند. رشیدالدین دربارهٔ نتیجهٔ این‌ترتیب می‌گوید که بواسطهٔاین‌تدبیربجای پانصدهزاردینار که پیش از آن در این‌کارصرف می‌شد «همانا دروجه آن مصالح زیادت از پنج‌هزار دینار خرج نمی‌رود وآن عادات ورسوم بکلی مرتفع‌گشت وقوانین پسندیده جاری‌ومستمر شد»[1].

بخش چهارم ـ آرایش سپاه برای نبرد

در آرایش‌سپاه برای نبرد، در این زمان شیوهٔ ترتیب لشکر بـه جناح راست (برااون‌قار) [2] وجناح‌چپ (جااون‌قار)[3] همچنان وجـود داشت. قلب سپاه کـه آنرا «قول»[4] می‌خواندند، جایگاه امیر لشکر بود.

پیش از شروع نبرد، آرایش سپاه‌مرتب می‌شدوسلطان یاامیری که فرماندهی سپاه را داشت ازآن سان‌می‌دید. آئین سان‌که آنرا دراصطلاح«عرض‌سپاه» می گفتند، گاه هنگام‌عزیمت لشکر بجنگ چندبار اجرا می‌شد[5].

بوقت نبرد، لشکریان بصف‌قرار می گرفتند. مؤلف ذیل جامع در شرح‌جنگ

۱ـ رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص۳۲۹.

۲و۳ـ برای‌اصطلاحات «برااون‌قار» و«جااون‌قار»ر.ك: ولادیمیرتسف: نظام‌اجتماعی مغول، ص۲۱۸ واقبال، ص۹۰.

۴ـ بـرای اصطلاح «قـول» ر، ك: کـاترمر، ص۲۰۰ـ۱۹۲ح۵۲ و متن همـان کتاب، ص۳۲۸. تاریخ‌غازانی، ص۶۴و۱۲۷ ومیرخواند، ۴۷۰/۵.

۵ـ ر. ك: وصاف، ص۳۷۵.

امیریساول بالشکر ماوراءالنهر[1] که در زمان اولجایتو (بسال۷۱۴ه.) واقع شد مینویسد امیر یساول که‌امیرلشکر خراسان بود فرمود تالشکریان بصف قرارگرفتند ومواضع‌نبرد رابرامراویکانهای‌سپاه‌بخش کرد، «لشکرماوراءالنهرهفت‌صف‌بودندپس پشت‌یکدیگرهرصفی‌قریب‌هزارسوار ولشکرامیریساول‌یك‌صف‌بودقریب‌ده‌هزارسوار»[2].

مورخان ومؤلفان همچنین از فنون نبرد که در این‌زمان بکار می‌رفته است یادکرده‌اند، چنانکه رشیدالدین از «ترتیب‌لشکرفرمودن» غازان‌خان مـی گوید[3]، و درباره آشنائی او باتدبیر نظامی می‌نویسد که این ایلخان «از زمـان طفولیت باز بسرحد خراسان بوده که صعب‌ترین ثغور است واز قدیم العهد تاکنون همواره‌لشکر بیگانه از آنجانب درمی‌آیند[4] وهیچ‌سالـی نبوده کـه یك‌دونوبت بـه‌چریك برنباید

۱ـ در زمان اولجایتو تنی‌چند ازاولاد چنگیز از جمله «یساور» و «کبك» از ماوراء النهر بقصد تصرف خراسان به‌این‌خطه تاختند وابتدا لشکـر ایلخان را درخـراسان مغلوب کردند تاسرانجام میان ایشان نفاق وجنك افتاد وبعد از آنکه ابوسعید ولیعهد اولجـایتو از جانب اوبه‌حکومت خراسان رفت، «یساول» توسط او نسبت به اولجایتو اظهار «ایلـی» (انقیاد) کرد و اجازه خواست تا اولوس خود را از آب آمویه (جیحون) بگذارند و از ماوراءالنهر به خراسان آورد و اولجایتو این درخواست را پذیرفت و برای وی فرمان و خلعت فرستاد و «یساور» نیز بسیاری از امـرای ماوراء النهر را با خود همراه کـرد تا بـه خراسان آیند . امـا «کبك» چـون از عزیمت او آگاه شد قصد جنك بـاوی کرد ویساورازابوسعید و اولجایتو یاری خواست، ایلخان عده‌ای ازامرا را بالشکر فراوان به خراسان فرستاد ودر آنجاهم چندتن از امرای خراسان از جمله «امیر یساول» ونیز لشکر آن سامان باایشان همراه شدند ودرنبردی که روی‌داد لشکر ماوراءالنهر بسرداری «کبك» که بگفتهٔ مولف ذیل جامع «برادر پادشاه جغتای» بود شکست یافت (حـافظ ابرو : ذیل جامع، ص۶۵ـ۵۶ و وصاف، ص۶۱۵ـ۶۱۰).

۲ـ حافظ ابرو: ذیل جامع، ص۵۸.

۳و۴ـ رشیدالدین، تاریخ‌غازانی، ص۱۹۱.

نشست»[1] ومی گوید که بدان‌واسطه او بارها بالشکر «یاغی»[2] جنگهای سخت کرده و بردقایق آن‌کار وقوف تمام‌یافته است. رشیدالدین همچنین از بعضی فنون وتدابیر نظامی وشیوهٔ راندن سپاه بعنوان تعالیم ایلخان یادکرده: از آنجمله است که باید لشکر چنان تاخت‌کندکه حریف از آن آگاه نشود واگر هرسال بیك‌جا بجنگ‌روند سعی کنند تا در اوقات مختلف وهربار از راهی‌دیگر بروند، وتدبیر همهٔ کارهارااز پیش بسازند، بافرستادن عواملی از وضع وموقع حریف باخبر شوند، وترتیب کار را چنان دهند که اختیار در اقدام بجنگ باآنان باشد، و دیگر آنکه باید دشمن را کوچك نشمارند ونیز انضباط شدید را در لشکر برقرار دارند.

غازان‌خان همانطورکه بسیاری امور را خود در اختیار گرفت[3] کار لشکر و سپاه را نیز بزیر فرمان وارادهٔ خویش درآورد. او برای‌هرکار تمغایی (مهر) خاص تهیه کرد، از جمله برای عزیمت لشکر وفرستادن سپاه از جائی بجایی تمغائی اززر ساخته شد که برکنارهٔ آن نقش‌کمان وچماق وشمشیربود وفرمان شد که «لشکرتاآن تمغا نبیند بسخن امرا و هیچ‌آفریده برننشیند»[4] و فقط مرزداران مجاز بودند سپاه

۱ـ قلمروایلخانان بیش‌ازهمه ازجانب شمال‌شرقی وازناحیهٔ «آمودریا» (رودآمویه یاجیحون) درتهدید هجوم بیگانه بود. برای‌این‌مطلب ر.ك: اشپولر: رشیدالدین، سیاستمدار وعصر او، پیشین.

۲ـ «یاغی» بمعنی دشمن وکشوردشمن‌نیز بوده است. ر. ك: کاترمر، ص۱۲۹ـ ۱۲۸، ح۹.

۳ـ رشیدالدین در این‌باره می‌نویسد: «امورملکی .. جمله‌را باصلاح آوردو مرتب گردانید وفرمودهٔ خودرا اصرارنموده راه انکار وسخن‌هیچ‌امیر و وزیر بازنداد ونگذاشت که هیچ‌یك اندیشه ورای خودرا وزنی واعتباری نهد وتمامت متابع امر واشارت اوگشتند و هیچ‌آفریده را مجال نماند که در کمتر قضیه سؤالی کند الا آنکه همگنان همواره منتظر ومترصد اشارت او می‌باشند تاچه فرماید» (تاریخ‌غازانی، ص۱۷۶ـ۱۷۵).

۴ ـ همانجا، ص۲۹۳.

کوچکی برای امور مربوط به‌حفظ سرحدات حرکت دهند.

بخش پنجم- مناصب نظامی

بالاترین منصب نظامی «امیرالامرائی» بود. امیرالامرا یا «میرمیران» بعد از ایلخان عالیترین مقام نظامی کشوربشمار می‌آمد. درمنابع مربوط‌به دوره‌موردبحث از این منصب کراراً یادشده است[1]. گاه منصب امارت باوزارت جمع می‌شد و در اینحال امیرالامرا قدرت بسیار واختیارفراوان در کارها می‌یافت. مستوفی می‌نویسد که ارغون‌خان «امارت و وزارت به امیربوقا چینگ‌سانگ مفوض کرد ودست او در کار ملک‌مطلق گردانید»[2] وهم‌غازان‌خان، درابتدای سلطنت، امارت و وزارت‌مطلق را سراسر مملکت به امیرنوروز که بایدورا از سرراه غازان برداشته بود، داد[3]. ابوسعید نیز بعد از جلوس بسلطنت چون هنوز درسن نوجوانی بود ظاهراً بوصیت پدرش اولجایتو منصب امارت مطلق را به امیر چوپان سپرد واختیار عمدهٔ کارها درکف این امیر افتاد[4] ومدتی‌هم در غیاب این امیر که به خراسان رفته بود امور عمده به پسرش «دمشق خواجه» تفویض شد.بقول حافظ ابرو «بکلی وجزوی‌مهمات

۱ـ از جمله ر. ك: وصاف، ص۲۴۶، ۴۷۰، ۶۱۴ و۶۱۹ وحافظ ابرو: ذیل جامع، ص۷۱و۱۲۱.

۲ـ مستوفی. تاریخ‌گزیده، ص۵۹۵.

۳ـ شرح رشیدالدین چنین است که: «حکم یرلیغ بنفاذ پیوست که راه امارت و سبیل وزارت تمامت ممالك از آب جیحون تا انحاء شام ومصر از کنار دریای مشرق تا انتهای دریای مغرب در فرمان اوست و وزارت مطلق بدو مفوض کرد» تاریخ غازانی، ص۹۶- ۹۵.

۳ـ مؤلف ذیل جامع می‌نویسد: «زمام‌امور درمهمات ملکی بتمامی بموجب‌فرمودهٔ اولجایتو سلطان بامیر چوپان سپرد» (حافظ ابرو، ص۷۳). نیز ر. ك: وصاف، ص۶۱۹.

رجوع بدمشق شد، امیر و وزیر بلکه پادشاه دمشق بود:

همه کارهارا بخود باز بست　　همه ملك ایران گرفت او بدست

از پادشاهی ابوسعید همین نامی بود»[1].

این اعتبار وقدرت که امرا فراهم می کردند بساکه سبب زوال دولتشان می شد وچون اقتدار بیش ازحد آنان بامصالح ایلخان وحکومت مطلقهٔ اوسازگار نبود بزودی از میانشان برمی داشتند. پایان کار امیرنوروز[2] وامیرچوپان[3] نیز چنین بود و این هردو بعد از چندی برکنار گشته وخود وخاندانشان آماج قتل وآزار شدند.

مراتب امرای سپاه بتناسب مناصب آنان بود وبنابه اهمیت مقام خود بترتیب امارت دسته های نظامی مانند هزاره، صده ودهه راداشتند. پتروشفسکی درذکرمراتب اقطاع داران[4] لشکری بترتیب از ایلخان، امیرهزاره امیرصده وامیردهه نام می برد[5]. در منابع مربوط به دورهٔ مورد بحث همچنین از امارت ده هزاره یا «تومان» یادشده است، چنانکه وصاف درشرح جلوس ابوسعید بسلطنت می گوید که اوچون بکار ملك پرداخت امیران ده هزاره وهزاره وصده ودهه را باسپاهی که در فرمان ایشان بود بنواحی معین روانه ساخت [6] ونیز درشرح تعیین ابوسعید بحکومت خراسان در زمان سلطنت اولجایتو (بسال ۷۱۴ هـ.)، در شمار ملازمان او از «سردار ده هزارهٔ میمنه» و «سردار ده هزارهٔ میسره» یاد می کند [7]. مؤلف ذیل جامع نیز در جائی از

۱ـ ذیل جامع، ص ۱۲۳.

۲ـ ر. ك: رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص۱۱۶ـ۱۰۲.

۳ـ ر. ك: حافظابرو: ذیل جامع، ص۱۳۴ـ۱۲۳.

۴ـ از تأسیس «اقطاع» بعداً بحث خواهدشد.

۵ـ ر. ك: کشاورزی..، ۶۱/۲ـ۶۰.

۶ـ ر. ك: وصاف، ص۶۲۰.

۷ـ ر. ك، همانجا، ص۶۱۴.

امرای تومان نام برده واین منصب را با امارت اولـوس بیك معنی دانسته است[1]. همچنین نخجوانی از «تفویض امارت تومان وهزاره وصده ودهه» سخن مـی گوید[2]، بااینحال اودرجای دیگر درباب «تفویض‌امارت‌الوس» درنمونهٔ فرمانی که مورخ بسال ۷۶۱ هجری است‌می‌نویسد: «راه امارت‌الوس در ممالك ایران‌زمین.. باميربزرگ.. تفویض فرمودیم ودست او درحل وعقد امور امارت ، قوی و مطلق گـردانیم»[3] اما نظر باینکه نخجوانی این مطلب را درباب «تفویض مناصب بـامرای مغول»[4] آورده است، ونیز باتوجه به تاریخ این سند، معلوم می‌شود کـه مورد این تفویض امـارت اولوس صحرانشین یعنی جامعهٔ اداری ـ نظامی‌بمفهوم ایلی ومغولی آن بوده‌است[5].

بطوریکه گفته‌شد منابع مربوط به دوره موردبحث به مقام امارت هزاره و یکانهای لشکری کوچکتر از آن نیز اشاره دارند.

ممکن بود امارت‌سپاه ناحیهٔ معینی بیکی ازامرا تفویض شود چنانکه در سال ۷۰۴ هجری چون امور ولایت روم نامنتظم بود، ایلخان اولجایتو امیرایرنجین را به «امارت چریك‌روم» منصوب کرد[6].

امیربزرگ ولایت «امیر اولکا» بود که منصب اورا با امیری تومان دریك

۱ـ حافظ ابرو در شرح‌وقایع زمان‌سلطنت ایلخان ابوسعید می‌نویسد: «امیرا کرنج وامیرمحمود پیش سلطان ابوسعید آمدند،چون پرسیدند سلطان ازایشان اظهار رنجش کرد وایشانرا از امارت اولوس معزول‌گردانید، پس ازمدتی باز بسر رضا آمد وبرقرار امارت تومانات ایشان‌باردیگر بدیشان ارزانی فرمود». بگفتهٔ ولادیمیرتسف: «عموماً کلمهٔ اولوس بمعنی‌یك‌جامعهٔ بزرگ ایلی وباکلمهٔـ تومانـ بمعنیـ جمعیت، ده‌هزار ـ یکی میباشد»(نظام اجتماعی مغول، ص۲۱۳).

۲ـ دستورالکاتب، نسخهٔ سپهسالار، ص۳۴۴ ببعد.

۳و۴ـ همانجا، ص۱۷۶ ببعد.

۵ـ ر. ك: شرح «اولوس» در حاشیهٔ صفحهٔ قبل.

۶ـ ر. ك: کاشانی،ص۴۴ ونیز نخجوانی: دستورالکاتب، نسخهٔ سپهسالار، ص۱۲۹.

ردیف شمرده‌اند[1].

امرای مامورحفظ مرزها را «امرای‌سرحد» وامرای محافظ قلاع را «کوتوالان قلاع» می گفتند. از جملهٔ سایر امرا «امیرعلم» و «امیرداد» بودند.

دیگرازمناصب‌نظامی، غیراز امارت سپاه، یکی«بوکاولی‌لشکر» بود. نخجوانی دربارهٔ صاحب این‌منصب می‌نویسد: «بعد از امراء آقا وبزرگترین طوایف لشکریان اوباشد.. بتدبیر مصالح امارت وترتیب لشکریان وایصال وظایف و مراسم که از دیوان بزرگ جهت ایشان تعیین رود قیام نماید وغنایم وفتوحات را.. بموجب درستی برایشان قسمت کند»[2].

«یساولی» (یاساولی) لشکر نیز از جملهٔ مناصب نظامی بود. بگفتهٔ نخجوانی «یاساولی لشکرها ازمعظمات مهمات ممالك است ووظیفهٔ یاساول آنست که طوایف را از خرد وبزرگ در مرتبهٔ معین که حد ایشان باشد بدارد ودروقت رکوب‌عساکر.. امرا ولشکریان را نیز درمقامی که راه ایشان باشد فرودآور»[3] وهرفرد سپاهی را در مقام ومرتبه‌ای‌که براو مقرر است بدارد. یساول درواقع مسؤولیت تشریفات اردوی ایلخان وسپاه ومراقبت درحفظ آئین‌های نظامی را داشت.

دیگر از مناصب نظامی «یاسامیشی» سپاه بود که صاحب این‌منصب همان وظیفهٔ «دادرسی نظامی» را برعهده داشت، و نیز «عارضی‌سپاه» که متصدی آن‌شماره واسامی لشکریان را دراختیار داشت‌ومسؤول مراقبت در حضور افراد سپاهی در یکان خود ودر آئین‌های نظامی مانند سان‌یا «عرض سپاه» بود.

۱ـ نخجوانی درباب «تفویض امارت اولکا» می‌نویسد: «بضبط مهمات ولایت و اصلاح احوال رعیت و.. تدارك خلل.. ودفع ظلمه ومتعدیان وقلع‌وقمع اضداد ومخالفان .. اشتغال نماید» (همانجا، ص۲۴۳-۲۴۲). مستوفی نیز در تالیف خود از «امیراولکای بغداد» نام‌می‌برد (تاریخ‌گزیده، ص۵۹۷). برای کلمهٔ«اولکا»(ایلکا) رك: کاترمر، ص LV۷، ح۹۹.

۲ و۳ـ نخجوانی، دستورالکاتب، نسخهٔ پاریس، برگ ۱۷۹ ب.

بسیاری از امرای بزرگ همواره ملازم سلطان بودند. ابن بطوطه شرح حرکت اردوی سلطان ابوسعید می گوید که امرای بزرگ که شمارهٔ آنان حدود پنجاه تن بود هنگام سفر در دو سوی سلطان حرکت می کردند[1].

بخش ششم- مواجب واقطاع سپاه

در ابتدا مغولان تابع نظام اجباری بودند و به سپاهیان مواجب نمی دادند اما بعدها اندك جیره‌ای برای لشکریان معین شد که آنرا بولایات حواله می کردند. این حواله‌ها غالباً وصول نمی‌شد و بعلاوه وسیله‌ای بود برای تعدی لشکریان به رعایا که انواع تحمیل را بر ایشان وارد می‌کردند. رشیدالدین از این تعدیات که سپاهیان مغول در راه‌عزیمت به‌محلی نسبت به‌رعایای[1] آبادیها و دیه‌های سرراه روا می‌داشتند و «باانواع مطالبات و مزاحمات مخاطب و مطالب می‌شدند»[2] سخن می گوید. غازان‌خان درصدد بهبود این وضع برآمد و فرمان داد تا بهنگام برداشت محصول معادل وجوه براتی که در وجه سپاهیان و برعهدهٔ اراضی می‌نوشتند غله انبار کنند و به شحنه یعنی حاکم نظامی محل بسپارند تا او بلشکریان بدهد یا در برابر حواله‌های آنان وجه نقد بپردازد. بااینکه این تدبیر نظمی در کار بوجود آورد اما کاملا مؤثر نیفتاد و درسال ۷۰۳ غازان‌خان برآن‌شد تا بجای حواله‌نوشتن برمحلهایی که مخارج لشکر از آنجا تأمین می‌شد، این املاك را به‌اقطاع به لشکر دهد وحصهٔ هرواحد لشکری را معین سازد تابه گفتهٔ رشیدالدین «متصرف ایشان باشد و از آن خود دانند».

علاوه‌بر وصول‌نشدن حواله‌ها و تعدی لشکریان به رعایای دیه‌ها و نقاطی که در سرراه عزیمت ایشان قرار داشت، چنین می نماید که عامل مهمی که غازان‌خان به‌دادن اقطاع به لشکریان برانگیخت آن بود که در این‌زمان بسیاری از آنان برخلاف سنت

۱- ابن بطوطه: سفرنامه، ۲۴۴/۱.

۲- رشیدالدین: تاریخ‌غازانی، ص۳۰۴.

معمول مغول هوس تصاحب املاك وزراعت پیداکرده‌بودند. رشیدالدین نیز می‌نویسد که «مغول رابرخلاف ازمان متقدم‌هوس‌املاك باديد آمده سعی درآن زیادت‌می‌نمودند وچنان‌شدکه ملك بیکبارگی در سرآن‌قضایاخواست شد وعموم خلق براملاك وعرض وجان خود ناایمن گشتند»[1] وباز می‌گوید کـه «در این عهد بیشتر لشکریان هوس املاك وزراعت دارند»[2] واین‌بعلت‌آن‌بودکه در دوره موردبحث عهد فتوحات‌بزرگ مغولان سپری‌شده ولشکر مغول دیگرقادر نبود معیشت‌خودرا باتاراج شهرهاونواحی مفتوح وتحصیل غنائم جنگی فراهم سازد ودر نتیجه درپی راه دیگـری برای تامین مال برآمده بود. پس غازان‌خان باین نتیجه رسید که اگر به لشکـریان اقطاع دهد به مقصود می‌رسند وديگر سربار خزانهٔ او نخواهند بود و از این‌رو چنانکه«لمتون» می‌گوید در این دوره بطور کلی متوالیاً همان حوادثی روی می‌دهد کـه در اواخر عهد عباسیان اتفاق افتاد بااین‌وجوه تفاوت‌عمده که لشکریان غازان خـود مسؤل زراعت شدند و نیز زمین‌هائی که به تصرف آنـان داده‌شد قطعه‌های نسبةً کوچك بود[3].

از آنجا که سیستم «اقطاع» دارای سابقه‌ای نسبةً طولانی است وماهیت و ویژگی‌های آن موردتوجه وبررسی محققان شرق و غرب شده است، جادارد تاریخ تکوین این نهاد ونظر شرق‌شناسان درباب ماهیت‌آن‌باختصار مرورشود:

بخش‌هفتم- اقطاع - مروری‌در تاریخ تکوین‌آن

درباب پیدایش «اقطاع» گفته‌اند که این نهاد در زمان خلفا پدید آمد ورشد پیدا کرد تادر زمان سلجوقیان تکامل پذیرفت ودر دوره‌های بعد نیزتا زمان قاجاریه

۱ــ رشیدالدین: تاریخ‌غازانی، ص۲۴۱.

۲ــ همانجا، ص۳۰۲.

۳ــ ر. ك: ا.ك.س. لمتون: مالك‌وزارع (درایران)، ترجمه منوچهرامیری، نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۵، ص۱۸۴.

بصورتی دوام یافت واز مبانی اصلی زمینداری در ایران بشمار رفت[1].

انواع عمدهٔ اقطاع در عهد خلفا «اقطاع‌الاستغلال» و «اقطاع‌التملیک» بود. اولی منشأ اداری داشت و از روشهای ادارهٔ امور مالیاتها از راه اجاره دادن آن بشمار می‌آمد. دومی بیشتر بمعنی اعطای اراضی بایر به اعراب بود. اقطاع باخصایص بوروکراتی خود از همین دوران آغاز می‌شود و توسعه می‌یابد.[2] البته در این زمان فقها می‌خواستند ثابت کنند که واگذاری زمین بعنوان اقطاع بدعت تازه‌ای نیست بلکه مولود سوابقی است که از قدیم در ایران وجود داشته است[3].

در دوران خلافت بروسعت اراضی خالصه که آنرا «صوافی» می گفتند افزوده شد. خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس از راه فتح و غلبه و مصادره زمین‌های وسیعی بعنوان خالصه برای خود فراهم آوردند اما در نتیجهٔ اعطای اقطاع و نیز رشد حکومتهای ملی در ایران و ماوراءالنهر اراضی دیوانی خلفا رو به نقصان نهاد. این تحولات را نمی‌توان گرایشهای فئودالی دانست زیرا امارتهای موروثی که در ایران بوجود آمد نمونه‌هائی بود از شیوه بهره‌وری حکومت از اراضی در حکومت خلفا[4]. لمتون نیز دربررسی عقیدهٔ محققان درباب اختلاف روش اقطاع درممالک اسلامی با «فئودالیزم» اروپای غربی اظهارنظر می کنند که «فئودالیزم اسلامی» شباهتی بهیچ‌نوع از انواع فئودالیزمی که در مغرب‌زمین دیده شده است ندارد[5]. از این مطلب بعداً هم بحث خواهد شد.

۱و۲ــ ر. ك: اشراف، احمد: نظام‌آسیائی یانظام‌فئودالی: ویژگیهای تاریخی نظام اجتماعی ایران دردورهٔ اسلامی: مجلهٔ جهان‌نو، سال۲۲، ش۱۲-۱۱، ۱۳۴۶، ص۱۵-۲۴ وسال ۲۳، ش۱-۳، ۱۳۴۷.

۳ــ ر. ك: لمتون ص۱۲۰.

۴ــ اشرف: ویژگیهای تاریخی نظام‌اجتماعی ایران دردورهٔ اسلامی: مجلهٔ جهان‌نو سال۲۳، ش۱ تا۳، ۱۳۴۷، ص۱۴.

۵ــ ر. ك: لمتون، ص۱۲۱.

درقرنهای سوم تاپنجم هجری امارتهای موروثی یادرواقع حکـومتهای ملـی که دارای دستگاه اداری مستقلی بودند در ایران پدید آمـدند؛ از آنجمله بـودند طاهریان در خراسان، صفاریان در سیستان وسپس در خراسان، سامانیان درماوراء ـ النهر وسپس در خراسان، علویان در طبرستان،زیاریان درگرگان وآل‌بویه درمغرب ایران ودربین‌النهرین .

سامانیان دارای دستگاه اداری مفصلی بودند که مشتمل بود بر «دیوان»های مخصوص املاك خالصه و اوقاف[1]. بارتولد [2] دربارهٔ نظام اداری سامانیان‌می‌گوید که دراین‌دوره «سیستم بوروکراتی باتمام نمودهایش رشد و تظاهـر پیدا می‌کند»[3].

بنا به‌گفتهٔ نظام‌الملك، سامانیان‌وهم‌جانشینان آنها یعنی غزنویان بـه ماموران خود مزدنقدی می‌دادند واقطاع نمی‌بخشیدند[4] اما مواردی دیده می‌شودکه در دورهٔ اینان غلامانی که بمقامات عالی رسیده‌بودند املاکی را باپول می‌خریدند[5]. بنابراین‌اقطاع در این زمان بسیار محدود بوده است.

در زمان صفاریان نیز دستگاه حکومت مقتدر بود و دیوانهای متعدد داشت وبنا بروایت گردیزی عمرو دارای سه‌خزانه بود که یکی بمخارج‌سپاه مـی‌رسید. ابن خلکان به تفصیل از مراسم نظامی او و اعطای جیره ومواجب به افراد سپاهی سخن گفته است[6].

غزنویان نیز دستگاه اداری مفصلی داشتند که دنبالهٔ شیوهٔ مملکتداری سامانیان بود.

بویهیان اراضی‌بسیاری را تصرف کردندودرقلمرو حکومت‌آنان املاك‌بسیاری

۱ــ ر. ك: لمتون، ص۱۱۹.

2– Barthold

۳ــ نقل از : اشرف، پیشین.

۴ــ سیاستنامه، ص۹۲ (نقل ازلمتون، ص۱۱۹).

۵ــ ر. ك: لمتون، ص۱۱۹.

۶ــ ر. ك: اشرف، پیشین، ص۱۵.

به اقطاع مبدل‌شد. در تمام این دوره‌ها که گفته‌شد رویهٔ غصب اموال و تبدیل املاك خصوصی به خالصه و دیوانی کم و بیش وجود داشت و در این احوال تحولاتی در امر زمینداری پدید آمد. احمدبن‌ابی‌الخیر در شیراز نامه می‌نویسد: «در عهد دیالمه قانون مملکت از نظم خود بگردید.. ملکها را گذاشتند وترك املاك بگفتند. از آن عهد اقطاع پدید آمد.. پیش ازآن اکثر زمینها ملك بود»[1]. در تاریخ قم‌نیز آمده است که بعد از آنکه دیلمها قم را تسخیر نمودند «دیوانیات را منسوخ و بجای آن اقطاعات را برقرار کردند»[2]. اما اقطاع در این دوره‌ها بیشتر بمنظور ادارهٔ امور مالی ونظامی بود وهنوز جنبهٔ موروثی پیدا نکرده بود[3].

روش اقطاع در دورهٔ سلجوقیان بکمال رسید و منشأ آثار مهمی درتحولات سیاسی واجتماعی این دوره‌شد. بقول «لمتون» سپاهیان بسبب شکستی که در ارکان اقتصاد ومالیهٔ مملکت افتاده بود قدرت را در اختیار گرفته بودند و بعنوان مقطع درآمد مالیاتی‌را که می‌باید عایدخزانه‌مملکت شود تصرف می‌کردند. آنان علاقه‌ای مانند ملاکان به زمین نداشتند وتوجه ایشان بیشتر بدان بود که درکوتاه‌ترین‌مدت ممکن حداکثر فایده‌را از زمینی که موقتاً در تصرف داشتند برگیرند، وحاصل این وضع چیزی جز هرج ومرج نبود. این روش چنانکه بیشتر اشاره گردید روستائیان را به‌وسیله‌ای برای بهره‌کشی هرچه بیشتر امرا ولشکریان بدوی طبع تبدیل می‌کرد وتعارض میان دوطرز معیشت مسکونی وصحراگردی را تشدید می‌نمود. همچنین افزایش اراضی اقطاعی ازعلل اصلی کاهش درآمد خزانهٔ مملکت از محل مالیاتها بود. مهمتر ازهمه اینکه روش اقطاع مادام‌العمر در دورهٔ سلجوقیان امرا را تا حدی به سلطان بی‌اعتنا می‌ساخت وحکومت را روبه تجزیه وزوال می‌برد. البته مدبرانی همچون نظام‌الملك در حل این مسائل کوشیدند اما تدبیر عمده سلجوقیان در این باب عبارت بود از تعدیل بهره‌کشی اقطاع‌داران از زمین وکشاورز و ایجاد نظم و

۱ــ نقل از: همانجا، ص۱۶.

۲ــ نقل از. لمتون، ص۲۱۷.

۳ــ ر. ك: اشرف، پیشین، ص۱۶.

ترتیب در روش اقطاع دادن. براین قرار سلجوقیان درواقع مسیر پیشرفت وتکامل روش اقطاع را مشخص کردند[1]. تدبیر سلجوقیان در واگذاری اقطاع به سپاهیان جهت گذران معیشت آنها عامل عمده‌ای درشکل دادن به سازمان لشکری و دستگاه اداری مملکت در این دوره بود که هرچند درحل مسائلی که درپیش رو داشتند توفیق کامل نیافتند اما نظامی که بوجود آمده بود دراصل تاقرنها دوام یافت.

لمتون دربحث ازسیاست ارضی سلجوقیان به ترکیب قومی مردم در ایندوره نیز توجه می کند ودر این باب می گوید که یکی از نتایج مهم مهاجرت سلجوقیان شناساندن عنصری تازه به مردم آسیای غربی بود که هماناترکان بـودند . دودمان سلجوق خود از ترکمانان بود و سران نظامی و حکام ولایات در دورهٔ سلجوقیان بیشتر ترك وترکمان بودند. دومین تقسیم بندی مهم مردم تقسیم آنان به عشایر وشهرنشینان بود و آخرین تقسیم بندی مردم عبارت بود از نظامی وغیرنظامی که بیشتر منطبق می شد برتقسیم بندی نخستین، زیرا که سپاهیان اکثراً ترك و مردم غیرنظامی غالباً ترك بودند. دراین احوال بود که روش اقطاع توسعه وتکامل پیدا کرد[2]، پتروشفسکی نیز به رواج اقطاع درزمان سلجوقیان وهم در دورهٔ خوارزمشاهیان اشاره دارد[3]. دودمان سران سلجوقی بمنزلهٔ سران قوم خودْ بودند نه پادشاهان یك مرز وبوم . دودمان سلجوقی خودرا حافظ یك ایل یا مجموعه‌ای از ایلات می دانستند و در نظر آنان مملکت ملك مطلق «خان» محسوب می شد که بنیابت از قوم خود مالك آن شده بود وبااینحال می توانست آنرا تاحدی بدیگران انتقال دهد. رسم جاری خان سلجوقی این بود که قسمتهای مختلف کشور خودرا به اعضای خاندان خویش واگذار کند. نظام الملك سلطان سلجوقی را یگانه مالك زمین و صاحب عالیجاه تمام اراضی دانسته است[4] علاوه براقطاعی که به اعضای خاندان سلطنتی می دادند، اقطاعات دیوانی ولشکری

۱ــ ر. ك: لمتون، ص۱۲۰.

۲ــ ر. ك: همانجا، ص۱۳۱ــ۱۲۷

۳ــ ر. ك: پتروشفسکی: کشاورزی...، ۲۷۲/۱.

۴ــ ر. ك: لمتون، ص۲۲۳.

نیز وجود داشت: اقطاع‌دیوانی در واقع عبارت بود از حکومت بریك‌ولایت که‌در عهد سلاطین اخیر سلجوقی تنها بمنزلهٔ شناختن حق حاکمیت بالفعل یك‌امر نسبت به یك ناحیه بود. شاید در ابتدا رابطهٔ اقطاع‌دار حکومت مرکزی یك رابطهٔ‌مالی بوده است، اما بتدریج که دستگاه اداری تابع سیاست و قدرت نظامی شد این‌تعهد مالی به تعهد نظامی مبدل گشت.

نوع‌دیگری از اقطاع را نیز نام برده‌اند که بااقطاع دیوانی ونظامی فرق داشت یعنی آنکه مقطع ملزم به فراهم‌آوردن سپاهیانی برای سلطان نبود. بقول ابن‌خلکان درعهد سلجوقیان به وزیر بزرگ ده یك‌محصول زمین را بعنوان اقطاع می‌دادند[1].

سلجوقیان حقوق قشون ثابت یاچریکهای محلی‌را بیشتر بصورت اقطاع میدادند وبااین‌کار درواقع راه ورسم آل‌بویه ودیگران را دنبال می‌کردند. علاوه‌بر اقطاعاتی که گفته شد، سلجوقیان اقطاعاتی‌نیز بعنوان ملك‌شخصی وبنام عطیه باین وآن می‌داده‌اند و ازآنجمله املاکی بودکه به‌روحانیون واگذار می‌کردند. این‌عطایا معمولا مادام‌العمر یابقصد موروثی‌شدن واگذار می‌شد.

توسعهٔ روش اقطاع چنانکه گذشت در انحطاط وتجزیهٔ حکومت سلجوقیان از عوامل عمده بود ومساعی نظام‌الملك نیز برای ایجاد مرکزیت و وحدت‌دردولت آنان بی‌ثمر ماند. نظام‌الملك این نظریه را مطرح ساخت که حقی‌که مقطع برمردم ملك اقطاعی دارد فقط یك‌حق مالیست و دیگر برزمین و کشاورز حقی ندارد زیرا سلطان فقط بعضی‌حقوق مالی را به او تفویض کرده است.اما چنین می‌نماید که در دورهٔ سلجوقیان اقطاع از صورت زمینی که حق انتفاع آن موقتاً به کسی داده‌شده باشد درآمده وعملاً بتیول موروثی تبدیل شده بود. در این زمان میان اهل قلم یا دبیران که از هواداران حکومت مطلقهٔ‌مرکزی بشمارمی‌آیند، ومقطعان که بصورت «ملوك ولایات» درمی‌آمدند،مبارزه‌درگرفته بود. نظام‌الملك که نمایندهٔ طبقهٔ‌دبیران

۱ــ ر. ك: لمتون، ص۱۳۷. ر. ك: اشرف، ص۲۴.

بود به دوران سامانیان وغزنویان که به سپاهیان بیشتر بجای زمین مزد می‌دادند غبطه‌می‌خورد. اومی‌کوشیدتامالکیت وسلطهٔ مطلق‌سلطان ودیوان یعنی دستگاه‌اداری حکومت را دربرابر مقطعان مسجل سازد، چنانکه می گوید: «مقطعان که اقطاع‌دارند باید بدانند که ایشان را بررعایا جز آن فرمان نیست که مال حق بدیشان حوالت کرده‌اند. از ایشان بستانند، به وجهی نیکو وچون او بستدند، رعایا بتن ومال و فرزندان واسباب وضیاع از ایشان ایمن بمانند ومقطعان را برایشان سبیلی نبود، و رعایا اگر خواهندکه بدرگاه آیند وحال خویشتن باز نمایند ایشان از آن بازندارند وهرمقطع که جز این کند دستش کوتاه کنند واقطاع‌او باز ستانند وبااوعتاب‌فرمایند تادیگران عبرت گیرند ودر جمله احوال ایشان را بباید دانستن که ملك ورعیت‌همه سلطان راست ومقطعان و والیان چون شحنه‌اند برسرایشان بارعیت همچنان باشند که‌پادشاه‌بادیگران»[1]. بااین‌همه‌دراکثرموارد مقطع نسبت به رعایا اختیارکامل‌داشت چنانکه عملاً رعایا نمی‌توانستند برای عرض شکایت خود بدرگاه و دیوان آیند و غالباً از بیگاری ناگزیر بودند.

غلبهٔ مغول تاثیر عظیمی برنظام اجتماعی و اقتصادی ایران نهاد. این بلیه توسعهٔ فرهنگ وتمدن ایران را دچار وقفه ساخت وصنعت وکشاورزی وشهرنشینی را دستخوش انحطاط کرد. از آثارایلغار مغول تغییراتی بود که در وضع زمین‌داری درکشور بوجود آمد. عده‌ای ازشرق‌شناسان درباب‌اوضاع اجتماعی واقتصادی‌ایران درعهد مغول مطالعات ارزنده‌ای کرده‌اند و از جملهٔ آنها پتروشفسکی است که او در تالیف خود زیرعنوان کشاورزی ومناسبات ارضی در ایران در قرنهای سیزدهم و چهاردهم میلادی (هفتم وهشتم هجری) به تفصیل ازانواع زمین‌داری سخن می گوید واز این موضوع بعنوان «طبقه‌بندی اقسام مالکیت فئودالی» بحث می کند. در حالیکه لمتون اقسام زمین‌هارا در این دوره شامل «یورت»، دیوانی، اینجو، اوقاف و

۱ــ نظام‌الملك: سیاست‌نامه، باهتمام عباس‌اقبال، ص۴۵ (نقل از اشرف، پیشین، ص۲۳.)

ملکی یا املاك شخصی دانسته است[1]، پتروشفسکی انواع زمینداری را در عهدمغول عبارت از اراضی دولتی یادیوانی، اراضی انجو یا اینجو یااراضی خاص سلطان، خالصه، اراضی‌وقفی، اراضی‌ملکی، اراضی اقطاع، ادرار ومقاصه، سیورغال، اراضی مشترك قبایل صحرانشین واراضی جماعتهای روستائی وآزاد می‌دادند. اما به نظر او ودیگر پژوهندگان شرقی مهمترین نوع زمین داری رسم اقطاع بوده که از شیوهٔ «فئودالی خانه بدوش»[2] در مغولستان سرچشمه می گرفته است. ونیز بعضی از این پژوهندگان منشأ اقطاع را یك نهاد فئودالی درنظام اجتماعی مغولان دانسته‌اند[3].

بگفتهٔ پتروشفسکی بعد از غلبهٔمغول وبسبب آن تقسیم مجدد اراضی صورت گرفت وبسیاری از زمینها بتصرف سران مغول در آمد و بسیاری نیز ملك دیوان شد. اما این‌وضع موقت بود زیراکه اراضی دیوانی فقط ذخیره گونه‌ای بود برای عطیه‌های بعدی چون‌که از آن پس این زمینها دردست‌سران «فئودال» متمرکز شد[4]. او اضافه می کندکه ایندوران درواقع عصر رونق وپیشرفت انواع مختلف مالکیت ارضی‌ودرعین‌حال‌سلسله مراتب «فئودالی» بوده زیرا که اساس تقسیم اقطاع‌لشکری دادن‌آن به امیران تومان وهزاره‌وصده‌ودهه - ومراتب اینان نیز مبین سلسله‌مراتب بزرگان لشکری بوده است[5]. علاوه‌براین یکی دیگر از اصول روابط فئودالی که بعقیدهٔ او دراین دوره رواج پیدا کرد وقبلاً[6] از آن بحث شد، تقید روستائیان به زمین است که آنرا به تفصیل بررسی می کند

لمتون عقیده داردکه «مقتضیاتی که مایهٔ ایجاد و پیشرفت روش اقطاع‌داری گشته باآنچه هنگام توسعه وتکامل فئودالیزم در مغرب اروپا وجود داشته باهم

۱ــ ر. ك: لمتون، ص۱۶۴.

۲ــ ر. ك: ولادیمیرتسف، نظام اجتماعی مغول، پیشین.

۳ــ ر. ك: اشرف، پیشین، ص۲۵.

۴ــ ر. ك: پتروشفسکی. کشاورزی..، ۸۷/۲.

۵ــ ر. ك: همانجا، ص۸۵:

متفاوت بوده است»[1] ونتیجه می گیرد که اقطاع شرقی وفئودالیزم غربی بهم شبیه نیست وآوردن کلمهٔ «فئودالیزم» درمورد ممالک خلافت شرقی از جمله ایران موجب گمراهی است مگر اینکه فئودالیزم اسلامی‌را مربوط به هیچیک از انواع فئودالیزمی که درمغرب زمین‌دیده شده‌است ندانیم. اما پژوهندگان شرقی بصراحت قید «فئودالی» رادرمورد مناسبات ارضی دراین‌دوره از تاریخ ایران بکار برده‌اند. شاید شباهتهائی که روش زمینداری در دورهٔ موردبحث بانظام فئودالی غرب داشته است موجب پیداشدن این‌عقیده شده باشد. این جهات عمدهٔ گرایش به ویژگیهای فئودالی در دورهٔ‌بعداز تسلط‌مغولان عبارتنداز: نخست- برقراری نوعی‌سلسله‌مراتب فئودالی که به آن اشاره گردید؛ دوم-اعطای سیورغال (عطیه ملک ازطرف سلاطین همراه بامسئولیت‌های شبه فئودالی. سوم- نوعی تقید روستائیان به زمین[2] زیرا که فئودالیزم‌همیشه‌باتابعیت‌روستائی‌نسبت‌به‌فئودال‌ملازمه‌دارد[3]. اماپتروشفسکی‌خودنیز تصریح‌داردکه‌درمورد زمان‌قبل‌ازمغولان «منابع موجودحاوی‌هیچ‌مدرک‌روشنی‌دربارهٔ وجود وابستگی‌روستائیان‌ایران به‌زمین وابستگی که‌ازلحاظ‌حقوقی‌تسجیل‌شده‌باشد- نمی‌باشد»[4]. این‌نکته‌درخورتوجه‌است‌که‌اگرهم‌باغلبه‌مغولان‌درایران‌جریان‌مقیدساختن روستائیان بزمین شدت یافت[5]، باز مغولان بتدریج باسنتهای کهن ایرانی‌خوگرفتند ودرزمان ایلخانان خاصه دردوره غازان‌خان گرایش به‌مرکزیت حکومت و توسعهٔ سازمان اداری مرکز یعنی دیوان قوت گرفت و حتی مغولان‌هم‌که در اشاعهٔ نوعی تمایلات شبه فئودالی درایران مؤثر افتاده بودندبه نظام حکومت مطلقه شرقی گرایش پیدا کردند. در اینجا بطوریکه گفته شد باز مدبران ایرانی بخدمت فرمانروایان و مهاجمان بیگانه درآمدند و رشیدالدین همان نقشی را دردولت ایلخانان مغول ایفا

۱ـ لمتون، ص۱۲۱.

۲ـ ر. ک: اشرف، پیشین، ص۲۶.

۳ـ ر. ک: پتروشفسکی: کشاورزی...، ۱۵۵/۲.

۴ـ همانجا، ص۱۶۴.

۵ـ ر. ک:همانجا، ص۱۶۸ ببعد (سیاست خوانین‌مغول درمورد مقیدساختن روستائیان به‌زمین).

کردکه برمکیان در دستگاه عباسیان و نظام‌الملک در خدمت سلجوقیان داشتند. وبگفته پتروشفسکی «در این مرحله دولت ایلخانان مغول تاحدی سنن دولتمداری ایرانیان‌را پذیرفت»[1]، وباز سازمان اداری مرکز رونق گرفت ودیوان خراج‌توسعه یافت، برمیزان اراضی دیوانی وخالصه افزوده‌شد وزمینداری دولتی رواج گرفت و رونقی در فلاحت،اصنعت وتجارت پیداشد.

نظر به‌محدودبودن دامنه بحث در این خصوص بتناسب موضوع اصلی‌تحقیق حاضرکه آئین‌کشورداری درعهد وزارت رشیدالدین فضل‌الله می‌باشد، مجال بررسی انواع مختلف زمینداری و ویژگیهای‌هریك، که خود مبحث وسیع وجالبی راشامل می‌گردد،نیست‌ودراینجا به‌آنچه که دربارهٔ نظام تولید در ایران دردورهٔ موردمطالعه ومقایسه آن بانظام تولید فئودالی غرب گفته شد اکتفا می‌شود.

بخش‌هشتم-ویژگیهای‌اقطاع دردورهٔ ایلخانان

نهاد اقطاع درایران دردورهٔ ایلخانان، بنابه‌جهاتی که بیان‌شد، باویژگیهایی ممتاز می‌شود. درمورد اراضی که به‌اقطاع نظامی داده شد بااین‌که لمتون می‌گوید که دریرلیغ غازان‌خان درباب اقطاع‌دادن به لشکر مغول «در اینکه کدام‌دسته از زمینهارا به‌لشکریان‌داده‌اند ذکری نشده است»، اما می‌توان این‌موضوع را بامراجعه به متون ومنابع مربوط دریافت. بوقت غلبه مغولان اراضی بسیار بتصرف آنان درآمد وهمین زمینها بود که منبع اقطاع را فراهم ساخت. این اراضی اکثراً در نقاطی به لشکریان واگذارشدکه قرارگاه سپاه یامسیر حرکت لشکر بود. رشیدالدین درشرح اقطاع‌دادن به‌لشکر مغول می‌نویسدکه غازان‌خان اندیشه کرد که «مصلحت در آن است که از ممالك وولایاتی که برراه گذر لشکر و یا ییلاغ و قشلاغ ایشان افتاده‌وداِئماً درآن ولایات‌بی‌راهی می‌کنند وبتغلب‌دیهها ورعایا بدست فرومی‌گیرند تمامت به اقطاع به لشکردهیم»[2]. همچنین ازیرلیغ غازان‌خان «درباب اقطاع‌دادن‌به

۱ــ ر. ك: همانجا، ۹۱/۱.   ۲ــ رشیدالدین: تاریخ غازانی، ص۳۵۲.

لشکر مغول» برمی‌آید که اراضی به اقطاع نظامی داده‌شد املاک اینجو و خالصه و دیوانی بود ، چنانکه درهمانجا به‌واگذاری «آب وزمین مواضعی که در هریک نزدیک ومناسب ایشان باشد از اینجوودالای»[1] و«مواضع آنچه باینجو ودیوان تعلق داشته باشد»[2] و «دیهها ومزارع ومواضع دیوانی که خراب باشد وداخل یورت[3] ایشان شده»[4] تصریح گردیده است ونیز لشکریان از تصرف ودست‌اندازی در «املاک وزمین ملاک وارباب واوقاف»[5] یعنی زمینهای شخصی و وقفی منع شده‌اند.

شرایط اقطاع

ـ در دادن اقطاع نظامی ، به‌هر واحد نظامی اراضی اقطاعی واگذار شد. دریرلیغ غازان‌خان آمده است که «حصهٔ هرهزاره معین گردانند و تسلیم ایشان کنند تامتصرف آن شوند»[6] وشرایط این اقطاعات و اقسام آن بقرار زیر معین‌شد:

اول ـ در اراضی که به اینجو یا «دلای» [7] ودیوان تعلق داشت یعنی ملک پادشاه یا دیوانی بود، رعایا می‌باید همچنان در آنجا زراعت‌کنند وبهرهٔ مالکانه و مالیات دیوانی را بجای دیوان تماماً به لشکریان اقطاع‌دار بدهند.

۱و۲ ـ تاریخ‌غازانی، ص۳۰۳.

۳ـ یورت درنزد مغولان یک‌مفهوم جغرافیائی داشته وبمعنی سرزمینی بوده است که یک‌دسته مشخص در آن صحراگردی می‌کردند و آنرا «نوتوغ» یا «نونتوغ» هم می‌گفتند (ر. ک: ولادیمیرتسف: نظام اجتماعی‌مغول، ص۹۸ـ۹۶). در تاریخ جهانگشای آمده‌است که «چون درعهد دولت چنگیزخان عرصهٔ مملکت فسیح شد هرکس‌را موضع اقامت‌ایشان که یورت گویند تعیین‌کرد» (جوینی، ۳۱/۱) . نیز برای این اصطلاح ر.ک : کاترمر ص۵۷ـ۵۴.

۴ـ رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص۳۰۶.

۵ـ همانجا. ۶ـ همانجا، ص۳۰۵.

۷ـ پتروشفسکی احتمال می‌دهد که اصطلاح «دلای» که آنرا غالباً همراه باکلمه «اینجو» آورده‌اندنیز بمعنی اراضی خاصهٔ‌سلطان‌باشد. برای‌شرح‌این کلمه ر. ک: کشاورزی...، ۷۳/۱ ح۲و۲/۲۰.

دوم ـ اراضی را که به دیوان تعلق داشت و بایر بود، لشکریان می‌باید وسیلهٔ غلامان و باتهیهٔ عوامل کشاورزی زراعت‌کنند، و تمامی محصول آنجا را برای خود برمی‌داشتند. درمورد زمینهای بایر که از قدیم زارعانی نداشت لشکریان ناگزیر بودند آنجارا وسیلهٔ «اسیران و غلامان» خود زراعت‌کنند زیرا نمی‌توانستند زارعان را بخدمت خود وادارند و ازسویی نیز بموجب سیاست ارضی غازان‌خان هرزارعی مقید بکار در زادگاه خودشده بود. ونیزمقررشد که اگرچنین ملکی بایر را که‌ظاهراً دیوانی بوده و وسیلهٔ لشکریان کشت شده است مالکی پیدا شود یامعلوم‌گردد که بوده است واین موضوع بروجه شرعی احراز واثبات گردد ده‌یك محصول را بخزانه دهند وباقی را مالك یامتولی ومزارعان باهم بردارند.

درفرمان مذکور تاکید گردید که لشکریان اقطاع‌دار نباید متعرض زارعان ملك اقطاعی شوند و «جماعت رعایا که از قدیم‌الزمان باز رعیت آن‌موضع بوده‌اند وزراعت می‌کرده هم‌برآن‌قاعده زرع کنند»[1]. همچنین مقررشد که به اراضی غیر ملك اقطاعی خوددست‌اندازی نکنند و «جماعت چریکیان بااملاك وزمین ملاك‌وارباب واوقاف تعلق نسازند ودر بهرهٔ آن تصرف ننمایند»[2]. همچنین «مردم چریك بادیهها که درحدود وجوار دیهها ایشان باشد تعلق نسازند وزرع نکنند وبعلت یورت‌آب وزمین‌را قوریمیشی‌نکنند وآن مقدار علفخوار را که چراگاه گاو و .. ایشان باشد مانع‌نشوند»[3] دربارهٔ آزادی‌شخصی کشاورزان اراضی اقطاعی نیز در این یرلیغ تاکید ومقررشده است که لشکریان اقطاع‌دار نگویند که «ایشان رعیت ماآند، و رعایای هردیه درموضع‌خود زراعت‌کنند ونگویندکه رعایای این‌مواضع باقطاع بما داده‌اند واسیرماآند لشکریانرا بررعایا زیادت از آن حکم نیست که ایشان را برزراعت دیههای خود دارند و بهره و مال و متوجهات دیوانی براستی از ایشان بستانند و

۱ـ رشیدالدین: تاریخ‌غازانی، ص۳۰۶-۳۹۵.

۲ـ همانجا، ص۳۰۶.

۳ـ همانجا، ص۳۰۷.

رعایارا بغیر از آنکه هریك‌درموضع خود زرع کنند بدیگر کار مشغول نگردانند»[1]

این سفارشها به اقطاع‌داران درباب رعایت حال رعایای اراضی اقطاعی شبیه همان است که نظام‌الملك درکتاب خود آورده است وقبلا نقل گردید، اما درهر دومورد بنظر می‌آید که اختیار وآزادی روستائیان اراضی اقطاعی عملا ناچیز بوده است. در این باب پتروشفسکی می‌گوید که اگر این رفتار دربارهٔ روستائیان، یعنی تسلط بزرگان صحرانشین ولشکری مغول، برآنها رایج نبود لزومی نداشت که دریرلیغ آنرا منع کنند[2]. بعلاوه‌در اجرای سیاست مقیدساختن روستائیان به زمین، لشکریان از نقل و انتقال خودسرانهٔ رعایا از دیهی به‌دیه دیگر وپذیرفتن رعایای سایر دیهها در موضع اقطاعی خود منع‌شدند.

بعد از واگذاری اقطاعات مقرر شدکه از دیوان بر این اراضی برات ننویسند وبرعهدهٔ عواید آنجا وجهی حواله‌نکنند وفقط اقطاع‌داران ملزم‌شوند که بازای هر لشکری سالی پنجاه‌من غله به انبار خاص سلطان بدهند.

اقطاع در اصل به هزاره‌ها داده‌شد وبعد آنرا در هر هزاره میان صده و دهه بلوك کردند باقرعه باین‌واحدها واگذار نمودند. اقطاع‌داران از فروش یاواگذاری این اراضی منع‌شدند ومقرر شد که اگر از لشکریان یکی برخلاف شرایط مقرر رفتار کندامیران‌هزاره وصده سهم‌اورا بگیرند وبدیگری دهند. همچنین قرارشدبعدازمرگ لشکری اقطاع‌دار سهم اورا بیکی از فرزندان یاخویشانش که در سپاه جانشین وی می‌شد، بدهند واگر کسی را نداشت این‌سهم به غلام قدیم وی برسد و اگر چنین کسی‌هم نبود در میان همان صده به‌کسی که شایسته بدانند بدهند. برای‌نظارت و مراقبت در رعایت این مقررات بازرس ومنشی خاصی از درگاه در هر هزاره معین شد که «بیتکچی عارض» نام داشت.

پتروشفسکی می‌گوید که تغییرات تدریجی که از این‌زمان دراقطاع روی‌داد

۱ــ تاریخ‌غازانی، ص۳۰۷ــ۳۰۶.

۲ــ ر. ك: پتروشفسکی: کشاورزی...، ۱۷۹/۲.

تانیمهٔ قرن‌هشتم هجری به توسعهٔ‌حق مصونیت (مالیاتی واداری) اقطاع‌دار انجامید. او بااشاره به نمونه‌هایی از اسنادمذکور در دستور الکاتب نتیجه می‌گیرد که حدود نیم‌قرن بعد ازدورهٔ موردبحث، کلمهٔ «جامگی» مترادف بااقطاع گشت[1]. این جریان تحول باضعف دولت‌مرکزی بستگی داشته است.

۱ــ ر. ك: همانجا، ص۶۶.

فهرست



فهرست

بخشی ازمنابع ومأخذ مورد استفاده دراین رساله

منابع به‌زبان‌فارسی

ـ آذری، علاءالدین، روابط ایلخانان مغول بادر بارواتیکان، مجلهٔ بررسی‌های تاریخی، سال پنجم، ش۲، ص۱۰۲ـ۵۷.

ـ آملی، علامه‌شمس الدین محمدبن‌محمود، نفائس‌الفنون فی‌عرایس‌العیون، به‌تصحیح سیدابراهیم میانجی، جزء دوم، تهران، اسلامیه، ۱۳۷۹ه.ق.

ـ ابن‌بطوطه: سفرنامه. ترجمه محمدعلی موحد، تهران، نشر کتاب، ۱۳۳۷.

ـ ابن خلدون، عبدالرحمن: مقدمه (کتاب العبرو دیوان المبتداء و الخبر)، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران نشر کتاب، ۱۳۳۶.

ـ ابن‌طقطقی، ابوجعفر صفی‌الدین محمدبن‌علی بن‌طباطبا (۷۰۹ ـ ۶۶۰) : تاریخ فخری، ترجمه محمدوحید گلپایگانی، تهران، نشرکتاب، ۱۳۵۰.

ـ اخلاق سلطنت، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مجلس شورای‌ملی، ش۵۶۷.

ـ استر آبادی، سلطان‌حسین واعظ: دستورالوزراء، تصحیح وتعلیق اسماعیل واعظ جوادی، تهران، بنیادفرهنگ‌ایران ـ ش۱۳، ۱۳۴۵.

– اشپولر، برتولد: تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، تهران، نشر کتاب، ۱۳۴۹.
– افشار، ایرج. معرفی نسخه اصلی وقفنامه رشیدالدین فضل الله، مجله بررسیهای تاریخی، سال پنجم، ش ۱.
– اقبال، عباس: تاریخ مغول، تهران، امیرکبیر – چاپ دوم –، ۱۳۴۱.
– بروکمان، کارل: تاریخ ملل ودول اسلامی، ترجمه هادی جزایری، نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۶.
– بلعمی، علی، محمد بن محمد: تاریخ بلعمی – تکمله و ترجمه تاریخ طبری –، به تصحیح محمدتقی بهار «ملك الشعراء»، به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران، اداره کل نگارش وزارت فرهنگ، ۱۳۴۱.
– بهار « ملك الشعراء)، محمد تقی : سبك شناسی، تهران، امیرکبیر – چاپ دوم ۱۳۳۸.
– بیانی، خان بابا : حافظ ابرو : مجله بررسیهای تاریخی، سال پنجم، ش ۴، ص ۲۳۱–۲۵۴.
– بیانی، شیرین: بررسی اوضاع اجتماعی ایران از خلال جامع التواریخ : مجله بررسیهای تاریخی، سال پنجم ش ۳ وهمان مقاله در: مجموعه خطابه‌های تحقیقی درباره رشیدالدین فضل الله همدانی، تهران، دانشگاه، ۱۳۵۰.
– : تاریخ آل جلایر، تهران، دانشگاه ۱۳۴۵.
– بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین. تاریخ بیهقی، به اهتمام دکتر غنی و دکتر فیاض، تهران، –، ۱۳۲۴.
– پتروشفسکی، ای . پ. : کشاورزی ومناسبات ارضی در ایران عهد مغول (قرنهای ۱۳ و ۱۴ م.)، ترجمه کریم کشاورز، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۴.
– : تحفة الملوك، نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۴۴۳–۲۱۹۵.
– : تذکرة الملوك، بکوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، طهوری، ۱۳۳۲.
– پتروشفسکی، ای . پ . : اسلام در ایران (ازهجرت تا پایان قرن نهم هجری)، ترجمه کریم کشاورز، تهران، پیام، ۱۳۵۰. (توضیحات پایان کتاب نظر محمدرضا حکیمی است).
– جوینی، علاءالدین عطا ملك بن بهاءالدین محمد: تاریخ جهانگشای، به اهتمام

محمد بن عبدالوهاب قزوینی، لیدن (هلند)، اوقاف گیب، ۱۷ - ۱۹۱۱م.)
ـ جهانبگلو، تاریخ اجتماعی مغول، اصفهان، تایید، ۱۳۳۶.
ـ حافظ ابرو، شهاب الدین عبدالله بن لطف الله بن عبدالرشید الخوافی: ذیل جامع‌ـ
التواریخ رشیدی، بخش نخستین، با مقدمه و حواشی و تعلیقات خانبابا بیانی، تهران، علمی ۱۳۱۷.
ـ حبیبی، عبدالحی: روزگار و آثار و شخصیت رشیدالدین وزیر: مجموعه خطابه‌های
تحقیقی ..، تهران، دانشگاه، ۱۳۵۰، ص ۱۰۰-۸۰.
ـ حتی، فیلیپ ك. : تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، فرانکلین، ۱۳۴۴.
ـ « شرق نزدیك در تاریخ (یك سرگذشت پنج هزارساله)، ترجمه قمر آریان ،
تهران، نشر کتاب، ۱۳۵۰.
ـ خواندمیر (غیاث الدین بن همام الدین الحسینی): تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد البشر،
تهران، خیام، ۱۳۳۳.
ـ خوئی، حسن بن عبدالمومن: غنیة الکاتب و منیة الطالب، مجموعه خطی کتابخانه
فاتح (ترکیه)، ش ۵۴۰۶، عکس ش ۲۵۹۹ و ۳۶۰۰ و فیلم ش ۵۹ کتابخانه مرکزی دانشگاه
تهران.
ـ «: قواعد الرسایل و فراید الفضایل، مجموعه خطی کتابخانه فاتح (ترکیه)، (همانجا).
نزهة الکتاب و تحفة الاحباب، مجموعه خطی کتابخانهٔ فاتح (ترکیه) ، همانجا .)
ـ دانش پژوه، محمدتقی: سوانح الافکار رشیدی: مجموعه خطابه‌های تحقیقی... تهران
دانشگاه، ۱۳۵۰. ص ۱۰۹-۱۰۱.
ـ راوندی، محمد بن علی بن سلیمان: تالیف ۵۹۹ هـ. ق. : راحة الصدور و آیة السرور
در تاریخ آل سلجوق، باهتمام محمد اقبال با تصحیح و تحشیه مجتبی مینوی، تهران، امیرکبیر
اصفهان، تایید، ۱۳۳۳.
ـ : «رساله در آداب سلطنت و وزارت»، آداب سلطنت و وزارت، نسخه خطی کتابخانه
مرکزی دانشگاه تهران، ش ۳۸۳۷.
ـ رشیدالدین فضل الله همدانی: تاریخ مبارك غازانی، به اهتمام کارل یان، اوقاف گیب،
هرتفورد (انگلیس)، ۱۳۵۸ هـ. (۱۹۴۰م).
ـ « : رساله اول از کتاب لطائف: (مجموعه) تاریخ اجتماعی مغول، جهانبگلو ،
اصفهان، تایید ۱۳۳۶.
ـ « : کتاب سلطانی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ نور عثمانیه (ترکیه) ش ۳۳۴۱۵، فیلم

ش۴۸۷، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

ــ « « : مکاتیب، به‌سعی واهتمام و تصحیح محمدشفیع، سلسله نشریات کلیه پنجاب لاهور، ۱۳۶۴ه. (۱۹۴۵م.).

ــ رهنما، مجید: رشیدالدین وربع‌رشیدی: مجموعه خطابه‌های تحقیقی ...، تهران، دانشگاه، ۱۳۵۰، ص۱۲۲ــ۱۱۲.

ــ زریاب‌خوئی، عباس : سه‌نکته درباره رشیدالدین‌فضل‌الله: مجموعه خطابه‌های تحقیقی... تهران، دانشگاه، ۱۳۵۰، ص۱۳۵ــ۱۲۳.

ــ زرین کوب، عبدالحسین: تاریخ‌ایران بعد از اسلام، تهران، اداره کل نگارش و وزارت آموزش وپرورش، ۱۳۴۳.

ــ « « : ملاحظات انتقادی درباب تاریخ ایران «کمبریج» (مجلد پنجم) : مجله دانشکده ادبیات، تهران، سال‌هفدهم، ش۱، وبخشی ازهمان مطلب در: روزنـامه آیندگان، پنجشنبه ۱۷ ودوشنبه ۲۲ آذرماه ۱۳۵۰.

ــ ستوده، حسینقلی: عواید ودرآمدهای خواجه‌رشیدالدین فضل‌الله و کیفیت مصرف آن: مجله تحقیقات اقتصادی، تهران، پاییز وزمستان ۱۳۴۸، ش۱۹ و ۲۰، ص۵۳ــ۳۳ و همان‌مقاله در: مجموعه خطابه‌های تحقیقی..، تهران، دانشگاه، ۱۳۵۰، ص ۱۶۶ــ۱۳۶.

ــ سلیم،غلامرضا: تعلیم و تربیت درربع‌رشیدی: مجموعه خطابه‌های تحقیقی..، تهران، دانشگاه، ۱۳۵۰، ص۱۸۲ــ۱۶۷.

ــ : سنکلاخ (لغت‌نامه)، اوقاف گیب، ۱۹۶۰م.

ــ سیفی‌هروی، سیف بن محمدبن یعقوب: تاریخ‌نامه‌هراه، به‌تصحیح محمدزبیرالصدیقی، کلکته، ۲۳۶۲ ه. ق.

ــ شرف‌الدین علی یزدی: ظفرنامه (تاریخ عمومی مفصل ایران دردوره تیموریان) به‌اهتمام محمدعباسی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۳۶.

ــ شهیدی، سیدجعفر: سبک آثار فارسی خواجه‌رشیدالدین:مجموعه‌خطابه‌های تحقیقی..، تهران، دانشگاه ۱۳۵۰، ص۲۰۲ــ۱۸۳.

ــ طاهری شهاب: سجع‌مهرسلاطین وشاهزادگان‌وصدور ایران: مجله ارمغان ، تهران، سال‌دوم، ش۸.

ــ عرفان، محمود: بزرگترین بنیاد خیر درایران:یادنامه دینشاه ایرانی بمبئی، ۱۹۴۳م.

ـ عقیلی، سیف الدین حاجی بن نظام: آثار الوزرا، بتصحیح و تعلیق میر جلال الدین حسینی ارموی «محدث»، تهران، دانشگاه، ۱۳۳۷.
ـ علیزاده، عبدالکریم: تحقیق و نشر آثار علمی رشیدالدین فضل الله در اتحاد شوروی: مجموعه خطابه‌های تحقیقی.، تهران، دانشگاه، ۱۳۵۰، ص۲۲۳-۲۰۲.
ـ عنایت استاد دکتر حمید: نهادها و اندیشه‌های سیاسی در ایران و اسلام (قسمت اول)، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، (پلی کپی)، ۵۱-۵۰.
ـ عوفی، سدیدالدین محمد: جوامع الحکایات و لوامع الروایات، به تصحیح و اهتمام محمد معین، تهران، دانشگاه، ۱۳۳۵.
غزالی طوسی، امام ابوحامد حجت‌الاسلام محمد (متولد ۴۵۰ متوفی ۵۰۵ ه.) نصیحة الملوک، باهتمام جلال همائی، تهران، کتابخانه تهران، ۱۳۱۷-۱۳۱۵.
ـ « « : « « ، مجموعه خطی کتابخانه فاتح (ترکیه)، ش۵۴۰۶، عکس ش ۲۵۹۹ و ۲۶۰۰ و فیلم ش۵۹ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
ـ غنی، قاسم: بحث در آثار و افکار و احوال حافظ: «تاریخ تصوف»، تهران زوار ـ چاپ دوم ـ ۱۳۴۰.
ـ قائم‌مقامی، جهانگیر: تحقیقی درباره شغل و وظیفه منشی الممالکی: مجله بررسی‌های تاریخی، سال پنجم، ش۳، ص۱۹۲-۱۸۷.
ـ « « : توقیع و طغرا و تطور آنها: مجله بررسیهای تاریخی، سال پنجم، ش۳، ص۲۸۶-۲۳۹.
ـ قاضی منهاج سراج جوزجانی: طبقات ناصری، به تصحیح و مقابله و تحشیه و تعلیقات عبدالحی حبیبی قندهاری، کلکته، ۱۸۶۴م.
ـ قرشی «ابن اخوه»، محمد بن محمد بن احمد: معالم القربه فی احکام الحسبه ترجمه جعفر شعار، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.
ـ قزوینی، محمد: نکته‌هایی درباره رشیدالدین فضل الله، گردآوری و تنظیم ایرج افشار: مجله دانشکده ادبیات، تهران، سال سوم، ش۲.
ـ « « : یادداشتهای قزوینی، به کوشش ایرج افشار، تهران، دانشگاه، ۱۳۳۹.
ـ کاشانی (قاشانی)، ابوالقاسم عبدالله بن محمد: تاریخ اولجایتو، باهتمام مهین همبلی، تهران، نشر کتاب، ۱۳۴۸.

ـ کریم‌الاقسرابی، محمودبن‌محمد: مسامرةالاخبار ومسایرة الاخیار، به‌سعی وتصحیح وحواشی عثمان‌توران، انجمن‌تاریخ‌ترك، انقره، ۱۹۴۳

کلاویخو: سفرنامه، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، نشر کتاب، ۱۳۳۷.

ـ عنصرالمعالی کیکاوس بن‌اسکندر بن‌قابوس وشمگیر بن‌زیار: قابوس‌نامه باهتمام غلامحسین یوسفی، تهران، نشر کتاب، ۱۳۴۵.

ـ لسترنج.جغرافیای تاریخی،سرزمین‌های خلافت شرقی،ترجمه محمودعرفان،تهران، نشر کتاب، ۱۳۳۷.

ـ مازندرانی،ابوعبدالله‌محمدبن‌کیا رساله فلکیه، نسخه خطی کتابخانه مجلس‌شورای ملی، ش۲۶۶۴/۱ (نشریه۵: ۱۸۵).

ـ ماسه، هانری: ادبیات فارسی درقرن‌هفتم هجری: (مجموعه) تمدن ایرانی، ترجمه عیسی بهنام، نشر کتاب، ۱۳۴۶.

ـ : مجموعه مکاتیب ومنشآت وفتح‌نامه‌ها: مجموعه خطی کتابخانه مجلس‌شورای‌ـ ملی، ش۴۱۲۵، عکس‌ش ۵۳۹۱/۴ وفیلم ش۲۳۲۴ کتابخانه‌مرکزی دانشگاه‌تهران.

ـ محقق، مهدی:رشیدالدین دردفاع ازغزالی: مجموعه خطابه‌های تحقیقی..، تهران، دانشگاه، ۱۳۵۰، ص۲۴۳ـ۲۲۴.

ـ مرعشی، میرسید ظهیرالدین بن‌سیدنصیرالدین:تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، به‌اهتمام محمدحسین‌تسبیحی، تهران، شرق، ۱۳۴۵.

ـ مستوفی قزوینی، حمدالله‌بن‌ابی‌بکربن‌احمدبن‌نصر: تاریخ‌گزیده، به‌اهتمام ادواردـ براون، لندن، ـ ۱۹۱۰م(۱۳۲۸ه.)،

ـ « « : « « ، به‌اهتمام عبدالحسین نوائی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۹.

ـ « « : نزهةالقلوب،بخش‌نخست از مقاله‌سوم، بکوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، طهوری: ۱۳۳۶.

ـ مسعودی، ابوالحسن علی‌بن‌حسین (مستوفی ۳۴۵ ه. ق.): مروج الذهب و معادن الجوهر ، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، نشرکتاب، ۱۳۴۴.

ـ مشکور، محمدجواد: ترجمه‌الفرق بین‌الفرق درتاریخ مذاهب‌اسلام‌از ابـومنصور عبدالقاهر بغدادی متوفی ۴۲۹ه، تهران، امیرکبیرـ چاپ‌دوم ـ ۱۳۴۴.

ـ « « : ربع رشیدی: مجموعه خطابه‌های تحقیقی ..، تهران، دانشگاه، ۱۳۵۰، ص ۳۰۶ـ۲۸۳

ـ معین‌الدین نطنزی: منتخب التواریخ معینی، به‌تصحیح ژان‌اوبن، تهران، خیام، ۱۳۳۶،
ـ منشی کرمانی، ناصرالدین: نسائم الاسحار، مـن لطائم‌الاخبار، بتصحیح ومقدمه و تعلیق میرجلال‌الدین حسینی ارموی «محدث»، تهران، دانشگاه، ۱۳۳۸.
ـ منشی نسوی، محمدبن‌احمدبن‌علی‌بن‌محمد: سیره‌جلال‌الدین «تاریخ ظهورالتتر»، ترجمه محمدعلی ناصح.
ـ میرخواند (سیدمحمد بن‌سیدبرهان‌الدین خواوندشاه): تاریخ روضة‌الصفاء، تهران، مرکزی، خیام، پیروز، ۱۳۳۹.
ـ مینورسکی: سازمان اداری حکومت صفوی یا تحقیقات وحواشی مینورسکـی بر تذکرةالملوك، ترجمه مسعود رجب‌نیا باحواشی وفهارس ومقدمه محمددبیر سیاقی، تهـران، زوار، ۱۳۳۴.
ـ مینوی، مجتبی: ترجمه‌علوم چینی بفارسی درقرن‌هشتم‌هجری: مجله دانشکده‌ادبیات، تهران، سال دوم، ش۸.
ـ « «: تنکسوق‌نامه رشیدالدین‌فضل‌الله: مجموعه خطابه‌های‌تحقیقی..، تهران، دانشگاه، ۳۵۰، ص۳۱۷ـ ۳۰۷.
ـ نخجوانی، محمدبن‌هندوشاه (شمس‌منشی): الارشاد فی‌الانشاء (کتاب دستورالکاتب بلسان‌العجم)، نسخه‌خطی کتابخانه اسعدافندی (ترکیه)، ش۳۳۴۶، عکس‌ش ۳۵۴ وفیلم‌ش ۱۹۴ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
ـ « «: دستورالکاتب فی‌تعیین‌المراتب بسعی‌واهتمام وتصحیح عبدالکریم علی‌اوغلی علی‌زاده، مسکو، آکادمی علوم اتحادشوروی، ۱۹۶۴م.
ـ « « : « « ، نسخه خطی کتابخانه مدرسه‌عالی سپهسالار، ش۲۷۷۳.
ـ « « : « ، نسخه‌خطی کتابخانه ملی پاریس ـ بخش کتابهای خطـی فارسیـ، ش ۴۶۲، فیلم ش۷۴۲ کتابخانه‌مرکزی دانشگاه تهران.
ـ نخجوانی، هندو شاه‌بن‌سنجربن‌عبدالله صاحبـی: تجارب‌السلف، به‌تصحیح واهتمام عباس اقبال، تهران، طهوری ـ چاپ دومـ، ۱۳۴۴.
ـ نشریه‌بمناسبت انعقاد مجلس تحقیقی‌وعلمی درباره احوال وآثار رشیدالدین‌فضل‌الله همدانی، تهرانـ تبریز: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، آبان ۱۳۴۸.
ـ نصر، سیدحسین: مقام رشیدالدین درتاریخ فلسفه‌وعلوم‌اسلامی: مجله‌ایرانشناسی، تهران، ش۱، تابستان ۱۳۴۹. وهمان مقاله‌در: مجموعه خطابه‌های تحقیقی..، تهران، دانشگاه،

۱۳۵۰، ص۳۳۲– ۳۱۸.

– خواجه‌نصیرطوسی، محمدبن‌حسن: اخلاق‌ناصری (وبعضی رسائل)،

– چاپ‌سنگی، تهران، ۱۳۲۰ ه.

– « « : « « ، تهران، جاویدان، ۱۳۴۶.

– « « : رساله در رسم وآئین پادشاهان قدیم راجع به مالیات ومصارف آن: مجموعه رسائل از تالیفات‌خواجه‌نصیرالدین..، تهران، دانشگاه، ۱۳۳۵.

– « « : نصیحت‌نامه خواجه‌نصیرالدین براباقا: (مجموعه) سرگذشت وعقایدفلسفی خواجه نصیرالدین طوسی‌به‌انضمام بعضی از رسائل ومکاتبات وی، نگارش محمد مدرسی (زنجانی)، تهران، دانشگاه، ۱۳۳۵.

– خواجه‌نظام‌الملک،ابوعلی حسن‌طوسی:سیرالملوك (سیاست‌نامه)،به‌اهتمام‌هیوبرت–دارك، نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۰.

– « « : نامه خواجه‌نظام‌الملك به سلطان ملکشاه سلجوقی وپاسخ آن، مجله وحید، ج ۲، ش۱.

– وصاف الحضره، ادیب شهاب‌الدین (شرف‌الدین) عبدالله‌بن‌فضل‌الله شیرازی: تاریخ وصاف (تجزیة الامصار وتزجیة الاعصار)، به‌اهتمام محمد مهدی‌اصفهانی، بمبئی، ۱۲۶۹ه (تجدید طبع‌شده درتهران، ابن‌سینا، ۱۳۳۸).

– ولادیمیرتسف، ب.: نظام‌اجتماعی‌مغول، فئودالیسم خانه‌بدوشی «، ترجمه شیرین–بیانی، تهران، نشر کتاب، ۱۳۴۵.

– هروی، قاسم‌بن‌یوسف ابونصری: ارشاد الزراعه، به‌اهتمام محمد مشیری، تهران، دانشگاه، ۱۳۴۶.

همائی، جلال‌الدین: غزالی نامه (شرح‌حال وآثار وعقاید و افکار ادبی ومذهبی و فلسفی وعرفانی‌امام ابوحامدمحمدبن‌محمدبن‌محمد بن‌احمدغزالی‌طوسی)، فروغی، ۱۳۴۲.

– یوسفی، غلامحسین: انعکاس اوضاع اجتماعی در آثار رشیدالدین فضل‌الله: مجموعه خطابه‌های تحقیقی ..، تهران، دانشگاه، ۱۳۵۰، ص ۴۳۸ – ۳۳۳.

منابع به‌زبان‌عربی

ـ ابن‌حجرالعسقلانی، شهاب‌الدین ابوالفضل احمدبن‌علی (متوفی ۸۵۲ه. ق.) : الدررالکامنه‌فی‌اعیان‌المائةالثامنة، حققه وقدم‌له ووضع فهارسه محمدسیدجادالحق (القاهره) دارالکتب الحدیثه، ۱۳۵۸ ه.ق. (۱۹۶۶م.).

ـ ابوحمو موسی‌بن‌یوسف: واسطةالسلوک فی‌سیاسةالملوک ، تونس،ـ، ۱۲۷۹ه.

ـ قاضی‌ابی‌یوسف یعقوب‌بن‌ابراهیم: کتاب‌الخراج، قاهره، ۱۳۵۲ ه.ق.

ـ اصطخری: المسالک والممالک، لیدن، ۱۹۲۷ م.

ـ الحسینی المرعشی النجفی، شهاب‌الدین: (کتاب) اللئالی المنتظمه و الدرر الثمینه (احقاق‌الحق وازهاق‌الباطل)، به اهتمام حسن الغفاری، جزء اول،

ـ طبری، ابوجعفرمحمدبن‌جریر (۳۱۰ـ۲۲۴ه. ق.): تاریخ‌الامم والملوک، ۸مجلد، بریل. لیدن.

ـ العزاوی، عباس: تاریخ‌العراق، بین احتلالین، جلد۱ـ حکومةالمغول، بغداد، مطبعة بغداد، ۱۳۵۳ه.ق. (۱۹۳۵م).

ـ عیسی‌بک، احمد: معجم‌الاطباء: مصر، ۱۹۴۲م.

ـ فریدوجدی، محمد: دائرةمعارف‌القرن (المجلدالثالث)، اعادت طبعه بـالاوفست، الطبعة الرابعه ـ (مطبعة دائرةمعارف القرن العشرین)، ۱۳۸۶ه. ، ۱۹۶۷م.

ـ المقریزی، تقی‌الدین احمدبن‌علی (۸۴۵ـ۷۶۴ه. ق.): کتاب الخطط‌المقریزیه، لبنان، مکتبة احیاء العلوم ، ۱۹۵۹ م.

ـ یاقوت حموی، شهاب‌الدین ابـوعبدالله (۷۵۷ـ۸۲۶ه.ق.): معجم‌البدان، حققهـ فردیناند وستنفلد، لیپزیک، بروکهاوس، ۱۸۷۳ـ۱۸۶۶ م. (۶جلد).

منابع به‌زبانهای اروپائی

_ Ali-Zanoh, A.A :; Nizam _ al _ Mulk, Rashidad-Din and Mohammed Nakchivani (in russia). C.A.J. , vol. XIV (1970) No. 1-3, PP. 14-39.

_ Arends, A.K.; The Study of Rashidal _ Din's Jami'u'T-Tawarikh in the Soviet Unoin, Central Asiatic Journal (C.A.J.), PP. 40-61.

_ Barthold, V.V. Rogers , J.M.; The Burial Rites of the Turks and the Mongols. (C.A.J. XIV (1970), PP. 195-227.

_ Blochet, Ed. : Introduction al'Histrire des Mongols de Fadl Allah Rashid ed-Din-Leyden, Brill, 1910 (Coll. E.J.W. Gibb Memorial Series, Vol. XIII) .

نقل از : استاد دکترعبدالحمید ابوالحمد وناصر پاکدامن : کتابشناسی تمدن ایرانی در زبان فرانسه، ج ۱، تهران، دانشگاه ، ۱۳۵۱

Boyle , J.A. ; Rashid al-Din and the Franks ; C.A.J. XIV (1670), PP. 62-67.

_ « » (editor) ; The Cambridge History of Iran, Vol 5, The Saljuq and Mongol, Periods Cambridge, 1968.

– Browne, E.G. ; A Literary History of Persia, Vol III , The Tartar Domination (1265 – 1502), Cambridge, Universiy Press, 1964.

– Ghazali's book of Cousnel for Kings, Trans. by F.R.C. Bagley, Oxford University Press,–.

– Grousset, Rene'; L'Empire des steppes. Attila, Gegis – Khan, Tamerlan, Payot, Paris, 1939.

– Huart, H. ; History of the Mongols, from the 9th. to 19th. Century. London, 1927.

– Hambis, L ; L'Histoire des Mongols avant Gengis-Khan d'après les sources chinoises et Mongoles, et la documentation conservée par Rasidu-d-Din, C.A.J. , XIV (1970), PP. 125-133.

– Huart, Cl. ; Mémoire sur la fin de la dynastie des Ilékaniens (in: J.A. , t. 109, 1876, PP. 316-362).

نقل از استاد دکتر ابوالحمد وپاکدامن، پیشین، ص ۱۰۸ (اصل این کتاب دیده نشد)

Jahn. Karl , Rashid al-Din as world Historian , Yádnám-ye Jan Rypka, Czochoslovak accademy of sciences, Prague,1967, PP. 79-87.

– " ", Rashid ad-Din's Knowledge of Europe, Iran-Shināsi, Faculty of Letters..; Tehran Univereity, Vol, II, No. 1, Summer 1970.

– " ", Some Ideas of Rashid al-Din on chitneure Culture; C.A.J., XIV (1970), PP. 134-147.

– Miles , G. C. , The Numismatic History , of Rayy Numismatic Studies-No. 2; The American Numismatic Society , New York ,1938.

– Minorsky, Vladimir : La Perse au XVe siècle entre la

Turquie et Venise. Paris, 1933(Publ. de la Soc. Etudes Iraniennes7).

- Ohsson, Le Baron C.d' ; Histoire des Mongols dequis Tchenguis Khān Jusqu'a Timur Bey ou Tamerlan, La Haye, 1835. (2e éd ; 4 Vol., Amsterdam, 1852).

- Pelliot, P. ; Mongols et Papes au XIII$^{e.}$ et XIV$^{e.}$ Siècles (in : A.F., 1942, PP. 454-56).

نقل از استاد ابوالحمد وپاکدامن ، پیشین ، ص ۱۰۹ ، ش ۴۲۳ (اصل این مأخذ دیده نشد) .

- « » . Les Mongols et la papaute', dans « Revue de L'orient Chrétien », 3e série, Vol. XXIII (1922-23), XXIV (1924) et XXVIII (1931-32).

- Petrushevsky, I.P. ; Rashid al-Din's Conception of the State, Central Asiatic Journal, Vol. XIV, No. 1-3, 1970 PP. 148-162.

- (Rashideddin Fazlollāh) - Rasid al-Din Fadl allah : Histoire des Francs, Texte persan avec traduction et annotation par K. Jahn, Leiden, Brill, 1951.

نقل از استاد دکتر ابوالحمد وپاکدامن ، پیشین، ص ۱۳۹، ش ۶۳۸

- (Rashideddin Fazlollah) - Raschid-Eldin - Histoire des Mongols de la Perse. Trad. annot. par Etienne Quatremèae, Paris, 1836, (Amsterdam, Oriental Press, 1968).

- Rosenthal, E.I.J. , Political Thought in Medieval Islam (an introductory outline), Cambridge, University Press, 1958.

- Spuler, Bertold ; Les Mongols Dans L'Histoire, Paris, Payot, 1961.

- « » ; Rachid ad-Din; homme d'Etat et son epoque, Irân-Shinâsi, Tehran University, Vol. 11, No. 1,summer 1970.

– Storey, C.A. ; Persian Literature, a Bio-Bibliographical Survey. London, 1935, Vol. 1. PP. 71–78.

– Le Strange, G; The Lands of the Eastern Caliphate .. from the Moslem Conquest to the time of Timur , Cambridge , 1905.

– Togan, Z.V. ; The Composition of History of the Mongols by Rashid al-Din, C.A.J. , VII (1962), P. 60.

– Vladimirtsov, B. ; Gengis-Khan, Traduction par Michel Carsow, Paris, Liberairie d'amerique et d'orient, 1948 .

– Wiet, G. ; Un Réfugié Mamlouk à la cour Mongole de Perse ; Ṃelanges Henri Massé ; Ṭehran University, 1342 .

– Zaryab , Abbas : The Struggle of Religious sects in the Court of Ilkhanids and the Fate of Shi'ism in that time, Irān-Shināsi, Vol II, No. 2, summer 1971, PP. 103–106.

فهرست نام کسان

ز

ژ

س

ش

ص

ط

ع

غ

ف

ق

ک

ل

م

ن

و

ه

ی

فهرست نام جایها

ر

ز

س

ش

ط

ع

ف

ق

فهرست کتابها، رساله‌ها و مقاله‌ها

ش

ص

ط

غ

ق

ك

فهرست بخشی ازلغات مغولی و ترکی

که در این کتاب آمده است

آل تمغا	مهر. نیزر.ک . ص ۲۱۸– ۲۱۷
آلتون تمغا	مهری که بامرکب آب‌طلا زده می‌شد. نیز.ر.ک:ص ۲۱۷ح۱
الغ بیتکچی	ناظر امور مالی دیوان و مناصب دیوانی– نیز. ر.ک ص ۱۹۹ رئیس دیوان تمغا (مهردارسلطنتی)
اولکا (ایلکا)	یکی ازمناصب نظامی. ر.ک: ص ۲۶۱،ح۱
اولوس	جامعهٔ اداری– نظامی‌صحرانشین– بمعنی «ملک، ملت، جمعیت» هم‌آمده است. نیزر.ک. ص۲۴۲
ایل	مطیع– فرمانبردار
ایلچی	فرستاده – پیام رسان
ایلحی	انقیاد. نیزر.ک: ص۲۶۵
اینجو	خالصه– املاك خاص یاخالصه
برا اون‌قار	جناح راست سپاه. نیزر:ك. ص۲۵۵
بوکاولی– بوکاول‌لشکر	ازمناصب نظامی. ر.ك. ص۲۶۱
بیتکچی	منشی‌جمع‌وخرج– دبیرونویسنده که اکثراً درکار مالی دیوان بوده وگاه وظیفهٔ تنظیم اسناد و دفاتر مالی وصورت برداری از اموال و املاك را برعهده داشته است. نیزر.ك.ص:۲۰۸

بیتکچی عارض — منشی سپاه ــ دبیرمتصدی عرض سپاه و بازبینی شمار نفرات

بیتکچی ایداجی — کارپرداز سپاه ــ مباشر و خزانه‌دار. نیزر.ك. ص ۲۱۰-۲۰۹

بیتکچی خزانه — منشی خزانه

بیلیك — اندرز وسخن حکیمانه

تاجیك = تاژیك — بمعنی غیرترکان خاصه ایرانیان دربرابر ترکان ومغولان .نیز ر.ك. ص ۱۶۰ح۴ وص ۱۶۴ح۴

تمغا — مهرونشان (که‌برمکتوبات و اسناد می‌زدند) . بمعنی مالیات ــ تجارت وپیشه‌هم آمده است. نیزر.ك.ص ۲۱۸ ح۵ وص۲۴۹ ح۱

تمغاچی — مهردار ــ کسی که براسناد ومکتوبات مهرونشان می‌زد.

توقیع — امضاء علامت یانقش مخصوصی که پادشاهان یا بزرگان یا یامنشیان آنها درپای فرامین ومکتوبات رسمی و اسناد به نشان صحت وتأیید این نوشته‌ها می‌نهادند.

تومان ــ تیومان ــ تیومن — جمعیت ــ ده‌هزاره ــ یکان ده‌هزارنفری سپاه ــ ده‌هزار دینار . نیزر.ك. ص ۲۵۰،ح ۲

جاوون‌قار — جناح چپ سپاه. نیزر.ك ص ۲۵۵.

چریك — (ازکلمهٔ مغولی «تسریك») وظیفه‌ای بود نظامی که در اصل چادرنشینان عهده‌دارآن بودند،امامردم غیرچادرنشین‌هم تاحدی آنرا انجام می‌دادند . نیز ر.ك. ص ۲۵۱، ح۱وص۲۵۶

دلای (والای) — نوعی مالکیت ارضی.ر.ك. ص ۲۷۳

ساوری — توشهٔ سپاه. ر.ك. ص۲۵۴،ح۱

سیورغال — عطیهٔ ملك‌ازطرف سلطان. نیزر.ك. ص۲۷۱-۲۷۰.

طغرا — مهرنامه‌هاکه برسرمکتوبات واسناد زده می‌شدونوشته‌یاعبارتی خاص برآن نقش بود. نیزر.ك‌ص ۲۱۴

طغرایی — متصدی دیوان طغرا یامالك دیوان طغرا.

غانچی — ازمناصب دیوانی

قانون — شمار، اعلامیهٔ مالیاتی یاپیش‌آگهی مالیاتی

قراتمغا — مهری‌که بامرکب سیاه زده می‌شد. نیزر.ك: ص۲۱۸

قول — جناح میانهٔ سپاه . نیزر.ك. ص ۲۵۵

کوتوال ازمناصب نظامی. نیزر.ک. ص۲۶۱

موجلکا(مجلکا) نوشته_ حجت_ تعهدنامه. نیزر.ک. ص۲۲۷ح۵

نویان_نوین فرماندهٔ یکانهای ده هزاره ، هزاره یا صدهٔ سپاه. نیز ر.ک. ص ۲۴۹ ح ۱

یارغو قضاوت عرفی برابررسوم ومقررات مغولی

یارغوچی متصدی دیوان یارغو

یاسا(یاساق) فرامین ومقررات وضع شده ازطرف خان مغول.ر.ک.ص۲. نیز بمعنی کیفرمرگ

یاسامیشی نوعی‌ضابطهٔ مالیاتی

یاغی سرکش_ نافرمان. بمعنی دشمن وکشور دشمن نیزآمده است. ر.ک ص_۲۵۷ح۲

یرلیغ فرمان_ منشور _ حکم ایلخان

یساول ازمناصب نظامی. ر.ک. ص ۲۶۱

یورت واحد قبیله‌ای مغول.ر.ک. ص۲۷۳

غلطنامه

صفحه	سطر	صحیح
۱	۶	زندگی صحراگردی
۲	۱۳	مردم ومملکت
۳	۷	بوجود آمد
۶	۷	هفتمین ایلخان
۷	۱۰	اصلاحات
	۲۰	که ایلخان به
۸	۲۲	درکار حکومت
	۲۳	رشیدالدین که در
۹	۵	قضائی ونظامی
۱۰	۱۴	آن را نیز مانند
۱۲	۱۵	واسطه است
۱۴	۱۸	متوفی بسال
۲۲	۴ح	تاج‌الدین
۲۴	۴ح	وزیر (به
۲۵	۱ح	۷۱۷هجری
۲۶	۱	لطمه‌ای عظیم به

صفحه	سطر	صحیح
	۱۶	می آید
۲۸	۸	نظریه او
۳۲	۵	عین کارسازی
	۱۹	استناد
۳۳	۴ح	yadnam
۳۴	۴ح	Intnoduction
	۱۱ح	16 – 49
۳۵	۸	کتاب اللطایف
	۱۲	مجموعة الرشیدیه
۳۶	۲	الاثار
۳۶	۸	ناسخ
	۸	استدلال
۳۹	۱۲	انفاق
۴۱	۳	گردانیدیم.»
۴۲	۳ح	وربع رشیدی
۴۵	۲ح	Rarfnidal

صفحه	سطر	صحیح
۴۶	۴	نمایان بود .
	۱۹	تا بین «درگاه»
۴۷	۱	«درگاه
	۶	به وجود آورده
۴۸	۱۰	اصلاحات
	۲ح	دستورالکاتب
	۱۶	بهبود وضع
	۳	ایرانی رژیم
	۵	بود متمادی
	۶	واسطه می‌شد
	۸	به دست اینان
۵۴	۱۰	رواج اسلام دین
	۳ح	«غلاة»
	۳ح	شیعه‌اند که
۵۶	۸	ایلغامیشی کرد»
۵۹	۳	جامعهٔ مسلمان
	۱۱	مغول تنها
۶۴	۱۱	ایرانی بودند .
۷۴	۳	بواطنه
	۴	مذاهب
۸۱	۱	به «دوله» داد
	۳	فرستاد»
	۹	البدایة
	۱۳	رشیدالدولة
	۱۶	تفاسیر
۸۲	۱ح	لطایف الحقایق
۸۳	۱ح	رشیدالدین
۸۴	۱	همچنین

صفحه	سطر	صحیح
	۵ح	(سیرالملوك
	۸ح	فصلی دارد«
	۱۷	۵۱
	۱ح	۳۶
۸۷	۱۲	نویسندگانی که در
۸۸	۶	راصرفنظر
	۱۱	خواست جامعهٔ
۸۹	۱۱	بناکتی
	۸ح	گزیده، ص۷۵۷
۹۱	۸	پیدایی
	۱۲	اسلامی
	۱۵	بعنایت
۹۲	۶	دین و دولت
۹۳	۱۳	بدینسان
	۱۷	مهجور
۹۵	۱۳	حکومت را
	۱ح	دست کم
۹۶	۳	خلیفه
۹۷	۷	امارتی
۹۸	۵	می‌داشتند
	۱۴	تحریرالاحکام
	۱۴	می‌زیست و
۹۹	۲۰	بودند چنانکه گفته
۱۰۰	۹	قرن بعد
	۹	۷۳۳–۸۰۸
۱۰۱	۱۲	جوئید «و
	۱۴	مذاهب «و
	۱۵	اعلام کنید.»

صفحه	سطر	صحیح
۱۰۴	۱۴	و ادارهٔ
۱۰۵	۴	بوده.»
	ح۲	۷۹–۷۵.)
۱۰۷	۹	منصف باس.»
۱۰۸	۷	عدل‌گستری
	۹	سفارش
۱۰۹	ح۱	۸۰–۷۹
	ح۴	۸۳–۸۱
۱۱۰	۲	او از علمای
	۱۱	می کند.
	۱۸	شرط
۱۱۱	۱۳	حبل متین عدل
	ح۸	۱۰،ص ۲۲
۱۱۲	۷	بکوشی
	ح۱۰	برگ ۲۸ب
۱۱۴	۱	باسرها»
	۹	سیاست مدنیه
۱۱۶	۱۶	ملك، ثبات
۱۱۸	ح۱۳	پسر او
۱۱۹	۱۹	حسن متصرفات دیلمیان
۱۲۰	۴	ابن مقفع
۱۲۲	۷	حکام تازیك
	۹	بعضی
۱۲۴	۱	است و
	۱۵	دونحوه
۱۲۷	۱۲	قضاب
	۱۳	ایلخانان
	۱۷	سهم عمده

صفحه	سطر	صحیح
۱۳۰	۱۸	ایلخانان
۱۳۳	۱۰	دوباره
	۱۲	تثبیت شد
۱۳۵	۱۳	پیوند
	ح۶	قوی
۱۳۶	۳	ویرانکن
۱۳۷	۱۰	مقید ـ ساختن
	۱۵	بازگردانند
۱۳۸	۵	رعایا
	۱۴	به سبب
۱۳۹	۱	قبجور
	۸	مرویان
۱۴۰	۱۱	کم‌وبیش
۱۴۱	۸	خود از
	ح۱	زمین
۱۴۲	۱۲	بزیرمی‌انداخت
	۱۷	درخانه‌ها
	ح۳	۳و۴ـ رشیدالدین
	ح۴	۵ـ همانجا
	ح۵	۷ـ جوینی،۲/ ۲۵۸
۱۴۳	۳	سال ۶۴۲ هجری
	۴	برفت
	۸	مذلت
	۱۰	کبود جامه
	۱۲	اضطرار
	۱۵	صحبت می‌دارد
	۱۶	دبیری
	۱۸	ومی‌نویسد

صفحه	سطر	صحیح
۱۶۸	۹	فلسفهٔ ارسطو
	۱۱	ابوعلی
۱۷۰	۱	ماند. اما
۱۷۱	۱	وضع موجود»
	۹	اختیار کرد.
	۱۵	هر که
	۱۵	شود».
	۲ح	تاریخ ایران
	۳ح	برگ ۱۳۷
۱۷۲	۳ح	حافظ ابرو
۱۷۳	۵	عمارات
	۱۹	داشت. بعد
۱۷۴	۱۰	عده‌ای از
	۱۰	انجامید .
۱۷۵	۱۲	لشکریان
	۱۴	کشاورز
	۲۰	دست‌داد.
۱۷۶	۲ح	مؤلفات
	۷ح	ملك اشرف
۱۷۷	۹	این ایلخان «بداد
	۱۸	بود. او
۱۷۸	۶	وبا جلب
	۹	دورهٔ
۱۷۹	۱۶	معدلت است»
	۱۸	غازان خان«
۱۸۱	۲	در عهد حیات سیاسی
۱۸۳	۱۲	نقطه
۱۸۵	۲	بمفهوم

صفحه	سطر	صحیح
	۶	بحث اصطلاح
۱۸۵	۲۱	می‌شد .
۱۸۶	۱۱	یاسازمان
۱۸۷	۳	بمقاطعهٔ
	۱۳	تایب
	۱۸	تا کشته شد
۱۸۸	۷	دوره را بشرحی
۱۸۹	۵	شمرده است .
	۶	داده است.۳
	۱۸	هنرها ومماس
۱۹۰	۴	اصلاحاتی بود که رشیدالدین در اندیشه داشت.اماوبرای‌اجرای این اصطلاحات
	۱۳	ضمهٔ
	۱۴	واین
	۱۹	رسانند»
	۲۲	است۴ .
	۱ح	۳ـ همانجا
	۲ح	۴ـ
۱۹۱	۹	دربارهٔ
	۱۲	برای حکام
	۴ح	سازیم» (همانجا
۱۹۲	۱۲	درشتی
۱۹۴	۸	و در حد
	۳ح	که تا پدر
	۵ح	داشت»
	۶ح	(حافظ ابرو

صفحه	سطر	صحیح
۱۴۴	۱۰	رعایای
	۱۳	وحتی
	۱۵	نمی‌دادند»
۱۴۵	۸	بی‌مهابا
	۱۲	و در نهایت
۱۴۶	۲۰	گردانند» تا
	۲۲	قانون نوشتند
	۲۳	رشیدالدین
۱۴۷	۱۳ح	دفتر
۱۴۷	ح	(«حذف شود)
۱۴۸	۱	ابداعات
	حاشیه	(«حذف شود)
۱۴۹	۴	همراه
	۲۰	گردد»
	۲۰	خوزستان»
۱۵۰	۱۷	خراجگزاران
۱۵۱	۹	(مهرسرخ)
	۴ح	«ونیزمکتوب
۱۵۳	۱	خورشیدی
	۱۱	می‌گشت».
	۱۶	خزانهٔ خاصی
۱۵۴	۹	«حقوق
	۱۳	آن نباشد
	۲۰-۲۱	هلاگو
۱۵۵	۱	بطوریکه
	۶	بوجودآمد
	۱ح	برگ ۱۹۱
۱۹۶	۹	بیدادی
	۱۲	برزگران
	۱۳	آیند وروند
	ح	مکاتیب
۱۵۷	۱۰	فرزندش
۱۵۸	۶	بازبیند.
	۱۳	است ۵
۱۵۹	۸ح	۸ـ رك: مکاتیب رشیدی، ش ۴۹، ص ۳۰۷-۳۰۶
۱۶۰	۱	بحث ازنظریه
	۹	نپیوندد».
۱۶۱	۴	آورده‌وآنرا
	۱۵	به‌امرا
	۱۶	رابشنیدند
	۱۸	کزآن خرج ار
۱۶۲	۱۰	رودرادامه
۱۶۴	۸	گروههای شورشی
	۱۴	می‌رفتند»۳
۱۶۵	۱۷	نمی‌کردند»
	۶	می‌کردند.
	۹	خبرگزاران
۱۶۷	۱	شدند،
	۶	رشیدالدین
	۲۰	مرکزیت است».
	۲۰	نظریهٔ
۱۶۸	۳	برقرار شد و
	۶	نمی‌توان
	۹	معاصردر

صفحه	سطر	صحیح
۱۹۹	۱۴	الغ پتکچی
	۱۶	امین وصالح
۲۰۰	۹	یاد کرده
۲۰۱	۱۸	کینه ورزان
۲۰۲	۲۰	یرلیغ
۲۰۳	۱۰	فرمود
۲۰۴	۴	اقتصادی
«	۱۵	دیوان آورد
۲۰۵	۱۸	بروات
۲۰۶	۱۵	متصدیان صدور
	۱۹	ایلخانان
	۳ح	۴ـ سازمان
۲۰۷	۶	الخاقانیه»
	۱۳	رعایت کند.
۲۰۸	۳	می کند[۲].
	۸	و « فرمود
	۸ح	بیتکچی به مغولی
۲۰۹	۹	نظر عنایت
۲۱۰	۵	بازرسی کند
	۱ح	(حذف شود)
۲۱۶	۱۲	منصب از
۲۲۱	۶	اندرز
۲۲۲	۱۹	به این کار بود
۲۲۳	۲	قضایا
۲۲۴	۱۳	عموم خلق
	۱۵	ملکشاه و
	۳ح	رك: همانجا، ص ۲۳۸ـ۲۳۷

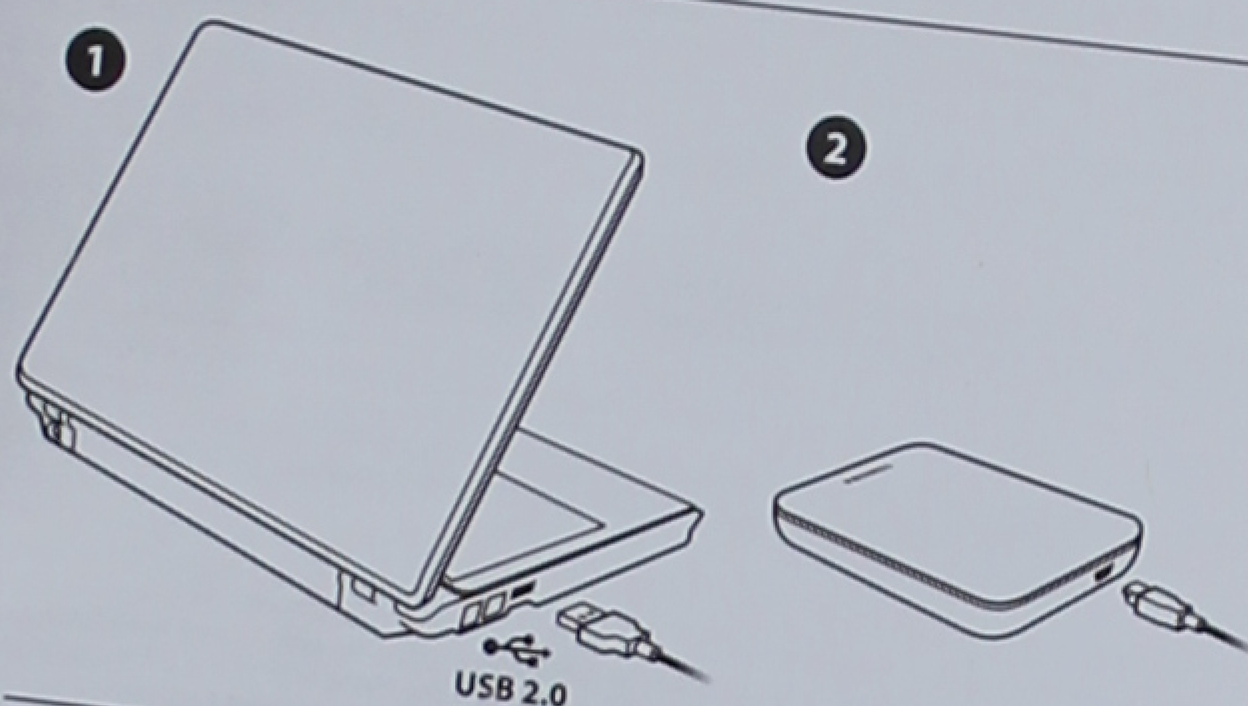
صفحه	سطر	صحیح
۲۲۵	۹	فرستاد»[۳]
	۱ح	ص۲۴۲
	۳ح	می نویسد: «از
۲۲۶	۵	است تأکید
۲۲۸	۵	قاضی القضاة
۲۲۹	۸	با اعمال
۲۳۱	۱۲	ابن بطوطه
	۱۷	قاضی القضاة و قضاة
۲۳۲	۱	ملوك و بتکچیان
۲۳۳	۱۷	چهارم ـ مقامات
۲۳۶	۵	باینوسیله
	۱۶	درباب
	۴ح	قاضی القضاة»
	«	از « دیوان
	«	ممالك» نصب
۲۳۷	۱۵	سجلات
۲۳۸	۲	کتابت شروط
	«	صکوك
۲۳۹	۱۵	تغریر
۲۴۰	۱	تحقق
	۱۴	این دوره باوجود
	۱۹	شرح مطهر
۲۴۲	۱۰	اردو
۲۴۴	۱۴	حلی» تا«
	۱۷	بود ومی باید
۲۴۵	۸	طریقهٔ
۲۴۸	۸	می نماید« تا
۲۵۰	۵	همهٔ مردان
۲۵۱	۱	می گرفتند

صفحه	سطر	صحیح
۲۵۱	۷ح	۲/۶۱ح۱
۲۵۲	۶	نظامیان پیاده
	۷	نمودند « و
۲۵۳	۵ح	گویند... ۲-
۲۵۴	۹	مرد نقاب
۲۵۸	۹	را در سراسر
۲۵۹	۷	گشتند
۲۶۰	۵	مطلق گردانیدیم
۲۶۰	۹ح	حاشیهٔ این صفحه
۲۶۱	۴ح	ص ۷)
۲۶۲	۹	رعایای آبادیها
	۱۹	غازان خان را به
۲۶۳	۱۷	-«اقطاع»-
۲۶۶	۱۵	چنانکه پیشتر
۲۶۷	۱۳	غالباً غیر ترك
۲۶۸	۲	یك امیر
۲۶۹	۵	وچون آن
	۵	کرده‌اند از
۲۷۰	۶	خانه بدوشی
۲۷۱	۱۳	زمین- وابستگی
۲۷۱	۲۰	همان سهمی
۲۷۲	۵	فلاحت، صنعت
	۶	دامنهٔ بحث
	۱۶	غلبهٔ مغولان



TOSHIBA

Leading Innovation >>>



593376-A1

